

دریای محیط علوم ثقیله و مرکز دایره فنون عقلیه حضرت مولانا محمد فضل الرحمن دام
 طهارت از فیصله داده بحضور گرامی حاضر شده عرض مسئله کردند چون حضرت با قول فیصل در آن
 باب بحواله مرقاۃ شرح مشکوٰۃ تصنیف ملا علی قاری علیہ الرحمۃ بیان فرمودند بنجدی
 گفت کہ در مرقاۃ بعکس این نوشته است و کتاب یایہ مسائل تصنیف مولوی محمد اسحق
 از بغل بر آورده عبارت مرقاۃ کہ در آن مرقوم بود بمطالعہ گرامی آورد اگر چه بلازمہ دریافت
 و تقوی کہ لازم فرمایند حضرت استنادیے افتاده بمطالعہ کتاب کو رگونہ نزد وی پیدا
 و ہر چند مطلب کو رنجی محفوظ بود کہ احتمال بیان در آن کنجایش پذیر بود مگر احتیاطا
 رجوع باصل کتاب نموده شد فی الواقع صاحب یایہ مسائل در نقل مرقوم نموده بود بطور
 این کن خطا طلبہ حاضرین مدرسہ در پی تطبیق مگر نقول با اصول کتب اپنے مدرسہ
 بودند افتادند و بہمان مجلس در مقامات متعدده در نقول کتب عدین سہ قہای
 فاش یافتند بحیال دور کردن شبہات از قلوب مومنین و اظہار امر دین خصوص
 در مجموعہ حال کہ عوام لحاظ بمبعض خصوصیات بعض مصنفین قطع نظر از یایہ مسائل در
 شان سچو رسائل یایہ السایل را قریب بوحی اسمانی میدانند حضار محفل در خواست
 تصحیح مسائل تنازعہ نمودند با وجود تعلیق جنابعالیہ باشغال باطن و مشاغل
 طریقت حمیت شریعت بر آن آورد کہ بقدریکہ در نقل مرقعات مدرسہ معلوم
 شدند و چیزی را کہ در کتاب منقول عنہ نشد و بد صلاح گفتہ و بر محررین رد و تشیخ
 نموده حضرت مصنف ازان کتاب نقل فتویٰ حرمت نموده بودند آنچه بنظر مدرسہ
 مستند عجالتہ تخریر فرمودہ مستحق تصحیح السایل ساختند خدا یتعالیٰ حمد و ثناء
 را ذوق عمل عطا فرماید سوال سی ام بچندتا کردن در کوستان ہر

نماز و مکان دیگر برای شستن و ماندن در احسن یافتن مردمان آنجا را در مساجد و بانه ها
 یا نه جواب مسجد بنا کردن در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت است حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم بر کسانی که بر قبور مسجد بنا کنند لعنت فرموده اند چنانچه در مشکو
 شریف بر روایت ابو داود و ترمذی و نسائی حدیث مذکور است لعن رسول الله صلی
 علیه و سلم زیارات القبور و المتخذین علیها المساجد و السرج انتهى سایل از بنا
 کردن مسجد در گورستان برای نماز سوال نموده بحیث جواب می نویسید که مسجد بنا کردن
 در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت است پس لفظ بر قبور که در سوال از آن تفسیر
 نبود زیاده نموده بنا کردن مسجد را در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت قرار داد
 و دلیل حرمت لعنت مختص بنا کردن مسجد بر قبور چه یکو یک که حضرت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم بر کسانی که بر قبور مسجد بنا کنند لعنت فرموده اند چنانچه در
 مشکو شریف الحج ازین بیان و حدیث صریح ملعون بودن بنا کنندگان مسجد بر
 قبور ثابت میشود و در آن کلام نیست مقتضو سایل بنا کردن مسجد در گورستان
 بود که مجیب بشمول بر قبور از احسن ام و مستوجب لعنت نوشته و از دلیل
 اصل ثابت نیست و قال السیوطی قاری فی شرحه المشکو انه حرم التمسک
 المساجد علیها لان فی الصلوة فیها استئنا بالسنه الیهود و یدل علیه قوله صلی
 علیه و سلم لعن الیهود و النصارى الذین اتخذوا قبورا نبیاً و صلیهم المساجد
 ترجمه حدیث لعنت فرموده رسول خدا صلی الله علیه و سلم زنان زیارت
 کننده قبر را و کسانی که مسجد بنا کنند بر قبر یا چراغان روشن کنند بر قبور
 و ترجمه عبارت شرح اینست که حرام کرده شد ساختن مسجد بر قبور یا بر

اینکه در بنفتم مسجد بانماز خواندن جاری کردن طریق یهود است که معمول یهود
که بر قبور انبیاء و صلحی خود مساجد می ساختند و نماز در آن می کنند و بداند لا حول
لا قوة الا بالله العلی العظيم در نقل عبارت مستخرج ملا علی قاری حقیقی
و تصریح غریب بکار رفته که فسخه و خجره از مثل آن در امور دینی و احراز می کنند که
در دین است ارباب فتوی و اصحاب دعوی تقوی مرتکب آن شوند عبارت شرح
ملا علی قاری بر مشکوۃ این است قال ابن الملک انما حرم اتخاذ المساجد
علیهم لان فی الصلوة فیها استغناء بنسبه الیهود انتهی و قید علیها بقید ان
اتخاذ المساجد بنسبهم لا باسن و بدل علیهم قوله صلی الله علیه و سلم لعن الله الیهود
النضری الذین اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفت ابن الملک حرام کرده است
ساختن مساجد بر قبور مگر بنسب این که در بنماز خواندن در آن موقوف نیست بجز
یهود و تمام شد کلام ابن مالک و قید لفظ علیها یعنی حرمت ساختن مساجد
بر قبور قایده این معنی میدهد که ساختن در جنب قبور منع نیست و بر این امر
منع نبودن ساختن مسجد در جنب قبور حدیث دیگر دلالت میکند که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و سلم لعنبتکم و خدا یهود و نصاری را که قبرهای پیغمبر
و صالحان خود را مسجد ساختند انتهی به بنید که چه حال است ملا علی قاری
فخره انما حرم اتخاذ المساجد علیهم لان فی الصلوة فیها استغناء
بنسبه الیهود و مقوله ابن مالک نقل نموده لفظ انتهی نوشته و بعد از آن
خود میگوید و قید علیها بقید ان اتخاذ المساجد بنسبهم لا باسن و بعد از آن
و بدل علیهم قوله الحرس مقوله ابن مالک را مقوله ملا علی قاری قرار داد و لفظ انتهی

ونفید علیہما بقیہ ان انخاذا المساجد لما سبق۔ کہ اصل جواب سوال دوم
 بسبب مخالفت دعوی خود از میان دور کرده فقرہ و بدل علیہ را با ظلام ابن
 اناک خلط کرد این است حال نقل عبارت شرح و لطیف ترجمہ زیاد و از آن
 کہ بر عبارت ساخته خود شش ہم اطلاق ترجمہ راست نمی آید چنانچہ باید
 تا مل نخواہر میگردد و لغو و بامد من شر و النفسا و من سیمات اعمالنا
 و ملا علی قاری در شرح حدیث لعن الله اليهود والنصارى الذين اتخذوا
 قبور انبيائهم وصالحيهم مساجد یمنه نوبید بسبب لعنهم سالانہم کا و انجند
 لقبور الانبياء و صالحيهم و ذلك هو الشرك الجلي و اما لانہم کا و انجند
 الصلوۃ بعد لعلی فی مدافن الانبياء و الصحو و علی مقابیرہم
 و النوجہ لعلی قبورہم حالۃ الصلوۃ نظر منہم بدالک
 الی عبادۃ الله و المبالغۃ فی تعظیم الانبياء و ذلک ہو الشرك
 الخفی المتضمن ما یرجع الی تعظیم مخلوق فیما لم یؤذن کہ
 رسول الله صلی الله علیہ وسلم است عن ذلک بالمشاہد
 ذالک الفصل من اليهود و المتضمن الشک الخفی کذا قالہ
 بعض الشراح من ائمتنا و یویدہ صاحب اعینہ روایتی
 ما صنعوا و قال القاضی کانت اليهود و النصارى
 یسجدون لقبور انبيائهم و یجعلونہا قبیلۃ و
 یترجمون فی الصلوۃ سخر یا فعداخذ و اما و انما فذلک لعنہم و منع
 المسلمین عن مثل ذالک اما منی انحنہ بسجده ایمنی

چهار حال اولی فی مقبره و قصد الاستظهار بر وجه وصول اثر عبادت رب العلیه
الانتظام له و الوجه نحوه فلا حرج علیه الخ و در شرح حدیثی که بعد آنست یعنی عن جبر
قال سمعت رسول الله صلی علیه وسلم یقول لا اوان من كان قبلک یخون قبور
انبیائهم و صالحهم ساجد فوشده ای بالمعنی السابقین یعنی امتیاز قبور و ساجد
سجده کردن است قبور را و مردان امتیاز یهود و نصاری قبور انبیاء و صالحین خود را
اینکه یهود و نصاری سجده میکردند قبور را قال البیهقی فی شرح الباری لما کان

الیهود و النصاری یسجدون بقبور الانبیاء و الصالحین و یحیلونها قبلان
و یوجعون فی الصلوات و یخادوا و یخذون او ثانیاً لعنهم البیهقی صلی الله علیه و سلم
منع المسلمین عن مثل ذلک انتهى این عبارت که صراحه باد عیای یا موافق است
و مخالف و عجمی عجیب آوردنش درین محل از ذمی عقل بجایست مسبقه است
و وجهی بخیرال غمی آید جز اینکه جبرال را درین مصلحت انداختن که عجیب یعنی شرح سجاد
استدلال نموده مدعای او مطابق آن خواهد بود و شاید که همین لحاظ ترجمه
را ترک نمود علی بذ القیاس از ذکر ملا علی قاری هم حاصل بخیرال غمی
نموده و نه ملا علی قاری آنچه در آن کتاب نوشته عجیب صریح بخلاف آن حکم
نموده حالاً از اتباع عجیب التماس است که نام کتابی و مصنفی برای اعتبار
بین الجبرال زبان مسلم و اوان و عبارت کتاب را که اصل جواب سوال باشد
از میان سیاق گذرد و چنین بر آید که آن مسند در آن کتاب جایز نوشته
باشد حرام و مستوجب لعنت گفتن و یعنی حدیث غلط بیان ساختن و بر
بیگانه راست کردن حلال است یا حرام و مستوجب رحمت خداست یا مجاز

انصاف از قلندہ مجیب بعد ملاحظہ جواب و مطالعہ شرح مشکوٰۃ و فرمودند عبد بن جبر
 استئذان بہت بستمہ یہود و نصاریٰ کہ یحرقون الکلم عن مواضعہ طریق ایشان
 بود شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ اند شرح حدیث و للمتخذین علیہا الساجد
 نوید لعنت کردہ بہت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ ایسے را کہ میگرد بر قبور
 مسجد یعنی مسجد برندگان بجا بہت قبور بقصد تعظیم چنانکہ گذشت و در شرح حدیث
 لعن اللہ الیہود و النصارى اتخذوا قبور انبیائہم ساجد بعد لوث تن اینکہ اگر
 قبور ساجد بدو طریق متصور بہت یکے الکہ مسجد بر قبور برند و مقصود عبادت ان
 دارند چنانکہ بہت پرستان چہے پرستند و ویم اینکہ مقصود و منظور عبادت
 حق تعالیے دارند ولیکن اعتقاد برند کہ توجہ بقبور ایشان در نماز عبادت حق و توجہ
 قرب و رضای ویسے تعالیے بہت این ہر دو طریق نامرضی و ناسند و مع و ہر
 طریق لعنت متوجہ بہت می نوید و نماز گذاردن بجا بہت قبر نبی یا مرد صالح
 بقصد تبرک و تعظیم حرام بہت بچکس را در ان محل خلاف نیست اما اگر در قرب
 قبر ایشان مسجد سیے بنا کنند یا نمازی بکنند بیسے توجہ بجا بہت ان تا بیکرت مجاہد
 آن مواضع کہ مدفون جب مہلہ ایشان بہت و باند او نوریت از و عانت ایشان
 عبادت کمال و قبولیے یا بدورین مقام مخدوری لازم نمی آید و بایکے نیست
 کہ اقال الشیخ ابن حجر یکے و در شرح عسکے مشکوٰۃ نوشته و قال الشیخ ابن
 حجر البیہقی فی شرح حدیث لعن اللہ الیہود و النصارى اتخذوا قبور انبیائہم
 ساجد اذا صلی الی القبر تعظیماً لہ فائے حرام و اما اتخاذ مسجد بجا سیے
 او صلح و الصلوٰۃ عند قبرہ لا تعظیماً لہ و التوجہ نحوہ بل لالحصول مدد و حاجت

حتی تکمل عبادته بمرکبه مجاوره لتکامل الروح الطایره فلا یرجع فی ذلک و یجمع البحار
 و رباب سین مع الخیم نوشته و جیند باکره من استخاذا المسجد علی القبر و اراد به
 منویه القبر مسجد الصلایه و قبل ان یبنی عنده مسجد الصلایه فی ذلک القبر و اما
 المقبرة الدایره اذ ابنی فیها مسجد الصلایه فلا یسئلان المقبرة و وقف کا المسجد
 استخاذه فی جوار صالح بقصد البرک لا للتخلف فلا یسئلان مقبره و مکان به قبر مثل
 قبا و غیره هم سافق حرام و ممنوع بموجب حدیث و روایت کتب فقہ عن جابر
 رضی اللہ عنہ قال بنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجصد القبر و ان یسئل
 علیہ ان یقعد علیہ و اه سلم کذا فی مشکوٰۃ و مراد ابن در حدیث عام است
 که عمارت نموده شود یا خیمه ایستاده کنانید شود و چنانچه از ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحق
 و شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری معلوم میشود علی ظاهر مجتبای شرح ملا علی قاری اندیه
 یا دیده و دانسته انما ختم نموده چه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب تور پشته
 کتمل الوجہین احدیما البناء علی القبر بالجاره و اما بحری حجه لعماد الاخر که آن
 یضرب علیها خبا و نحو و کلاهما منہی عنہ لعدم الفایده فیہ میگوید قلت فی عبادتہ
 اذ کان کانت الخیمه لقایه مثل ان یقعد للمقبره تحتها فلا یكون منہیة قال ابن الہمام
 و اختلف فی اجلاس القاریین للفقہ عند القبر و النجار عدم الکراهیۃ و بان
 نوشته قال بعض الشراح عن علما و لا ضاعۃ المال و قد اباح السلف البناء
 علی قبر المشایخ و العلماء المشہورین لیز و رسم الناس و لیسوا بالجلوس فیہ
 اصل مطلب را کہ ختم مسئلہ برانست یعنی مباح کردن سلف بنابر قبر مشایخ
 و علما نظر نموده و شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوٰۃ می نویسد در شرح و ان بنی علیہ و

کرد از آنکه بنا کرده شود بر گور و بعضی گفته اند که مراد بنا کردن مهتاب است و مانند
 آن و بعضی گفته اند که مراد به بنا چیدن و دامن نیست که نیز مکرره است و منتهی عنه پس از
 شرح ملا علی قاری خیمه استاده نمودن برای فایده و بنا بر قریب مشایخ و علمای است هر چه جایز
 و از ترویج شیخ عبدالحق بنابر حینه بی تعرض بحدید که ملا علی قاری میان نموده مکرره یافته شود
 پس حکم مجرب است مخالف هر دو است و فی جامع الاصول روایت انس بن ابی صلی الله علیه و آله
 ان یمنی علی القبر او یزاد علیه او یجتمعت انتی آنچه در شرح حدیث اول گذشت بجهت و معنی آنچه
 نیم است و فی متن مواهب الرحمن به حسب النعمان بحکم البناء علی القبر للمیت و مکرره الاحکام
 الدفن انتهی حرمت برین روایت و علل آن برین است پس اگر بنا بر این نیست بنا بر آنکه مکرره آفایه مثل
 تشن برای آن خواندن و تهرات و غیره بر او نموده و چنانچه اندوخته گذشت و فی العالم اللمیت
 ان یمنی علی القبر انتهی که ذاتی خلفه البلب البلب و غیره یا البحر الرقیق و مکرره ان یزاد علی القبر الذی
 اخرج من القبر لان الزیاده علیه بقرینه البلب البلب و این روایت در روایات کتب نقه معلوم
 که بنا کردن بر قبر منتهی عنه است پس اگر کسی حیوان است یا نه اعتبار او نخواهد بود و آنچه در احادیث و کتب
 فقیه معتبر است و نشستن مجرب که قابل اعتبار نیست چه حال فقهی معانی احادیث و احادیث باطله نقل بخوبی
 استکارا رویه عملی با سبب حدیث و حکم بالتخلیل مخالف نیست و کتابیکه از کتب نام نهاده موجب موجود
 و دیدیم مطابق بر آمد پس اند نقل دیگر کتب عامیانه مرفوع شود و کتب حاضر که تلاش شد کردیم
 یافتیم که در مورد الخارمی نویسد و لا یرفع علیه بنا و قیل لا بأس به و هو الخیار کذا فی کتابه السنن
 و در منبر ان می نویسد قول الامام الثانی ان القبر لا یمنی علیه و لا یجتمعت من قول ابی حنیفه
 ذلک فاما دل مشد و الثانی منخف در کشف العظام از مطالب المومنین نقل نموده که مباح
 کرده اند سلف بنا بر قبر مشایخ و علمای است و این تا مردم زیارت کنند و آنست که

همانند بجلوس در آن و اگر از برای نیت کنند کرده است در نتیجه مطهره بنزای قبر بابر
 اصحاب رزانه پیشین شده است ظاهر آنست که آن مجتوز علماء آن وقت باشد و قبر
 منور آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز قبره عالی است انتی در وسیله النجات از جمیع الجاه
 نقل نموده و قد اباح السلف البناء علی قبور الفضلاء و الاولیاء و العلماء المشاهیر
 و عظماء الناس و استیسیح بالجلوس فیها و از تنویر الابصار قتل نموده و لا یرفع علیه یار و
 قتل لا باس به و هو الخیار و از مطالب المؤمنین نقل کرده که مساجح کرده اند سلف بنا
 کردن بر قبر مشایخ و علماء که مشهور اند تا زیارت کنند ایشان را بعد از احوال و حشر
 نمایند به شستن فدان گذاشته الفحاشی شرح المصلح و بعد از آن نوشتند که در
 مدینه طیبه قبره بنا کرده اند بر قبور ائمه خا رضى الله عنهم و شتم عباس رضى الله عنه که در وی
 قبور اهل بیت است و بتجریزه آنرا فقیر ادعای و تابعین شیخ عید الخی در جذبه القلوب
 می نویسد اما بجزه شیفه که حاوی قبور شریفه است در اول حجره بود داخل بیت عایشه
 رضى الله عنها از جرید نخل بر طبق سیاه حجرات مصطفویه چنانچه معلوم شود چون
 دفن شد و انبیا و صلوات الله علیه و سلم بموجب حکم الهی در حجره شریفه
 شد عایشه ضابطه نیز در خانه خود ساکن می بود و میبایان او و قبر شریف پرده بود
 و در آخر بسبب جزایات و عدم تحاشی مردم از در آمدن بر قبر شریف و برداشتن
 خاک از آن خانه را و دقت ساخت و دیواری میان مسکن خود و قبر شریف
 کشید و بعد از آنکه امیر المؤمنین عمر در مسجد زیادت کرد و حجره را از خشت خام بنا
 کرد و تا زمان حدوث عمارت ولید این حجره ظاهر بود و عمر بن عبد العزیز بحکم ولید بن
 عبد الملک آنرا بهم کرده و بچهاره متقوس شده بر آورد و در آن حجره آن خطیره دیگر بنا کرده و چنانکه

ازین دو کور می نگذشت از عروه روایت میکند که وحی به ابن عبد العزیز گفت اگر حجره شریف
 را بر حال خود گذارند و عمارتی گردان بر آرند احسن باشد گفت امیر المومنین چنین حکم کرد
 مست و مرا از لوتثال آن چاره نیست و از محمد بن عبد العزیز روایت آمده است که در وقت
 حفر اساس حجره قدیمی ظاهر شد و بعد از بختن حال ظاهر شد که آن بای امیر المومنین
 عمر بود که بجهت خیمین مکان در بنسب یا حجره افتاد و در پیرایه لب بنه نوشته و عن پیشانم بن
 عوده عن ابیه لما سقط علیہ الحیاط یعنی حائط حجره النبی صلی الله علیه و سلم فی زمان
 الولید ابن عبد الملک اخذوا فی بنائه فندت لخصمهم فقرعوا و اخطوا انها قدم النبی صلی
 الله علیه و سلم فماد جد واحد الی علم ذلک حتی قال لهم عوده و الله ما هی متهم بنی
 صلی الله علیه و سلم ما ہی الا قدم عمر رضی الله عنه رواه النجار ی ایضا حاصل این همه
 روایات آنکه بنابر قریب برای ریختن مکروه نزد بعضی و حرام نزد بعضی و اسناف پنجبر روایتی متبرک
 اینکه بنابر قریب برای ریختن و اضاعت مال و بی فقدان فایده بلکه برای نشستن ماندن
 در راحت یا فتن مردمان از گناه و سدا و بارش حرام است فصل نموده و ما جواز ان از
 مجزه مسلم مجیب بیان نمودیم و اگر خارج حد مقبره مکانی برای راحت گرفتن و اگر گناه

و سدا و بارش محفوظ ماندن بنا کند لا باسن است این همان مثل است که سوال از همان
 جواب از ریحان با وجود اینقدر تطویل جواب سوال پیچ نداده سوال سایل از بنا
 کردن مکان در گورستان برای نشستن و ماندن در راحت یافتن مردمان اگر گناه
 و سدا و بارش بوده از بنا کردن مکان بر قبور و مجیب اول که حرمت بنا کردن مکان
 بر قبور بیان نمود و قطع نظر از آنکه قابل اعتبار باشد یا نباشد چنانچه گذشت مطلوب
 سایل نیست و ثانیاً که حال بنا کردن مکان خارج حد مقبره بیان ساخته اجماع مطلوب

سائل نسبت سوال سائل محض بخواب گذشت سوال است کف نماز گذاردن و بجز
 راس قبر یا پائین آن گناه کدام گناه است و چه است نماز گذاردن در مقبره ممنوع و مکروه
 است بموجب احادیث و روایات کتب فقه انا الا احادیث فقهه رای عمر رضی الله
 عنه انس ابن مالک یصلی عند قبر فقال القبر القبر ولم یأمره بالا عادة کذا فی البخاری
 و فی مشکوٰۃ عن ابنه مرثد العنوسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 لا تجلسوا علی القبر ولا تضلوا الیه بارواه سلم و عن ابن عمر رضی الله عنه قال یخبر رسول
 الله صلی الله علیه وسلم ان یصلی فی مریج موطن فی الخمریة و الحجره و قاعه
 الطريق و الحمام و فی موابن الایل و فوق بطریت الله رواه الترمذی و ابن
 ماجه و عن ابنه سید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 الارض کلها مسجد الا المقبرة و الحمام رواه ابوداؤد و الترمذی و الدارمی و فی
 جامع الاصول قال علی رضی الله عنه ان صاحبی رسول الله صلی الله
 علیه وسلم ینیا فی ان اصلی فی المقبرة اخذ به ابوداؤد و انتهی احتیاج باحادیث
 بی رجوع بکتب فن و دریافت حال متن و سند و تاویل و استنباط ایما محمد بن
 و شرح محدثین و فی تامل و راینکه آیا ان حدیث افاده مدح میسکنه یا نه
 عقل و دیانت بسا بعید است حدیث ابنه مرثد یعنی لا تجلسوا علی المقبره و
 لا تضلوا الیه بارواه از مسئله بخورث عنها چه مناسبت و ترفه ی بعد روایت
 حدیث ابنه سید گفت و هذا حدیث فی نه اضطراب و نیز در همان باب مشهور
 و فی الباب عن علی و عبد الله بن عمر و ابی هریره و جابر و ابن عباس
 و جندب و انس و ابنه اما مقصد اینست که قالوا ان البیئنی صلی الله علیه وسلم

قال جعلت في الارض كلها مسجد او طهر اي معنى استشار بقبره وحمام نيت
 وبعد حديث محمد بن عمر رضي الله عنه نوشته حديث ابن عمر اسناد
 ليس بذلك القوي وقد تكلم في زيد بن حبيرة من متبيل حفظه واوردن حديث
 عمر رضي الله عنه باوجود عدم رجوع بشيخ واستباط ائمة فن ارجح
 غريب كه جاها ودين كتاب واربعين برانجوخا بغير مرفوع نكر نموده ملا علی
 قاري در قاة بعد نقل كلام قاضي كه در شرح حديث لعن الله اليهود
 والنصارى گذشت مي نويسد الا ترى ان مرقد اسمعيل عليه السلام في
 السجد الحرام عند الحطيم ثم ان ذلك السجد افضل مكان يتجرى المصلحة
 بصلوة والنهي عن الصلوة في المقابر مختص بالقبر البشوة لما فيها من الكفاية
 كما ذكره الطيبي واز شرح السنة نقل نموده اخلف في الصلوة في المقبرة
 فكرها جماعة والنكاح النبوي طاهر والمكان طيبا واجتوا بهذا الحديث والذ
 بعده و متبيل بجزاه فيها تاويل الحديث ان الغالب من حال المقبرة
 ترتيبا بصديد المولى ولحمها والنهي بنجاسة المكان فالتكثي المكان
 طاهرا فلا باس ذكره لكن المرتبة والمرتبة قارعة الطريق ومنه القارعة
 معني اخر وهو ان اخلاف الرواة تشيخه عن الصلوة وازين حجر نقل نموده
 اختلاف بين هذا النهي بل هو للتبشير او للتحريم ومنه الاول ذنوب اخلاص
 و هم از اين حجر استنای مقابر انبيا نقل نموده و در شرح حديث
 ابي سعيد گفته قال شارح البينة وفيه القناب مني لا باس بالصلوة
 في المقبرة اذا كان فيها موضع اعد للصلوة وشرح عبد الحق در ترجمه كذا

و در جمیع مشکوک در حدیث الا المقبره والجماع می نویسد اما مقبره از جهت انکه غالب
 در وی قذار است و اختلاط تربت اوست با آنچه جدا میگرد و از مرده نازبناست
 و اگر ممکن طاهر و لطیف باشد پس هیچ باکی نیست و گراستی نه و بعضی بر آنند
 که نماز در مقبره مکروه است مطلق از جهت ظاهر آنچه در حدیث آمده اما نماز بجانب قبر
 است با اتفاق اگر قصد تعظیم باشد و گرنه حکم مقبره دارد و در جامع الکرات
 نوشته و بگوید آنکه بعضی مردم منع کرده اند از نماز در مقبره اگر چه ممکن طاهر
 باشد از جهت ظاهر حدیث و بعضی جایزه دارند اگر خاک پاک باشد و ممکن طیب
 از رحیم و خون و نجاسات که جدا گرد و در هوا مختار و اما الرادایات القهقهه
 الحال که تیه دیگره الصلوة فی تسع مواطن منها المقبره و فی الزلیعی و بکیر
 ان یصلی الی القبر و یصلی بین القبر و انتهی پس اگر بسوی قبر نماز گذارد حرام
 است بلکه فتوی بکفر اوست اگر اراده عبادت یا تعظیم قمر نموده باشد و فی
 شرح المناسک للمصطفی تارسی و لا یصلی الیه ای الی جانب مقبره
 خانه حرام بل یفتی بکفره ان اراد عبادته او تعظیم قمر و رفقا و
 عالمگیری و فصل ثانی باب فیما یفسد الصلوة و ما یرک فیها نوشته است و فی
 انکانت المقبور طاهر المصلی لایکره خانه انکان پیبه و بین القبر مقدار مالو کلا
 الصلوة و یرانسان لایکره فیها ایض لایکره کذا فی التاتارخانیه و در کتاب الکرایمه
 در باب خامس نوشته قال محمد اکره ان یکون قبلته السجده الی المنج
 و الجماع و القبر و بعد کل می نوشته و یداکله اذا لم یکن بین المصلی و بین یدیه
 المواضع حایط او ستره اما اذا کان یرک و بصیر الحایط فاصل و اذا لم

لیکن المصلی و بین هذا الموضع ستره فانما یکره فی استقبال هذا الموضع فی مسجد
 فانما فی مسجد البیت لا یکره کذا فی الحیاء و انچه محیی از عالم گیری نقل نموده
 پس انچه ما از همان عالم گیری نقل کرده ایم تفصیل است که محیی از عالم گیری
 و هم از دیگر کتب نقل کرده است بر تقدیر صدق حکایت و نقل عبارت شرح
 مناسک بی محل مضایح از سبخت حاصلش همان تخلیط عامه چهل که مولی
 هر مسئله را از کتب متعدده نوشته اند و منهم نصیب اعدا چنانچه این مقصود
 محیی حاصل شده عالم عالم نام و اطفال در خرابی افتادند و این شبیه در خرابی
 عامه بحدی جا گرفته که بعد سعایت اصل و مخالفت قتل هم از غایت
 جهالت و شرط تعصب براه حق سینے آیند بداناد به هم السلام
 اتباع الحق و ترک التعصب حالا از کتب موجوده انچه سردست بنظر آمده
 نوشته میشود در بحر الرائق و ذکر فی الفتاوی اذ غسل موضعاً فی اللحم
 لیس فیہ تمثال و صلی فیہ لا بأس به و کذا فی المقبرة اذا کان فیها موضع
 للصلوة و لیس فیہ قبر و لا نجاسة و ینتیه المصلی نوشته و ذکر فی الفتاوی
 اذ غسل موضعاً فی اللحم لیس فیہ تمثال و صلی لا بأس به و فی المقبرة اذا
 کان فیها موضع اعد للصلوة و لیس فیہ قبر از جامع الرموز لما یکره فی جهنة
 المقبر الا اذا کان بین یدیه بحيث لو صلی صلوة الخاشعین وقع بصره علیه
 و رخصه هذا اذا لم یکن بین المصلی و هذه الموضع حایل کالحایط و الا
 حایط لما یکره و در شرح مناسک ملا علی قاری الکان بین القبر و المصلی
 حجاب فلا یکره الصلوة و رخصه فی رحمة فی السراجة یکره ان یکون قبله

قلبه المسجدي متوضاً او مخرج او حمام و في الخلاصة او قبرة كالوصلى وقد امة عند قدسها
اذا لم يكن بين المصلى وهذه المواضع حايل من الحايطة وغيره والكان حايلاً لا يكره
في التحييس الحذرة النكان موازياً للكبنة كبره صلوة والنكان عن يمينه ويساره
بكره انتهى عبارة السير احمد رحمانى از طحاوى نقل من مؤلفه على ابو البصر عن ذلك
امى الصلوة عند القبر فقال الكانت القبور وراى المصلى لا يكره والنكان بينه وبين
القبور معتد اربعة ارباع انسان بن يمينه لا يكره فبينها ايضا لا يكره والحد الفاصل بين
سجوده و به قال احمد بن محمد وقال محمد بن سلمة ما در موضع سجود الامام الكا
له امام في الذخيرة تكبر في معنى الكرامة قال بعضهم لانه منسب باليهود وقال بعضهم لان
في المنبر عظام الموتى وهذا كله اذا لم يكن بين المصلى وهذه المواضع حايل او متروك
اما اذا كان فلا يكره بس وفيه كسر خلاف حديث وروايات كتب فقه خواهد بن محمود
كتمكار خواهد شد و اگر بر این فعل اصرار خواهد کرد كناه بكبره خواهد شد چنانچه
در كتب فقه و كلام مذکور است الاصل بر علی الصغیرة بكبره حكم مخالفت حديث
وروايات كتب فقه موقوف بر فهم معانی و تنقيح حديث وروايات است
اولی مضیك معانی و تفتيش و تحقیق متن و سند و رجوع بکشف و تنقيح روایات
بر خلاف اینه سلف كناه است و اصرار بر آن هر چه است طایفه در مسلك كناه
تفصیل باشد علی الاطلاق حكم ممنوع کردن و دراز دایمت است و جواب
سوال چهل و یکم می نویسد و کسانیكه انداختن سبزه و گل بر قبور جایز داشته
اند متسك كرده اند مسجد نيكه در شكوه و غيره است بر البني صلى الله عليه وسلم
بقبر بن فقال انها يعذبون في قبرها ايا احد هاتين كنان لا يستره من البرل و في

المسلم لا نعمة من البول واما الاخر فكان ميمشي بالميمية ثم اخذ جريرة رطبة فشق
 بمصنف ثم عزمني كل تجرب واحدة قالوا يا رسول الله لما صنعت هذا فقال لعلمه
 ان يتحقق عنهما ما لم يبع الشيخ عبد الحق تحت اين حديث مى نويسد شك كنند
 جماعة باين حديث در انداختن سبزه و كل در بيان بر قبور و خطايي كه اندايمه اهل
 تعلم و قدوه مشراح حديث هست اين قول بار و كرده و انداختن سبزه و كل با بر قبور متسكه
 باين حدیث كذا نموده و گفته كه اصلي نه دارد و در صدر اول بخود و بعضی گفته اند
 بنای آن تحديه و توقیت پراشت كه آنحضرت شفاعت خواست و تخفيف عذاب
 پس قبول كرده شد از وی تا مدت شك شد آن شاخ و كلمه لعل ناظر است به
 معنی ذكر يانی گفته كه در جریده خاضعتی نیست و در رفع عذاب و بنود آن كمر پر كشت
 مبارك سید الانبیا صلی الله علیه و سلم اصل کلی این طایفه محدثه كه ترك شاع
 سواد اعظم و الزام شد و در بهشت و در هر بحث جاریست یعنی هر قولی مبرور
 و مجروح از موافق مذہب یا مخالف جماعته بنظر آید همان مذہب ایشان است
 تا تحقیق و تكفیر عامه امته مرحومه كه مقصود اختراع مذہب جدید است صورت بند
 در عبارت منقوله خود مشن میند كه بیک جانب جماعته و بیک جانب خطایه
 پس انكار يك كس چگونه بر جماعه غالب شد و محققان قول خطابی را رد كردند
 ملا علی قاری در شرح مشکوٰه نوشته و اما انكار الخطایه و قوله لا اصل له فیه بحث در
 آن نده الحديث یصلح ان يكون اصلا له ثم رایت ابن حجر صرح و قال قوله لا اصل له
 ممتنع بل نه الحديث اصل اصیل له من ثم انقی بعض الائمة من متاخری اصحابنا
 یا ائمته من وضع الریحان و البرید سنة یهذ الحديث و چند سطر قبل از آن نوشته

اذ ان نوتنه دستخداي العلماء قراوة القرآن عند القبرين الحديث اذ تلاوة القرآن اولى
 بالتخفيف من تسبيح الجريد وقد ذكر البخاري ان بريدة بن الحصب الصحابي ^{رضي الله عنه} سجد في
 قبره جريده فان مكانه بترك لم يعمل مثل ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم وشيخ عبد الحق
 هم حديث وصيته بريدة صحابي رضي الله عنه وترجمه مشكوة ذكر كرده مگر لحاظ بر تمام كلام
 خلاف داب مجيب هست و در شرح الصدر مرقوم هست قال الخطابي هذا عند اهل العلم محمول
 على ان الاشياء ما دامت على اصل خلقها او خضرها او طرادتها فانهما تسبيح حتى تجف طويلا
 او تحل خضرها او يقطع عن اصلها وقال غير الخطابي فاذا اخففت عنها ما تسبيح الجريد فليفت
 بقراة المؤمن القرآن وقال في الحديث اصل في غرس المؤمن الاشجار عند القبور وروى
 بن عساكر عن طريق حماد بن سلمة عن قتادة ان ابا برة الاسلمي رضي الله عنه كان يجر
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر على قبر وصاحبه يجذب فاخذ جريده فوضعه في
 القبر وقال عسى ان يرفقه عنه ما دامت رطبة فكان ابو برة يوصي اذا مات فضعوا في قبري
 جريدين قال فمات في مفازة بين كرمان وقوس فقالوا كان يوصي ان يضع في
 قبره جريدين و هذا موضع الانجيل ما فيه فبينما هم كذلك اذ طلعت عليهم كعب من قبل
 فاصابواهم سيفا فاخذوا جريدين فوضعا هما معه في قبره واخرج بن سعد عن
 مسروق قال اوصى بريدة ان يجعل في قبره جريدها ان وكسب نقعة مملوءة وروى
 عاكبة عن حماد بن زيد وروى الرازي عن علي بن الهيثم عن ابن ابي عمير عن ابي
 احسن كذا في الخبر ايتهم وروى عاكبة عن ابي سعيد بن ابي بكر قطب الحشيش من البصرة فاما
 يا بسا لا باس بك كذا في فتاوى قاضي حمان ورجح الرازي في الخلاصة و بكرة قطب
 الحشيش من البصرة الا اذا كان يا بسا ولا يمتنع قطب الحشيش الرطب من غير حاجته

انتهی و رفتادی قاضی خان و بکره قطع الحشیش الرطب من البقرة فالتکان بابا لایب
 به لاته مادام یسبح بیه مونس المیت و عن مذاقوا لا یستحب قلع الحشیش الرطب من البقرة
 شیخ الاسلام در کشف الخطای نوشته مکره هست خاک را یا گیاهی یا جریه را که بران میزند
 بر کندن اگر سبزه باشد زیرا که آن سبزه میزند با دام که تر هست و مستحب تخفیف عذاب است
 میت می باشد چنانچه آنحضرت در مناخ نور از خرابی رستبری نهاده و فرموده دام که خشک
 نیست و در برکت تسبیح در عذاب این تخفیف نماند و لهذا احتیاج کرده اند بعضی از بزرگان
 لکن گویند که اگر تصدق کنند بقیمت بهتر باشد اگر آنچه بر قبر رویده خشک شود بر کندن
 آن مکره نیست در وسیله النجات نوشته فی کثر العباد و فتادی الخراب و وضع الورد و الزباد
 علی اللحد حسن لانه مادام رطب یسبح و یكون للمیت تسبیح النور ان تصدق بقیمت کان حسن
 فی مفتاح الجنان نافلا عن صلوة السجود ثوبان رضی الله عنه روایت میکند که رسول
 علیه السلام برگوری بگفته اند و شاخ تر نبستند و اندر خاک نبرد و برونه سوالی کردم
 سبب چه بود یا رسول الله فرمودند که هر دو سخن عذاب و در عذاب بود و تا دین هر
 شاخ تر بود عذاب بر ایشان سهل بود الخ فی البرازیه فی کتاب الکرامه قطع الحشیش
 من المقابر بکره لانه یسبح و ینفع به العذاب من المیت و بتاسن المیت و علی ذلک لایکفر
 من مقابر الکفار و قطع الیابس و به و روایه حدیث الصبیح فی قاضی خان و بکره قطع الحشیش
 و الحشیش من البقرة فالتکان بابا لایب لانه مادام رطب یسبح مونس المیت انتهی
 و سبب النجات به بیند که سوال با چگونگی در محال بعیده غیر مقصوده انداخته کا بی سبب
 اندر دکانی سبب زینت کشتان کرده و جواب حق را که صاف و صحیح در کتب فقه و
 حدیث موجود بود و انحاء نموده در کتب و ذیت بسر کرده برای اضلاع عوام بر قول

بر قول خطابی بسند کرده سوال **مسئله** مصافحه کردن دست عالم بامر شده بعد
 شازنجریه مصر یا بر وقت که خواهد جایز است یا گناه که ام گناه چه **باب** مصافحه بر وقت در میان
 ثابت است گما قال فی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلمین یلتصقان
 الا غفر لهما قبل ان یتفرقا لذل انی الشکوة و تخفیف مصافحه بر وقت مجز و عصر نزد علماء مذکور
 است اما المصافحه تعقب الصبح و العصر فحده الحنفیة مکرده کافی شرح الشکوة للعلی قاری
 حکم کردن کرانه علی الاطلاق نزد علمای حنفیة بر جوع بکتابه و یا دیده و دانسته از اهل
 دیانت که ممکن نیست عبارت عربی نقل نموده گفت کافی شرح الشکوة للعلی قاری
 بدین سبب شرح ملا علی قاری بر او دیدم در باب المصافحه و المعانقة اول این عبارت
 اعلم ان المصافحه سنة مستحبة عند کل لقاء و ما اعتاده الناس بعد صدوة الصبح و العصر
 اصل له فی الشرع علی هذا الوجه و لکن لا بأس فان اصل المصافحه سنة و کونهم مجتنبین
 علیها فی بعض و مضطربین فیها فی کثیر من الاحوال لا یخرج ذلک البعض عن کونه عن المصافحه
 التي ورد الشرع باصلها مری البدعة للمباحة از خودی نقل نموده در آن کلام کرده
 بعد از آن گفت و لهذا صرح بعض علماء بنا یا نه مکرده بعد از آن نقل کرده و جهل
 اذ استمسلم به للمختص فلا یغنی الاعراض عنه یجذب الیه لا یترب علیہ من اذی
 یزید علی مراعاة الادب فحاصله ان الالبته بالمصافحه مع علی الوجه الشرع مکرده لا النجس
 و النکان قد یقال فی نوع محاذرة علی الیه عنه و الله اعلم ازین کلام مستفاد است که بعض
 علمای مکرده گفته اند پس نوشتن محبت مطلقا کرانه آن نزد حنفیة بیجا است و اگر در
 جای این لفظ هم یافته شود تا بالضرورة مراد از آن بعض حنفیة باشند و لازم بود که
 بر جوع بکتاب معتبره نموده بعد دریافت این معنی که مختار و راجح و محمول علیہ کدام جایز است

است جواب میدادند که برای نفس را مرج قوی و چنانکه بقرار داد و در وقت روزه در مشرب
 قول بان کالمصنعا می نویسد ای کما یجوز المختار لانهما سنة قدیمه متواتره لقوله علیه السلام
 صحیح اخاه المسلم و حرک بیه تناثر ذلویة اطلاق المصرح بتعالی در و الکبر و الوقت
 و التقایة و الجمع و الملتقی و غیره یقید جواز با مطلقا و لو بعد العصر و قولهم انها بدعتی ای حجت
 حسنة کما افاده البودوی فی اذکاره و غیره فی غیره و علیه یحکم بالنقل عن شارح الجمع
 انها بعد الفجر العصر لیس بسببی فوفیقا و در حاشی الاذکار اندک و در است فی صحیح البخاری
 عن سمرة بن جندب قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی اقبل علینا بوجهه
 قال ابو حذیفة خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم بالنهار جرة الی البطی ثم وضأ ثم صلی الظهر
 رکعتین و العصر رکعتین و قام الناس فجعلوا یاخذون بیده فیمسحون بها و جوبهم
 فاجذت بیده فوضعتها علی وجهی فاذا می ابرد من الثلج و الطیب ایچه من المسک و اورد
 بن من الحثین الامام مجد الدین المطهری فی کتابه و زاد احادیث کثیرة و قال شیخ
 بذلك فمات تطایق الناس علیه من المصاحفة بعد الصلوة فی الجماعات لاسیما فی
 الصبح و العصر و لا ینکر فی ذلک اذا افرغ قصد صلی من بترک او تود او نحو ذلک
 ذکر کرد این را بکرمی در شرح و در جواب سوال سیزدهم می نویسد ز فاش صد هاترا
 برای زیارت بقدر چند صورت دارد جایز هوست و مکروه هوست و شک
 و کفر هم هست و تفصیل نموده که اجمالش این است اگر بطوریکه پیغمبر حسد اصلی الله علیه
 و سلم فرموده اند و کرده اند یا نظور کنند و او جایز بلکه مستحب میخون است هر قدر
 که شود برای زیارت با نظور رفته باشد و ان طور این است که نزد قبر رفته اسلام
 علیکم دار قوم مؤمنین بگوید و برای اموات دعا و مغفرت و شش کتابان انها از حق

حق تعالی طلب نماید و عبرت گیرد و از دار دنیا با غمی بگذرد و آخرت را یاد کند و ترسان
 و هراسان انجام قیام کند برای همین قسم عرض آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجازت
 زیارت قبور فرموده بعد از آنکه نهی فرمود این قسم بخواند از زیارت قبور حاصل
 میشود درین قسم است کردن قبر ولی و شریک و غیره و فاسق و غنی برابر است
 بلکه از زیارت قبور اغنیاء و ملوک زیاده تر عبرت حاصل میشود و دوم اینکه در زیارت
 قبور چنانکه در حدیث نزدیک قبر دارد نشد و در هیچ جایز و مباح اند عمل نماید مثل بوس دادن
 و مس کردن قبر و انحنای نمودن و غیره در حق او این افعال مکروه خواهند شد سویم نزد قبر
 بپوشیده تخت کند یا گرد قبر طواف سازد یا نزد قبر رقص و ضرب آلات و لهو مثل دهل و کف
 با این طور رفتن مسوی قبر حرام است چرا که اکثر این چیزها فی نفسه غیر مقایر حرام اند و در مقام
 مبتدئه که مقایر اند زیاده تر حرام خواهند شد چهارم نزد قبر زفته سجده عبادت نماید فارصدا
 بر حاضرت خود یا لا استقلال یا بطریق مشارکت یا متعین فی العالم دانسته نماید یا غیر قسم رفتن
 موجب شرک و کفر است انتهى ملخص الجواب غرض زیارت قبور از چهار قسم تقسیم نموده جایز
 مکروه حرام شرک و کفر و در حال قسم اول نوشته که درین قسم زیارت کردن قبر ولی
 و شریک و غیره و فاسق و غنی برابر است این کلام محل نظر است بچند وجوه اول که زیارت
 قبور انبیاء علیهم السلام داخل همین اقسام اربعه است باینکه اگر نیست بقیه قسم اول اگر داخل است
 پس در کدام قسم اگر در قسم اول پس آیا آن هم با قبر فاسق برابر است و مقتضای ذوق شوق محبت سون
 کلام او همین است لغز و بامد متناهی که در جواب سوال پنجم بر دایت فتاوی عالیگری احتجاج
 نموده الاصل فی هذا الباب ان الان ان له ان یحیل ثواب عمله لیفره صلوٰة کان او صلاوة
 او غیره کما تجوز و قراوة القرآن و الاذکار و زیارة قبور الانبیاء و علیهم السلام و اشهاد و الاقا

والصالحین و تکفین المرنی و جمیع انواع البرکات فی غایت السرحی پس زیارتیکہ مثل صوم و حلو
 و حج و زکوة و قرض و غیرہ داخل الزاع ہر امت کہ دادن ثواب آن بدیگری سپرد آید
 بہین قسم اول داخل است یا چترست سوای آن و اگر داخل قسم اول است پس برابری باقر
 فاسل اللہ ہم سبترست یا نہ مگر مست پس وجہ تخصیص افتاد و شہیدان و صالحین حبیت ثالثاً
 و بیان قسم سوم مینوسید کہ مقام متبرکہ کہ سقا براندہ چہ معنی دارد و بربر کہہ مقبول را ہم
 داخل است یا نہ اگر مست پس قبر صالح و فاسق حکومتہ برابر شد و اگر نیست بلکہ بجز و تبر
 ارض قطع نظر از حال مقبول متبرک است پس و چترست حبیت و مناد کلام مجیب بر ہر نوع و
 است مگر از متخصیص مجبور است و مناد این ہمہ مفاسد نیست مگر اخفاسی حق و آن مگر
 زیارۃ جایز چترست قسم است کی اذان این ہمہ است کہ مجیب ذکر نمودہ تماشایں است
 کہ در منظر ہر حق ترجمہ مشکوٰۃ نوشدہ اور کہا امام نوادی لینے کہ زیادت کی کتنی قسمین
 ہیں ایک نو فقط واسطے یاد کرنی موت کی اور آخرت کی ہے پس اسکی لئی تو کافی ہے
 و یکہنا قبر و لکا بغیر چہ نئی مرد و نکلی دوست و ایسے دعا و غیرہ کی پس ہ ہنوں ہے
 ہر مسلمان کی لئی ہی اور قیسے برکت حاصل کر لینے کی لئی ہی پس ہ زیارت
 ابھی لوگوں کی قبر و نکلی ہے اس لئی کہ او نکلی لئی بر رخ میں تصرفات اور برکا
 بین شمار اور چوتھی واسطی ادای حق و دستنی اور قربت کی ہی جیسا کہ حدیث ابی نعیم
 کی میں آیا ہی کہ جو کوی زیارت کر سی ما باب کی یا ایک کے ہون جمع کے تو ہوتی ہی
 مانتہ جیکے اور پانچویں مہربانی اور امنیت کی لئی ہو یسے جیسی کہ آیا ہی حدیث میں
 کہ جو کوی گذری اور قبر میں جہائی اپنی کی اور سلام کر سی اسپر تو وہ پوچھنا ہی ہو
 اور جواب سلام کا دینا ہی فقط یہ بیڈ کہ چگونہ این اسلام را در پوچھا اخفا نمودہ جایز را

در یک قسم هر ساخته در وسط جفت افتاد و سوال مقرر کردن روز برای زیارت قبور
از روزهای در شرع جایز است یا گناه که امام گناه از گناهان جواب مقرر کردن روز
از روزهای مفیده وضعی که لازم شمار و در آن اتمام ساز و از احادیث و روایات
فقه کتب معتبره ثابت نشد مگر در فتاوی عالیه که میفرمود نوشته اگر در چهار روز و شنبه
و جمعه و جمعه و شنبه زیارت کنند بهتر است عبارت دیگر از افضل ایام الزیارات را بعد از ایام
الاضحی و الاقصی و الاکبر است انقضی و آنچه در وایتیه میفرمود در دشن من زان قبور الی
او احدی ما فی کل جمعة غفر له و کتب بار ائیس مراد از کل جمعه هر هفته است چنانچه در
محدث دهلوی در ترجمه مشکوة شریف بهین معنی بیان فرموده اند بخرین و ما برین
فن بعد استقرای نام و تخصص تمام حدیث و حکم نفی ثبوت جرات نمیکند غایت الامر
بهین که بنافیتم و ندیدیم پس از سچو کونه نظر ان نادانست که بمطلب تمام کتابیکه از ان
نقل کنند نرسند هرگز نفی زبیداری امریکه ان اکابر و مانع از جرات است حضرت
نموده را از ان نصیبی نداده اند و ان دیانت است در مراد از کل جمعه هفته خواهد بود
مشکوة منوره کاش انرا هم اگر بدیدی که در ان مذکور است و زیارة روز جمعه فاضل
است از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه و بهین است متعارف در حدیث
مشرقیین و پیروان می آیند در اول روز جمعه بمجلس و بیعت برای زیارت و در روایت
آمده است که داده می شود برای میت در روز جمعه علم و اوراک بیشتر از آنچه
داده میشود در روزهای دیگر تا آنکه میت ناسد نماید و بیشتر از روزهای دیگر و آنچه
مشهور شده است و در وایتیه و عامه تاس از منع زیارة روز جمعه آنرا که در ان نقل
اصحی صحیح ندانند و عبارت عالیه که نقل نموده طحی ان مذکور است و الزیارة

یوم الجمعة بعد الصلوة حسن و بعد آن كفتة و یوم السبت الى طلوع الشمس و یوم الاحد
 اول النهار و قبل فی اخر النهار و كذا فی الیالی المبركة لا سیما لیلة البقرة و كذا لك
 فی الايام المبركة كعشرة ذی الحجة و العیدین و عاشورا و سایر المواسم كذا فی الخیرات
 و وسیلة النجاة از و بیل الفایحین شرح ریاض الصالحین تصنیف امام نووی نقل كره
 و قد قسم الله الزبارة الى اقسام لایها الا لبحر و تذكر الموت و الاخرة فیکفی و روية البقور عن
 غیر معرفة اصحابها و اما الخیر الدعا فیسكن یكنی سلم و اما البقرة فیسكن لیل الخیر لان اهم
 بران خیم تصرفات و بركات لا یحصى عد و اما لا وارحق نحو صدیق و دالد الخیر الی الخیر
 من زار قبر والده او احد هما یوم الجمعة كان كجحة و لفظ رواية البقر غفر له و كتب بار او
 اما رحمة و تانیس الخیر انش یا یكون السبت اذا رای من كان یحب فی الدین فی الاشیاء
 و التظا لعمد یوخیه ایام الاسیر و یوم عید و میه ساعته اجابته و تجتمع فی الارواح
 و تزار فی القبور و یا من السبت فینه من عذاب القبر فی فتادی الخراب قال الضحاک
 من زار قبر الیوم السبت قبل طلوع الشمس علم السبت بزیارته قبل کیف ذكك قال الحاکم
 یوم الجمعة و كذا لك فی الیالی المبركة و الايام المبركة فی شرح منفر السعادة ص ۳۱
 می ام انكره و زجر بعد احواح مومنان یعقود خویش تر دیک میثو غز و دیک شدن معمر
 و تغلق و اتصال روحانی نظیر و مثابه القصال که میدان داد و دوزایرا بنه که تر دیک خبر
 آیمد می شناسند و خود همیشه می شناسند ولیکن درین روز شناختن زیادت بر شناختن
 سایر ایام از جهت نزدیک شدن یعقود و لا بد شناخت از نزدیک میثو و قوسی تر باشد
 از شناخت و دود و در بعضی آیات آمده که این شناخت در اول روز و در بعضی
 از اخران و لهذا زیادت یعقود و درین وقت مستحب است دعوات و در حشر

در حسین شریفین بهین مهت در فتح القدر یزید شته و سنجان کجج کل یوم الی النقیص الزیور
 القبور البنی بها خصوصاً یوم الجمعة در ر الحن و فیه کتمج الارواح و یزار القبور و یا من المیهت
 من عذاب القبر و من مات فیه اوفی لیلته امن من عذاب القبر و لا یسبح فیه جهنم و فیه یزید
 اهل الجنة و یجسم شرح الصدور مذکور است مذهب اهل السنة ان ارواح الموتی یتردد فی
 الاوقات من علیین او من یجین الی اجسادهم فی قبورهم عند ارادة الله تعالی و خصوصاً
 لیلته الجمعة و یجسدون و یجدون و اخرج بن ابی الدینا و البیهقی فی الشعب عن حماد بن اسحق
 قال بلغنی ان الموتی یعلمون بزیاراتهم یوم الجمعة و یوما قبله و یوما بعده در کشف الظلمات فی
 در غایب آورده که زیارت روز جمعه بعد از نماز حسن است و شیخ اجل در شرح مشکوٰۃ گفته است
 روز جمعه صلوات از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه الحمد و شرح عین العالم مذکور
 است فقی روایت بن عدی عن ابی بکر و خرمین زار قبر الویلۃ احد یوم الجمعة فمعه عند غفر
 در خزائن الروایات نوشته که زیارت قبور روز جمعه بخت جمعه بهتر است غرض اگر مباحه در
 جمیع و ایات بخوده اید و نتری گرد و در بقدر کفایت مهت برای اخوت قول مجیب که ثابت
 خدا را ند که ثبوت کدام چیز را نامیده است که درین مسئله نیست و دیگر مسائل مدعیه
 آنچه از ترجمه بندی مشکوٰۃ در قول اول ذکر نمودیم برای سوائین جواب کافی است **مسئله اول**
 زیارت قبور اولیا را استدلال از کمال بیچینه و ستان دانند بخاتا با بنجابه حکما یا بکنانه که

کنانه جواب درین مسئله علل را اختلاف است بعضی جایز داشته اند و بعضی
 نوشته اند چنانچه در مصلحتانی مخرج بنجازی و ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحق مستطورات
 فی الحقیقه شیخ مذکور بکنانه اما در مسافرت برای زیارت قبور صاحبین در سیدن بصلح
 بهتر که ملاقات چهره بعضی مباح و دارد و بعضی حرام گویند انهم فی فی القسطلانی و اختلاف

فی شد الرجال الی غیره کذا باب الی زیارة الصالحین اجاب واما ما الموضع الفاضلة
 للصلاة فیها والبرک بها فقال ابو محمد الخوینی بحرم عملها بطاعتی بدین وافتتاح القیام
 حسین قال به القاضی عباس واما بقوله العیج عند امام الحرمین و غیره من الشافعیة الخ
 انتهى فی شرح الشکوه لعل علی قاری فی سبب بعض العلماء الی الاستدلال به علی المنع من زیارة
 زیارة المشاهد وهور العلماء و الصالحین انتهى عن ابی هریره رضی الله عنه قال لعقیة
 بعرة ابن ابی یقرة الضفاری فقال من ابن اقبلت فقلت من الطور فقال لو ادر کتبت
 قبل ان تخرج الیه ما تحرجت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تغیل المطیة
 الی ثلثه مساجید الی المسجد الحرام والی مسجدی اذا و الی مسجد البیاء ویت الممتدین
 رواه مالک فی الموطا وسمی بحجة الله الیها قوله صلی الله علیه وسلم لا تشد الرجال
 اقول کان اهل الجاهلیة یقصدون مواضع مختلطة فزعیم بزور و نهاد و یمیزون بها و قد
 من التحریف و الفساد ما لا یحصى من البانی صلی الله علیه وسلم الفساد و لکن یلقون غیر الشعابر
 باشعاره و لکن یصغر ذریعة بعبادة غیر الله و الحی عنده ان القبر و محل عبادة ولی من
 ادیان الله و الطور کل و انک سواد فی البهنی انتحی الکتاب برقص اختلاف و در جواب
 سائل را بمقتضی نمی رساند بلکه در و بر طه بخرمی اندازد و محل ان نیست مگر اینکه از کتب که
 نقل نموده در ان کتب مصنفین ان استند بر موافقین مذمت بیان اختلاف اقتضا
 کرده باشند و اختلاف همچگونه کلام مذمونه و حاجتی را بیجج نداده و تصریح با خیار کرده
 و نه سبب خود متوشسته باشند و در صورتیکه ان اکابر در ان کتب هرگونه قول مخالف و
 نقل خود در ان کلام تنقیه نمایند قول مخالف را رد سازند و تصریح بمنه سبب محتار
 خود کنند پس از ان کتب بر نقل الکتاب بر بیان اختلاف بحدیث کلام سابق و لاحق

بل باسقاط اخراجی جبل همان مثل است کبر لا تقر بالاصحوة عمل کرد و انتم مسکری است که تم
 علاوه بر این این امر یعنی بدون اختیار اند در اکثر مسائل چون فی جرایست کم مسئله
 یک مسئله هم از رزوع نخواهد بر آید که پیشتر مذکور شد و در این اختلاف بنا شد پس بین
 یک فقهه برای جواب تمام مسائل فقهه کافیه و تعلیه که در طریقان مشهور است راست است
 وقت موت از پسر جابل خود گفت که من ترا یک سخن تعلیم کنم که گاهی جهالت تو بر کسی خطا
 نکرد و خود را بی تکلف فقهه خطا است کنی و آن اینکه هر که مسئله جزئی فقهی از تو پرسد و جواب
 بگوید که درین اختلاف است و درین است این که در همین کتاب اکثر جاد سایل خلافت بین الحنفیه و جرح
 مرجوحه یک باب اختیار کرده بلکه بعضی جانی اشخص حکم گراسته و حرمه و جرح نوشته
 و هم سایل اختلاف بخاطر خطره نکرد و این مسأله از کتب فقهه که نقل نموده در آن صحاح
 بیان جواز مدلل نوشته اند از آن صرف اختلاف یا ذمنا باعثان نیست مگر اینکه احتیاط که لازم
 و یا نت است نیست و اتباع هو مقدم و ذکر کتب صرف برای تعلیم پس در مینصوت هر چه
 کند بجا است عبارت شرح ملا علی قاری این است قبل بقی معناه نهی ای لایستد فاعلی
 غیره لان ماسوی الثلثه است و غیر من ادوات فی الفضله فکان الرجل الیه ضالیاً و عتبا
 و فی شرح مسلم طبریزی قال ابو محمد یحرم شد الرجل الی غیر الثلثه و هو غلط و فی الإیضا
 ذهب بعض الصحاح الی الاستدلال علی المنع من الإیضا لریادة المشاهد و یقول الصحاح و الثلثه
 و ما تثنین لی ان الاصل من الذکر بل الزیارة مأمور بها بحیث کنت نیست کم بر زیارة القبر
 و زیارة الخیرین و زیارة ما و زیارة ما و زیارة ما و زیارة ما و زیارة ما و زیارة ما و زیارة ما
 فلا حاجة للمرحلة الی مسجد اخ و اما المشاهد فلا متساوی بل بکثرة زیارة تعالی فذر و زیارة
 عنده الله ثم لیست مشغری بل بمنهج هذا القابل من شد الرجل لبقوة الانیاع و الاولیاء

فی مخایم فلا یبعد ان يكون ذلك من اغراض الرأفة كما ان زیارة العلماء فی الحجة من الصلوة
و عبارت شیخ محمد الحق چنین است اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین در سبیل
بموافق بیشتر اختلاف است بعضی مباح دارند و بعضی حرام گویند که اعمی مجموع البحار
اعلم و بعضی گفته اند که قصد بصر این نذر بجزیر جاد است بنا شد اگر نذر کند و در غیر این
مساجد واجب نمی گردد و قوای آن و بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی در مساجد
دیگر جز این مساجد سفر جایز نبود اما مواضع دیگر نیز مساجد خارج از مفهوم این کلام
است و گفت بنده مسکین بکایت الحروف عبد الحق بن سیف الدین عفی الله عنه و ما
که مقصود بیان اتهام بشان این لغت و منفرد بودن بجانب آنها است که بهتر ترین
مقامات است یعنی اگر سفر کنند یا این مسجد کنند و بغیر آن گرامی مشقت کشیدن نمیکنند
اینکه سفر بجز این مواضع در مساجد متطلانی و تحقیق معنی حدیث قبل از ذکر آن
نوشته الا الی ثلثة من جملة الاستثناء و مفرغ و التقدير لا تشد و الرجال الی موضع و لازم
منع السفر الی کل موضع غیر ما کز یار و صلاح او قریب او صاحب او طلب علم او تجارة او
ترتبه لان المستثنی منه فی المفرغ یقتد رباع العام لکن المراد بالعموم ههنا الموضع ^{الخص}
و هو المسجد كما قدم تقریریه پس مجبیه ازین کسب نقل نموده و در حاشیه کتاب محتوی
ثابت نزد مصنفین آن چنان است و شیخ عبد الحق در جذب القلوب بکے نویسه و اما
لا تشد و الرجال الا الی ثلثة من جملة ما اذ نید ان منع شد و حال و در کتاب سفر بر این
غیر من جملة ثلثة است چنانچه قواعد و نحویه که خوب جنب است مستثنی منه است مستثنی بر او را
مؤمنه انتقامی آن میگوید پس منع مطلق سفر بغیر این است لازم نیاید و چگونه منع
گفته از سفر بغیر این است حال آنکه سفر برای حج و جهاد و غیرت و تجارت و سایر امور

و سایر مصالح دنیا و دین جاریست با اتفاق بازمی نویسند اختیار مسافرت بیعت از جهت
 زیارت سید کائنات بسیار آید و از آنجمله حکایت آمدن طلال مؤذن در زمان وفات
 عمر رضی الله عنه از شام بکربله الی آخر القصة آورده اند که چون امیر المومنین عمر رضی الله عنه شام گردید با
 هیئت مقدس مصاحبه نمود که با چهار ابد و بیشتر اسلام مشرف شد عمر این الحظ را با
 باسلام او غایت فرح و سرور و دست داد و در وقت رجوع با وی گفت یا کعب خواجه
 که با ما بزمین آئی و زیارت سید انبیاء کی صلی الله علیه و سلم گفت نعم یا امیر المومنین یا فاضل
 باز میگویی عمر بن عبد العزیز از شام بکربله منوره برید فرستاد تا سلام او را بپذیرد و سالت
 پناه عرض نماید و این فعل در صدر زمان تابعین بود و روایت این خبر مستفیض مشهور
 است انتهى سلطان فی در موابب لدینه نوشته و للشيخ نفی الذین این تلمیذ ههنا کلام
 بشیخ عجب بضمین منع شد الرجال الزیارة البغویة الخمدی و انه لم یسأل القریب بل یضد ذلك
 و رد علیه الشیخ نفی الذین یعنی شفاعه الاستقام شفی صدور المومنین و حکم الشیخ و ی
 للهین البسکی ان والده کان محاد لا لشیخ زین الدین عبد الرحمن بن رجب الدمشقی
 فی الفوج الی بلد الخلیل علیه السلام فلما دنی من البلد قال یزیت الصلوة فی سجدة الخلیل
 عن شدة الرجال لزیارته علی طریقہ شیخ الخایط بن تیمیة قال فقلت فیه زیارة قبر
 الخلیل ثم قلت له اما انت فقد خالفنا البنی صلی الله علیه و سلم لانه قال لا تشد
 حال الا الی ثلث مصا و قد شدت الرجال لی رابع و اما انا فاتبعت البنی
 صلی الله علیه و سلم لانه قال زد و البتة و قال الا بتة الا انما قال فیه بیت بدین
 که این ابن تیمیة شخص است بد مذموب انه اهل اعواض ارج از اهل سنت و جماعه قابل
 بجهنم که کرده و در مذموب اهل سنت و جماعه است که باقی تصحیف نموده که سکی

نموده در طبقات سبکی این همه حال مذکور است این منقشه محدثه را با و سبعتی نام است و مجیب
که حدیث موطنی ذکر نموده خارج از بحث است و آنچه از حجت الباقی نقل نموده محبت نیست چه
حدیث از معتمدی نقل نموده بلکه مخالف معتمدین گفته **سوال** دعای پیر بیان طریقه
یا رسول الله در جناب الهی از طرف اینکس عرض کنید که حاجت من براید ما ولی الله از
طرف اینکس جناب الهی بگو که حاجت من براید باینکه یا گناه که ام گناه چو آب انبهر
که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانکه از کتاب کشف الخطای القیاف
شیخ الاسلام واضح میشود پس این مسئله مختلف فیه است و ان ابن است که استمداد
تبر غیر اینها منکر شده اند ان را فقها میگویند که زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع
باموات بدعا و استغفار برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر اینها و بر و بر و یا شهید
منسوخ است و مخطوط مگر بعضی فقها که قلیل اند بطریقه که در سوال مرقوم است جایز دانسته اند
چنانچه این تفصیل در کتاب کشف العظام و ترجمه مشکوٰۃ الشیخ عبدالحق و شرح غریبه
ایشان مرقوم است چمن شاعر فایده بی ترجمه الشیخ و عبارت مکذوب است استمداد بابل
فجور در غیر بنی یا غیر اینها و صلوة الله علیهم منکر شده اند ان را باب باری از فقها گویند
نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قابل گشت اند باین
بعضی از ایشان و ظاهر است که از فقها را آنکه قابل تسبیح و اوراک نیست اند قابل
بجز از آنکه منکر اند ان را این را نیز انکار کنند و نیست صورت استمداد مگر
که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بوسیله روحانیت بنده مقرب که
و لا و گوید خدایند بابرکت این بنده که تو رحمت و اکر ام کرده او را بر او روا
حاجت سراپا یاد کند از ایران بنده مقرب و مکرم را که اسی بنده خدا و ولی و معتمد

شفاعت کن مراد بخواه از خداست تعالی مطلوب مرادنا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده که
 وسیله وفادار و معطی و موصول پروردگار هست لکن شانه انتهی و فی شرح مشکوٰۃ الترمذی للشیخ
 عبدالحق انا الاستمداد بابل القیوم یعنی غیر از... البقی صلی الله علیه و سلم فقد انکره کثیر من الفضلاء
 و قالو الیس الزیادة الا للددعاء للموتی و الاستغفار لهم و البصل الفع الیهم بالدهعاء و
 القرآن و اثبت المشایخ الصوفیة قدس الله اسرارهم و بعض الفقهاء رحمهم الله انتهی و
 رساله بالا بدینند که تصنیف قاضی سنا و الله پانی پنی است مرفوع است صحیح کردن
 برای قبول او و یا طواف نمودن و دعا و از آنها خواستن و نذر برای ایشان قبول
 کردن حرام است بلکه بعضی چیزها بکفر می رسد انتهی و در کتاب شجرة الایمان مرفوع
 است کور را بنجده کردن و بوسه دادن و بر دست آید و طواف کردن و از چیزها
 خواستن و در قبرستان چراغان افروختن همه کرده تحریری است انتهی در پنجاب الانواع
 حینما از بحیث روی کار آمد اول اینجا که گفته ضمن شاعر فلینظر الی ترجمه الشیخ و عبارت
 کند او انا استمداد بابل قیوم را انتهی اقرار نیست صریح بر شیخ زینهار کل این عبارت در ترجمه
 نوشته و عبارت شیخ از ترجمه نقل خواهم نمود از آن واضح خواهد شد و دوم درین
 جواب ترجمه خود نقل نموده که خداوند ابرکت این بنده حاجت مرا برآورده
 گران گفتن هم استمداد از غیر اینها نزد قبر ولی باشد شهید ممنوع پس جواب سوالی که
 از آنست چگونه صحیح خواهد شد چه در آن می نویسد که دعا با منظور که الهی بر من
 دلی خود حاجت مرا و اکن جایز است سویم اینکه ماخذ تجویب پس جواب نیست
 مگر ترجمه مشکوٰۃ و شرح مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق و کشف الغطاء و شیخ عبدالحق و ترجمه
 و هم در شرح علی ابن مسکونه در باب زیارت قبر مجمل بیان کرده حواله تفصیل کتاب

الجہاد مندرجہ و در اینجا بمقتضیٰ تمام تر اداسنودہ حاصل این ہے کہ کتاب ثبات جزائ
 استناد و در ذمہ منکرین استناد و غایبہ لغوی نہ نگویش بر انکار استناد و است چنانکہ
 باید پس منکر باین کتب و ادراج اب نوشتن کہ استناد نزد قبر از غیر انبیاء منکر
 اذان را فقہاء الحزب سنی است چہارم در خاتمہ جواب گفتہ مگر بعض فقہاء کہ قلیل اند
 بطوریکہ در سوال مرقوم است جایز داشته اند انتہی پس ثبات مدعی خود باین
 نمود کہ فقہاء منکر اند و بعضی کہ قلیل اند جایز داشته اند و طویل در مقابل فقہاء اعیان
 ندارد و بکمال جرات حوالہ بر کتب مذکورہ نمودہ حال آنکہ در کدام یک از ان مسطور
 نیست کہ بعضی کہ قلیل اند جایز داشته اند و مادہ تغلیط عجیب و ہم ندہ باینش درین
 باب است کہ شیخ در باب زیارۃ در ترجمہ نوشتہ منکر شدہ اذان را بسیار
 از فقہاء و در باب مذکور در شرح عنک نوشتہ آنکہ کثیر من الفقہاء پس از کلام شیخ
 ثابت شد کہ منکرین بسیار دکیتر اند و ازین لازم اند کہ بعضی متبیین قلیل باشد فقط و آن
 امر باز محض جهالت است با صرف برای تغلیط عوام ایالتی محض غلطی کہ در ان نوشتہ
 الحجاز العقیلی فی القرآن کثیر و در مختصر معانی نوشتہ اسی فی نفعہ لا بالاضافۃ
 الی مقابلہ حتیٰ یکون الحقیقۃ العقلیۃ و در تلویح محی نوید فالشک ما وضع لمعنی کثیر
 بوضع کثیر و معنی الکثرہ بالقابل الوجود لا بالقابل القلۃ و این استعمال در ہر بیان
 جاری است و مراد در کلام شیخ را بسیار دکیتر ہمین است یعنی منکرین بسیار اند
 نہ اینکه نسبت بہ منکرین بسیار اند و مثبتین قلیل اند چنانکہ گویند حاجیان در در
 بسیار اند و امروز در جامع سبج بسیار مردم آمدند و ہر بدو انیمہی مراد در کلام
 شیخ دلیل است واضح و ان اینکہ در ہر دو کتاب درین مقام حوالہ کردہ است و ہم

که انکار فقها عام است از آنکه استمداد از قبور انبیاء الله یا از قبور غیر ایشان هم جایز
 نیست چنانچه از عبارات دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود واضح تر
 گردید بمخبر ان صاحب مجمع البحرین آورده من قصد لزوم قبور الانبیاء و اهل بیت علیهم السلام
 عند قبورهم و بدو عند ما و مستلهم الحوائج فهدی الایکوز عند احد من علماء المسالین
 العبادة و طلب الحوائج و الاستعانة حق بعد وجهه انتهى قال البحرین فی المعالم
 بقال الاستعانة لیس بمقتضی العبادة الطاهرة مع التذلل و الخشوع و سمي العبد عبدا
 لذاته و انقياده لیه قال طریق لعبد امی تذلل انتهى و فی الحدیث عن ابن عباس قال
 كنت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم لوما یقال یا علام اخفط العبد یخفطک
 اخفط العبد شجرة یخاک و اذا سئلت فاسئل الله و اذا استعنت فاستعن بالله و اعلم
 ان الامة لو اجتمعت علی ان یفترکوا شیئی لم یفترکوا الا شیئی قد کتبه الله لک و لو
 اجتمعت علی ان یضروک شیئی لم یضروک الا شیئی قد کتبه الله علیک ففعلت العظام
 و جعلت الصحف روایه احمد و الترمذی کذا فی مشکوٰۃ درینجا که دعوی جایز نبود
 استعانت و استمداد از اهل قبور هر پنج که باشد بی تفصیل قول و واحد برفضا
 مانه مسایل نموده قطع نظر از آنکه شیخ عبدالحی مذہب مشرکین را رد نموده و رای
 غایبه نگریه کرده و از اکثر من الفقهاء کثرت ایشان بی غرض مراد هست کاری عجیب
 که نموده اینکه بعد دعوی می نویسند که چنانچه شیخ عبدالحی در شرح مشکوٰۃ می آور
 د و در نقل عبارت در اینجا بمات مسایل نقل نموده هم محققا گردانیدند کان
 که شیخ اختلاف هم نقل نه نموده و مذہب محیب مطایب مذہب شیخ هست ظاهر
 هست که از کلام شیخ دعوی عجیب ظاهر و غرض تر اینکه این کلام را بر کسی است

و معنوی خود آورده و باز آن را خود و میکند بقول خود که میگوید ازین عبارت شیخ
 علیه الرحمة و التضران آنچه خود و میکند بقول خود و حال آنکه حیات آنجهان همان
 حیات دنیاست بنابراین این استناد درست نمی آید باینکه اینقدر در فهمیدن شیخ
 نقل نموده است و بر نقل منبع مستوجب تحقیق شود و اتخاذ مذنب بهم نه نموده که چای کلام
 باشد و آنچه گفته که حیات آنجهان ماثل حیات دنیاست این آنکه کجا که برای استناد
 حیات دنیاست شرط است چنانکه در آن جهان هست کفایت میکند و در بیرون حیات
 برزخ ماثل حیات دنیا که انبیاء و شهداء را یک قرار داده از کمال بدفعه بی است
 شیخ در شرح سفر سعادت و در باب فضل یوم جمعه در شرح حدیث حرم علی الارض
 آن تا کل اجساد الانبیاء نوشته است عدم اکل ارضی اجساد را کتابت است از
 حیات و الاستقامت بدن در زمین می آید روح چه فائده دارد و این مبنی است
 بر مسدود حیات دنیا که حیات حسی دنیاوی موصوف اند بالا تر از حیات شمس
 این حیات معنوی اخروی است و درین مسدود چگونگی را از علما امت خلافت
 انتهی و اعجب و اعرب از همه آنچه گفته که حق است که انکار فقهاء عام است چه این
 یعنی انکار فقهاء ندیده مگر در کتاب شیخ و باز کلام شیخ را باطل قرار میدید و بالا
 تر از همه تخالف این کتاب با مانده مسائل و درین که این اختلاف نقل نموده
 و اینجای بقول واحد حکم عدم جواز نوشته و نه اینکه در نقل عبارت شیخ در
 هر دو کتاب کمی مثنوی نموده که این خود سهل است و نه اینکه در این یک
 را جایز نوشته و اینجای هر پنج را نا جایز و نه اینکه در اینجای استمداد از غیر انبیاء را
 منصرف نوشته و اینجای استمداد از انبیاء را منصرف نایز گفته چه اختتام استمداد باقیست

وقت دیگر علماء و متفانی را هم می شود گوید و چه مختلف که علماء را بسبب عدم اطلاعی بر دین
 یا نرسیدن روایتی و در وقتی و اطلاع بر دلیل یا نرسیدن روایتی و وقت بوقت
 دیگر و امثال آن را این نیست محدثه را هوای نفس بلکه این نیست بر او چیزی دیگر
 هم هست چه ادعای شان اینکه صدیقین بهر وجه مقلد اینان نمی گماشتند چنانچه
 مولوی اسماعیل در صراط المستقیم نوشته که صدیق من وجه مقلد اینان می باشد
 و من وجه محقق در شرح الیچ اگر زکی العلیب هست احکام جبرئیه عیشیه بدو وجه معلوم
 می شود یکی بشهادت قلب و این تحقیقی هست و دیگر بسبب اندراج او در کلیات
 شرع و مواد این علم تقلید نیست و اگر زکی العصل هست پس علوم کلیه عشره اورد
 بدو واسطه می رسد بواسطه توجیهی و بواسطه اینان سلیم السلام پس
 در کلیات شریعت و حکم احکام ملت او را نهادند و اینان هم می توان گفت و هم
 او ستاد اینان هم و نیز طریق اخذ آنهم متعجب نیست از شعب و می که آن را و
 عرف شرع بنفست فی المروع معتبر می نماید و بعضی اهل کمال آن را الوحی یا
 می نامند و نسبت ایشان با اینان مثل نسبت اخوان صفا یا بخوان کبار
 یا نسبت اینان کبار یا بای خود هست و نیز میگوید لابد او را محافل مثل محافل
 اینان که مسی بصمت هست قایم میکنند پس نسخ هم درین طریق کبخی پس
 دارد بلکه باعث غایت غریبه این که نسخ در اخبار هم راه یافته خود و آنجا نقل
 نموده که بعضی فقهاء نیست استمداد و اکثری منکر از استمداد و در غیر اینها و در اینجا
 میگوید که انکار فقهاء عام هست آن بدالشی عجاب زیادت لغظ متور در قول
 او که متور اینان از اهل قبول نیستی اند و همچنان در قول او انکار فقهاء عام هست

از آنکه استمداد از قبور اینا کنند یا از قبور غیر ایشان عبارت را بخر ازت میسر آید که لا
 یخفی قوله چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود
 واضح خواهد گردید انتهی مخصوص بے اصل در جواب عبارت یک کتاب فقه تم
 نقل نموده که دعوی از آن واضح گردد و عبارت مجمع البحار که بلفظ منجمه
 نقل کرده هر چند که جمیع متعینان همان است نه منجمه و عولیش از آن نیز ظاهر نیست
 چه حاصلش اینکه نماز خواندن نزد قبور انبیاء و اولیای برای عبادت و شان
 طلب حاجت و استعانت از ایشان بالا استقلال نزد کسی جایز نیست چنانچه
 از تعلیلش ظاهر است و این حق است مستثنی استمداد همین طور نوشته اند
 مفصل خواهد بود و این امر از سبکه استمداد میجو نه هیچ تعلیل ندارد و نیست در آن عبارت
 که استمداد از اینها جایز نیست و در همان مجمع البحار و زیاب البین هم الیهم نوشته
 و میباید که من استخاف المسجد علی القبر را ادیه نشود القیور مسجد الصلی فیہ و علی
 ان منی عند مسجد الصلی فیہ الی القیور و اما المقبرة الدائرة اذ ابني فیها مسجد
 فیہ فلا بأس به لان المقبرة وقف کالمسجد و اما استخافه فی جوار صلی الفقد البکر
 بالقبر لا یلزم له فلا یدخل تحته و اگر مراد صاحب مجمع البحار نه ان با سبکه که قیوم بلکه
 چنانچه عجیب قرار داده است پس در کذب قول اد که فیه الا یخو عند احد من علماء
 المسلمین هیچ شک نیست چنانچه از استمداد و نحوه از صحابه و تابعین و تبع تابعین
 و ائمه چهارمین و فقها و محدثین و مستأخرین بخوبی ثابت چنانکه می
 آید بلکه می گوئیم که جواز از آن نزدیک کس از محدثین و تابعین و تبع تابعین و علما
 و تابعین ثابت نگرداند اما قول اولی از او بداند شیطان اعتبار ندارد و علاوه

بران آنچه مجیب را میسائل نوشته که این سه مختلف نیست برای تذکره نقل
 مجمع البحار کافی است و مجمع البحار کتابی است در غریب حدیث نه در نقد و مستحق
 شرح محمد ظاهر ساکنین کجرات قوم بومره پس او در آن عبارتش در مستحق
 دعوی خود یعنی چنانچه از عبارت دیگر گشت نفقا که درین جواب ابر او کرده
 میشود واضح خواهد کرد دید خالی از رکاکت نیست و همچنان نقل مجیب از معانی
 التزل قول او الاستعانة نوع تعبد معینه مدعی نیست چه استعانت که تعبد
 است چیزی دیگر و دعوت عند امری دیگر شاه عهد العزیز صاحب در نقد و مستحق
 در ذیل ایاک تعبد و ایاک نستعین نوشته اند لیکن در اینجا باید دانست که استعانت
 از غیر تو جوی که اعتماد بر آن غیر باشد و او را مظهر عون الهی ندانند حرام است
 و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته نظر
 خانه اسباب و حکمت او در آن نموده بغیر استعانت ظاهر است نماید و در آن
 عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع
 استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه
 استعانت بحضرت حق است لایعزله و همچنان نقل حدیث این عباس
 رضی الله عنه از مشکوٰۃ محضی محل چه این حدیث در باب توکل و معتقد
 از ان اعراض از اسباب دنیا و عوالم الی قطع التفات از علایق
 که اعلی رتبه توکل است صاحب نهایی در شرح سیزدهگون نوشته اند این
 الاولیاء المعرفین عن اسباب الدنیا و عوالم الدین لا یلقنون الی
 من علی القفا و تلک درجته الخواص لا یلقونها غیرهم و اما العوام فمخصص لهم

فی الله اوتی و المبعی الحیات و یازگفت الا ترمی ان الصديق رضى الله عنه
 لما القه دق کجیج باله لکم ینکر علیہ رسول الله صلی الله علیه وسلم علما منه یفقه و
 خبره و لما اتاه الرجل بمثل منقصة الحاکم من الذمیب قال لا املك غیره فخریه
 و لو اصابه عقرة و قال فیہ ما قال و در نقیر بر هیادی می نویسد فافساة
 الشیطان النبی لا یست ذکر الله حتی استعان بغيره و لو بدیه قوله علیه السلام
 رحم الله اخي یوسف لو لم یقل اذ کرمی عنه ربک لما لبث فی السجن سجا بعد
 الخس و الاستعدادت بالعباد و فی کشف الشداید و الکائنات محمودة فی الجملة لکنها
 یلیق بمصوب الانبیاء و قطار است که اگر محمل حدیث نه آن باشد که کفیم
 ان نهی سوال و استقانت بحسب فهم مجیب علی الاطلاق است شامل احیاء
 و اموات را پس بر تقدیر تغییر محمل هم درست نمی شود و الغرض معاملات نمیکند
 به التعمیم بر عامه نمودن در حضرت را از غنیمت نشناخته فتومی نوشتن و
 حلال را احرام کردن خفته در دین انداختن است ابن بلج و ابی بنود
 انه بالبحر فاسا من فخر امر الله امرین علی ان لا یسا لرا الناس فیها فکا
 احد هم لیقفط سرج طه فیمنزل عن فرسه فیاخذہ و لا یسال احدا و در شرح
 نوشته و گمان تنهم الیه بکر الصدیق کما ورد فی الروایات ظاهر است که این
 بیعت مخصوص بود بجماعه خاص حکمش عام نیست تعلیم علی ربه توکل را بر
 عدم جواز راست نمودن خود را پیش و آفتان و سوء اساختن است که
 بزرگان بهاویه ضلالت افتند و همچنین آنچه در کتاب صنوخ باید مسایل از بالا
 منه و شیخه الایمان نقل نموده افاده مدعایش نمیکند چه از قبر حاجت خواست

و از انبیا اولیا و دعا خواستن چیزی می دیگر و است و از انبیا و اولیا
 امری دیگر چنانچه بفضل معلوم خواهد شد بهمان قاضی ثار الله بانی بقی
 در رساله تذکره الموتی می نویسد حق تعالی در حق شهید می فرماید ای
 عذر بهم اقول مراد است بدان باشد که حق تعالی ارواح ایشان را فوت
 اجساد می دهد هر جا که خواهد سپرد کند و این حکم مخصوص شهیدان نیست
 و صد یقین از شهید افضل اند و اولیا هم در حکم شهید اند که هر چه
 بالقدر کرده اند که جفا که اگر هست در جنان من الجهاد والاصغرانی الجهاد والاکبر
 از ان کنایت هست و لهذا اولیا و الله گفته اند ابر و اجنا اجساد و ناسخی از
 ایشان کار اجساد می کند و گاهی اجساد از غایت لطافت بزرگوار و است
 می براید میگویند که رسول خدا را سایه بنزد صلی الله علیه و سلم ارواح
 ایشان از زمین و آسمان و بیشت هر جا که خواهد می روند و دوستان
 و معتقدان را در دنیا و آخرت مددکاری میفرمایند و دشمنان را
 هلاک می نمایند و از ارواح بطریق الثابت فیض باطنی حق رب و یسین
 حیوة اجساد آنها را در قبر خاک نمی حذر و بلکه کفن هم می نمایند این است
 الله بنی از مالک روایت نموده ارواح مؤمنین هر جا که خواهد سپرد کند
 مراد از مؤمنین کاملین اند و حق تعالی اجساد ایشان را فوت
 ارواح می دهد که در قبور نماز خواهند و ذکر میکنند و قرآن می خوانند و از این
 قاضی ثار الله بانی می در جات که کتاب سیف سلول نوشته بعضی از ائمه
 اولیا و الله ابکشف صحیح که یکی از اسباب عالم هست و سببی در دستار

علم نکرشده امام را معنی دیگر ظاهر شد و آن نسبت که فیوض و برکات کا رخا و ولایت که از جناب الهی جاوید باشد
 نازل میشود اول بر یک شخص نازل میشود و از آن شخص قسمت شده به هر یک از اولیا و مختصر مضافی مرتبه و
 استعداد با دلی می رسد و بحکیم از اولیا و الله بی توسط اوقضی نمیرسد و کسی از مردان خدا پیوسته است
 ولایت معنی یا در اقطاب جری و اقامه و ابدال و بجا و نقبا و جمیع اقسام اولیا و خدا بوی محتاج میباشد
 صاحب این منصب عالی را امام گویند و قطب الارشاد با لاجاله نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور
 آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی کرم الله وجهه مقرر بود که پیش از نشاء عصری آنحضرت هم و راحم سنا
 بر که راد بر و ولایت میرسد توسط روح پاک آنحضرت میرسد و بعد وجود عصری تا وقت رحلت او از
 صحابه و تابعین بعد از این دولت توسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب بحسین مجتبی و بعد از وی
 بحسین سید که بلا پستربا نام زمین العابدین پیوسته بجا و بعد از آن بحضرت صادق پستربا نام موسی کاظم
 پستربا نام رضا پستربا نام تقی پستربا نام از آن بعلی نقی پستربا نام عسکری علیه السلام آن منصب معالی موقوف
 و بعد وفات عسکری تا وقت ظهور سید الشرفا غوث الثقلین محی الدین محمد القادر جیلانی این منصب
 عالی بروح حسن عسکری متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین بیاید از زمان منصب مبارک بوی متعلق
 شده تا ظهور محمد مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدسی بده علی
 رقیبه کل ولی الله فرموده و باین پست ترغم نموده است افلت ششموس الاولین و ششمنا فی ابداء علی الا
 العلی لا تعرب و چون امام مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی موقوف گردد و ذوالقراض زمان
 بوی موقوف باشد و این قول که روح امیر المومنین علی رضی الله عنه و آئمه علیهم السلام همراه انبیاء و پیغمبران
 بحکم الکذوب تصدق امامیه هم گفته اند لکن با غلبه بسیار در آن و قول حضرت غوث الثقلین
 و خلیلی کان موسی بن عمران نیز بر آن دلالت دارد و این مدعا بکفایت الهام ثابت شده و استنباط
 این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم نیز مستفادیم که الی انزل و قال

و فیه طول فرشتا و فیلرحج الیه لا نقل میکنم عبارات شیخ از ترجمه و شرح سربلی و بعد از آن از دیگر اکابر
 است نقل خواهم نمود شیخ در ترجمه و باب زیارة القبر عبارتی که نوشتند این است اما استدعا دارم قبول
 در غیر بنی صلی الله علیه و سلم یا غیر ایما علیه السلام منکر شده اند از بسیاری از فقها میگویند
 نیست زیارت قبور مگر از برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان و
 و استغفار و ملاقات قرآن و اثبات کرده اند از مشایخ صوفیه قدس سره و بعضی فقها ترجیح
 علیهم این امر محقق و مقرب است از دایل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری از فیوض و قنوج از او
 رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند اما مشایخی گفته است رحمة الله علیه
 موسی کاظم تریاق مجرب است مراجعت و عار و حجة الاسلام اما غزالی گفته هر که استغفار کرده میشود
 و رجوع نماید دگرده میشود و بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از
 مشایخ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیوة خود یا پشتر شیخ معروف و معروف
 جیلانی و ده کس دیگر از اولیاء شمرده اند و مقصود و حصرت نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته است
 احمد بن رزوق که از اعاظم فقها و علماء مشایخ و یار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس
 محضی از من پرسید اندامی قوی است یا اندامیت من گفت قوی میگویند که اندامی قوی تر است
 و من میگویم که اندامیت قوی تر است پس شیخ گفت غم ز یاد کوی در بساط حق است و در حق
 او است و نقل در بعضی از بن طایفه پشتر از آنست که حصروا حصرا کرد شود و یافته نمیشود در کتاب
 و سنن و اقوال سلف صالح چیری که منافعی و مخالف این بات و رو کند این را و تحقیق نباشد
 شده است یا یاتر لم اذیت که روح باقی است و او را عالم و شعور زیارین و احوال ایشان تا
 و ارواح کامله را قری و مکملانی در حیات حق ثابت است چنانکه در حیات بود یا پشتر از آن و اولیاء
 کرام و نصیب و انکوان حاصل است و ان نیست مگر ارواح ایشان را و ان اقی است و محض

حقیقی نیست مگر خدا غرض از اوست و ایشان قالی اند در جلال حق و در حیوة و بعد از
 مات پس اگر داده شود مرادی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خدا
 دارد و در نباشد چنانچه در حالت حیات بود و نبش فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جلال
 و معنای الوهیت چیزی که فرق کند میان هر دو حالت یافته شده است دلیل بر آن در شرح
 بخاری شیخ این حجر ششمی در شرح حدیث لعن الله اليهود والنصارى و الحاقه و
 قبول اینها هم مساجد گفته است این بر تقدیر است که نازک دارد بجانب قبر از جهت تعظیم
 وی که آن حرام است باتفاق و اما آنجا مسجد و جوار پیمبری یا صالحی و نازک دارد در نزد قبر و
 نه تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بجهت حصول ثواب و از وی تا کامل شود ثواب عبادت میرسد
 و مجاورت مرغان روح پاک را حرجی نیست در آن و در آخر باب پیمبری باید متعلق باین سخن و تمام
 کرد این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جهاد در قضیه قلبی بدو و الله اعلم و عبارت ترجمه مذکور در کتاب
 الجواهر نیست و اما استنباط باین قبور منکر شده اند را بعضی فقها اگر انکار آرجهت آنست که سماع
 و علم نیست ایشان را بر این و احوال ایشان پس بطلان اثبات شد و اگر سبب آنست که قدر خود
 تصرف نیست مرایشان را در آن موطن نماند و گنند بلکه محبوب منوع اند و متغول باینچه عارض
 شده است مرایشان را از محنت و لذت آنچه بازو است است از دیگران ممنوع که این بکار باشد
 در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود و ارواح ایشان را از قرب جدیتر شود
 و قوت و قدر بر شفاعت و دعا و طلب حاجات عزیزان را که توسل اند بایشان چنانکه در تفسیر
 خواهد بود و چیت دلیل بر نفی آن و تفسیر کرده است یساعوی ایا کرید و ال نازحات غرقا را
 الایه بصفت نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشود از ابدان و نشان میدهد
 بسوی عالم ملکوت و سیادت میکند در آن پس سبقت میکند بجهت تقدیر پس میگردند و تفسیر

لوقوت از دست ولایت شعری چه میخواهند ایشان باشند و او را که این فرق منکران را از انچه
می فهمیم از ان این است که داعی محتاج فقیرالی اید و عا می کند خدا را و طلب میکند حاجت خود را از قرب
جنتاب غره و غنی می و تو تسل می کند بر و حاجت این بنده مقرب مکرم و در نگاه سخت و می منگوید
خداوند ابرکن این بنده تو که رحمت کرده بروی و اگر ارام کرد و او را و لطف و کرمی که بوی داری
بر آورده گردان حاجت مرا که تو معطی کرمی یا ند می کند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی و
سفا عت کن مراد جز او از خدا که بنده رسول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی و رسول
و ماسول پروردگار است تعالی و تقدیر و نصرت این بنده در میان مکر و سید و نصرت قادر و فاعل
و متصرف در وجود مکر حق سبحانه و اولیا و خدا فانی و هالک اند و فعل الهی قدرت و سطوت و می
ایشان را فعل قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور ابد و زور در ان هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این
که در اعدا و استمداد ذکر کردیم موجب شک و توجبه با سوای حق باشد چنانکه منکر زعم می کند پس
که منع کرده شود تو تسل و طلب و عاز صیاحان و دوستان خدا در حالت حیات ابد و این ممنوع
بست بلکه مستحب و مستحسن است با اتفاق و شایع است در دین و اگر میگویند که ایشان بعد از موت
مغفول شدند و برون آورده شدند از ان حالت و کرامت که بود ایشان در حالت حیات است
و دلیل بر ان یا گویند که مشغول و ممنوع شدند با نچه عارض شد از اذات بعد از ممات پس این کلیه
نیست بر دوام و استمرار ان تا روز قیامت نهایت امکا این کلیه نباشد و فایده استمداد عام نباشد
لکن ممکن است که بعضی منجذب باشند به عالم قدس و مستملک باشند در لا موت حق چنانکه ایشان را
ستحوری و توجهی به عالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری در وی نه چنانکه درین عالم نیز از تقاد
حال مجذوبان و نمکدان ظاهر میگردد و نعم اگر زیاران اعتقاد کنند که اهل قبور مقصود و مستبد و
قادر اندی تو به بحضرت حق و التماس بجانب وی تعالی است چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد

دارند و چنانکه میکنند حرام و منتهی بحکم است درین از تقبیل قبر و سجده مران را و باز بسوی وی و جزا
 که از آن منتهی و تخذیر واقع شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل محرم
 اعتباری ندارد و خارج منجبت است و حاشا از عالم شریعت عارف با احکام دین که اعتقاد بکن این
 اعتقاد را و این فعل را بکنند و آنچه مروی و محکی است از شیخ اهل کشف و استمداد از ارواح مکمل
 و استفاده از آن خارج از حضرت او مذکور است در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان
 حاجت نیست که آن را ذکر کنم و شاید که منکر متعصب شوند و بکنند و اگر کلمات ایشان عافا فاما الله من ذلک
 سخن در اینجا از وجه علم و ثمریت است اری مروی سنون در زیارت سلام بروتی و استغفار
 مرایشان را و قرائت است ولیکن در اینجا بی از استمداد و فیت پس بایدت برای امداد و موتی و استمداد
 از ایشان برو و باشد تفاوت حال زیاده و فرو باید دانست که خلاف در بخیر اندیاست صلوات
 و سلامت علیهم که ایشان اعیان بحیات حقیقی و بیادوی با اتفاق و ادویا بحیا اخروی معنوی و کلام
 درین مقام کجده اطناب و تطویل کشید بر بنم سکران که در قره این زبان این فرقی پیدا کنند و منکر
 استمداد و استغفار را از ادویا جدا که نقل کرده شد ازین و از فارانی بدار بقا و زنده اند و در و در و در
 خود و مزروق اند و خوشحال اند و هر مردم را از آن شجوریت و متوجهان بجناب ایشان را مشرک
 و بعبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمر باست که تحقیق و تفصیل این مسئله مخلوط و خاط
 فائز بود و الا ان توفیق الهی بدان مساعدت کرد الحمد لله الذی هدانا لهذا الحمد حق و ادنر قنا ابتعا
 و ادنا الباطل باطلا و ادنر قنا اجتهاد به والله اعلم و علما احکم و شریح عربی در باب
 زیارت القیوم نوشته و اما الاستمداد با اهل القیوم فی غیر الدنوی علیه السلام
 والسلام فقد انکره کثیر من الفقهاء و قالوا ایس الذی اذاع الی عاء الدنوی
 و الاستغفار لهم و ایصال النفع الیهم بالذی عاء و تلاوة القران و اقامة المشایخ

الصوفية قد سر هو وبعض الفقهاء وذلك امر مقرر عند اهل الكشف والكمال
 منهم لا مثل في ذلك عندهم حق ان كثيرا منهم حصل اليهم الفيق من الاجور
 وفي هذه الطائفة اوسيه في اصطلاحهم قال الامام الشافعي قبر
 موسى الكاظم تريا ومجرب الاجاب بالدعاء قال محمد بن اسلم من الغزالي
 كل من استبد به في حق يستمد به بعد وفاته وقال احمد بن الشافعي العظام الميت
 اربعة من المشايخ تنصرفون في قبورهم كقصر فهم في حيي بعضهم اكثر من غيره
 المعروف بالروح والشيخ عبد القادر الجيلاني قد سرهما وذكر جالين غيرهما
 قال سبده احمد بن ذروق شاعر كتاب الحكم وهو من اعظم الفقهاء وعلماء
 الصوفية من راي مغرب قال الشيخ ابو العباس الحصري يوم ما هل امداد الحي
 اقوى ام امداد الميت قلت انهم يقولون امداد الحي اقوى وانا اقول امداد الميت
 اقوى فقال نعم لانه في بساط المحو والنقل في ذلك كثير هذه الطائفة ولم
 يعرف في الكتاب السنة واقول السلف ما بنا في ذلك وما يردده كيف وفاته
 في الدنيا الروح باقية ولها علم وشعور بالزبور بنسبها لا دواح الكمل قرب
 هناك من جانب الحق تعالى كما كان في الحيوة اوانه بمنزلة ذلك وهم يسمون
 الكرامات والتصرف الحقيقي ليس الا لله سبحانه والكل بقدر رتبة وهم فانهم
 بجلال الحق في الحيوة وبعد الممات فلو اعطى لاحد بوساطة احد من اوليائه
 ومكانه عند شيئا كما كان في حال الحيوة لم يعبد ولا يبر الفحل والتصرف
 في الحال بالامر الله تعالى وتقدس وليس في الخائنين ما يوجب الفرق ولم يدل
 عليه دليل في الشرع انتهى وورايه انيويه واما الاستمداد باهل القبور

فقد انكره بعض الفقهاء فانكارنا لانكارنا من جهة انه لا سماع لهم ولا علم ولا شعور
 بالزواجر اسما له فقد ثبت بطالانه وانكارنا بسبب الله لا قدرة لهم ولا شعور في
 ذلك الموضع حتى يبدوا بل هو محجوب عن هذا العلم في مشيئة خلقهم بها عن نفسه
 من المحنة ما اشعلهم عن غير عدا هو ولا غيره ذلك كليا خصوصا في شأن المتقين
 الذين هم اولياء الله فهم ان يحصل لاسمهم عند الرب تعالى من الضرب
 في البرزخ المأزق القادرة على الشفاعة والبراء وطلب الحاجات لرايهم المؤمنين
 بهم كما يحصل في يوم القيمة وما الدليل على فني ذلك قد فسر البيضاوي قوله تعالى
 والناذرات غفر الى قوله فالمرات امر الصفات النفس الفاضلة حال المفارقة
 فانها تنزع من الاريد ان غفرنا اي ظاهرا تناسد انما غرق النار في النفس
 فتنطأ الى عالم الملكوت وتجر فيه فتنسب الى خطاياها في سفيها في شرفها
 وقوتها من المرات وما ادرك ما لم يدرك بالاستعداد والاداء الذي يفيقه المنكر
 والذي تفهمه ان الداعي للحجاج الفقير الى الله يدعوا الله ويطلب حاجته من فضل
 تعالى ويتوسل برونه انية هذا العبد المقر بالمكرم عنده لا يتعالى ويقول اللهم
 ببركة هذا العبد الذي رحمة وكرمه وما لك به من اللطف والكرم اقص
 حاجتي اخذ اسما ان انت المظهر الكرم او يناد هذا العبد المكرم والمقرب
 عند الله تعالى ويقبل يا عبد الله ويا وليه استفتح لي اذ عديت وسلم ان
 يعطيني سؤالي ويقض حاجتي فالمرط والمسؤول عنه والمأمول به هو الرب تعالى
 وقد سوما العبد في الميزان الواسيلة وليس القادر والفاعل الا هو واولياء الله
 هم الفائزون بما يكون في فعله تعالى وقد رتبته ونسبته تسلا فعل لهم ولا غيره

ولا يقتصر إلا أن ولا حيز كافوا المنياء فدار الدنيا فان صفتهم الفناء ولا استوطنا
 ليس إلا ولو كان هذا شر كما وتوجهها إلى غير الله كما يرعاه المذكر فينبغي أن يمنع التوسل
 وطالب الدعاء من الصالحين من عباد الله وأوليائه في حالة الحيوة الفانية وليس ذلك
 مما يمنع فانه مستحب مستحب ينبغي في الذر ولو رجع انهم غلوا وانما هو من الحيوة
 والكرامة التي كانت لهم في الحياة فالدليل عليه انهم غلوا غلوا غلوا غلوا غلوا
 لهم من الافات بعد الممات فليس كلبا ولا دليل على دوامه واستمراره إلى
 يوم تقوم الساعة غايته انه لو كان هذه المسئلة كلية وفائدة الاستمرار عامة بل
 ممكن ان يكون بعض منهم منجذبا إلى عالم القادر ومستويا كما في حفرة الآلات بحيث
 لا يكون له شعور وتوجه إلى عالم الدنيا وقصر وتذبذب فيه كما يوجد من اختلاف
 احوال الجن والبن والممكنين من المشايخ في الدنيا وأما فذلك مطاوعا وانكا
 كليا فكل ذلك دليل على ذلك اصلا بل الدلائل قائمة على خلاف نعم ان كان
 الزير ويعقده من اهل القبور متصرفين مستبدين قادرين من غير قسمة
 إلى حضرة الحق والالتقاء اليها كما يعتقد العوام إلى اهل القافلون
 كما يفعلون غير ذلك من قبيل القبور والسجود والصلوة اليه مما وقع
 عند النبي التحذير فذلك مما يمنع ويجذر منه وفعل العوام لا يعتبر
 هو حاجته عن البحث وحاشا من العالم بالشرعية والعارف بالحكام إلى
 ان يعتقد ذلك ويفعل هذه او ما ينقل عن المشايخ المكاشفة في الاستمرار
 من زاده الكمال واستقامتهم فيهم فخرج عن الحصر المذكور في كتبهم مشهور
 ان ما يثبت به الحاجة إلى الزينة كرها ولعل المنكر المتعصب لا ينفعه كمال انهم

عافانا الله من كل آفة وحي في السنة في الزيارات السلام على النبي و
 الاستغفار له وقراءة القرآن ولكن ليس في الله هي غدا لا استغفار اذ فيكون الزيادة
 لا يستمراد ولا ايراد معا على قفاوة حاله الزائر والمزور ثم اعلم ان الخلاف
 اما هو في غير الانبياء فانهم احياء حقيقة بالحياة الدنيا لا تفاقم صلو
 الله على نبينا وعليهم اما اطيننا الكلام في هذه المقام من غم الاثبات المنكرين
 فانه قد حدث في زماننا شذوذاً يذكرون الاستغفار من الاولياء
 الذين نقلوا من هذه الدار الفانية الى الدار الباقية الذين هم احياء عند
 ربهم ولكنهم لا يشعرون ويسمون المتوسمين اليهم شركاء بالله كجدة
 الاصنام ويقولون ما يقولون ما لهم على ذلك من علم انهم لا يحضرون
 وقد كان يخلط في صدرنا ان انكلم في هذه الشاذ فليس لي ولا هو
 من هونته يا وقاتها حاله بينه كشيخ عبد الحق بچر شده استمداد اثبات نموده در منكرين
 چه نوع نكر و نفرين نموده و برزخ منكران كدر قرب زمان او پيدا شده بودند تطويل نموده پس نقل
 كردن محبت بانه منسوخ عنات ترجمه شيخ را و در اربعين نوشتن فقره چنانچه شيخ عبد الحق شرح
 مشكوه شريف الخ بعد قول او كه استحانت و استمداد ازال قبول بهر نكته باشد جائز ميت اقرار ميست
 در كشف الغطا تصنيف شيخ الاسلام كه محبت حاجبايان استنداد ميكند و درين باب هم حواله او
 مي نويسد بعد نقل خلافت و عبارات كه محبت شيخ عبد الحق نسبت نموده مي نويسد و اين امر نسبت است
 و مقرر تر در شيخ صوفيه ازال كشف و كمال الله كوني اكثر في رايوض و فتوح از ارواح رسيد
 شافعي گفته كه قبر موسي كاظم تريك مجربست مر اجابت و عار و حجت الاسلام گفته كه استمداد او و
 بلوي در حيا استمداد كرده شود بلوي بعد از ممات و اما رازي گفته چون مي ايد رازي زود قبر حاصل ميشود

نفس اور تعلقی خاص بقبر چنانکه نفس صاحب قبر را و نسبت این و تعلق حاصل میشود میان هر دو نفس
متما معنوی و علاقه مخصوص پس اگر نفس غریز و قوی تر باشد نفس را بر استقیض میشود و اگر بالعکس
بر عکس شود و در شرح مفاد ذکر کرده نفع یا قوی شود و زیارت قبور و استعانت مغفول اجبار از احوال
بدستیکه نفس مفارقه را تعلقی هست ببدن و بر تربتی که دفن کرده شده است و آن پس چون یا
میکنند زنده آن تربت را و متوجه میشود بسوی نفس میت حاصل میشود میان هر دو نفس طاقات و
اضافات و اختلاف کردند درین که اعداد حی قوی تر است از اعداد میت یا بالعکس مختار بعض تحقیقات
ثانی است و درین باب بعضی روی یکس که فرموده انحضرت صلی الله علیه و سلم چون متحر شود
شما در امور یعنی برآمد کار پس مدجوید از اصحاب قبور شیخ اجل در شرح مشکوٰۃ گفته که یا نشود
در کتاب سنت و اقوال سلف صالح چیزیکه منافعی و مخالف این باشد و رد کند این را و باطل باشد
الکتاب شد که روح یا قیامت و اورا تعلقی خاص با جزای بدن بعد مفارقت از وی و بغیر کیفیت وی
نیز هست که بدان علم شعور بزیارت قبور و احوال ایشان دارد و ارواح مکمل که در حین حیات ایشان نسبت
قرب بجهنم و منزلت از رب الغرب کرامات و تصرفات و امداد داشته بعد از ممات چون بهمان قرب
باقی اند غیر تصرفات دارند چنانکه در حین تعلقی کلی بجهنم داشتند یا بیشتر از آن پس انکار است
را و چه صحیح نمی نماید مگر آنکه از احوال امر منکر شوند تعلق روح ببدن با تکلیف و جمیع وجود بعد مفارقت
از دال علاقه حیاتی و آن خلاف منصوص است و برین تقدیر زیاده و رفیق بقیوم هر لغو
یعنی گردد و این امری دیگر است که تمام اخبار و آثار احوال بر خلاف است و نیست صورت
استمداد مکررین که محتاج طلب نیست حاجت خود را از جناب عزت الهی توسل و حمایت نبوده
مقرب و مکرم در گاه والا گوید خداوند بپرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده اید را آورده که
حاجت مرابند کند آن بنده مقرب و مکرم را که ای بنده امداد و بی دریغ شفاعت کن بر او بخواند

از خدا تمنا می‌مطلوبد مگر با قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده در میان مکر و سیر و قمار و معیله و
مسئول چه در کار است تعالی شاز و در وی هیچ شایسته شکر نیست چنانکه منکر و هم کرده و آنچه است
که توسل و طلب با از صاحبان و دوستان خدا در حالت حیوة کنند و آن جایز است باتفاق
پس این چه جایز نباشد و فرقی نیست در ارواح کابلان در صحن حیوة و بعد از ممات مگر ترقی کمال و
شرح و بسط این بحث چند جا در شرح مشکوة است مخصوص در باب حکم اسرار که اینجا بود تحقیق داو
و سیوطی در شرح الصدور نیز مفصل ذکر کرده و سه احادیث بانته و طرق نموده چون و طریقی
رساله اختصار بود بر اینقدر اکتفا شد تمام شد عبارت کشف الخطایه چنینکه که شیخ الاسلام در کشف
الخطایه چگونگی اثبات جواز استعانت میکند و بر منکران چه نوع نگیرد و نفرین می‌نماید و از ائمه فقه
و کلام و عقاید و حدیث استناد می‌سازد و میگوید که انکار را و جهی صحیح نیست و بر خلاف تمامه
و آثار است و نیست در کتاب سنت و اقوال سلف صاحب خیری که منافی و مخالف جوان است
با شد پس نسبت کردن مذہب فقهی با انکار استعانت بحواله کشف الخطایه صریح بر روی
حق عطا انداختنی است حاشا که مراد از بسیار فقها آن باشد که مجتہب پیرو بعضی منکرین
نسبت مثبتین بسیار اند که بر این تقدیر نگیری که نموده و مراد است میگوید بلکه مراد بسیار
نیست مگر فی نفسه مقابل و جدو چنانکه گویند قلبا نماند از ایمان و منقریان در غلبه بسیار اند و از
شیخ عبدالحق صاف ظاهر که آن فرق عبارت که در قرب همه شیخ پیدا گردیده و بر خلاف سلف
بودند و لطف این است که علی طریقی محیی که برکت شیخ عبدالحق و شیخ الاسلام و آنجا که نوشته
که بسیاری از فقها منکر آن تغییر نمودند که آن فرق در قرب این زمان پیدا گردیده اند و مذہب
شیان خلاف مضمون و مخالف تمامه اخبار و آثار نیست در کتاب سنت و اقوال سلف صاحب
خیری مخالف جواز استعانت و محیب بخیر این دو نیز گویند که اینهمه حقیقت یکی اند یعنی شیخ الاسلام

هم گویا از پیش آنکه از کدام کتاب دیگر مقدم بر شیخ نقل نموده پس دیده و دانسته نمایی
محدث را که مستندش رو کرده و بمخالفت مفسرین و اخبار و آثار سلف صالح ثبت ننموده
باستدال الزام ننمودن و تصحیح آن را بر همان بزرگواران بمخالفت اتمام احوال نمودن کار و دنیا
یست در جمیع البرکات می نویسد اما استدلال قبول در غیر انبیاء علیهم السلام منکر شده است
از اجماعی از فقهای آخر اقال و سید احمد بن رزوق که از اعظم قتها و علما و شیخ و یا
منعوب است گفت که روزی شیخ من شیخ ابوالعباس حضرمی از من پرسید که ادا و حی اقول
یا ادا میت گفت قومی گویند ادا و حی قوی تر است و من میگویم که ادا و میت قوی تر است
بس شیخ گفت که نعم زیرا که وی در با محق است و در حضرت اوست و نقل در معنی ازین طایفه
قتل از آنست که حصر و احصا کرده شود و یا قه نمی شود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح
یخبری که منافعی و مخالف این باشد و رو کند این را بتحقیق ثابت شده است بایات و احادیث
که روح باقیست و او را عالم و شمر بزیاران و احوال ایشان ثابت است و این امری مقرر است درین
و ارواح کاملان را قربی و مکانی در جناب حق ثابت است و واقع است چنانکه در حالت حیات
بود یا پیش از آن فادیا را کرامات و تصرفات در احوال حاصل است و آن میت مکر ارواح ایشان
را چون ارواح باقی است تصرف بعد از ممات نیز باشد و متصرف حقیقی میت مکر حق عز و شرف
و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده
تو در احدی از پیغمبری بواسطه یکی از دوستان حق و مکانی که زود خدا دارد و در نباشد
چنانکه در حالت حیوة بعد و میت فعل و تصرف در هر دو حالت مکر حق را جل و رفیت چنین
کرد و کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بر آن در شرح شیخ ابن حجر عسقلانی
مکی در شرح حدیث لعن الله الیهود و النصارى المتخذة و القبور اندیاء

مساجد گفته است این بر تقدیری که بگذارد نماز بجانب قبر از جهت تعظیم و بی که آن حرام
 است باتفاق و اما اشخاص مسجد در جوار پیغمبری یا صالحی و که اردن نماز نزدیک قبر وی^{در تقصیر}
 تعظیم قبر و توجه بجانب وی بلکه به نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت
 ببرکت و قرب و مجاورت مرآن روح پاک را حرجی نیست در آن و در حدیث عایشه صدیقۀ رضی^{عنه}
 آمده است که گفت من می در آمدم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابوبکر رضی الله عنه در آن
 مدفون بودند و می افکنیدم جانم را از بدن و میگفتم که نیت در وی کنز و روح من و پدر من و
 چون دفن کرده شد عمر رضی الله عنه در نمی آمدم مگر آنکه سخت تر نمی بستم جامه را بر بدن خود و محبت
 شرم از عمر که بپایانده بود و شیخ ابن حجر گفت و درین حدیث دلیلی واضح است بر حیوة میت و علم
 وی و براثر احترام میت نزد یارت خصوصاً صلی او بر قدرت مراتب ایشان
 چنانکه در حالت حیات بودند زیرا که صلی را ند و بلیغ است مرز یارت کنندگان خود را
 بر انداخته و اب ایشان و تمام کرد و این بحث در کتاب جهاد چنانچه عبارت شرح فارسی را
 و را بجا هم نقل نموده و در چند القلوب می نویسد اما توسل و ابتهاج و استشفاع بحضرت
 سید رسل و استعانت و استمداد بجاه و جناب وی صلی الله علیه و سلم فعل انبیاء و مریدین
 و سیرت خلف و سلف صالحین است چه از آن وقت که روح پاکش لباس جسمانیت پوشید
 و چه بعد از آن هم در حیات دنیوی و هم در عالم برزخ و هم در عرصه قیامت که انبیاء و رسل
 بحال بطریق و ناب و ممدون نباشد و در استمداد از جناب رسالت صلی الله علیه و سلم
 درین هر چهار مصلحت اخبار و آثار و پیوسته و باز میگوید اما طاعت که توجه و توسل
 بدوست بعد از وفات مدوی نیز آثار و دیافتمه طهرانی در محرم از عثمان بن حنیف رضی الله
 روا می آرد که مدی بود و ای را نزد عثمان بن عفان حاجتی بود و روانی شد و عثمان رضا

اصلا بحال او بنظر التفات نمی گماشت آن مرد حال خود را به عثمان بن حنیف برد و صورت
 علاج آن باز نیت گفت متوضار و وضو کن و بسجده و دو رکعت نماز بگذار و بگو اللهم
 انی اسألتک و اقویجہ الیات بنبیک محمد صلی اللہ علیہ وسلم
 بنی الرحمة یا محمد انی اتوجہ الیک فی حاجتی بعد از آن حاجت
 خود را عرض کن آن مرد رفت و بعد از پنجوی فرموده بود عمل کرد و بعد از آن برادر عثمان
 عثمان آمد در بان پیش آمد و دست او را گرفت و عثمان در آورد و وی او را بر فراش
 خاکی نشاند و حاجت پرسید هر چه حاجت او بود روا کرد و گفت بعد از این هر حاجتی که ترا
 باشد بگو تا روا کنم آن مرد خوشحال از پیش عثمان رضی اللہ عنہ برآمد و نزد ابن حنیف نیت
 و گفت خیراک اللہ تعالی خیر اگر تو چیزی بعثمان در باب حاجت من گفتی که اینچنین ساخت و پس
 ازین اصلا بحال من التفات نیکو گفت و اللہ من با وی بیخ نگفتم مگر آنکه رسول خدا صلی
 علیہ وسلم را دیده بودم که ضریری پیش او آمد و دعا خواست تا چشم او پنا کرد و تمام آن حدیث
 سابق را شوق نمود و گفت پس بران قیاس من خودم که توسل بوی صلی اللہ علیہ وسلم موجب
 فتنای حاجت است و سبب انجام مرام است و از شفاعت عیاض نقل نموده که ابو جعفر
 خلیفه عباسی از مالک گفت یا ابا عبد اللہ در وقت دعا توجہ بقبر کمر یاروی بر رسول آرام گفت
 چرا روی از پیر گردانی و وی و سبیل است و وسیله بدو تو آدم صنفی اللہ نزد خدا عز و جل
 استقبال به پیر کن و طلب شفاعت کن از وی تا شفیع تو گردد و نه باب آداب زیارت
 استیجاب و استقبال بدان حضرت و توسل بدو و عیاضی در حضرت و در غایت ادب و نهما
 حضور مذکور کرد و یار میگویی و ابن ابی شیبہ بسند صحیح آورده است که در زمان عمر رضی اللہ عنہ
 قطعی افتاد شخصی بقبر شریف نبوی آمد و گفت یا رسول اللہ استسقی لاصحابک فانهم

قد هلك كل الخضر شد در خواب او آمد و فرمود بر و بفرستاد ده که با آن خواب پیش از میگوید
 و در نیل مطالب و فوز غایب که نزد مستعانه و مطلب از مرقم بنویسد و را بنیاد که محتاجان و
 مسکینان را در نموده است. اخبار و آثار بسیار آمده محمد بن المنکدر گوید مردی پیش پدر
 بشتاد و نیار و دویست هتاد و چهار رفت و اذن داد که اگر ترا حاجتی افتد از اینها پنج گن
 پدرم نزد حسیاج آن را خرج کرد چون آمد باز آمد مبلغی که بخدا داده بود طلب کرد پدر و زادی آن
 در ماند و با وی گفت که فردا پانجا جواب تو گویم این بگفت و شب در مسجد شریف نبوی میخوابید
 کرد و زمانی در حضور نشست و گاهی پیش منبر استعانه کرد و فریاد خود ناگاه در تاریکی شب
 هر دو پیوسته و صرعه هتاد و نیار بدست وی داد و با داد مبلغ را بان مرد داد و امام ابو
 ابن مقرئ گوید که من و طبرانی و ابو الشیخ هر سه در حرم شریف مسطفوی بودیم جمیع بر ما غلبه
 کرده بودند و در دو بهین حال گذشت چون وقت عشاء رسید بجهنم و قبر شریف رفیقیم گفتیم
 یا رسول الله الجوع الجوع همین کار گفتیم و گشتیم و من و ابو الشیخ بخواب رفتم و طبرانی
 نشسته انتظار چیری می برد ناگاه یکدو علوی آمد و در نزد و با وی دو علم بدست هر یکی زنبیلی
 و در وی چیزی کثیر از طعام و تر و خزان بنشست و با ما بخورد آنچه باقی ماند هم پیش ما بنشست
 و گفت ای قوم مگر شما تنگایت پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم کردید که همین ساعت حضرت
 را در خواب دیدم که مرا فرمود تا چیزی بر شما حاضر آورم و من و ابن الجلا میگویند که بعد از رسول الله
 صلی الله علیه و سلم در آیم یک دو فاقد بر من گذشت بود و بقیه شریف است و ام و گفتیم انا
 ضیفاء یا رسول الله و خواب رفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم رفیق
 بدست من داد نصفی هم در خواب خورد و چون بیدار شدم نصف دیگر در دست من باقی بود
 و با بیک اطلع گوید که بعد از آن دیدم و پنج روز بر من گذشت طعام نخشیدم و روز ششم بر بقیه شریف

رقم و کفرم انا ضیفات یا رسول الله بعد از آن در خواب می بینم که سرور انبیای آید
ابوبکر بر پهن و عمر بر شمال و علی بن ابی طالب در پیش علی رزم میگوید بر خیز که پیغمبر رقم و کفرم
در میان دو چشم مبارک او دایم رغیفی پس داد خودم چون پدیدار شدم هنوز پاره از وی در دست
من بود و بار میگوید اما بترک و تو مسل و در عالم بزرگ و موطن قبر را اختصاص او بحضرات قدسی
سمات انبیاء و رسل نزد است و ظاهر جواز است در غیر ایشان از اولیاء الله و صلحاء و
والله اعلم از جهت عموم جواز تو سل در حالت حیات با ضمیمه بقای روح میت و شعور در آن
و قرب و منزلت او عند الله که بایان و عمل صالح و ثروت اتباع سید سل حاصل شده و یا که
محقق معنی تو سل استمداد سوال و دعاست از جناب صمدیت بوساطت محبتی و کرمی که بدین
بنده خاص دارد یا طلب التماس از روحانیت این بنده و عاذ خواهم از حضرت مغرت بوسیله
قریبی و کرامتی که مرا در این درگاه قدوس و در نص قطعی در وی حاجت میت از جهت وجود
بقای ذات متوسل به خلاف موطن اول بلکه عدم وجود نقص بر منع آن کافی است نعم اگر تو سل
قاطع بر اختصاص آن بحضرت انبیاء صلوات الله علیهم اقامت یا بدین منع آن درست گردد و انظار
عدم التسلل اندک و گویا گویند که موت برایان و حصول قرب الهی در غیر محصور معلوم و متفق
میت گویم بقای آن در ایهایی که بیشتر اندازان حضرت خصوصاً او عموماً ماقطوع به است
فیخیر التوسل بهم و لا قابل بالفصل یا آنکه در و دانه و نقل اخبار از مشایخ کبار که ارباب کشف
و محرمان اسرار عالم منال ادعاسم داده این شبهه است نعم بعضی از فقهار دین
خلافی گویند و لیکن الحق الحق ان تبع به والله اعلم باز میگوید تاج الدین سبکی بیان
فضیلت و قرب زیارت آنحضرت باصول اربعه شرح بیان کرده اما کتاب القول
حق سجاد تعالی است و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفر الله و

واستغفر له الرسول لحياته والله قولاً باجها نعمة است که این ایه کریمه دلالت دارد
 بر حث و ترغیب حضور درگاه رسالت پیام و سوال مغفرت در آن جناب اجابت مآب و طلب
 استغفار از وی صلی الله علیه و سلم و این رتبه عظیم است که با انقطاع پذیریت از جهت استواری
 حالت موت و حیات نسبت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم و جود آنحضرت مرآت را بعد موت نزد
 عرض ملائکه اعمال بشیان را بروی صلی الله علیه و سلم چنانچه در فضل سابق گذشت و مر جواز کمال
 رحمت و غایت رافتی که آنحضرت بامت دارد آنست که استغفار او مرنبه را که در جناب او استغفار
 او که و بالغ بود از دیگران و جمیع علما ازین آیه مجید استواری حالت موت و حیات فهم نموده تا در آداب
 زیارت حکم کرده که این را بخوانند و استغفار کند و حکایت اغرابی که بعد از رحلت آنحضرت زیارت
 آیه و این آیه را خواند مشهور است و جمیع ارباب تدابیر راجعه که تفسیر مناسب کرده اند این حکایت
 را آورده و استخوان نموده و بسیاری از امیر اعلام با سایندهی که دارند روایت این کرده اند
 محمد بن حرب بلالی گوید بدین آیه آدم زیارت قبر نبی صلی الله علیه و سلم کردم و در مقابل آن شستم
 تا گاه اسعری آمد و زیارت کرد و گفت با خبر الرسل حق سبحانه و تعالی کتابی بر تو فرستاد صادق
 و در وی فرمود و لولا نهمة اذ ظلم انفسهم جاولک فاستغفروا لله الایة و من
 یقول الله امه مستغفر از ذنوب خود و مستغفر بجناب تو و یگریت و این بیت انشاء نمود
 یا خیر من ذنبت بالقاع اعظمه فطاب من طیب من القاع و الا که نفسی الله
 بقبر انت ساکنه فیه العفاف و فیه الجود و الکرم بعد از انصاف او آنحضرت
 اصلی الله علیه و سلم بخواب می میخ که سیفر مایند آن مرد در باب و شایرت و در حق تعالی او را
 شفاعت من مغفرت دارد و کنایان او را بخشیه و حافظ ابو عبد الله در صباح الظلام از روی
 امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه می آید که بعد از دفن آن سرور بسوی اعراسی آمده

و خود را بر بندگان خست و خاک پاکی او را بر سر خود ریخت و گفت یا رسول الله آنچه تو از خدا شنیدی که
از تو شنیده بودیم و آنچه تو از خدا یاد گرفتی ما از تو یاد گرفتیم و از محمد آنچه میخواند و این است و لهذا
اذا ظلموا النفس منهم كالاية ومن بر خود ظلم کرده ام و نزد تو آمده تا برای من استغفار کنی
قبول انداختی و غفرالت و در مقامی دیگر نوشته بعضی علماء گفته اند که مقصود از زیارت قبول
بخود گفته آخره است چنانچه در حدیث آمده است که من و دو القبور فانهما تلک کفر
مستحق و کما می اندیشد دعا و استغفار است چنانچه در زیارت آنحضرت مراد بل یصح را و در
یافته که کما بی از جهت ارتفاع بابل قبور بود چنانچه در زیارت قبور صالحین آثار آمده باز میگوید
بعضی از علمای مذہب را در استمداد قبور و قصد ارتفاع بدان خلافی هست چنانچه
احمال الدین بن ہمام نقل کرده است و الله اعلم ابو محمد مالکی گوید که قصد شفاعت بیت بدعت
مرد در زیارت مصطفی صلی الله علیه وسلم و زیارت قبور سایر مرسلین علیهم السلام امامان
مسکونی گوید که استثنای وی قبور نبی و ائمه است و حکم او بدعت در غیر آن نیست
فید است انتہی و زیارت کما بی از جهت ادای حق اہل قبور باشد در حدیث آمده ما نوس
حالتی کہ میت را بود و وقتی است کہ یکی از شنایان او زیارت قبر او کند و احادیث
باب بسیار است و در حدیث مرفوع آمده من ذاسر قابر احولی فی کل جمعة او احد
کنب ما ذوا النکان فی الدنیا قبل ذالک لہما عاقباتا ایجا عبات جذب القلوب
یعنی کہ ابن ہمام خلاف را نسبت بعلای مذہب نموده و نزد ابن ہمام مراد از علمای مذہب
کسانی میباشند کہ فقہ مصطلح را میبنداند بلکہ ساین فقہ سید اندلی دلیل لا قول
معتبری باشد چنانچه از فتح القدیر و باب بعاۃ امین میباید است و شیخ سجد الحق و شیخ
اگر کہ کتب خود اطلاق بقیا نموده ہم موافق دعوت عامہ مطابق اصطلاح و در تکرار و تکرار

وفيت در تمام كتب نجف المسمى بملک یک کس ابو محمد بالکلی ان هم در غیر انبیا و کسی که این نقل
 نموده همراه آن رواهیم نقل کرده و بر دقت قول او سکوت نموده معجزه اکلام ابو محمد هم مفید مدعا
 بحجبت نیست چه در آن صرف فقط بدعت واقع دان منحصراً در حرام نیست بر تراویح هم اطلاق بدعت
 آمده و این بحث بجای خود اتمام یافته و درین کتاب هم خواهد آمد در جذب القلوب در زیارت
 اهل بیت میگوید در فصل الخطاب از امام حنفی صادق سلام الله علیه و علی سایر اهل البصرة می
 گویند من زائر احد از اهل بیت کان کنی بن زراره رسول الله صلی الله علیه
 وسلم و قبل للرضا و صلی الله علیه و آله علی قوی لا یلیغنا و کلاماً اذا سر
 واحد منک و فقال اذا سرنا الی الباب فقف و انتقیه الشهداء دین
 وانت علی غسل و اذا دخلت و رايت القبر فقف و قل الله اکبر ثلاثین
 مرة ثم امش قليلاً و علیک السکينة و الوقاد و قارب من خطا لک
 قف و کبر الله ثلاثین مرة ثم ادن من القبر و کبر الله اربعین مرة ثم قل السلام
 علیک یا اهل بیت الرسالة و مختلف الملائكة و هم یسطحون و یخزن
 العلم الی اخر ما قال فی مستشعر بیکم و مقدم بیکم امام طبری ادا
 و صالنی و حاجتی و اشهد الله انی مؤمن بکرم و عارفتکم و انی ابرأ
 الله تعالی من عدو محمد و آل محمد من الجن و الا انس و الا رجوع بیکم بنقل از دیگران
 در قبا و می عالمگیری در زیارت قبر حضرت صلی الله علیه و سلم می نویسد قال شایخنا انما
 افضل الصلوات و فی مناسک الفادسی و شرح الی اوانها کفریة
 من الواجبین له سبعة و الی ان کان قریفاً لا یحسن ان یسجد
 فقل یا نبی الله فقول السلام علیک یا نبی الله و رحمة الله و بركاته

ويبلغه سلامه من اوصاه فيقول السلام عليك يا رسول الله من
 فلان بن فلان يستشفع بك الي رب ان تفتح له ولجميع المسلمين يا نبي
 ثم يرجع قد رخصه ذراع فيقول السلام عليكم يا ضييع رسول
 الله وزقيقه وزريده ومشيريه والمعاوين له على القيام في الدين
 والقائم بجهنم بمصالح المسلمين خبرا كما الله عنا من خراء جئنا كما نتوسل
 بكما الى رسول الله ليشفع لنا ويسال ربنا ان يقبل سبعينا ويحسبنا
 على صلة ويمتنا عليه ونحشرنا في زمرة وباركوكه ويريد في ذلك
 ما شاء وينقص ما شاء ينقص ان شاء ويدعو بلجفرة من الدعاء
 ويخفق له ان شاء الله تعالى ابن مام وفتح القدير نوشته للقصد الثالث
 في زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم قال مشايخنا من افضل
 المندوبات وفي مناسك الفارسى وشرح النجاشي راجعا قونية من
 الواجب له سبعة روى الدارقطني والبراز عنه عليه السلام
 من زار قبري ومبته له شفاعتي واخرج الدارقطني عنه عليه
 والسلام من جاءني زائرا لم يمت له حاجة الا اذا رقي كان حقا على ان
 الكون شفيعا ليوم القيمة واخرج الدارقطني ابن مام وزاد قبري بعد
 موتي كان كمن زارني في حياتي والي هنا ان كان فرضا فلا محسن
 ان يبدا ثم يثني بالزيارة وان كان تطوعا كان بالحياء فاذا انتهى
 من زيارة القبر فلينوحه من ياردة المسجد يعني مسجد رسول الله صلى
 الله عليه وسلم باركوكه والاولى عند العبد الضعيف تجرد

النية لزيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم ثم ان حصل اذونة
 زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم فهو السجود او يتفتح بفضل الله
 سبحانه في مرة اخرى نيومها فيم بالان في ذالك زيادة في خطه
 صلى الله عليه وسلم واجازة ويوافق ظاهر ما ذكرنا من قول
 لا تفعل ما حجة الامراني وبازميكويد وليال الله حاجته من
 في خضرة بنيه عليه السلام واظم السائل وانها سأل حسن
 الخاتمة والمغفرة ثم ليال النبي صلى الله عليه وسلم الشفاء فيقول
 يا رسول الله اسألك الشفاعة والقوم بل بأت الى الله ان امس على
 مائتات وسنتك وبازميكويد وعزاني فديك قال سمعت بعض من
 ادركه يقول بلغنا انه من وقف عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم
 وتلى هذه الآية ان الله ولىكم الله يصلي على النبي ثم قال صلى الله
 عليا يا محمد سبعين مرة ناداه مائت صلى الله عليك يا فلان
 ولم يقطر حاجته هذا وليبلغ سلام من اذ بتباليغ السلام فيقول
 السلام عليك يا رسول الله من فلان في فلان فيسلم عليك يا رسول
 الله روى ان عمر بن عبد العزيز كان في وصي بذالك ويرسل النبي
 من الشام الى النية الشريفة لذالك وبازميكويد اعظم على الخو
 الى اهله ليتجلى ان يودع المسجد بصلوات ويدعو حينها بما استحب ان
 ياتي القبر الكريم فيسلم ويدعو بما احب له ولوالديه واخوانه واولاده
 واهله وماله ويسأل الله قتالي ان يوضعه الى اهله سالمًا غانمًا

عافية ضربه الله نيا والآخره ويقول غير موضح يا رسول الله ويسال
 النساء ان يردن الى الحرمه وحرم نبيه في عافية فليكن ثبدها
 بدلت في الروضة الشريفة عقيب الصلوة وعند القبر ورفاوى قاضي خا
 مي نوبه واداتي المدينة ليستعد لزيارة قبر النبي صلى الله عليه
 وبسليم يا تبتون ابا السكينة والوقار دار بيته والاحلال لا لا محل سو
 القدر صلى الله عليه وسلم ومهبط الوحي ونزول الملائكة ورؤى
 انه ينزل كل يوم سبثون الف مالت يحفون يا القبر الى قيام
 الساعة بازكيوكم فاذا وقف هناك فقد وقف عند وجه النبي عليه
 السلام ثم يقول السلام عليك يا رسول الله ورحمته وسركاته
 اشهد انك رسول الله قد بلغت الرسالت واديت الامانة ونصحت
 الامانة وبجاهدت في امر الله حتى قبضك الله تعالى حميد محمود فاجزل
 الله عرض غيرنا وكبيرنا خير الخلاء وصلى عليك افضل الصلوة وازكاها
 اللهم اجعل نبينا يوم القيمة اقرب النبيين واعطه الدرجات والوسيلة
 والفصل والفضيلة واورثنا محوضه واستغابك اسسه وارزقنا شفا
 واجعلنا من ذوقه يوم القيمة اللهم لا تجعل هذا اخر العهد من قبر نبينا
 عليه السلام وارزقنا العود اليه يا ذا الجلال والاكرام ويدعو
 لصاحبيه ابى بكر وعمر فيقول السلام عليكما ويسال حاجة ورزق
 لديني نوبه ويبني ان يدعوا لا يتكلم الجمع فانه يودى الى الاخلا
 بالتشروع وحكم جماعة منهم الامام ابو نصر بن الصباح في الشامل

الحكايات المشهورة عن النبي واسمه عبد الله بن محمد بن موسى بن جعفر بن
 بن سفيان بن عمار بن حرب بن ثور في سنة ثمان وعشرين وروايت
 وذكرها ابن النجاشي ورواها ابن عساكر ورواها الجوزي عن محمد بن حرب البزاز
 قال تليت قبر النبي صلى الله عليه وسلم فترته وجلست بيضاء فخرج
 اعرابي فراده ثوب قال يا خير الرسل ان الله انزل عليك كتابا صادقا
 فيه ولوا انهم اذ ظلموا انفسهم لا يذكرون وقد جئتكم مستغفر عن ذنبي يا
 الى ربّي وانت ايقول يا خير من ذقت في القاع انظره فطاب من طيب من
 القاع ولا اكرم نفسي الغداء فقلت ساكنه فيه العفاف وفيه الجود والكرم
 ووقف اعرابي على قبرة الشريف قال اللهم انك امرت بعنق العبيد
 وهذا حبسيت انا عبدك فاعتقني من النار على قبر حبسيتك فرفقت به ها
 يا هذا تسال العتق لك وحده هل لا تسأل جميع الخلق اذ هبنا اعتقنا
 من النار وهم در مواهب تقول انت وقفتم اليها ثم اياهم على قبرة صلى
 الله عليه وسلم فقال يا رب انا نردنا قبر نبينا فلا نردنا يا اباي ابراهيم
 يا هذا اما اذ نالك في زيارة قبر حبسيتك وقد قبلناك فادرجت انت ومن معك
 من الزواد مغفور الكرم وقال بن ابي فديك سمعت بعض من ادركك يقول
 بلغنا انه من وقف عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم فقرأ هذه الآية
 ان الله وملائكته يصلون على النبي صلى الله عليه وسلم فقرأها حتى يقولها
 سبعين مرة نزلت ملائكة على النبي صلى الله عليه وسلم فقرأها فقرأها
 التسبيح دين الدين الرغبتا الى وغيره والاولى ان ينادي يا رسول الله

وان كانت الرواية يا محمد انتهى قد ثبتت على ذلك مع مزيد بيان في كتاب
 لواضع الإيضاح في الأدعية والأذكار بآزنيكويه ويكثر الدعاء والتضرع ووجه
 التوبة في حصرته الكريمة وبسال الله تعالى بجاهه ان يجعلها توبة نصوحا
 ويكثر من الصلوة والسلام على رسول الله بحضرة الشرفية حيث يسمي حبه
 ويرد عليه وبارزنيكيه وينبغي للزائر ان يكثر من الدعاء والتضرع والاستغفار
 والتشفع والتوسل به صلى الله عليه وسلم فجزيل من استشفع به ان
 يشفعه الله واعلم ان الاستغناء هي طلب الغوث والمستغنى فطلب
 المستغاث لما ان يحصل له الغوث منه فلا فرق بين ان يعبر بلفظ الاستغناء
 والتوسل والتشفع والتوجه لانهما من الحاح والوجاهة ومعناه علو القدر
 والمنزلة وقد يتوسل بصاحب الجاه الى من هو اعلى منه ثم ان كلا من الاستغناء
 استغانت والتوسل والتشفع والتوجه بالنبى صلى الله عليه وسلم كما
 ذكره في تحقيق النعمة ومصباح الطالوم واقع في كل حال قبل خلقه وبعده
 مخلقه في مدة حياته في الدنيا وبعده موته في مدة البرزخ وبعده البعث
 في عرصات القيامة واما الحالة الاولى فحسبك ما قدمته في المقصد الاول
 من استشفاع ادم عليه السلام به لما اخرج من الجنة وقول الله تعالى
 له يا ادم لو استشفعت الينا بهجد في اهل السموات والارض تشفعناك وفي
 حديث عمر بن الخطاب رضي الله عنه عند الحاكم والبيهقي وغيرهما واذ
 سالتني فقه غفرتك ويرحم الله نوحا وبرحمته قال به قد اجاب الله
 ادم اذ دعا به بمجي في بطن السفينة فوح وماضت النار الخليل النور كما

ومن أجله نال النداء بخرج وإما التوصل به بعد خلقه فمد له سببا به
فمن ذلك الاستعانة به عليه السلام عند الخط وعدم الإحطاد
ولك الاستعانة به من الجوع وطوخ اللب فإذ كرت في مقعد الجوع
ومن ذلك استعانة ذوى الليل إجابته به وجسمات بماد واجبة له
والترحم على من غفان بن حنيفة بن رجل حاضر برأية صلى الله عليه
وسلم فقال ادع الله أن يعافيني قال فاصبر ابن يتوضأ بكثرة ثم يمسح
ويده عن بعد الدعاء اللهم أو أنسل لك أفوجه أياك يا ربنا
بنى الرحمة يا محمد أنى أقربته بلب إلى ربك في حاجتي لفقير
فتشفه في ذلك حتى يبرأه فقام وقد أبصر أما الموسى
عليه السلام فمات في البرج فهو أكثر من أن يحصى أو يدرك
وفي كتب مصابيح الفلاح في المستفيدين بتغير الأسماء
سعيد الله العنان طرف من ذلك ولقد كان محمد بن
الطباء وأثبت به مسنين واستغثت به على الله عليه
والعشر من جملة من أتى على سنة ثلاث وتسعين ومائة
مائة من جملة من أتى على سنة ثلاث وتسعين ومائة
ثانيهم إذا دخل ممد قوطا ركبته في هذا وأداء
من الشريعة الشريفة بعد أن الشرف لم يبق في ثمراته بطلت
والله شفيها كنت أجده في رستعمل الشفاء بذكره
وسلمه وشرى في سنة خمس ومائة في طرقت

بعد رجوعي من الزيارة الشريفة النبوية لقصد مصر اذ صرحت خادمتها
 عن الجنة واستمر بها اياما فاستشفعت به صلى الله عليه وسلم
 في ذلك فاناني ان في مناصي ومعه الجنى الصارع لما قال قد
 ارسله لك النبي صلى الله عليه وسلم فعانته فحمله ان لا
 يعود اليها ثم استيقظ وليس بها قلبه فكانما نشطت من عقاب
 ولا زالت في عافية من ذلك حتى فارقتها بمكة سنة اربع وتسعين
 وثمانمائة والحمد لله رب العالمين واما النوسل به صلى الله عليه وسلم
 في عرصات القيمة فمما قام عليه الاجماع وتواترت الاخبار في
 حديث التسفاعة فعليك ايها الطالب ادراك السعادات والمطل
 الحسن الحال في حضرت الغيب الشهادة بالتعلق بأذيال لطفه وكرمه والظفر
 على موايد نعمه والتوسل بحاجته الشريف والتشفع بقدره المنيف
 فهو الوسيلة الى نيل المعالي واقتناص المرام والمفرع يوم الجزع والعلم
 لكافة الرسل الكرام واحجاله امامك فيما تزل بك من النوازل و
 امامك فيما تحاول من القرب والمنازل فانك لظفر بالمراد يا قصاة
 وتذكر رضا من احاط بكل شيء علما واحصاه واجتهد مادامت
 الطيبة حلا مكان في تحصيل انواع القربات ولازم قرع اواب
 السعادات باظهار الطيبات وارقي في مدارج العبادات وجرني
 سرادق المرادات ودر باب استقانة ودروي براني مشبهة باسنان
 صحيح من رواية أبي صالح السمان عن مالك الدارق قال اصل الناس

خط في زمن عمر الخطاب رضي الله عنه في جاء دجل الى قبر النبي صلى الله
 عليه وسلم فقال يا رسول الله استسقى امتك فانهم قد هلكوا
 فاتي الرجل في المنام فقيل ايت عمر بن الخطاب في رواق النخيل
 في نوب لو نزل العلماء ووزر الحاجات فيزورون قبر الامام ابى حنيفة
 رضي الله عنه ويتوسلون الى الله تعالى في قضاء حوائجهم ويرون
 من ذلك منهم الامام الشافعي يقول اني لا تبرك بابي حنيفة واحي
 الى قبره يعني رايا فاذا عرضت لي حاجة صليت ركعتين رجعت الى
 قبره وسالت الله عنده فما يجد حتى تقضى قلت وقد لرسوخ شيوخنا
 امام الولاية الراهد الولي الله الشيخ شهاب الدين الاشعري في بعض
 مضافاته وغالب ظني انه في شرح خطبته منهاج النورى ان الامام
 الشافعي صلى الصبح بمقام الامام ابى حنيفة فلم تقب في صلوة الصبح ففعل
 له في ذلك فقال تادبا صرح هذا القبر فخر شاه ولي الله وكتاب قوة العيين في
 تفصيل الشيوخ نوشته نوع جميل اشارة فرمودن اخضرقت صلى الله عليه وسلم ومقام
 منام كه استسقا از عمر طلب كنه از حديث والى قال اصاب الناس قط في زمن
 عمر رضي الله عنه في جاء دجل الى قبر النبي صلى الله عليه وسلم فقال
 يا رسول الله استسقى امتك فانهم قد هلكوا قال فاتاها رسول
 الله صلى الله عليه وسلم في المنام فقال ايت عمر بن الخطاب في رواق النخيل
 للناس فانهم سيستقون الحسروا واذا ابو عمر في الاستيعاب واضح باده نقل
 از شاه ولي الله دهلوي ومن دونك منهايم التزاما اختجا باطلا علي قاري در عروا شرح

مشكور در حال محمد اسعین بخانی مینویس و بعد مثنوی سنین من و موافق استقوی اهل
 شهر قدس سراد افان و حقیقوا فقال بعض اصحابه ان له امضا ای ان شمس
 بالناس الى قبر البخاری و تستقوی مدینه فغسی الله ان یستقینا فقه
 و یبکی الناس عند القبر و شفوا بساحبه و ادرسل الله تعالى من السماء
 عزیرا قام الناس من اجله مسعدا ایاهم لا یستطیع احد منحو الیه صولک
 سمرقند و در و ان ساسم مینویس قال ثقت بشارتین علامه العلماء المیرزا
 شمس الدین محمد بن الحسنی فی مغازله شرحه للمصطفی المسیح
 المصباح ان زدت عبود و مراتب الامر الذریه و جاء الاجابة فی مرتبه و در
 ما انا امره حیث می رسد تو حق بعد از قبرها بجا آید و در اول
 ان شمس دین بوداد قبره و در فی مغازله مرکتان فلم یرفع فی الله بر و
 در مغازله الرکعتین کانه الامم و در مغازله فقیل له فی ذالک
 مع هذا الامام کالزین انه فخره و خلافته یخبرک و در مغازله
 بوداد علیه السلام و فوالله انی الف و فخره ظاهر بینه و در
 تیران و در مغازله ان شمس دین که کلام با محمد بن باب
 العقیقین و در مغازله سماعه و در مغازله و دیگر می روند و در مغازله حسین
 اکثر ایاه بشتان شنیده ام که میگویند که استعانت بغیر خدا از من
 حکم باشد یا جن و در باشد یا قرب مرده باشد یا زنده و مستعد است
 استعانت در بعضی امور ظاهره و در و در حاضری مثل نه مشکار و طبیب و
 کر که در ان مشهور است و اما بشکام مسافر و دیگر که با منیم است

میگوید فی نسخه حصیحة الفاعل ای لتقصی الحاجة لی والمعنی لتکون
لحصول حاجتی ووصول مراد می و الا سناد مجازی فحالین درین
حدیث و سوی اختصاص جواز خواندن آن بحضرت صلی الله علیه و سلم میکند
و این ادعای شان در جنب مثل صاحب حصن حصین و غیره که حکم بعموم کردند قابل
اعتبار نیست چه صاحب حصن حصین میگوید من کانت لضررة و قطع میکند این شجره
خدیجه سو و عقیدت را از رخ و بن آنچه طبرانی در معجم کبیر از عثمان بن حنیف روایت نمود
که در خلافت عثمان بن عفان صاحب مندی را تعلیم نمود و اجازت داد چنانچه این
قصه در ما سبق تفصیل گذشت به پند که عثمان بن حنیف رضی الله عنه روایت است
بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم بجاخت مندی اجازت داد آن شخص بران
عمل نمود و مطلب او برآمد و در حصن حصین آمده اذ اتفقت دابة فلینا و اعینونی
یا عباد الله و ان اراد عونا فلیقل یا عباد الله اعینونی
یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی و قد جرب ذلك فحالین
درین حدیث بدو طور تغلیط میکنند اول حرج موقوف بودن این حدیث که صاحب حصن
حصین علامت موقوف نوشته است دیگر تصرف در معنی که از عباد الله احیاء و حیوان
و ارادند و غرض تعلیم آنست که اگر نام کسان دانسته باشد بنام شان بخواند و اگر ندانسته باشد
باینطور بخواند و این بر دو امر است اول اصل محض چه موقوف صرف بر حکم الله است بر و این
ابن ابی شیبہ و لفظ اذ اتفقت دابة فلینا و اعینونی یا عباد الله موقوف
نست بلکه مرفوع است بر وایت برابر و نوشتن صاحب حصن حصین لفظ علامت بر این
از حکم الله و نوشتن موقوف علامت وقف است و حصن علامت مصطفی ابن ابی شیبہ

بعد از آن صریح دلالت بر آن میکند در روایت ثانی از طبرانی است و آن هم مخرج نیست
 شد که جرح مجروح است و همچنان تقریف در معنی حدیث که آنرا عبادت حدیث از آن ابا
 میکند ملا علی قاری در شرح می نویسد اعینونی یا عباد الله المراد بهما الملائكة
 او المسلمون من الجن ورجال النجيب همون بآلة الاله برای رواة الطبرانی
 عن بن عباس وروی ابن سنی عن بن مسعود مرفوعاً اذا انفلتت ذار
 احداكم يا ذفرارة فليناد يا عباد الله اعينوني فان الله تعالى عبا
 في الارض فحبسه قلت حكى لي بعض شيوخنا الكبار في العلم انفلتت
 له دابة اظنها بعلة وكان يعرف هذا الحديث فقال له حبسها الله
 عليهم في الحال فكنيت انا مرة مع جماعة فانفلتت منها باميمه وعجرو
 عنها فقلته فوقفت في الحال بغير سبب سوا هذا الكلام ذكره النووي
 في الاذكار ورحمكم الله موصلي روى بن ابي شيبة هذه الزيادة
 موقوفه من قول بن عباس رض ودر شرح حدیث ثانی بعد طبری نویسد رواة
 الطبرانی عن نريد بن علي عن عقبه ابن غرغان عن بنی الله صلی الله
 علیه وسلم انه قال اذا ضل احدكم شيئاً فليناد عني يا وهو با عن
 ليس بهما الذين في قل يا عباد الله اعينوني فان الله عباد الا تراهم
 وقد جرب ذالت اي ذلت مجرب محقق طای رواة الطبرانی من
 حديث عقبه بن غرغان انه قال بعض العلماء الثقة حديث حسن
 يحتاج اليه السافرون وروی عن الشيخ انه مجرب قرن بها الذي ذكره
 مالك ومولوي عبد الحم وروا استعانت قوتي نوشته وبران خوايم می ودر کسر

اوقه منبسطه بنام احمد بن محمد حسن القناری و وجهه انه من محمد يوسف و انفسه الدين
 كثر به في المذهب على وهذا نجش و منقش شهاب الدين و محمد مصطفی و بن احمد و الحسين
 خلفي و اسمعيل و بنوهم و غلب الدين و محمد سرخار يابادي و محمد صلاح فخروري و بنوهم
 مرعوق و سمات على بهار پوری و مولوی محمد بادشاہ و محمد بن عبد الله بن محمد بن
 و محمد بنی و ابن الدين ساکن کاپور و خرم علی و محمد بن بن بخار پوری و ابو القاسم و ابان
 محمد الدين محمد حیات الله سراج الدين ملا الدين بدایت علی و کمال اکبرزی ثبت در
 مینویسد و اگر بالفرض این روایت از قسم صحاح بود پس چه فایده مرفوع نیست بلکه موقوف
 است و حدیث موقوف در متکلف منقطع است پس مرفوع است از اینجا معلوم شد که در
 دوغ و نقل بی اصل در حکم خلاف واقع و اما در ذات بویب نیست بلکه خاصه صنف و قیقه مستند
 است حدیث مرفوع را برای اثبات هوای نفسانی خود موقوف نموده و این خود را
 ثبت کرده و بر عزم خود او دین داری دادن بخرازم و قد از دیگری محال کرده و در اینجا
 کرده معاذ الله معاذ الله و اگر از راه جهالت است و ظاهر حال اکثر این خاتم همین که علم و فهم ندانند
 با خداوند عز و اول برای خود نموده و نموده و در جرح و کتاب نموده اند چه چاست بی نقل و ترجیح
 بهم بیسی چه و ان بعد از در کتاب الاستیعاب روایت نموده که تا بنو محمد سی و علی بن محمد بن
 در غیره و نهنگام حکمت ابو موسی اشعری نه بر گاه که در عقبه چهرای در رخ تازیانه خور و نه
 چند اندر کعبه و خوانه مذکری از این است فیما قبله البسی صلی الله علیه و سلم و
 صا معصیه الا یا عیضا الو لمعنی نا و در قفاوی جری که از کتب معتبره و فقه حنفی است
 و ما پیش استناد صاحب در انحاء از ان نقل بسیار است می نویسد اما فی
 یا شیخ محمد القادر حسن تدا و اذا احتیقت الیه بشیئا لله فی نفسی

طلب شجر الأمان الله فما ألحقه بحرمته ولا يجوز أن لا غرار بما في قيد السرايد
 ونظمه القريد ومن قال شتيا لله بعض كافر ولا وجه لذلك وكيف ذلك مع
 قولهم لا يخرج المؤمن لا يجوز وما أدخله وقولهم الكفر شئ عظيم فلا
 يكفر المسلم إذا اختلف فيه ولو برأيه ضعيفه ومعاذ الله أن يوجه
 الكفر بذلك وقد قال شارحه ينبغي أن يرجح فيها عدم الكفر ووجه
 التأخير بأنه طالب شئ لله وهو جمل وعلى غنى عن كل شئ والكل محتاج
 إليه وهذا لا يختلف في خاطر أحد فان ذكره للنعيم كما في قوله تعالى
 فان لله خمسة ومثله كثير مولوى يقع الدين در سال اسرار المحبت نوشته
 المحبت مع الاحياء الحاضر من نفعه عاجلا واجلا واما مع الاموات
 فنافعة في الاعمال التبتة بشرع الاهلية والايمان واما في العاجل فليس
 دوام التوجه وتخليقة القلب معه في المحاولات ومداومة ذكره وكثرة
 النداء له والبر معه بأرسال الثواب اليه والاحسان الى اهله فذلك
 كثيرا ما انفتح باب الأوبسية ويعطى منفعة الصلبة در شفاي فاض عياص
 منقول است ان عبد الله بن عمر خذرت مرجه فقبل له اذكر اعجب الناس
 اليات بزل عنك وضاح يا محمد اة شاه ول الله والشاه عبد العزيز وقصيده
 ايض النعم نام بيگويد وصلى عليات الله يا خير خلقه ويا خير مأمول ويا خير
 واهب ويا خير من رجي لكشف لية ومنجوده قد فاق بجزء السبيل
 فاشهد ان الله راحم خلقه وانك مفقاج نكبر الهوا هت اناك
 اعلى المرسلين مكانة وانت لهم شمس هم كالنواقب انت شافع

در اسلام و دفعه ششمی که انی سواد بن قادی انت صحبوی منجم
 علیه اذا انشبت فی القالب شر الخالب فما انا اخشی اذمة مد لهمة
 ولا انا من رب الزمان براهب فانی منكم فی قلاع حصنة و
 حدیة من میوت المحادب شاه ولی الله در اتباع می نویسد آخر فی الشیخ
 ابو طاهر عز القاشی انه کتب الی البی علی الله علیه وسلم کتابا
 فی بعض حاجاته صودته یا رسول الله صلی الله علیه است اقر
 الی منی ام هذا فحق قریب منی وان بعدت الیها شفت فی سونی
 قضاء حاجتی کلها الذنوب والاخر ویتدلی قومین احب الی الخ و هم در
 کتاب مذکور نوشته بعض اصحاب طریق قادیان برای حصول بهات ختم باین طور میگویند
 اول دو رکعت نقل بعد از آن یکصد و باز دو بار در دو بعد از آن یکصد یا زود بار کلمه
 تحمید و یکصد یا زود بار شیتا الله یا شیتخ عبد القادر مجید الی الخ واضح باد که نام
 کتاب مذکور اتباع فی حلل سل اولیا الله نهاده و موضوع کتاب حالات و کلمات سلاسل
 ادب است و اثبات نسبت خود سلاسل و بر نقل و ختم ایراد نموده پس مسلم بودن آن نزد
 مصنف ظاهر است و هم در کتاب مذکور نوشته بدانکه ذکر برای کشف قبور اول چون مقبره
 در آید دو گانه را بروح آن بزرگوار ادا کند اگر سوره فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم
 اطلاس و الا در هر رکعت سوره اطلاس پنج بار بخواند بعد از آن شیت دانه نشند و یکبار
 آیه الکرسی و بعضی سورهها بخواند و ختم کند و یکبار گوید بعد مفت کرت طواف کند و در آن یکبار
 بخواند و اعاز از راسته بعد از طرف پایان رخساره بند و بایز نزدیک روی مبت پیشه بگو
 بار ب است یکبار بعد از اول طرف آسمان بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح الروح

ما دام که التراح یا بدین ذکر کند انشا الله تعالی کشف قبور و کشف ارواح حاصل آید انتم
 و در سمعات در انواع علاج حدیث نقش نوشته دویم اگر با ارواح طیبه مشایخ متوجه شود
 و برای ایشان فاتحه خواند تا بر باریت قبر ایشان رود و از آنجا انجاب در یوزد کند باز
 از تراه بعد الغریز صاحب مسوالت بت پرستی مدد و بت میخواست عالمی منع کرد که بت
 مکن بت پرست گفت که اگر شرک یک خدا دانسته پرستش نکنند البته شرک است و اگر خمر
 فبیده پرستش نمایند چگونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمد که از غیر خدا و موجد
 یا زبت پرست گفت که بنی انسان از یکدیگر چه سوال می نمایند عالم گفت که بنی نوع زنده اند از
 ایشان سوال منع نیست و بتان تو مثل کنیا و کالکاو و غیره مرده اند قدرت بر هیچ چیز ندارند
 بت پرست گفت شما که از اهل قبور مدد و شفاعت می طلبید باید که امر شما هم بشهرک عاید شود
 القصه هر چه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصود من هم از صورت کنیا و کالکاو است
 عجب ظاهره قوت اهل قبور دارند زبت و اگر میگوئی که بقوت باطن اهل قبور که اینست
 حاجات بنمایند میگویم با جاز زبان هم روای حاجات می شود اگر میگویند که بایست آن
 میگویم که از خدا برای ما شفاعت بخوانند من هم از بتان همین است و عا دادم پس بگو
 که جواز استدعا از اهل قبور ثابت شد پس بعضی سلیم ضعیف الاعتقاد از پرستش
 و مثالی و غیره چگونه باز خواهند جواب داد و جواب درین سوال چند جا است بنده واقف شدم
 آن چند جا را بنبردار باید شنید ان شاء الله تعالی جواب سوال نجوبی واضح خواهد شد اول
 آنکه در خواستن چیزی دیگر است و پرستش چیزی دیگر عوام سلیم برخلاف حکم شرع
 از اهل قبور مدد میخواهند و پرستش نمیکند و بت پرستان مدد هم میخواهند و پرستش هم
 میکنند پرستش آنست که سجده بکند یا طواف نماید یا نام او را بطریق نصرب و در سار

یا پنج یا نوبه ام او کسند یا خود را بنده فلانی بگوید و هر که از مسلمانان جا بلی یا بل قبور این
خیر یا بعلم از فی الفور کارگرد و از مسلمانانی می برآید دوم آنکه مددخواستن و و طوریست
یکی آنکه مددخواستن از مخلوقی مثل آنکه از امیر و بادشاه تو گوید که او در بهجات خود مددی بخوبی
و عوام الناس از اولیا میخواهند که از جناب الهی فلان مطلب را در خواست نمایند این
نوع مددخواستن در شرع از زنده و مرده جایز است و ویم آنکه بالاستقلال چیزی که مستحق
جناب الهی دارد مثل دادن فرزند و یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند اینها
خیر یا بلی آنکه دعا و سوال از جناب الهی در نیت بنظر باشد از مخلوق مدخواست نماید این نوع
حرام مطلق بلکه کفر است اگر مسلمانان کسی از اولیای مذہب خود خواه زنده باشد خواه مرده
این نوع مددخواه از وایره مسلمانان خارج میشود بخلاف بت پرستان که همین نوع مدد
از جودان باطل خود میخواهند و آن را جایز می شمارند و آنچه بت پرست گفت که من از بتان
خود شفاعت میخواهم چنانچه شما از پیغمبران و اولیا شفاعت میخواهید پس درین کلام هم دخل
و تلیس نیست زیرا که بت پرستان هرگز شفاعت را نمیدانند و در دل خود تصور میکنند پس سخن
شفاعت سفارش است و سفارش نسبت که هر کس مطلب کسی از غیر خود بعرض و معترضین
او اسازد بت پرستان در وقت درخواست مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمیکویند که غافل
ما بحضور و در کار جمل و علی نمایند و مطلب ما از جناب او تعالی برآید بلکه از بتان خود درخواست
مطلب خود میکنند و آنچه گفته است که هر چه مقصد شما از اهل قبور است بهمان قسم مقصد من هم از بتان
گهیا و گاه کماست نیز خطا مد خطاست زیرا که ارواح را تعلق با بدن خود که در قبور مدفون اند البته
می باشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند و اینها از طرف خود صورت سنکها و درختان
از خراع نموده قرار می دهند که صورت فلان است بلی آنکه آن را تعلق بان ارواح باشد و این

قرار داد اقبرای را هیچ اثر نیست آری حاجت روائی بندگان خالق ابر از راه رجائیت خود میفرماید
اینها می فهمند که از طرف بتان این فایده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب و الخفیات است حاجت
بندگان خود را نمینهد و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از هر طرف که خواهی مطلب
ایشان را بپای ایشان میدهد بخواهید چه بدستش حاجت پسر خود را که صغیر السن است میدهد و در وقتیکه
از دستگار و دایه خیری میطلبید با و نمیدیدند حال آنکه خدمتگار و دایه مقدرند از دست سمجین است حال
بتان بلکه حال اهل قبور نیز موافق قاعده اهل اسلام و آنچه مرقوم شده که پس هر کجا که جواب
استمداد از اهل قبور ثابت شده بعضی صلیب معتقدان از پرستش سیتلا و مثلاً
چگونه باز خواهند پس فرق در میان استمداد از اهل قبور و پرستش سیتلا و مثالی بچند
وجه است اول آنکه اهل قبور معلوم اند که صلیب و بزرگان بوده اند و سیتلا و بهوانی موسوم
مخض اند و جود آنها معلوم نیست بلکه ظاهراً خیال بدی این مردم است دوم آنکه مثالی و سیتلا
بر تفرقه وجود آنها از قبیل ارواح خبیثه و شیاطین اند که گمراهی ای خلق بسته اند اینها را
بار و اح طیبیه انبیا و اولیا چه مناسبت سیوم آنکه استمداد از اهل قبور بطریق دعاست که از
جواب الهی عرض کرده مطلب را بر آرد و پرستش این چیزها بنا بر اعتقاد استقلال و قدرت
اونست که کفر محض است انتی باید دانست که غرض از نقل این استغفار الزام عجیب است
صرف در باب استمداد و تفسیر غریزی در تفسیر سورة الشفت نوشته اول حالتی که بجز وجود ایشان
روح از بدن خواهند شد فی الجمله اثر عبادت سابقه و الفت بدن و دیگر معروضان از انبای محسن
خود باقی است و الوقت گویا بزوخ است در میان زندگانی دنیا و دستمخلوق عالم قبر که چیزی
ازین طرف و چیزی از آنطرف دارد و همین حالت حالت انکشاف نیکبها و بدیها استند
و مدد زندگان درین حالتند و در میرسد و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف میباشند

و جهان گمان می برند که هنوز زنده اند و نه اندر حدیث منقلب در حال قبر وارد است که هر سال
 و ده با میگویند و نموانی اصلی و نیز وارد است که مرده در آن حالت مانده عرفی است که انتظار
 فریاد می برد و صدقات و ادید و فاقه و برین وقت بسیار بکار اومی آید و از اینجا است که طوایف
 بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یک چندی بعد فوت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند
 و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خواب و عالم مثال ملاقات زندگان میکند و مافی الضمیر
 خود اظهار میکند و ویم حالتی است که بعد از انقطاع تعلیق زندگانی دنیا با کلیه دید و شنیدن
 عظیم در مشاهد کیفیات مکسوب حاصل گردد و قوی مدد که در تصرف ازین عالم گسسته شده باشد
 متوجه میگردد و حرکت مغوی او ازین جهان مطلق بیکار میشود و این حالت عوام مردم را
 است و بعضی از خواص او بسیار که خارج کمیل و ارث ادبی نوع خود گردانند درین حالت تصرف
 در دنیا داده و استعراق آنها بجهت کمال وسعت ندارد که آنها مانع توجه باین سمت نگردد
 و او بسیار تحصیل مطلب کمالا باطن آنها می نمایند و از باب حاجات و مطالب حال مشکلات
 خود از آنها میطلبند و می یابند و زبان حال آنها در آن وقت هم مترنم باین محالات است
 + من ایم جان گرتوانی تن + اتمی ملتفا و در تفسیر امانه فایز نوشته دفن کردن گویا
 مسکنی برای روح ساخته است بنا برین است که اولیای مدقونین و دیگر کفن و انشعاع و متغیض
 بجا ریت و آنها را داده و امانت نیز مقصور و تفسیر سور و فاقه و فضایل امیاء صدیقین و شهدا
 صالحین نوشتند برکت و کلام و در انقاس و در افعال و در مکانات ایشان و در همه چیز
 ایشان و در اولاد و نسل ایشان و در زیارت کنندگان شان پی در پی ظاهر میگردد و فرمود
 ایشان را بجای و مرتبه می بخشید که دعای شان مستجاب میخورد بلکه در هر حاجتی بایشان توسل
 نمائید حاجت او روا میگردد و خصوصیات و علایم بیکار ایشان را در عالم برزخ و مواضع قیامت

و در عالم ملکوت میدهند از آن قبیل نیست که خواهم موئین بان هستند لای تواند کرد
 الا بعد از مشاهده آن عوالم الهی و در اصطلاح اقسام شرک نوشته است اصطلاح فحشیم
 تحصیل ربط با روح طیبه صلیا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعل می آرند و در هیچ
 خود و دیگر خلق بان تنفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و طراوت و ارسال
 ثواب و صدقات برای آن ارواح منظور میدارند و مولوی رفیع الدین صاحب در رساله
 نذر می نویسد مسئله اول آنکه نقطه نذر که اینجا مستحصل میشود یعنی شرفیت چیست
 آنچه پیش بزرگان می برند و نیاز میگویند از آن نذر شرعی قسمی از آن کامی میشود
 و حکم آن نذر این است که اگر تحقیق محض برای اولیاست حرام است که وارد شده باشد
 لیسر الله و نیز قصای حاجت با استقلال از کسی خواستن و او را مالک نفع و ضرر خود
 اعتقاد کردن نوعی از شرک و اگر بصورت است در حقیقت در واقع بر یکی از وجه مباح
 است اول آنکه خالص برای خدا ایتحالی است و ایشان مصرف محض گویا میگویند الهی
 این مراد من حاصل شود نذر تو بزرگوار خدا ام الفصالح رسام دوم آنکه ایشان را شفیع ساز
 و گویا میگویند یا حضرت در جناب الهی برای این شکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود
 طرف تو در جابجایی برای این مشکل انقید طعام یا نقد رسام تا ثواب این عاید شما
 شود و این معنی جو زدار و چرا که جناب نبوت ماب صلی الله علیه وسلم حضرت امیر المؤمنین
 علی مرتضی رضی الله عنه را وصیت فرمودند که نازنده باشی از طرف من تیریانی کرده باشی
 و سعد بن عباد را فرمودند چاهسی بنا کن و بگویند لام سعد و چه سیوم آنکه آن بزرگ را
 در جناب الهی و سید سازد گویا میگویند الهی برکت فلان بزرگ و بحق عنایات و مهربا
 خود بر او که عمر خود در رضای و بندگی و در صاحبی تو گذرانیده اگر مشکل من آسان کنی

انفرد مال برای نوبت هم و ثواب آن خواه روح آن بزرگ سازم تا از هر احسان ما بماند
بزرگ خود شنود شوی و این هم است که مذکور شد خفیه است که لا اله الا الله ان لا یحیط
حساب نافله لمن شاء ان یتقی پس از آنچه مذکور شد ثواب استغاثت قولاً و فعلاً
و تفری از جماع صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه مجتهدین و فقهاء و محدثین مقدسین و سایر
گروه سرفراز و قاضی رضی الله عنه و علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و عیبه الله ابن مسعود رضی الله
عنه و عثمان ابن عفیف رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنه و نایب جعدی رضی الله عنه و معتز
بن یزید و ابن رضی الله عنه و حسن بصری و محمد بن المنکدر و امام علی موسی رضا علیه السلام
و امام مالک و ابن ابی فزیک و اسناد امام شافعی و حاتم اصم و ابن ابی شیبہ است
بخاری و ترمذی و ابن سنی و امام ابوبکر مفری و ابوالشج و ابوکر اقطع و طبرانی و ابن الجلاء
و امام نووی و محمد بن حرب هلالی و حجة الاسلام غزالی و احمد ابن زروق و شیخ ابوالعباس
حصرمی و امام ابوالعصر صباغ و ابن بخاری و ابن عساکر و ابن حوری و جنی و امام ابوالعجب الله
الذمان و صاحب تحقیق العصر و قاضی عیاض و امام باج المذین سبکی و ابوالعمر و صاحب
اسعیاب و شمس الدین نجمه الحمری و فسطاطی و شیخ ابن حجر و جلال الدین سیوطی
و امام زاری و شارح مقاصد و رین الدین مرغینانی و ابن بیام و قاضی خان و صاحب
فصل الخطاب و قاضی سمرقند و صاحب فتاوی خیریه و ملا علی قاری و میرک و شیخ عبدالحق
و جمیع ارباب مذاهب ربیع که تصنیف مساک کرد اند و شاه ولی الله و مولوی عبد الغفری
و مولوی رفیع الدین و غیر هم و اگر از کلیات طبقات حصر عوار الثقلین نور الکونین غوث اعظم
محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه و حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سره
و اشمال سید اکرم بنوری که جمیع رسائل خود با ایشان استشهاد کرده اند استناد و اعتقاد

اعتقاد اینست که این فرق را اخرا فی است ازین حضرات و طعن بر این سلاسل اربعه شعار
 آنهاست یا کم خیری ایراد کنیم تا دقیری میگردد و مجیب که اصلاً ازین امور مبالات نیست
 در مآله سایل به محمد عابد السدی انصاری استناد نموده حال آنکه جناب صدوح بیام سایل
 در بابی که اصل فاضل و فقیر ازین جناب مدوح شنیده و سایل مستعد و حاضر و آنها نشسته که
 بر جمیع آنچه از کلام مجرب کرده ایم در بلاد هند هم رسیده بعضی نزد فقیر هم موجود و بر سایل مایه الامتياز مجرب
 هم تدبیراتش شیخ مذکور و عامه علمای حرمین و مصر و روم و شام و مغرب تکفیر و مایه
 نمودند بمشغول سماعت موتی کلام اعیان در شرح جایز است یا گناه که ام گناه
 جواب عادت و تکیه کلام سایل است در هر جامی پس جایز است یا گناه که
 گناه و بنابر تکیه کلام خود اینجا نیز می پرسد که جایز است یا گناه والا این مقام پرسیدن
 باین عبارت نمی سازد زیرا که جواز و گناه در افعال و اعمال میشود و این متعلق با جبار است
 که این عمل ثابت است یا نه پس جواب این است که نزد اکثر خفیه سماعت موتی ثابت نیست چنانچه
 از کتاب کافی شرح وافیه و فتح القدیر حاشیه هدایه صراحت و اشاره که قریب بقریب است
 از مخلص شرح که و کفایه شرح هدایه معلوم میشود چنانچه عبارات آنها مرقوم میشود و در دیگر
 کتب هم موجود بنا بر طول عبارات بر نقل عبارت این پنج کتب گفته اموده شد فی الکتاب
 شرح الوافی فی باب بیان احکام الیمین فی الضرب و القتل و غیر ذلک و دخل
 قال ان ضربتک او کسوتک او کلمات او دخلت علیک او قال
 لامرأة و طیتک او قبلتک فبعد کسر یتقید یا حیوة حتی لو فعل
 هذا الاشياء بعد الموت لا یجنت لان الضرب اسم لفعل موزون
 و المیت لا یتکلم یضرب نبی ادم و اما ذلک مما یفرح به الله تعالی

كوفي عذاب ابي القبر فانه ثابت عند اهل السنة وان اختلفوا فيما بينهم
 فقال بعضهم فهو من اصل العذاب ونسكت عن الكيفية وان الواجب
 علينا قصد قبورها وروى به السنة وهو التعذيب بعد الموت فنحن لا
 نشغل بكيفته وعند العامة يوضع فيه الحيوة بقدر ما باله
 الحيوة المطلقة وقبل يوضع فيه الحيوة من كل وجه ومعنى كسوتك
 ملكتك عند الاطلاق فقال كسي الامير فلان اى ملكه وهو المراد
 يقول تعالى او كسوتهم والقليات من البيت لا يتحقق لان الموت ينافي الملك
 فلان ينافي ابتداء اولى لان نبوى الستر فيجوز بصدق لان فيه تسديد
 وقبل ان كانت شينه بالقارسية بحيث لانه يراد به الالباس والمقصود
 من الكلام الاقيام وذابا لاسماع وذال لا يتحقق بعد الموت قال الله تعالى
 انا لا نسمع الموتى فان قيل روى ان قتلى بدر من المشركين لما اتوا
 القلب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على راس القلب وقال
 هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر رضى الله عنه انكم الجنة
 فقال ما اسمك باسمع من هو لاء قلنا غير ثابت فانه لما بلغ هذه الجنة
 ما يشه رضى الله عنه قالت كذا نرى على رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وان الله تعالى انا لا نسمع للموتى وقال الله تعالى ما انت بمسمع من
 ابي القبر روى انه عليه الصلوة والسلام كان مخصوبا به والعرض من
 ال دخول عليه اكرامه لتعظيمه او اهانته بتحقيقه او نرايقه ولا يتحقق
 اكل بعد الموت لانه لا يزار الميت وانما يزار قبره قال نهيتكم من زيادة

القبور فزوروها ولان الميت كالغائب من طاف بباب رجل لم يعد من ابر
له فمهما اولى والغرض من الوطى المتقبل قضاء الشهوة وقد لا يتحقق
بعد الموت انتهى وفي فتح القدير من باب اليمين في الضرب والقفل وغير
ذلك قول وكذلك الكلام يعني اذا علف لا يكلمه اقتصر على الحيوة
فلو كالم بعد موته لا يثبت لان المقصود منه الا لفهام والموت ينافيه
لانه لا يسمع فلا يفهم واورد انه عليه الصلوة والسلام قال لاهل القبور
هل وجدتم ما وعد ربكم حقاً فقال عمر بكلم الميت يا رسول الله فقال
عليه الصلوة والسلام والذي نفسي بيده ما انتم بسميع من هؤلاء
لما اقول منهم واجيب بانه غير ثابت يعني من جهة المضي ولا فهو في
الحيث وذلك بسبب ان عايشه رضي الله عنها ردت قوله تعالى و
انت تسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وبانه لما قاله على قوله
الموعظة للاحياء لا في فهم الموتى كما روى عن علي رضي الله عنه انه
قال السلام عليكم دار قوم مؤمنين انا نساءكم فليكن واما اموالكم
فقد هبوا ما دوركم فقد ساكت وهذا خبره عندنا فما خبرنا عندكم
وبانه مخصوص بابواب تضيقها الله عليهم لكن في رواية روى انه
عليه السلام قال ان الميت يسمع مخفوق فعلمهم اذا اذ من فواو ينفخ
في كتاب الجنائز من هذا الشرح انتهى الص في فتح القدير في كتاب الجنائز
هذا اخذ اكثر مشايخنا وهوان الميت لا يسمع عند الموت على ما مضى
به في كتاب الايمان في باب اليمين بالضرب لا بكلمة فكل ميتا

لا يثبت لأنها تتقدم على ما حث فيهم والميت ليس لك لعدم السماع
وأورد قول عليه الصلوة والسلام في أهل القليب استمع باسمع لما أورد
منهم وأجابوا تارة بأنه مردود من عائشة رضي الله عنها قالت كيف
يقول عليه الصلوة والسلام ذلك والله تعالى يقول وما أنت بمسمع
من في القبور وإنك لا تسمع الموتى وتارة بأن تلك خصوصية عليه الصلوة
والسلام معجزة وزيادة حسرة وتارة بأنه من ضرب المثل كما قال على
رضي الله تعالى عنه وتشكل عليهم بما في مسلم أن الميت ليسمع قرع نعالهم
إذا نضروا اللهم إلا أن يخصوا ذلك بأول الوضع في القبر مقدماً للسؤال
جميعاً بينه وبين الاثنين فأنهما تفيدان تحقيق عدم سماعهم فإنه
تعالى شبه الكفار بالموتى لعدم إفادة بعد سماعهم وهو فرع عدم
سماع الموتى انتهى وفي العيني شرح الكارغباء أنه هكذا اليمين في الضرب
والقتل وغير ذلك ولو قال رجل إن ضربت بك فبغدي حر وإن كسوتك
فعل كذا وإن كلمتك فأمرني طالق وإن دخلت عليك فامتنى حررة
تفيد بمنه بالحياة أي بحياة المخاطب حتى لو فعل به هذه الأشياء
بعد موت المخاطب لا يثبت لأن هذه الأشياء لا تحقق في الميت لأن
الضرب إيقاع الألام وبعد الموت لا يتصور ومنع ذلك في القبر هو صريح
فيه الحياة على الصحيح وإن اختلفوا في كيفية إيقاعها إلى أن قالوا والكارهم
بالإيقاع فلا يثبت في الميت فإن قلت قال النبي صلى الله عليه وسلم
أهملني بعد من المسلمين هل وجدتموها أو عذبكم بها قلت ردت

عائشه رضي الله عنها وقالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت
 لمسمع من في القبور ولئن ثبت فهو مختص بالنبي صلى الله عليه وسلم
 ويحوز ان يكون ذلك لوعظ الاحياء لا على سبيل الخطاب للموتى
 انتهى وفي الاستخارة شرح لوقال ان كانتك فعبدى جبروكاه بعد موت
 لا بحيث لان المقصود من الكلام الافهام وذا لا يتحقق في البيت فانقبل
 قد روى ان النبي صلى الله عليه وسلم قد كلم اصحاب القليب من
 اهل البدر من الكفار حين القاه في القليب قام على امر القليب وقال عليه
 الصلوة والسلام هل وعبدتموهما وعبدا ربكم فقال عمر انكلم بالبيت
 يا رسول الله فقال عليه الصلوة ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا هاهنا
 غير ثابت لقوله تعالى انك لا تسمع الموتى وقوله وما انت سمع من
 في القبور وان ثبت فهو معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل
 بل المقصود من ذلك وعظ الاحياء لا افهام للموتى انتهى وفي الكفاية
 شرح الهداية قوله ذلك الكلام بان حلفت لا يكلم فلا نا ولا يدخل
 دار فلان لان المقصود من الكلام الافهام وذا لا يسمع وذا لا يتحقق
 بعد الموت فانقبل روى ان قلمي بدر من المشركين لما القوا في القليب
 قام رسول الله صلى الله عليه وسلم براس القليب وقال هل وعبدتموهما
 ما وعبد ربكم خفا وقال عمر انكلم الميت يا رسول الله فقال ما انتم باسمع
 من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه المباح هذا الحديث عائشه رضي
 عنها قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت لمسمع من في القبور

تتم الوصح كان ذالك معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل القصد
بذالك وعظ الامبياء الا فهام الموتى ونظيره ما روى ان ابن عباس
رضي الله عنه كان اذا اتى المناس قال السلام عليكم دار قوم مؤمنين
اما انساءكم فقد نكحت واما اموالكم فقد قسمت واما اداسكم فقد سكنت
فهذا اخير لكم عندنا فما خبرنا عندكم وكان ذالك على سبيل الوعظ
لارحماء لا على سبيل الخطاب بالجمادات والموتى فبما روى في قبره لا هو لان
من طاف بباب امير لم يعد زائرا فمحي مجيبة نقل عبارات طويلة معانها راغب
روى واده ان قد كتبت ابست حال انك از چهار پنج كتاب حكيم اگر خفید یعنی هر يوم
بجست ثابت نمی شود چه كثر است اضافی را هم حدیث طویل و عزیز می گویا كه از كثر كثره فی نفسه
اراده كنه و آن میغ میست و در بن كتب مذكوره هیچ يك تذكرة این معنی نیست كه این مذهب الضمینه
است بلكه مذهب بودن صاحب آن كتاب هم ثابت نمیشود بلكه از بعضی انها صاف واضح
كه نزد صاحب كتاب آن مذهب صحیح نیست و تذكره آن در ضمن است دلال بر عدم خست بطریق
بحث واقع گردیده و در حقیقت این سلسله از علم مقدم نیست چنانچه مجیب نیز در اینجا اقرار نموده
و ماده تخلیه معوام كه عبارت فتح القدر است اگر آن را بر خلاف طریق مكرمه خود از اول تا آخر
مطابق اصل نقل سكره تا فاد مغاظره ظاهر میگردید حال انما هم عبارت فتح القدر را اول
باید دید و در كتابه الايمان فتح القدر در عبارت منقول مجیب هم حواله كتاب النجاة منظور است
عبارت آن این است و اما المتقين بعد الموت و هي فی القبر فقیل بفعل
الحقیقه ماریتا و نسب الی اهل السنة و الجماعة و خلافة الی المعتزلة و قبل
لا و منه و لا ینهی عنه و یقول یا فلان من فلان اذ كرد نیات الذی كنت

عليه في دار الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله وكما شاء
 ان اللفظ لا يجوز اخرجاه عن حقيقته الا بالليل فنجب تعبته وما في الكافر
 من انه ان كان فات مسلما لم يجز اليه بعد الموت والا لم يفيد يمكن جعله الصاء
 يعني ان المقصود منه التذكير في وقت تعرض الشيطان وهذا لا يفيد بعد الموت
 قد يتخير الشق الاول والاحتجاج اليه في حق تذكره تشييت الجنان عنه
 لسؤال فنفي الفائدة مطلقا مصنوع نعيم الفائدة الا صليته من متفقيه
 عندي ازميني اتركاب هذه الجاهلها عند اكثر مشايخنا هي ان
 يصح عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان في باب اليمين في الظن
 يحلف لا يكلمه فكله ميتا لا ينجس لانها يعتقد على ما جئت فيهم ولم يمت
 ليس كذلك بعدم السماع واورد قوله عليه السلام في اهل القبور
 ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا ناسق بانه مردود من عايشا
 رضى الله عنهما قالت كيف يقول عليه السلام ذلك والله تعالى
 يقول وما انت تسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وقارة بان تدل
 خصوصية له عليه السلام معجزة وزيادة حسرة على الكافرين بان
 انه مبرضب المثل كما قال على رضى الله عنه وتشكل عليهم ما في صدر
 ان الميت لسمع قرع بها لهم اذا نصر فوالله لا ان يخصوا ذلك باول
 لوضع في القبر مقدمة للسؤال جمعا بينه وبين الايتين فابهم ما فيه
 تحقيق عدم سماعهم فانه تعالى شبه الكفار بالموتى لا اذ بعد
 سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتى الا انه على هذا ينبغي التام

بعد الموت لانه يكون حين ارجاع الروح فيكون له نفوس موتكم في حقيقة
 وهو قولنا ان الله عز وجل لا يرحم الجاهل وهو مجاز باعتبار ما كان نظر الى انه
 الان حي اذ ليس معنى الحي الا من في بدنه الروح وعلى كل حال يحتاج
 الى دليل اخر في التلقين حالة الاعتقاد اذ لا يراد المعنى الحقيقي والمجازي
 معا ولا مجازيان وليس ينظر معنى يعبر الحقيقي والمجازي يعتبر مستعمل
 فيه ليكون من عموم المجاز وشرط استعماله فيهما ان لا يتضادا
 حاصلتس ايكه تلقين بعد موت كذا في كذا بايد وبارعديت لقولوا موتاكم چه موتی در
 حقیقت بعد موت است و نسبت کرده شد این مذهب باهل سنت و جماعت و خلاف این بود
 متذکره و گفته شد که امر کرده شود بان و نه نهی کرده شود ازان و شک نیست که از لفظ معنی حقیقی
 نکر گفتن بی دلیل جایز نیست و معنی حقیقی نیست مگر بعد موت پس همان ستین شد یعنی مانعی
 از اراده معنی حقیقی در نجابت و آنچه در کافی نوشته که اگر مسلمان مرد بعد محتاج تلقین
 نیست و گفته میفید نیست پس اینست که مصارف از معنی حقیقی باشد یعنی غرض از تلقین
 بعد موت تذکیر میت در وقت تعرض شیطان و این بعد موت مفید نیست که مسلمان محتاج
 نیست و غیر مسلمان را فایده نیست و گاه اختیار کرده میشود شق اول یعنی مسلمان بود
 و احتیاج هم هست بسوی تلقین در حق تذکره ببارت میت دل در وقت سوال پس نفی فایده
 مطلقا منوع است اری فایده اصلی منتفی است یعنی گفتن او کلمه طیبه در حیات و ختم
 کلام بر و فرزد من آنست که اختیار کردن اکثر مشایخ ما مجاز را در اینجا یعنی در لقولوا موتاکم از
 موتی قریب بموت اراده کردن بمعنی بر آنست که موتی نزد آنها نمی بشنود چنانچه بقرین کرده
 بان در کتاب الامان پس مخفف کلام این همان ایکه مر تبیین مجاز یعنی مانع تلقین

موت همان که آنکه منکر جماعت است اند و این بهام در ما سبق دلیل بالغین تلقین بعد از موت
 را در نموده و گفت که نسبت کرده شده است بسوی معتزله و آنچه بنمای منع نشان نزد این بهام
 قرار یافت یعنی عدم سماعت میت آن را در ما الحق رو نموده پس استنباط عجیب فقه القدر
 بشمول دیگر کتب بخلاف اول و آخر و فصل بموصول تعلیطی پیش میت بلکه برای جواب دیگر
 کتب هم کافیت که کسی از ایشان در تحقیق و استنباط عبرت به این بهام غیت باقی ماند
 لفظ اکثر شاخچه که ما به التعلیط است چنانچه لفظ کثیر من الفقهاء در سلسله استمداد و طاهر
 که مراد این بهام از اکثر شاخ مستندین و معتقدین و از اکثر مقابل قیل میت که این تقدیر
 مناسب بود و تضعیف میت و لفظ اکثر شاخچه چنانکه محاسبه منیه و ثوق میت را فاده
 این معنی نمیکند که همان قول مختار خفیه باشد یا ناقص هم همان مذہب دارد ما مراد از این سلف
 صالح اند که اتباع شان حسن باشد یا مقبولین نزد ناقص یا جمهور حقیقه باشد و بنای
 این بر اشتباه عدم چهارت کتب فقه ذوات شنبای از طرزیان است در همان واقع نقد بر
 کتابه الحج در فصل جزا و صید می نویسد قال شمس الامیه فی البسوط اکثر شاخچه بقول او
 بذه السبله اذا کان مع الحیر عم القاتل سلاح یقتل به لانه حکم من قتل
 فاما اذا لم یکن ما یقتل به ینبغی ان یحب الحراة لان التمكن یا عادته والی
 هذا ثم سافر فی السیر قال شمس الامیه ولا یحب الحراة لانه لا یحب الحراة علی
 الذمیر علی کل حال صیغ جمین ثم شمس الامیه قول اکثر مشایخ نقل نموده سلم اند
 پس مراد این بهام از اکثر شاخچه معتزله اند که منکر اند جماعت موتی را در هم تلقین بعد از موت را چنانچه
 در اول کلام صاف گفته که منع تلقین بسنت کرده شده است بسوی معتزله و امام را چه معنی
 که در خبر شریعت از خبر درین فی المذهب است در کتاب تعلیفات الاذکار نوشته در نیغنی ان

یلقن لیت علی مذهب الامام الاعظم والمقتدی المکرم ومن لم یلقن فیهو
 علی مذهب الاعتزال و علماء اهل سنت که حدیث نقلوا سوا تکم بابر تلقین محض حمل
 کرده و در لفظ موثقی مجاز اختیار نموده اند تر عثمان و چه اختصار مجاز هم سماع موثقی
 نیست بلکه امری دیگر است و آن اینکه مقصود تلقین که بودن لا اله الا الله اخر کلام سینه
 است ماضی نمی شود چنانکه در پیش شرح به این مذکور و المراد الذی قرب من الموت
 بطریق المجاز یا سینه تا مر ما یقول الیه و ذالک لان التلقین مابطو و عده الملقن
 و حصول ذلک من لیت محال ف امرنا به حقیقه یکون امر بالمعایر عند العقل
 یا بآیه فوجب حملها علی هذا المعنی فان قلت عند اهل السنة علی الحقیقه
 لانه یجب علی ملجاءات به الاثار فله یعمل علی المجاز قلت لان
 المقصود من ذالک ان یکون اخر کلام لیت کلام الشهاده فالتلقین
 فی قبره لایسأد المقصود و قد قال علیه السلام من کان اخر کلامه
 قول لا اله الا الله دخل الجنة رواه ابو هریره و ما یغنی تلقین بعد دفن
 بسبب عدم سماع نیت مگر معتزله و اختلاف اهل سنت در استحباب و عدم استحباب
 آن راجع است بصحت خبر و عدم صحیح آن و تحقیق این امر در محل خود خواهد آمد باقی ماند
 استبعاد این امر که از مشایخ خفیه معتزله چکوه مراد باشد یا حنفی معتزله را چکوه مشایخ خود
 قرار دهد این استبعاد محض انما و اقفی وجهات است خفیه یا اعتبار دیگر و اعتزال با اعتبار
 دیگر نیز بر مردم از معتزله و مرجع وزیدی و غیر هم حنفی نبوده اند خصوصاً معتزله که در فروع علیه
 چند ان تصرف نموده در کتب خفیه بر امان برار روایت از معتزله موجود است بین قنادی
 که محض بیای از ان نقل نموده که از مجاز الله محض خود است

و غیره شنا بر معتزله چه قدر روایت میکند و بچطور یاد میکند اول سید که در کتاب نوشته
 از معتزلی نقل نموده و در باب زلزله القاری می نویسد قال رضی الله عنه سالت
 استاذنا علاقه الدینا برهان الامام المظفری قدس الله روحه و
 ازجاء الله درین کتاب القدر روایت نموده است که القدر از دیگران کم خواهد بود و نیز
 بصیرت ظاهر است و در باب ذباح از قاضی عبد الجبار و محمد الایمه ترجالی نقل نموده عن
 ابی علی انه یجمل ذبیحة الجبيرة اذ انکانت ابااء هو مجبرة فانهم کاهل
 الذمة و انکانت ابااء هم من اهل العدل لو یجمل لا یفسد غیره المرتدین
 بهینه این سید را هم در کتاب خفیه موجود و مراد از مجره این است که معتزله خود را اهل
 عدل و اهل سنت را مجرود میگویند و صاحب شبهه و نظایر را اشتباه افتاد که نوشته
 لا یجمل ذبیحة الجبیری انکان اباا فیهما و انکان مجبر یا حلت و صاحب
 در التمام بر آن راه رفیق گفته لا یجمل ذبیحة جبیری ابوة سنی و لو ابوة مجبر یا
 حلت اشباهه لانه صا ذکره قیما لانه بای سید را تغیر است چنانچه تموی در
 شرح اشباه نوشته قیل علیه هذه المسألة و ذکره فی القیسه و صاحب
 و عن ابی علی انه یجمل ذبیحة الجبيرة انکانت ابااء هو مجبرة فانهم کاهل
 الذمة و انکانت ابااء هم من اهل العدل لو یجمل لا یفسد غیره المرتدین
 انتمی و صاحبها علی الاعتزال الصریح و الجحیم ان الله یقتضی انه مع ظنهم
 من القیمة انتفی و لم اجد ابی علی علی الجبائی بعد مشایخ الاعتزال و
 بالجبيرة اهل السنة و الجماعة كما یصح عنه کلامه البیهقی الخفی فی
 فیسره فکان المص فسر ان المراد بالجبيرة الجبيرة و لا یفسد البس لک كما یجمل

ذلك من مع كتاب الكلام وأن منشاء ما وقع فيه المتصف عدم الانعكاسات
إلى معرفة الفرق بين الجبرية والمجبرة وقد علمت المجبرة وأما الجبرية فنقد
من أهل الصواب والبدع الغرض اشتمال معتزلة في خيرة امرئيت كبر وافتان مخفي
يتبين صاحب قديم معتزلي است بنما صاحب در المختار في نويد وقد افصح الراشد
عن اعتزاله في هذا المقام ودر مذمة العلوم سطور منها القبة للجمالدين محتسبا
من محمود الراشد في الواجاء الغزمية وله شرح القدر ودر الرسالة
الناصرية صنفها ببركة خان نفقه على سد بد الخفاط ودر هان الامه
وغيرهما وقرأ الكلام على يوسف السكاكي وقرأ الحروف والروايات
على الشيخ دستيد الدين القندي واخذ الادب من شرف الافاضل
وله كتاب نراييه وكتاب المجتبى في الاصول والفرائض وغير ذلك
ولكن كان على مذهب الاعتزال ولم يهذ الا يعتمد فتواله ودر كتب فن
طبقات اكر ملاحظ كنند اين امر لا مال است علامه كفوى ودر طبقات خيفه في نويد
بشير بن غياث عبد الرحمن المصبي المعتزلي ادرت مجلسا في حذيفة و
اخذ بنذا من العلوم عنه قولاً ازم ابا يوسف واخذ الفقه عنه ونفقه
عليه وبرع فيه حتى صار من اجنص اصحابه وله قصايف وروايا
كثيره عن ابي يوسف خذ الحسين البخاري مذهباً وماي ديكر ميگويد
الامام الكبير ابو عبد الله الحسين بن علي البصري المعتزلي كان في الكلام
براس الاعتزاله كان اصولاً كلامياً وماي ديكر ميگويد الشيخ الامام الفقيه
جواد الله العلامة ابو القاسم محمود بن عثمان بن محمد الدين الرضائي

امام عصره بلا مدافعه و بعد آن میگوید و كان من اكابر العلماء الخفية في
 المذهب معتزلي المعتقد و جاي دیگر میگوید الشيخ الامام برهان الدين
 علاقه الدين اناصر بن ابی المكارم عبد السيد بن علي الطهرزي العراقي
 محمد او الخوازمي منشاء والمكنى بابي الطهر و ابی الفتح و كان لسان
 البرهان في زمانه و سبحان البيان في اوانه عذيم النظير في الحق
 و اصوله فقيد المثل في تفريح العلم و تاصيله بعد ان ميگوید و روى الله
 كان راسا في الاعتزال و جاي دیگر میگوید الشيخ العلامة الامام صاحب
 الدفوع يوسف بن ابی بكر محمد ابو يعقوب السكاكي الخوازمي اخذ الفروع
 و الاصول عن شيخه الاسلام علاء الدين محمد بن محمد الحناطى اقا
 ورافعى در كتاب تدوين في ذكر اهل العلم و فقهاء و ترجمه قاضى القضاة محمد بن ابراهيم
 بن احمد الفقيه ابو نصر البخارى في نوبه و كان طاهر السداد مؤقرا فقيها متبحرا
 مذهب الى خليفه رحمه الله تعالى وله الطبع القوي و الشعر الجيد و الحفظ
 المرضيه الا انه كان متديلا في الاعتزال ثم ادولى الراء و كتاب ابتداء نوشته
 و اما الاحاديث و الاثار التي عليها بناء مذهب ابی حنيفه فقد دونها
 صاحب اسلا بالفقهاء الجففيين في كتاب الاثار الامام محمد بن الحسن الحلي
 ان قال و في ضعفا الموطا تاليف الامام محمد بن حنفى بل الله الحاصل الى اخره
 و درين سلسله شمار كرد مطرزي و فرخنده راي هم غرض اگر استقصاى اين باب شود
 شود كتابي فينجي گردد بلكه اين فرد را يعنى خليفه را اسمى است خاص و آن ختلى بن خيا نجرى است
 فرير العلوم مذکور است عا لا شكى و استيعا دى نماز و نيکه از مشتايخنا در كلام اين باب

مقدر مراد از این اطلاق خیزه بر مقدار شایع است اهل علم عالم اطلاق میکنند و نادانان
 به حالت چنانچه عجیب در کتب و از قیاس نقل میکنند و لیکن این اندک و متغری است و
 از دیدن کتابی فقیه نمیتوان شد حال کتاب و مصنف آن و حال روایات و مانند آن
 و فهم معانی هم شرط است و آن بدون کتب از این فن دست یابند به حلی حصول بسیار
 در عایت شده و طبرقات نقوی از دیانت دور است آدمی هر مطلب که مطلب فتح القدر
 صریح منافعی و دعوی مجیب است که بخند اول و آخر راست نموده باقی از کتب که نقل
 نموده عدل کتب هم مذکور نیست که این مذکور است بلکه عینی در شرح بد آن
 سماعت موقی را ندید اهل سنت قرار داده و این هم از قول کافی که در فتح القدر
 جواب داده چنانکه گذشت الغرض سلسله تمام است بر اینکه بعد موت حالت نخواهد
 چه در کتب معتبره موجوده که بنای ایمان بر عرف است بلکه از کتاب با یکدیگر عجیب این
 سبب است نقل کرده در همان کتب هم در اول این امر موجود در کافی نوشته الاصل
 ان الاقطار المستتمه فی الایمان بمنیه علی المعروف عندنا الی اخرها قاف
 و لنا ان غرض الحاکم ما هو المتعارف فیقید بما هو غرضه الا قوی ان من
 صلف ان لا یتنضی بالسراج اولا بجلس علی البساط فاستضاها بالشمس
 او بجلس علی الارض لا یختمه وان سمي فی القرآن الشمس سراجا ولا یحل
 بساطا رجل حلف ان لا یدخل بیتا لا یختم یدخل الکعبه و المسجد
 و البیعه و الكنيسة و الد هلیه و ظلة باب الد امر و الصفة الی
 اخرها قال و الجواب فی الصفة بناء علی عرفنا و فی عرف اهل الذکوة
 بحث لان صفا فمهم علی هیئت البیوت و فی عرفنا الصفة لا یکن

عن ثمة الديوت وشرح قول ما تن ولو حلف لا ياكل لحافا كل لحم السمك
 لا يثبت في نوب مبنى الايمان على العرف وشرح قول او ان حلف
 لا ياكل براسا فينبية على ما يكتب التنايز ويا ع في المص مشوا يسيروا
 وكان ابو حنيفة يقول ولا يدخل فيه براس الابل والبقر والغنم لما
 رأى من عادة اهل الكوفة في هذه الثلاثة ثم تركوا هذه العادة
 في الابل فجمع وقال يثبت في براس الغنم والبقر خاصة ثوان ابا حنيفة
 وشهد لما شاهد اعادة اهل بغداد وسائر البلدان انهم لا يفعلون
 ذلك الا في براس الغنم فعلم انه اختلفوا في براس الابل لا اختلفوا
 في براس البقر والاعرف الظاهر اصل في الايمان وشرح قول حلف
 لا يشك في فقر القرآن لم يثبت مبنى وجه الاستحسان ان هذا لا
 يشك في كلاما عرفا الغرض بما يبي مقدمه وكتاب المذكور ان مقدمه مرسوم
 شرح كنز وجود الايمان عند نافية على العرف وعند الشافعي واحد على
 الحقيقة وعند مالك على معالي كلام القرآن ودر رفع التقدير ورباب العين
 في الدخول مبنى قوله لا يدخل بيتا فدخل الكعبة او المسجد او الكنيسة
 وهي مسجد اليهود والبيعة وهي معبد الضمري لم يثبت لان الاصل
 ان الايمان مبنية على العرف عند مالك على الحقيقة الدخول كما نقل
 عن الشافعي ولا على الاستعمال القراني كما عند مالك وعلى الغيبة
 مطلقا كما عند احمد بل ودر رفع التقدير ورباب العين في الكلام لشرح است
 في

مكانه منه الا انه نائم حيث لانه قد كمل له ووصل الى سمعه الا انه لم
 يفهم لثومته صاير كما اذا ناداه وهو نائم سمع لكنه لم يفهم لغايله
 فانه يحث في هذا ان العلم بوصول صوته الى صاخره غير ثابت فاذ
 على فطنة ذالك محكم به وهو كونه يحث لو كان مضغيا سالما سمع
 ولهذا لو كان اصم حيث وفي بعض روايات البسوط شرطه ان يوقظ فانه
 قال في بعضها فناداه او ايقظه وفي بعضها فناداه وايقظه قال واذا
 مشاينما لانه اذا لم ينتبه بكلامه صاير كما اذا ناداه من بعيد جاز
 بحيث لا يسمع صوته فضلا عن ان يميز مخروجه وفي ذالك يكون لا يسمع
 الا متكلم صاير فاضاير كما لو كان ميتا لا يحث بكلامه بخلافه لا يسمع
 لانه يسمع ان يقال كلامه اذ كان بحيث لو لا الصم يسمع لا يقال في الميت
 كذا لك لو لا الميت يسمع لا نأقول بمينه لا ينعقد الا على الحي لا المتعلق
 هو الكلام معه ولان الغرض من الخلف على ترك الكلام اظهار المقاطعة
 وذلك لا يتحقق في الميت ولا العبد الذي لا شعور له ببداءة وكلامه
 الى اخره وهم دران باب مي نوب ولو حلف لا يحدثه لا يحث الا ان
 يشاؤه وكذلك بكلامه يقتصر على المتنافيه وهم دران باب نوشته ولو كتب
 اليه كتابا او ارسل رسولا لا يحث لانه لا يسمى كلاما عرفا خلافا
 لما لك رحمه الله واحمد رحمه الله واستدلوا لهم بقوله تعالى و
 ما كان لشركائك بكلامه الا وحيا الى قوله او يرسل رسولا بغير
 امانه يعني الايمان على العرفه ودر باب اليمين واليمين

نوت ومن حالفنا لا يأكل لحما فلا يأكل لحم السمك لا ينجس وور آخر ان قول
نوت فظهر ان قساست الى ضيفه صراها هي بالعرف لا بما ذكره الضيف
في وجهه الاستحسان وور بابا اليمين من الضريب والقيل منسوب قوله
ومن قال ان ضرب تباث فبندى حرم فهو على الحق معني اذا مات فضره
لا يجرى لان الضريب اسم لفعل فهو لا يجرى بالبدن اذا استعمل الله تعالى
في فعل قابل التاديب لا يلام ولا ذنب لا يتحقق في الميت لانه لا يتفكر فيه
ان الحق ان الميت المعذب في قبره فهو وضع فيه الحيوة فقد ربما يتفكر في
والبنية ليس في عند اهل السنة معني لو كان يتفكر في الاجزاء حيث
لا يميز الاجزاء بل هي متناهية بالترتيب فثبت جملة الحياة في تلك
الاجزاء التي لا تأخذها المجرى ان الله على ذالك لوديع والخلاف فيه
ان كان بناء على انكار عذاب القبر اعني والا فلا يتصور من عاقل القو
بالعذاب مع عدم الاحساس عما يحكيه نوتة الاصل ان اللفاظ
للتعوله في الايمان بنية على العرف عندنا وهم در كفايه از سبوت شيخ
الاسلام نقل نموده اعلم ان التكليم عبارة عن اسماء كلامه كما في
تكليم نفسه فانه عبارة عن اسماء ففاه الا ان اسماء الغدرا صراطا
لا يعرف عليه فاقبح السبب اليهودي اليه متقرب وهو ان يكون
لوا معني اليه اخذته ولم يكن به ما فتح لبيع هذه اللفظية ومقتضا استنباط
حقيقة الاسماع وور فمسيره ايت نموده ولو قيل ان كافر فلا يراى اعتدال
هنا فلو ان كان المقصود من الكلام الاسماء معنيها لا يتحقق بعد البرقة

وکذا المراد بالدخول عليه زيارته بنفسه لا زيارته بقبرة وما وقع في قصة
 ضرب ايوب عليه السلام امراته وكرام النبي صلى الله عليه وسلم
 مع قتلى بدر من المشركين فالجواب بعد التماس والتمس ان الفقهاء في مسائل
 الايمان مخصوصا بالخفية كانوا يعتبرون التعريف العام ولا اشتغال المهم
 في غير ذلك في العمان پس ذكر عدم سماع موتی در طی کلام بضمین ایراد سوال و جواب بطریق
 بحث و مواضات که عادت شرح و بحثین است در ذیل ادعاست وجوه استحقاق
 گردیده و مسلم سماع موتی از علم فقه نیست چنانچه مجیب هم در محل طعن بر سایل میگوید که
 جواز و کنایه در افعال و اعمال میشود و این متعلق باخبار است که این امر ثابت است
 یا بی انتهی فقه نیست مگر نام قسم اول و ثانی از فقه نیست و نه محلش علم فقه بلکه مقام پان
 فن دیگر پس با وجود اطلاع بر معنی رجوع نکردن تحقیق مسلم از اخبار که محل ادعاست
 و مستکره نقل از فن دیگر که محل تحقیق آنست بلکه استطراد اندک کرده و دیده و کلامیکه در
 نموده اند فی الحقیقه اصول من عالی از شناساعت نیست و استدلال باین عبارات خلاف
 فقیه و شایان محدث علاوه بر آن درین کتب عدم سماع موتی عام است کلام و سلام
 را و مجیب باین سوال نور و هم نوشته سماعت موتی سلام زایر از شرح مشکو
 طه علی قاری از سیوطی نقل نموده بلکه عبارتة قال السیوطی و اخرخ الفضلی
 عن ابی حنیفة رضی الله عنه قال ابوزید بن یارسل الله ان طریقی
 علی المرتضی ان من ذکر له انکلم به اذا امر به علیهم قال قل السلام
 علیهم که ادلی الالبی من المسلمین المومنین انتم لنا سلف و نحن لکم
 وانا ان شاء الله بکم لا حق قال ابوزید بن یارسل لیسمعون و لکن لا یستطیعون

بجواب اى لا يسمع الحجة والا فمعه فردون حيث لا يسمع انفقى بر كاهنك از جباران متفكر
 انش عدم سماع مطلقا ثابت كبريه اين جواب سوال نوز و هم چگونه راست خواهد آمد مگر اينكه
 كويد اين مسند از فقهائى است و در اخبار است و در خبر سماع سلام آمده چنانچه ملا على قارى
 از سيوطى نقل نموده بر ربه تقدير اين خبر بابت سماعت كلام هم ملا على قارى نقل نموده
 باشد و يا سيوطى ذكر كرده باشد البته تمام تسليم و غير يكلام و دو هوايى چه ما و لا از
 علمائى خفيه كه بر تبه يا محبت رسيده و اينچه سردست دست ميدهد نقل نموده بعد از ان
 از كتاب سيوطى كه اكابر خفيه حواله بران نموده اند و از ديكر ايراجبار نقل نخواهم كرد ملا على
 قارى در شرح فقه اكبر نقل نموده قال القوقى و الاصل فى ذلك انى سمعت ابا
 النسنة ان لا انسان ان يجعل ثواب غيره صالحة او صوما او
 صدقه او حجا او غيرها و الله اعلم به و فى كتابى الصدقة و العبادات
 للمالية و جوزه فى الحديث انى سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول سمعت رسول الله
 صلى الله عليه و آله يقول ان ثواب القوم و الصدقة و الصيام و الحج و غيرها
 غير للمالية و عند ابى حنيفة و اذ عبادته و غيره ثواب و ثوابه الى الميت
 و ثواب المانع من ذلك انى سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول لا انسان الا ما سمع
 و يقول عليه السلام انى سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول سمعت
 الاية جوده ان كان الذى اهدى ثواب عمله لغيره سمع فى اصال
 الثواب الى ذلك الغير فيكون له ما سمع ففقد الاية و لا يكون له ما سمع
 الا بوصول الثواب اليه فكانت الحجة لنا لا جليسا و اما الحديث فبغير
 على انقطاع عمله و نحن نقول به و انما الكلام فى وصول ثواب غيره

اليه والمبصر للثواب الى زنايت هو الله سبحانه لان الميت لا يسمع
نفسه والقرينة والبعث سماع في قدرته الحق سبحانه ودور مرقاء در
شرح حديث جبريل نوحته واستحب العلماء قراءة القرآن عند القبر
لهم في الحديث اذ تلاوة القرآن اولى بالشفيع من تسبيح الجريد ودور
شرح حديث صلوا على فان صلواتكم تنفعني حيث كنتم في نرس
قال الناصي وذالك الابقي من الزكاة القدسية اذا تجردت
عن العلائق البدنية عرجت واصلت بالمالء الا على ولم يبق
لها حجاب فترجى الكل كالمشاهد بنفسها او باخبار الملائك لها
وفيه سر يطالع عليه من ينسره ودر شرح حديث ان الله حرم
على الارض ان تأكل جساد الانبياء بيوت وليس الامر كذلك
عرض وسامع بعد موت معصود رايايت فان ايسر الاموات انهم يسمعون
السلام والكلام ويحضر عليهم الاعمال اوافهم في بعض الايام فحم
الانبياء يكون محبة يرمم على الوجه الاكل ويحصل لبعض الرافعة
من غير الشهداء والاولياء والعلماء الخط الاول في تحفظ ابد انفسهم
الطاهر بل بالتلذذ بالصلوة والقراءة ونحوها في قبورهم الطاهر
الى قيام الساعة الاخرة وهذه المسائل كلها ذكرها الشيخ في
كتابه شرح المصدور في احوال القبور بالاخبار الصحيحة وانه
انما يثبت قال الفرج وما افاد من نبوت حيوة انبياء طين
حيوان يمدون ويصلون في قبورهم شرح استخفاءهم عن العلم

والشراب كاللذذة اصل امرية فيه وقد عرفت البيهقي خبره في
 ذلك وهم دران كتاب شرح حديث تذكور بجاي دكر في نوب ان كل
 اجساد الايمانى جميع ابغاء هو فلا خوف لهو في الحالين ولذا قيل
 اولياء الله لا يوفونهم ولكن يثقون من جاد الى دار وفيه اشارة
 الى ان المراد على شجر الروح والجسد بخلاف غيرهم ومن في غير
 من الشهداء والاوتياء فان عرف الامور ومعرفته الاشياء انما هو
 بارواحهم مع بعض اجسامهم فبني الله على النفس الاختصاص بالروح
 الاكلى والظاهر هو الاول لانه راي موسى في اوقات غيبته في اماكن
 متعددة وهو جازع عقلا كما ورد به البحر الصادق حتى اى ما
 يوزق رزقا مغنوا فان الله تعالى قال في حق الشوقاء من استعمل
 احياء عند ربهم يرزقون فكيف سيدعهم بل ربنا يعلم ما كان
 له ان يعزب عن عباده الشهادة مع السعادة فتب اكل الشبابة لله موصلة الى
 اخر ما قال ولا يمانى ان يكون هناك رزق جسمي اي وهو الظاهر
 المتبادر وقد صح ان ارواح الشهداء في اجواف طير حضر قدلى
 ثم الجنة سواة الشريفى عن كعب بن مالك وفي رواية اخرى
 الشهداء في اجواف طير حضر قيس في الجنة حيث شاءت وناكل من
 ثم فاثبتوا في الى قتاديل تحت العرش وكتاب الجواد ومثل هذا
 قول النبي صلى الله عليه وسلم والارزاق شتى فمن شئ الله تعالى
 وبمسلمين فيهما انتم يا معلمي الا قول من فيهم من علمت يا معلمي وفي رواية

ما انتم باسحق منهم لكن لا يجيبون في شرح مسلم النورى قال الازهر
 قيل ان الميت يسمع علمه اظهر هذا الحديث وفيه نظر لانه مخصص في حق
 طوكاء ورد عليها القاضي وقال يحل سماعهم علم ما يحل عليه سماع
 الموتى في احاديث عذاب القبر وقتنها التي لا مدفع لها وذلك بلحاظ
 واحياء جزء فيهم يعقلون به ويسمعون في الوقت الذي يريد الله و
 قال الشيخ هذا هو المختار قال بزهره ما في شرح الهداية اعلم ان
 اكثر المشايخ الخفية على ان الميت لا يسمع على ما صرحوا به في كتاب
 الايمان لو حلف لا يكلمه فكله ميتا لا يحث لانها لا تتخذ على ما الجيث
 بفهم والميت ليس فلك اقول هذا منهم مبنى على ان مبنى الايمان
 على العرف فلا يلزم منه نفى حقيقته السماع كما قالوا فيمن حلف
 باكل اللحم فاكل السمك مع انه تعالى سماه لحما طريا قال واجابوا عن
 هذا الحديث تارة بانه مردود عن عائشة قالت كيف يقول صلى الله
 عليه وسلم ذلك والله تعالى يقول وما انت بمسمع من في القبور
 انك لا تسمع الموتى اقول الحديث المتفق عليه لا يسمع ان يكون مردود
 لا سيما ولا منافاة بينه وبين القرآن لان المراد من الموتى الكفار
 والنفى منتصب على نفى النفع لا على مطلق السمع كقول الله تعالى سمع
 بكم عني فسمعوا يعقلون او على نفى الجواب للترتيب على السمع قال البيضاوي
 في قوله تعالى لا تسمع الموتى وهم مثلهم لما سدد عن الحق مشاعهم
 ان الله يسمع من يشاء اى يبدى فيوقفه فيهم اياته واكثبات

بخطأه وما انت تسمع من في القبور تفتح لتمثيل المصيرين على الكفر
بالاصوات والمبالغة في افراط عنهم انتهى فالاية من قبيل انك
لا تقدي من اجبت ولكن الله يهدي من يشاء ثم قال وناسرا
بان تلك خصوصية له صلى الله عليه وسلم متجزة وزيادة
حسرة على الكافرين اقول برده قول فتادة الا في وبرده ان الاختصاص
لا يصح الا بدليل وهو مفقود ههنا بل السؤال والجواب يتاقيانه
قال وناسرا يانه من ضرب المثل اقول ويدفع جوابه صلى الله
عليه وسلم قال وتشكل عليهم خير مسلم ان الميت يسمع قريح نهار
اذا اضر فوالله ان يخصوا ذلك باول الوضع في القبر مقدمة
للسؤال جمعا بينه وبين الايتين فانهما يفيدان تحقق عدم سماعهم
فان الله تعالى تشبه الكفار بالموثقى لا فتادة بعد سماعهم وهو فرغ
عدم سماع الموتى انتهى وهو كما ترى فيدفع نقصه لا يحصل بالجمع
مع ان ما ورد من السلام على الموتى يرد على التخصيص باول احوال
الافروا لله اعلمه وفق عليه وزاد النجاشي قال فتادة اجابهم الله
حتى اسمعهم قوله قريشا او تصغيراى تحقيرا ونقطة اى انتقاما وحسرة
وندم اى تحسرا وتندبا وكان الانزدي اخذ الاختصاص من هذا القول
وهو خلاف قول الجمهور كما هو مبين في شرح الصدور في احوال
القبور ودر شرح فقها كبرى نوب واعادة الروح اى ردها وتعلقها
الى العبد اى حسبه لا بجميع اجزائه او بعضها محسنة او مفترقة حتى

في المسألة خلاف المتقول، وبعض الرافضة وقد ورد الإجماع بمتطاهرة
 في البني المتواترة في المعنى في تحقيق حال البرزخ والعقبى وقد استوفينا
 شيخنا شيخنا الجليل السيوطي في كتابه المسمى بشرح العدد وروى في
 الأحوال البصيرة وفي كتابه المسمى بيد ورايا في الأحوال الآخر
 بفعليت بهما أنكنت تريد الأظفار وارتفاع الزراع من الطباع ونبط
 الأذلة قوله تعالى يعرفون عليها عند وادعيا أي قبل القيمة وذلك
 في القبر يدل قوله تعالى يوم يقوم الساعة الآية وكذا قوله ولئن قلنا
 من العذاب إلا دني دون العذاب الأكبر وترويه من عرض عن ذكرى
 فإن له معيشة ضحاك الآية فكانها في هذا من قول الإمام وروى في قولنا
 وسنة القبر حق وعذابه أي إيلامه مخوف كإيلام الكفار كما هو مجمع على بعض
 المسائل من نريد أي عصاة المسلمين كما في حديثه وكذا التخييل لبعض
 المؤمنين حق وقد ورد أن القبر روضة من ربها خير الجنة أو حفرة من
 سفر النيران روى الترمذي والطبراني في الحديث أن القبر أول
 منازل الآخرة فإن يحيى منه فما بعده أيسر منه وإن لم ينح منه فما
 بعده أشد منه روى الترمذي والنسائي والحاكم بسند صحيح عن
 عثمان بن عفان عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أن الله عز وجل
 تعالى الخلق في الميت نوع حي في القبر فرد رحمة الله عليه في ذلك
 في آية هل يباع الروح عليه فالقول عزاني حينئذ التوقف إلا أن
 كماله هذا يدل على أن الروح إذا جازت إلى عالمها فكلها

ولا يتصور بدون الروح وقيل قد يتصور لا ترى ان العالم لم يخرج
 روحه وديكون روحه متصلا بجسده حتى ينال في المنام ^{بشيء}
 بازينوب ثم من الاول على انعام اهل الطاعة وادار اهل
 العصية قوله سبحانه ولا تحبين الذين قتلوا في سبيل الله امواتا
 بل اموات عذرا بهم من رزقون فحينئذ تاهوا الآية وقوله تعالى مما
 خطبائهم اخر قوا فادخلوا انا ارا فان الاصل في وضع القاء العقاب
 واختلف انه بالروح او بالبدن او بهما وهما الاصح منهما الا انافوا
 بصحة ولا تشتغل بكيفية ودر شرح قول امام وسبا ان المقتول ميت
 باجله ووقته المقدر موته من نوب اهل السنة والجماعة على
 انها مخلوقة ومن نقل الاجماع على ذلك محمد بن نصر المروزي
 وابن قتيبة وغيرهما واختلف الناس هل يموت الروح ام لا
 فقالت طائفة يموت لانها نفس وكل نفس ذائقة الموت وقال اخرون
 لا يموت فانها خلقت للبقاء وانما تموت البدان وقد دل على ذلك
 الاحاديث الواردة في نعيم الوداح وعداها بعد المفارقة الى ان
 يرجعها الله تعالى في اجسادهم ثم اعلم ان الروح لها بالبدن ^{نفس}
 انواع من التعلق متغايرة الاحكام الاول تعلقها في بطن الام
 جنينا الثاني تعلقها به في حال النوم فلهما به تعلق من وجه
 ومفارقة من وجه والرابع تعلقها به في البرزخ فانها وان فارقته
 وتجردت عنه فانها لم تفارقه فراقا كليا بحيث لا يبقى له التفات

البتة فأورد ردّها إليه وقت سلام المسلم عليه وورد انه ليصح
 خفي فقال لهم عيسى بن ميمون عنه وهذا الرد أعادة خاصة لا يوجب حق
 البدن قبل يوم القيمة الخامس تعلقها به يوم بيعت الأجساد وهو كل
 أنواع تعلقها اذا لا يقبل البدن دفعه موتا ولا فناء ولا شيئا من الفساد
 وليس السؤال في البرزخ للروح وحدها كما قال الفخر وغيره وافسد
 عنه قول من قال انه للبدن بلا روح والاحاديث الصحيحة تدل على
 والحاصل ان احكام الدنيا على الابدان والادواح تتبع لها واحكام
 البرزخ على الادواح والابدان تتبع لها واحكام الحشر والنشر على الادواح
 والاجساد جميعا وشيخ عبد الحميد بن محمد بن شمس الدين في رتبة القبور
 عن عائشة رضي الله عنها قالت كنت ادخل بيتي الذي فيه رسول الله
 كفت بودم من كرمي در آدم خانه خود را كه دروي مدفون بود پير خداه صلى الله عليه وسلم
 و ابو بكر بن زيدون بود دروي واني واضع فوي و حالامكه من بنهده و افكند بودم
 بامر خود را يعني اورا از بدن و اقول انما هو نروحي و ابني و سبقتكم بل خود
 يا اگر پرسند از ان كسي ميت مدفون مگر شوهر من كه انحضرت صلى الله عليه وسلم است
 و پدر من كه ابني بزرگ است رضي الله عنه فلما دفن عمر بن هرگاه كه دفن كرده شد كبر
 رضي الله عنه معهم فوالله ما دخلته الا وانا حشد و دة على ثيابي +
 پس بخدا در آدم آن خانه را كه مگر انكه بسته شده است بر من جاهاى من حياء من عمر
 از حيث شرم داشتن انكه عمر كه پيكار بود و راه احمد درين حديث و ليلى واضح است
 بر حيايت ميت و علم وى و انكه واجب است احترام ميت نزد زيارت وى خصوصا

صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانکه در حالت حیات ایشان بود
 زیرا که صالحان را بدو مبلغ است زیارت کنندگان خود را بر اندازه ادب ایشان
 که افاضی شرح الشیخ انتهی و در باب ائمه بعد ترجمه حدیث قلیب بن رمی نویسد بدانکه
 این حدیث صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت جماع مراسمات را و حصول علم ایشان
 را با آنچه خطاب کرده میشود همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت می شنود که وقت
 نعل مردم را وقتیکه بر میگردد و از دفن و همچنین در زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 اهل بقیع را آمده که سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد مرا ایشان را و گفت سلام بر شما
 ای اهل دار سلیمان آمد شمار آنچه وعده کرده شده بودید و ما نیز از الله تعالی
 می یونیم شما زیرا که خطاب با کسی که نشنود و در فهم معقول میت و نزدیک است
 که شمار کرده شود از جمله عجت و در حدیث ترمذی آمده است که چون زیارت کرد عایشه
 رضی الله عنها قبر برادر خود را بعد الرحمن بن ابی بکر بیکه خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدیم
 در آن وقت زیارت نمیکردم ترا چنانچه در باب زیارت القیور گذشت و نقل کرده است
 شیخ بن الهیام و شرح هدایه که اگر شیخ خفیه بر آنکه که میت نمیشنود و بطریق کرده اند
 در کتاب الایمان که اگر یکی سوگند خورد که کلام بکنم پس کلام کرد او را بعد از مردن او حاشا
 نمیکرد و زیرا که چنین منعقد میکرد و بر کسی که وی حیثیت و قایلته فهم دارد و میت اینچنین نیست
 و جواب داده اند اینجا که از حدیث مسلم که ناطق است جماع میت قرع فعال مردم را
 را با آنکه این مخصوص بوقت نهادن میت در قبر است از برای مقدمه سوال و این تخصیص
 خلاف ظاهر است و دلیل مثبت بر آن و ظاهر حدیث آنست که این حالت حاصلست
 میت را در قبر و جواب داده اند ازین حدیث که درین باب نص است و در خلافت

به ایشان گاهی با آنکه مخصوص است بحضرت علی علیه السلام و معجزه اوست
 و زیاد و جبر است بر کافران و پوشیده و نامذکر حمل بر این مجز و احتمال و تا در
 حمل نتوان کرد و بر وی تا قیام نشود دلیل بر استحالة سماع و پروردگار عزوجل قاضی
 بران و بصیرت حواس و ادراک را عادت و مجز و خلقی باری تعالی است چنانکه در کتب
 مقرر شده است و گاهی جواب میدهد بآنکه از باب ضرب المثل است و مراد حقیقت کلام
 و این از جواب اول بعید تر است و مبسوط ایان بر عرف عادت است نه بر حقیقت فایده
 و قوی ازین وجه تا و این نشان است که این روایت مردود است از عایشه رضی الله
 عنها که چون این را از عمر رضی الله عنه شنید گفت چگونه کوی این را رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و حال آنکه میگوید ای تعالی اذک لا اسمع للوفی و ما انت بمسمع منی
 القیصر و فیسی تو ای محمد سخن شنوایند و کسانی را که در قبر یا اندک از اقال الشیخ من
 الی صام و دو جواب لدینه میگوید که تا و این کرده است عایشه رضی الله عنها و گفته است
 که مراد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم است که گویند شما الان میدانید که آنچه من میگفتم حق
 است و گفته که و هم شد عمر را که بجا علم سمع گفت و بالجمله عایشه رضی الله عنها انکار کرد
 سماع موتی را و استدلال کرد باین روایت قرانی که مذکور شد و لکن علیا جواب داد و آن
 از قول عایشه رضی الله عنها و استدلال او بقران و قبول نکرد و اندان قول را از عایشه
 رضی الله عنها و دو جواب لدینه نقل کرده از اسماعیلی که گفت بودند و عایشه از فهم و ذکا و کثرت
 روایت و خوشی و رغوا مضی معلوم آنچه زیاده بران تصور نباشد لکن پس نیست بسوی
 و این تکرار غیر که مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا استحالة آن و مراد باین
 قرانی آنست که نمی بسوزد الی لک و ای تعالی مسنود و نیز مراد موتی و من فی القبور

موتی را در برنج با حوال آخرت و بحقیقت دین اسلام چرا که عایشه گفت و متفق علیه است و راو
 بحديث پس ممکن است علم با حوال دنیا و اهل دنیا و معیت دلیل نبرد اهل این عالم و سنیان
 آن با وجود بعای روح و آمده است که کافران تنها خواهند کرد و عود دنیا و آمده است که چون
 بیت از سوال شکر و دیگر جواب نگیرد و در راحت یا دأرز و میکند و میگوید ای کاشش کسی باشد
 که خبر کند بابل من که در راحت و خوشم و با جمله کتاب و سنت ملو و دشمنان اند با بخار و آثار که
 دلالت میکند بر وجود علم موتی را دنیا و اهل آن پس شکر شود آن را که جابل با بخار و شکر
 دین و گفتیم من و نجد اتوفیق انتی و در شرح عربی میگوید اعلم ان هذا الحديث المتفق
 علی صحته صریح فی ثبوت السماع للموتی و حصول العلم لهم بما ینالطوب
 و کذاک حدیث مسلم ان المیت یسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا و ما
 جاء فی زیارته صلی الله علیه و سلم اهل البقیع و السلام علیهم و
 الخطاب معهم بقوله السلام علیکم و انا کم مومنین و انا کم موقوف
 عند اموجلون و انا انتاء الله بکم للاحقون فان الخطاب مع من
 لا یسمع و لا ینفح و لا یعقل و کاد یعد من العت و لیس هذا مخصوصا
 به علیه الصلوة و السلام بل هی سنة مستمرة لمن یرز و القبر و حوا
 فی حدیث الترمذی انه لما نزلت عایشه قبر اخیه عبد الرحمن
 بن ابی بکر خاطبه و قالت والله لو خضرتک ما دفت لاحتیت مت
 و لو شجرتک ما نردتک و قد ذکر و فی توجیه قوله صلی الله
 علیه و سلم تخیه المیت انه لیس المراد المنع من تخیهه بالسلام
 و مراد بل المراد انه لما لم یوقع منه رد السلام استوی

في حقه التقديم والتأخير في فهم منه ان السماع حاصل له لا الراد
 ونقل عن الشيخ بن العماد في شرح الهداية ان اكثر المشايخ الخفية
 على ان الميت لا تشفع وقد صرحوا في كتاب الايمان لو حلف لا يكلفه فكله
 ميتا لا حيث لا يفان يعتقد على ما بحثت ففهم والميت ليس لك واجبا
 عن حديث مسلم الناطق بسماع الميت قرع نعاله يانه مخصوصا
 الوضع في القبر مقدمه للسؤال وهو خلاف الظاهر بل الظاهر ان
 هذه الحالة حاصلة له في القبر ثم اجابوا عن هذا الحديث المذكور
 في الباب تاسعة بان تلك حفرة صفة له صلى الله عليه واله وسلم
 معجزة ونزادة محسرة على الكافري ولا يخفى ان الحمل على ذلك مجرد
 احتمال وتاويل لا يذهب اليه حتى يقوم دليل على استجابه السماع والله
 تعالى قادر على ذلك وسبب الحول من الاحساس ولا ادراك عادة
 كما نقرر في المذهب واخرى بان ذلك من ضرب المثل وليس المراد
 حقيقة الكلام هذا البعد من الاول ومبنى الايمان على العرف لا الحقيقة
 واقوى وجوه تاويلهم ان هذا امر هوود عن عائشة حيث قال كيف
 يقول ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم والله تعالى يقول وما
 انت بسمع من في القبور كذا قال الشيخ ابن العماد وفي المواهب اللدنية
 تناولت عائشة وقالت انما اراد النبي صلى الله عليه وسلم انهم لان
 يعلمون ان الذي اقول لهم حق ثم قرئت انك لا تسمع الموتي وما انت
 بسمع من في القبور ويعلم من صحيح البخاري انهما ما قالت انما قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم انهم لان يعلمون ما كنت اقول لهم
حقه وشرحه القسط الا بقوله ابي وهو ابن عمر سمعون بدل يعلمون وبالحجة
عائشة منكورة سماع الموتى ولروايته من روى ذلك مستند
بينين فانهم انفيد ان تحقق عدم سماعهم فانه تعالى شبه الكفار بالموتى
لا فائدة بعد سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتى ولكن العلماء اجابوا عن
قول عائشة واستدلوا بها بالقل لا ولم يتلقوا هذا القول منها بالقبول
ونقل في المواهب عز الاعملى انه قال كان عند عائشة من الفهم
والذكاء وكثرة الرواية والفقير على غوامض العلم بما لا ضرب عليه لكن
لا سبيل الى رد رواية نقله لا ينص مثله بدل على فتحه او تخصيصه او
استحالة وكيف والجمع بين الذي انكره واثبتته غيرها يمكن لان قوله تعالى
انك لا تسمع الموتى لا يتنافى قوله عليه الصلوة والسلام انهم سمعون
الاسماع هو بلا رخ الصوت من السمع في اذن السامع فان الله تعالى
هو الذي ابلغهم بان اسمعهم صوت النبي صلى الله عليه وسلم بدل
انهم وقد اوجب انضبان المراد بالموتى وميز في القبور هو الكفار صجرا من
غير نظر الى حقيقة الكلام والمراد بعدم السماع عدم اجابتهم للموتى
ان الايتين نزلتا في دعاء الكفار الى الايمان وعدم اجابتهم لذلك فانهم
وقد يقال المراد بالموتى موتى القلوب وبالقبور اجسادهم النبي فيها
تلك القلوب اليه هذا وقد ذكر في المواهب ان من الغريب في المغاري
ابن اسحق روى ابنت يونس بن بكير باسناد صحيح عن عائشة حديثا

مثل حديث أبي طاهر وفيه ما أنتربا سمع لما أقول فخرجوا واخرجوا
 أحمد باسناد حسن فالتكافؤ محض فافكانها وجبت عن الأجر لما ثبت
 عندها من رواية هؤلاء الصحابة لكن فيها لم تشهد القضية وذكر
 في شرح البخاري مثل ذلك انتهى وجاءت عن عائشة أنها قالت
 كنت أضع ثيابي في بيتي بعد وضع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 والي بكر فيه لأنه ما كان بها إلا زوجها والي فلما عرفت استترت نفسي
 بماء آمنه وهل هذا لإثبات العلم وإلا لمراك لبيت فثبتت ^{الدين}
 السماع بما ذكر من رواية البخاري من قوله قال قتادة أميها هو الله
 حتى استوصم قوله قوليها وتصغيره وتصغيره ومهمرة ونهامة وحاصل
 يرجع إلى ما ثبت للموتى في القبور من الحيوة وذلك إما بأحياءهم
 وإعادة الروح إلى الجسد كله أو بعضها بحيث يحصل به السماع والفهم
 كما يحصل للذة ولا لم ولا يذهب عليها أنه ليس في هذا القول
 تخصيصه بالبنى صلى الله عليه وسلم معجزة له ولا الاختصاص
 بهؤلاء فالله تعالى قادر على أن يخلق تلك الحالة في السموات والأرض
 عند نداءهم من أي شخص كان وفي أي زمان يكون قد برز بالسموات
 ثم أعلم أنه قد ثبت من هذا سماع المرحوم كرامة الأحياء ولئن تأملنا
 عن هذا فلا يلزم من فني السماع فني العلم لأن السماع يكون بمبدأ
 الذي في البدن وقد خربنا ولما العلم فيكون بالروح فهو ما في
 فني العلم الذي لا يكون بالقوى الجسمية فيكون علمها بالروح تعالى

والبصائر لا على وجه الابصار والسمع بخروج الشئاع وصرع الصوت
 كما اول بعض المتكلمين سمع الله تعالى ونصره بالعلم بالمسموعات والبصائر
 وقد وردت الاخبار والآثار بعلم الموتي باحوال الزايرين ومعرفتهم
 ابا هو حتى ورد ان الزايرة يوم الجمعة احب لاله يكون في هذا اليوم
 علم البت اتم والكل واحوال الزايرين لهم الكشف واظهر واين لا شك
 في حصول العلم للموتى باحوال الآخرة وحقيقة دين الاسلام
 فليمكن ان يكون العلم باحوال الدنيا واهلها استنباطا وما الدليل على
 نزوله مع بقاء الروح وقد جاء في الحديث ان الشهود لما اواموا
 الله لهم من النعمة والراحة قالوا له سبحانه من يجبر اخواننا فقال تعالى
 انا اخبرهم بذلك فانزل قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل
 الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون الآية وقد جاء ان العرائس
 الذين قتلوا اخبروا اخواننا بان لقيت اربابا فرضى عنا وادنا فان
 كان هذا اقراءنا بقرعة ثم فسخت تلاوته وجاء في الحديث ان الميت اذا
 فرغ من جواب الملكين بالخير فنور في القبر ويقال له ثم كنومة
 العروة يرفيقون ارجع الى اهلي فاخبرهم فعلم ان الموتى ثبت لهم العلم
 بالاهل والاخوان والاجاب وقد ثبت بالقرآن على الكفار العود الى
 الدنيا والتحير على اضلال خلافتهم اياهم كما قال يا ايها النبي ان اتخذ فلان
 خليلا او اذا كان لهم علم باصحابهم واقراانهم في القيمة ففي البرزخ
 اولى وتراب وبالجملة الكتاب والسنة محلوان بانجاب وتدل على

وجود العلم للموتی بال دنیا و اهلها فلا مجال لا کما به الا لاجل اهل بالا جناد
منکر بال دین در خانه مذکور است و ان قرء القرآن عند القبور فان فوی
ان یونسه فانه یقرء و ان لم یقصد بها ذالک فان الله تعالی یرسم
القرآن حیث کان و رقاعی عالمگیری می نویسد و ان قرء القرآن عند
القبور ان فوی بذلک ان یونسه صوت القرآن فانه یقرء و ان لم
یقصد ذلک فالله تعالی یرسم قراة القرآن حیث کان کذا فی قنایه
فاضحان و در قاضی خان مینویسد و یکنه قطع الحشمتین الرطب من غیر
الحاجت حاصل انیک عامه اهل سنت و جمیهو خفیه یعنی سینه متفق اند بر علم و ادراک
و سماع اموات و نیست مخالف در ان مگر فرق اهل بوار محل افسوس این است که
محبیب الکر از اطلاع بر کتب مذکوره قاصر بود و بر فتوی حد فاسد خود حکم مابه الاعتماد و الاغما
محبیب بود و نظر نموده حال آنکه محبیب در آخر حیات کاتب آن مرحوم بود و این قنایه و در
نوشته دست خاصر محبیب نزد بعض خواص موجود و تا چند بی بعد وفات شان نیز
بر طبقه شان ملزم بود و ان اینست سؤال چه میفرماید علمای دین اندرین معنی
که انان را بعد موت ادراک و شعور میماند چنانچه زایران قبر خود را شناسند و سلام
شان بایشان نمایند بمجواب انان را بعد از موت شعور و ادراک باقی میماند
و برین معنی شرح شریف و قواعد فلسفی اجماع دارند اما شرح شریف پس خدا بقبور
و تنقیح القبور اثبات است و تفصیل این ذکر فی طویل میخواهد و در کتاب شرح
فی احوال القبور تنقیح شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث باید دید و اثبات
خدا بقبور در کتب کلامه از مساعیث حمده است و حتی بعض از اهل کلام مسلک برین

بکفر کرده اند و عذاب و تنگمیز ادراک و شعور نمی تواند شد و نیز در احادیث صحیح مشهور
 در باب زیارت قبور و سلام بر موتی و هم کلامی با آنها که انتم سلفنا و نحن کلام
 و اما انشاء الله تعالی بکفر لا یحقون ثبات است و در بخاری و مسلم میجوید
 است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با کفار میگردید و برگشته شد و بودند خطاب فرمود
 هلم و جدم ما وعدد بکم حقاً که درم عرض کردند که یا رسول الله ما انکلم
 من اجساد لیس فیها اسرار و اسرار فرمود که ما انتم یا سمع منهم و لا فیهم کلام
 یحییون و در قرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله امر
 بل احياء عند ربهم یزعمون فرمایند انما اتهم الله من فضله بلکه از احیاء
 پس مانند گان هم خوش وقت و استبشار ثبات است و یستبشرون بالذین کما
 یلقوا فیهم من خلفهم لا خوف علیهم و لا هم یخفون یا ایها النصارى و ادرا
 اموات اگر کفر باشد در الحاد بودن او شبه نیست و اما قواعد فلسفی پس بقادر روح بعد از
 مفارقت گوشتا، شعور و ادراک اولدت روحانی و الام روحانی جمیع علیه فلا سفا است الا
 هالیوس و لهذا الهی در فلاسفه مستوره اند و ظاهراً است که بدن دایم در تحلیل است
 روح در شعور و ادراک و ایاد در ترقی پس مفارقت بدن در سلب ادراک و شعور او چه
 قسم تاثیر تواند کرد سوالی اگر ادراک و شعور میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم میشود
 جواب ادراک و شعور اهل قبور بعد از موت در بعضی امور زیاده میشود و در بعضی کم
 و در آنچه تعلق با امور غیبیه دارد و ادراک آنها زیاده است و در آنچه تعلق با امور دنیویه یا
 ادراک بهمی کم و سببش آنست که انتفات و توجه ایشان در امور غیبیه زیاده است و از امور
 دنیوی انتفات و توجه کم باین جهت تفاوت واقع میشود و الاصل ادراک و شعور یکسان است

بلکه اگر تامل کرده شود در میان سبب توجه و التفات زیادتی و کمتری در شعور و ادراک واقع
 میشود و چنانچه در حقایق علمیه و کلامی در بار بسیار کم فهمند و لذا بد طعاعم و محاسن
 و کیفیت نجات واقفان را از راه با خوب ادراک میکنند و علماء فضلای و زاهدان که بسیار
 بسیار قاصر اند این سبب قوت توجه و التفات و کثرت آنست **سوال** کسی که
 باطن و صاحب کشف بر قبور ایشان مراقبند و چیزی از باطن اخذ می تواند نمود
 یا نه **جواب** نمیتواند نمود و انستى شاه محمد الفهریز صاحب تحفه اناسخ شریع نیز مایه
 آنکه چون روح از بدن جدا شد قوای بنائی از خود جدا میشوند قوای نفسانی و حیوانی
 و اگر وجود قوای نفسانی و حیوانی فیضاً با بقایا مشهور و مطهر باشد بوجود قوای بنائی ترجیح
 لازم آید که ملایکه را شعور و ادراک حسی و حرکتی و تحسین و دفع منافات باشد پس حال
 ارواح در عالم قبر مثل حال ملایکه است که بتوسط سنگی و بدنی کار میکنند و صاحب
 افعال حیوانی و نفسانی میگردند بی آنکه نفس بنائی همراه داشته باشند فرق همین
 که ملایکه موافق اعمال تنجیم و تعذیب است و ارواح را بر حسب اعمال مکتوبه تنجیم و تعذیب
 خواهد بود و اینهمه که ذکر کردیم اگر کلام اعلام خفیه است حال نقل کنیم روایات چند از
 شیخ الصدور و قبل از ذکر آن تمهیدی واجب الذکر است و آن اینکه فرقی محسوسه
 کیدی عجیب فریده اند از زمین و احوال بچاره و آن اینکه میگویند که مثلاً جلال الشافعی
 است و شما خفای استدلال بقول شافعی چرا میکنند و این کید بوجه مرتفع اول
 اینکه اختلاف شافعی و حنفیه در خروج قیاسیه است البته در هر سنده فرعی علی که تنها
 هر دو امام بزرگوار مختلف باشند مقلد یکی را استناد بدیگری علی التخصیل و کلام
 و از بسایل فرعی در آنکه اختلاف نمانده و در فرعی عمده استناد و یکی بدیگری کرده اند

هاربت تمام خفیه بت افید و ثابته بخفیه استدلال یکد کتب ما بین ازان مخلوق
 اخبار ما یکد است راجع بخفیه و ثابته نیست و فیما بین خفیه و ثابته متعاددا افتراق
 طبع نیست و یکی منکره الت و جمالت دیگری است دوم اینکه رجوع کردیم بکتاب خفیه
 که این سند را حواله کردیم بشرح الصدور و تدح و تصحیح آن کردند چنانچه از آنچه ذکر کردیم
 واضح است سیوم آنکه محیب هم در جواب سوال نوزدهم بر نقل ملا علی قاری از سیوطی
 و در جواب سوال بیست سیوم بمقدور عرض اعمال برافارب بشرح الصدور استناد
 نموده حالا اتاع مجیب را بچگونه محل کلام نیست و کتاب شرح الصدور که صرف موضوع
 برای همین نوع مسائل است از اول تا آخر در فخریات این فرقه است قلیلی از
 در اینجا ذکر میکنیم بلب زیارت القبور و علم الموتی بر و ابرهم و در نتیجه لهم اخرج عن
 ابی الدنیا فی کتاب القبور عن عائشه قالت قال رسول الله صلی الله علیہ
 علیہ وسلم ما من رجل ذور قبر اخیه و یجلس علیہ الا است
 حتی یقوم و اخرج ایه و البیوقی فی الشعب عن هريرة قال اذا مل الرجل
 بقبر کان یعرفه فسلم علیہ الا مرد علیہ السلام و اخرج ابن عب
 البر فی الاستذکار و التمهید عن بن عباس قال قال رسول الله
 صلی الله علیہ و آله و سلم ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن کان
 یعرفه فی الدنیا فیسلم علیہ الا عرفه و رد علیہ السلام صحیح
 عبد الحق و اخرج العقیلی قال قال ابو برد بن یاسر رسول الله صلی
 الله علیہ و سلم ان طرقتی علی الموتی فقل من کلامه انکلمه اذا
 یمر و کلمه قال قل السلام علیکم یا اهل القبر من المسلمین

الى اخر ما قال قال اجوز دينا رسول الله ايسمعون قال لسمعون
 ولا يستطيعون ان يجيبوا قال قوله لا يستطيعون ان يجيبوا
 بسم الله ولا فهم دون بحيث لا يسمع واخرج احمد والحاكم عن
 عائشة قالت كنت ادخل البيت فاضع ثوبي واقول انما هو ابى و
 زوجي فلما دفنهم ما دخلت الا واما مشددة على ثيابي حيا
 من عمر وانزع الطبراني في الاوساء عن عمر والحاكم عن البيهقي
 عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه وقف على
 مصعب بن عمير رجع من احد فوقف عليه وعلى اصحابه
 اشهد انكم احياء عند الله ترزقون فزورهم وسلموا عليهم فوالله
 نفسي بيده لا يسلم عليهم احد الا اردوا عليه الى يوم القيمة
 واخرج ابن ابى الدنيا والبيهقي في الشعب عن محمد بن واسع قال
 بلغني ان الموتي يعلمون بزوارهم يوم الجمعة وفي ما قبله وفيها
 صدق واخرجنا ابي عن الضحاك قال من اراد قبر يوم السبت قبل طلوع
 الشمس علم البيت بزيارته قيل له وكيف ذلك قال لمكان يوم
 الجمعة منه قال السبكي عود الروح الى الجسد في التبر ثابت في
 الصبر لسائر الموتي فضلا عن الشهداء وانما النظر في استمرارها
 في البدن وفي ان البدن يصير حيا ما يحيا في الدنيا او حيا به
 وهي حيث شاء الله فان ملازمة الحيوة للروح امر عادي لا
 عقلي وهذا اي ان البدن يصير بها حيا حاله في الدنيا

محبو نور العقل فان محرمه سمع اتمع وقد ذكره جماعة من العلماء ويشهد
له صلوة موسى في قبره فان الصلوة ليست بحسد احياء ولا
الصفاة المذكورة في الانبياء ليلة الاسراء كلها صفات الاحياء
ولا يلزم من كونها حيوة حقيقة ان يكون الابدان معها كما كان
في الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من صفات
الاجسام التي نتأهلها بل يكون لها حكم اخر واما الادراكات
كالعلم والسمع فلا شك ان ذلك ثابت لهم ولباير الموتي وقوا
غيره اختلف في حصة التشبه هل هي للروح فقط او للجسد متبعا
معنى عدم البلى له على قولين وقال البيهقي في كتاب الاعتقاد
الانبياء بعد ما قبضوا ردت اليهم ارواحهم فمما احياء عند ربهم
كالشهداء وقال ابن القيم في مسألة تراور الارواح وتلافيها الادوار
قسطان منعمة ومعنوية فاما المعنوية ففي شغل عن التراور و
التلافي واما المنعمة الرسالة غير المحسوسة فتلافي تراور وتلافي
ما كان ضرها في الدنيا وما يكون من اهل الدنيا فيكون كل روح
مع رفيقه الذي هو على مثل علمها وروح نبينا صلى الله عليه
واله وسلم في الرفيق الاعلى قال الله تعالى ومن يطعم الله والرسول
فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصدقيين
والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا وهذه المعية
ثابتة في الدنيا وفي دار البرزخ وفي دار الخزي والمرفع من محب

في هذه الدور الثالث انتهى وقال سيد له في كتاب البرهان في علوم
 القرآن فان قيل قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا
 بل احياء كيف يكون امواتا احياء قلنا يجوز ان يحياهم الله في قبورهم
 وادواحيهم يكون في جزء من ابدانهم بحسب جميع بدنه بالنعيم والذات
 لا اجل ذلك الجزء كما يحس جميع بدن الحي ببرودة او حرارة يكون في جزء
 من اجزاء بدنه وقبل المرات ان الاجساد لا تبلى في قبورهم ولا ينقطع
 اوصالهم فمما احياء في قبورهم وقال ابو حيان الاندلسي في تفسير
 هذه الآية اختلف الناس في هذه الحياة فقال قوم معناها بقاء ابدانهم
 دون اجسادهم لاننا شاهد فسادها وفناءها وذهب اخرون ان الشهادة
 هي الجسد والروح ولا يقدح في ذلك عدم شعور نابه فحينئذ احياءهم
 على صفة الاموات وهم احياء كما قال الله تعالى ونرى الجبال تحبها
 جامدة وهي ثمر من السحاب كما ترى النائم على ميتته وهو يرى في
 منامه ما يتنعم به او يتألم قلت ولذلك قال الله تعالى بل احياء ولكن
 لا تشعرون فبذلك يقول ذلك خطابا للمؤمنين على انهم لا يدركون
 الحياة بالشهادة والحس وهذا ابتداء الشهادة عن غيرة ولو كان المراد
 حياة الروح فقط لم يحصل له تمثيل عن غيرة لما ركه سائر الاموات
 له في ذلك ولعلم المؤمنين باسهم حقيقة كل الادوات فلم يكن قوله
 ولكن لا تشعرون معني وقد كشف الله لبعض اوليائه في مشاهدته
 ونفل السجلى في دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه لم يدر في مكان

فانفتحت طاقة فاذا شئخص على سر من يزيد به مصحف فخر فيه
 و امامه روضة مختل و ذلك ما يجد و علم انه من الشهداء كانه
 راى في صفحة وجمعه جرحا و اورده ذلك ايده ابو حيان و يشبهه هذا
 ما حكاه اليا فعي في دوزخ الريا حين عن بعض الصالحين حصة قدر الوحل
 من العباد والحدثة فبينما انا اسوي اللحد سقطت لينة من لحد فبين
 عليه فطرت فاذا الشيخ جالس القبر عليه تياب بيض ففهم في
 حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو قبر فيه فزفر براسه
 الى وقال لي اقامت الصاحبة برحمتك الله قلت لا فقال برحمتك الله الى
 موضعها عا قال الله فردو قيا و درينجا حكايات كثيرة نقل نموده مطابق مضمون
 حكايات سابقه بطرق متعدده و بعد از ان نوشته قال اليا فعي في كفاية العقائد
 اجرنا بعض الاحياء عن بعض الصالحين انه كان ياتي في قبر والده في بعض
 الاوقات و يتحدث معه و پس از ان روايات كثيرة از كتب احاديث و محدثين
 نقل نموده كه برخي از ان بطريق التماس بقلبي ايد و اخر جبر ابن ابى الدنيا في
 كتاب القبور لسند فيه مبهمة عن عمر بن الخطاب انه حين بالقيصر فقال
 السلام عليكم يا اهل القبور اجعلوا ما عندنا ان تساءلوه فذكره
 و ديدكم قد سكنت و اموالكم قد فرت فاجابه هاتيف با عمر بن الخطاب
 اخبار ما عندنا ان ما قد منا ف قد وجدناه و ما انفقناه فقد
 دبحنا و ما خلفنا فقد خسرناه و اخرج الحاكم في تاريخه نيشان و
 البيهقي و ابن عساكر في تاريخه دمشق نسبت فيه من مجهول عن

سعيد بن المسيب قال دخلنا مقابر المدينة مع علي بن ابي طالب
يا اهل القبور السلام عليكم ورحمة الله وخير الوسا يا خبادكم
ام تريدون ان نخبركم قال فمضنا صونا وعليكم السلام ورحمة
الله وبركاته يا امير المؤمنين اخبرنا انما كان بعدنا فقال علي ارجو
اذا واجهكم فقد تروجن الى اخر ما قال فاجابه ميت قد تحرق الالفا
الحرق قال البيهقي اخبرنا ابو عبد الله الخافق قال سمعت ابا عبد الله حمزة
بن محمد العلوي قال سمعت فاشم بن محمد الجعفي يقول اخذني
ابي بالمدينة الى زيارة قبر الشريف اء في يوم جمعة بين طلوع الفجر
والشمس فانت امشي خلفه فلما انتهى الى المقابر دفع صوته فقا
سلام عليكم بما صبرتم فتم عقي الدار قال فاجيب وعليك السلام
يا ابا عبد الله فالتفت الي الى فقال انت الجعفي يا بني فقلت لا فاحد
بدي فجعلني عمر فبينما ثم اعاد السلام عليهم ثم جعل كل اسلم عليهم
يرد عليه السلام حتى فعلت لك تلك مرة فخراني سامعه اشكرا
له عز وجل واخرج الاككا في السنة عن يحيى بن معين قال
قال حقا عجي ما رايت من هذه المقابر الى سمعت انسا كانين الرضي
وسمعت من قبر المودن يؤذن وهو يجيبه من القبر واخرج من عساكر
في تاريخه بسنده من طريق الاككا عن الميغال بن عمر قال والله
رايت داس الحسين رضى الله عنه حين سئل وانا بد مشق وياين
يا اي الرا من سر جلي فقرا سيرة الكوف حتى بلغ قول له قد ارام

ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من اياتنا عجبا قال فانظروا الله الراس
بلسان در ب فقال اعجب من اصحاب الكهف قتلى وحملى قال اليه
وقدر روى في الكلام بعد الموت عن جماعة باسمائيد صحيحه وبعد نقل سيات
از روايات در باب كلام احياء باصوات وجواب اسوات باحياء نوشته فوجد
ان اثر مستندة خرجها ائمة الحديث باسمائيد هم في كتبهم واوردها
تقوية لما حكاه اليافعي وقصد يقاله باز اذ يافعي نقل نوادة تدبب اهل السنة
ان ارواح الموتى ترد بعض الاوقات من علمين او سبعين الى اجبا
هم في قبورهم عند ارادة الله تعالى وخصوصا ليلة الجمعة ويجلسون
ويتحدثون ويبيعهم اهل التسليم ويبعد اهل العذاب قال ويختص
الارواح دون الاجساد بالنعيم والعذاب ما دامت في علمين او
سبعين وفي القبر يشترك الروح والجسد وقال في القصة الاحاديث ولا
يدل على ان الزاير متى جاء علم به المزدور وسمع سلامته وانسحب ورد
عليه وهذا عام في الشهداء وغيرهم وانه لا توقيت في ذلك وهو
اصح من اثر الفحاح الدال على التوقيت قال وقد شرع رسول الله صلى
الله عليه وسلم لأمته ان يسلموا على القبور يسلمهم من غياطون
ممن يسمع ويعقل ودر باب تفرار ارواح بعد ذكر احاديث واثار بسيار كى ازان اين
اخرج احمد والحاكم وصححه والبيهقي وابن ابى داود في البعث وابن ابى
الدينيا في القبور من طرق عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اولاد المؤمنين في جبل من الجنة

يكفاهم ابراهيم ونساره حتى يردهم الى اباؤهم يوم القيمة ولقد مر شاهد
 في الصحيح في حديث سمرة في باب عذاب القبر اذ ابن قيم نقل نحوه لا
 منافاة بين كون الروح في عليين او الجنة او السماء وان لها بالبدن
 اتصال بحيث تدرك وتسمع وتضلي وتقرء وانما يستغرب هذا الكون
 الشاهد الذي ليس فيه ما شأنه هذا او امور البزخ والاخرة
 على غلط غير المألوف في الدنيا وهذا كله كلام ابن القيم وقال في موضع
 اخر الروح من سرعة الحركة والانتقال الذي كل البصر ما يقتضي عرو
 من القبر الى السماء في ادنى لحظة وشاهد ذلك روح النائم فقط ثبت
 ان روح النائم يصعد حتى تحرق السمع الطباقي وتجدد لله بين يدي
 العرش ثم ترد الى جسده في اليسر من ان قال حافظ ابن حجر في فتاويه
 ادواح المؤمنين في عليين وادواح الكفار في سجين ولكل روح في
 اتصال مغشوى لا يشبه الاتصال في الحيوة الدنيا بل اشبه ثمث به
 حال النائم وان كان هو اشد من حال النائم اتصالا قال وبهذا يجمع بين
 ما ورد ان مقبرها في عليين او سجين وبين ما نقله بن عبد البر عن
 الجمهور انها عند اقبية قبورها قال ومع ذلك فهي صاذون لها في القبر
 وتناوى الى محلها من عليين او سجين قلت ويؤيد ما ذكره من الاذن
 في القبر مع كون المقبر في عليين ما اخرج به ابن عساكر من طريق بن
 اسحق قال حدثني الحسين بن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى
 الله عليه وآله وسلم قال بعد قتل جعفر لقد مرني الليلة بجعفر فتيقن

لقرا من الملائكة له خاتان مستخضبة فواد منها بالدم يريدون بئس
 بلدا باليمن واخرج بن عدي من حديث علي بن ابي طالب ان رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم قال عرفت جعفر في رفقته من الملائكة
 بشر من اهل بيته بالمطرو اخرج الحاكم عن ابن عباس قال بينا النبي
 صلى الله عليه وآله وسلم خالسا واسما بنت عميس فترها منه اذ حرك السيل
 وقال يا اسما هذا حقت مع جبريل وميكائيل مر فاقبلوا علينا واخبر
 انه نفى المشركين يوم كذا وكذا قال فاصبت في جدي من متا وهي
 نذته وسبعين من طعنة وضربة ثم اخذت اللوابيد اليمتى فقطعت
 ثم اخذت بيدي اليسرى فعوضى الله من يدي جناحين اطير بهما
 مع جبرئيل وميكائيل انزل من الجنة حيث شئت واكل من ثمارها
 ما تشئت قالت اسما هيا لجعفر ما رزقه الله من الخير لكن اخاف ان
 لا يصدق الناس فاصعد المنبر فاخبر به الناس فصعد المنبر فحمد الله
 واثى عليه ثم قال ان جعفر بن ابي طالب مر مع جبرئيل وميكائيل ولد
 جناسان عوضه الله من يديه فسلوا على ثم اخبرهم بما اخبرها وسموا
 ان يسوب وقال الحكيم الترمذي الاسرار اوح يقول في البرزخ قنطر
 احوال الدنيا والملائكة تتحدث في السماء عن احوال الامم بين و
 اسرار تحت العرش واسرار طاهرة في الجنان والى حيث شاءت على
 قد مر ثم من السعي الى الله تعالى ايام الحيرة وذكر البيهقي في كتاب
 عند امته انهم يخفون ما ذكره تحت قوسهم في اسرار الشهود اوح

من عيسى بن مريم اورد محمد بن النخعي عن البراء قال لما توفي ابراهيم بن
 النبي صلى الله عليه وسلم ان له عرضا في الجنة ثم قال فيكم رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم علي ابنه ابراهيم بانه يرضع في
 الجنة وهذا في رواية الباقين في مقبرة الرابية استخرج الخزاز بن محمد
 كلامي نقله ابو زرارة بن است قد ورد ان الروح في القبر يرضع في الجنة
 محمد هاهنا من الجنة والانس والانس لا يرضع في الجنة على القبر ولو كان كذلك
 تدرك لما كان فيه غايبة وبعد ان حي نوب وتطلى عن الجنة من
 المتكلمين ان الارواح تموت بموت الاجساد ونسب الى المعتزلة وقال به
 جماعة من فقهاء الاندلس قديما ومنهم عبد الاعلى بن وهب بن عيسى
 بن عيسى بن ليابة ومن متأخرهم كاسمعيلى والبي بكر بن العربي وقد
 تكلم العلماء لهذه المقالة حتى قال شيخون ابن سبيد وغيره هذا قول
 اهل البدع والصور الكثيرة الدالة على بقاء الارواح بعد مفارقة
 الاجساد ان ترد ذلك وتطاوله والفرق بين حيوة الشهداء وغيرهم
 المؤمنين الذين ادوا عنهم في الجنة من وجهين احدهما ان ادوا
 الشهداء خلق لها اجساد وهي الطير التي يكون في حواصلها المتكلم
 بذلك فيعدها ويكون الممل من نعيم الارواح المجردة عن الاجساد
 الشهداء تدلوا اجسادهم للقتل في سبيل الله فعوضوا عنها هذه
 الاجساد في البرزخ والتاني انهم يترقبون من الجنة وغيرهم ثبت
 في حقه مثل ذلك وان جاء انهم يعاقبون في سجن الجنة فيقال لعلنا

التعلق وقبل الأكل من الشجرة وبكل حال فلا يلزم مساواةهم للشهداء
في كمال نعيم في الأكل والله اعلم وما أخرجه بن السني عن بن مسعود
البنّي صلى الله عليه وآله وسلم كان إذا دخل المقابر قال السلام
عليكم ايها الأرواح القائنة والأبدان البالية والعظام النخرة التي خرجت
من الدنيا وهي بالله صومنة اللهم ادخل عليها سر وحاضنة وسدا
منا فاعمم ضعف مسنده ما دلّ بان المراد نفع الأرواح ذهابها من
الأجساد المشاهدة وازان القيم كرده وعرض المقعد لا يدل على أن
الروح في القبر ولا على فناه بل إن لها اتصالا به يصح أن يعرض عليها
فإن الروح شأن آخر فيكون في الرفيق لا على وهي متصلة بالبدن لحيشة
إذا سلم المسلم على صاحبها رد عليه السلام وهي في مكانها هناك
وهذا جبرئيل عليه السلام رآه النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال
جناح منها جناح من سد الأفاق وكان يدنو من النبي صلى الله عليه وآله
حين يضع ركبته على ركبته ويديه على فخذه وقلوب المخلصين متع
من الممكن أنه كان يدنو هذا الدنو وهو في منقرة من السموات وفي
الحديث في رواية جبرئيل فرغت راسي فإذا جبرئيل صاف قدميه
بين السماء والأرض يقول يا محمد صلى الله عليه وسلم أنت رسول
الله تعالى وأنا جبرئيل فجعلت لا صرف بصري إلى ناحية الأسماء
لك وعلى هذا يحمل تنزهه تعالى إلى السماء الدنيا ودنو لا عشية عرفة
وسحر فهو منزهة عن الحركة والانتقال وأما ما في الغلط هنا من قياس الغالب

على الشاهد فيعتقد ان الروح من جنس ما بعدد من الاجسام التي اذ
شغلت مكانا لم يمكن ان يكون في غيرة وهذا غلط محض وقد راي
النبي صلى الله عليه واله وسلم ليلة الاسراء موسى قائما يصلي
في قبره ومراة في السماء السادسة فالروح كانت هناك في مثال ولها
اتصال بالبدن بحيث يصلي في قبره ويرى على من ليس له عليه وهو
في الرفق الاعلى ولا لنا في بنى الارض فان نشان الادواح غير نشان
الابدان وقد مثل ذلك بعضهم بالشمس في السماء وشعاعها في
الارض وان كان غير تام المطافه من حيث ان الشعاع انما عرض
لشمس واما الروح فهي نفسها متحركة وكذلك روية النبي صلى الله
عليه واله وسلم الانبياء ليلة الاسراء في السموات العظمى انه راي
فيها الادواح في مثل الاجساد مع ورود اسمها حياء في قبورهم يصلي
قد قال صلى الله عليه واله وسلم من صلى على عند قبري سمعته
ومن صلى على نائيا ابليغة اخرج البيهقي في الشعب من حديث ابى هريرة
قال ان الله وكل بقبري ملكا اعطاه اسماع الخ لا يقف فلا يصلي على
اسما الى يوم القيمة الا ابغى باسمه واسم اميه اخرج البزار والطبراني
من حديث عمار بن ياسر هذا مع القطر بان مروجه في اعلى
مع ادواح الانبياء وهو الرفق الاعلى فثبت بانه لا منافاة بين
لون الروح في عليين او الجنة او السماء وان لها بالبدن اتصالا
بحيث تدرك وتسمع وتبصر وتشم وانما ينتشر ب هذا الكون الشا

الذي يوصى ليس فيه ما يشابه هذا وصور البرزخ والآخره على غبطه الما
 في الدنيا تا اياها كلام ابن القيم است ودر باب ما وصى الميت بما يبلغه عمر الاحياء
 في نوبه اخرج الديلمي عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلم قال الميت يؤذيه في قبره ما يؤذيه في بيته قال القرطبي يجوز
 يكون الميت يبلغه من افعال الاحياء واقوالهم ما يؤذيه بلطفه لحدتها
 الله تعالى لهم من ملك مبلغ او علامت او دليل او ما تشاء الله تعالى
 ولذلك زجر عن سوء القول في الاموات ودر فضل قرات قران في نوبه
 قال القرطبي وقد قيل ان ثواب القراءة للمقادي والميت ثواب الاستماع
 ولذلك تلحقه الرحمة قال الله واذا قرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا
 لعلكم ترحمون ولا بعد من كرم الله تعالى ان يلحقه ثواب القراءة والاستماع
 معا ويلحقه ثواب ما يهدي اليه من القراءة وان لم يسمع كالصدقة والدعاء
 وفي فتاوى قاضينا من الخيفة قرء القرآن عند القبور فان قوى بذلك
 ان يؤنسهم صوت القران فانه بفراوان لم يقصد ذلك فانه يسمع القراءة
 حيث كانت قال القرطبي استدل بعض علماؤنا على نعم الميت بالقراءة عند
 القبر بحديث العصب الذي شقه النبي صلى الله عليه وسلم باثباته
 وخبره وقال لعله يخفف عنهما ما لم ييبسا ودرجائ في نوبه اكثر
 المسلمين على ان الروح جسم وهو الذي دل عليه الكتاب والسنة واجما
 الصحابة لوصفها في الايات والاحاديث بالتقوى والقبض والامساك
 والادسا والتناول والاخراج والخروج والتغيم والتغيب والرجوع

والدخول والرضا والامثال والتردد في البرزخ وانها تاكل وتشرب
وتسرح وتاوى وتنطق وتعرف وتذكر الى غير ذلك مما هو من صفات الاجساد
ودرجاى سينوب ذهب اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح
تبقى بعد موت البدن وخالف فيه الفلاسفة دليلنا قوله تعالى كل نفس
ذائقة الموت والذائق لا بد ان يبقى بعد المذوق وما تقدم من هذا الكتاب
ومن الايات والاحاديث في بقائها وتصرفها وتغنيها وتغذيها الى غير
ذلك ودرجاى مى نوب اختلاف في ان الروح مموت مع البدن ام الموت
للبدن وحده على قولين والصواب انه ان اريد يزوقها الموت
مفارقة للجسد فعم هي ذائقة الموت بهذا المعنى وان اريد انها تقدر
فلابل هي باقية بعد خلعه بالاجماع في فهم او عذاب وقد اخرج بن
عساكر في تاريخ دمشق بسنده الى محمد بن قنصل احد الايام المالكية قال
سمعت سخون بن سعيد وذكر له عن رجل يذهب الى ان الادواح
تموت يموت الاجساد فقال معاذ الله هذا قول اهل البدع وبانسينوب
وانقبل باى شئ تمانى الادواح بعد مفارقت الاشباح حتى تتوحد
هل تتشكل تشكّل فالجواب على قاعدة اهل السنة ان الروح ذات
قائمة بنفسها يصعد وينزل ويتقبل ويتفصل وتذهب وتجي وتحرك
تسكن وعلى هذا اكثر من مائة دليل مقرر صريح له تعالى ونفس وما
سقى بها واختبر انهما مسولة كما قال الذي خلقك فسواك فعد لك
سوى بدنك كالتالي بنفسه فتسوية البدن تابع لتسوية النفس

قال ومن هذا يعلم انما تأخذ من بدنها صورة متميزة عما عن غيرها وانما
 تشارك وتفعل عمر البدن كما يتأثر البدن ويفعل عنها فبكتسب البدن بطيب
 والحيت منها كما يكسبها هي منه قال بل تميزها بعد المفارقة يكون اظهر
 من تميز الابدان والاشتباة بينها بعد من اشتباة الابدان فان
 الابدان تشبه كثير واما الارواح فقلما تشبه قال ويوضح هذا انهم
 شاهد ابدان الانبياء والائمة وهم يميزون في علمنا اظهر من غيرهم
 ذلك التميز ارجع الى مجرد ابدانهم بل هو مما عرفناه من صفات ادواتهم
 وانت ترى اخوتهم متفريقين متباعدين في الحلقة غاية الاشتباة و
 بين رجليهما غاية البناين الى اخرها قال واذا كانت لللائكة تميز من غير
 ابدان شملهم كذا لك الحق فالارواح البشرية اولى قسطا لاني دروس
 لديه نوشته واما الادراك كالعلم والسمع فلا شك ان ذلك ثابت
 له بل ولساير الموتي حكاه الشيخان من الدين المراجعي ودر باب زيار
 قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم نوشته ويدل من الادب والخشوع و
 التواضع غاض البصر في مقام الطهبة كما كان يفعل بيزيد في حياته
 وليستحضر علمه بوقوفه بين يديه وسماعه سلامه كما هو في حياته
 اذا فرق بين موته وحيوته في مشاهدته لآلته ومفرقة باحوالهم
 وبناتهم وغرائمهم وخواطرهم وذلك جلي عندك لاختفاء به فانقلت
 هذه الصفات فمختصة بالله تعالى فالجواب ان من انتقل
 الى عالم البرزخ من المؤمنين يعلم احوال الاحياء غالبا وقده وقع

كثير من ذلك كما هو مرسوم في مطبوعة ذلك وهو درويش من يوسيد
 ومن رآه في قبره وكذلك الانبياء ولهذا قيل لا عدة على اذناه
 وقيل ويصلي فيه باذان وامامة وقد حكى ابن زبالة وابن النجار ان
 الاذان ترك في ايام الحرة ثلاثة ايام وخرج الناس وسعيد بن المسيب
 في المسجد قال سعيد فاستنحت فدفوت الى القبر فلما حضرت الظهر
 سمعت الاذان في القبر فصليت الظهر ثم مضى ذلك الاذان والا
 قامت في القبر بكل صلاة حتى مضت تلك ليال ورجع الناس عاد
 المودفون فسمعت اذا فهم كما سمعت الاذان في قبر النبي صلى الله
 عليه واله وسلم انتهى وقد ثبت ان الانبياء يحجون ويلبون فانقلبت
 كيف يحجون ويصلون ويلبون وهم اموات في الدار الآخرة وليست
 وار عمل فالجواب انهم كالشهداء بل افضل منهم والشهداء اجمعين
 عند ربهم يزرقون فلا يبعد ان يحجوا ويصلوا وبقول ان البرزخ يشجب
 عليه حكم الدنيا فيستكسارهم من الاعمال وزيادة الامور وان
 النقط في الآخرة انما هو التكليف وقد يحصل الاعمال عن غير تكليف
 على سبيل التلذذ بها ولهذا انفسهم ليحجون ويقرون القرآن ومن
 هذا السجود النبي صلى الله عليه واله وسلم وقت الشفاعة وقد
 قال صاحب التلخيص ان ماله عليه السلام بعد موته قائم على شفاعة
 وماله وعدة من خصائصه ونقل امام البحر عنده ان ملائكة
 ينزلون على ما كان في حياته فكان يفتق منه ابوابا على اهله وشعبه

وكان يرى بانه باق على ملك النبي صلى الله عليه وآله وسلم كما
 الانبياء احياء وهذا يقتضي اثبات الحياة في احكام الدنيا وذلك
 زائد على حياة الشهيد والذي صرح به النووي ذوال ملكة وان
 ما ترك صدقة على جميع المسلمين لا يخص به وراثته فانقلت الفقيه
 ناطق بموته صلى الله عليه وآله وسلم قال الله تعالى انك ميت
 وانفسم ميتون وقال عليه السلام اني مقبوض وقال الصديقي
 ان محمدا قد مات واجمع المسلمون على اطلاق ذلك اجابة الشيخ
 فقي الدين السبكي بان ذلك الموت غير مستمر وانه صلى الله عليه وآله
 وآله وسلم احيى بعد الموت ويكون انتقال الملك في حقه مشروطا
 بالموت المستمر والا فالحياة الثانية حيوة اخرى بغير ولائها
 واكمل من حيوة الشهداء وهي ثابتة بالروح بلا اشتكال وقد ثبت
 ان اجساد الانبياء لا تبلى اذ غود الروح الى الجسد ثابت في الصحيح
 لسائر الموتى فضلا عن الشهداء فضلا عن الانبياء وانما النظر في
 استمرارها في البدن وفي ان البدن يصير حيا كحالة في الدنيا
 او حيا بدنها وهي حيث شاء الله فان ملازمة الحياة للروح امر
 عادي لا عقلي فهذا مما يجوز به العقل فان صح سمع اتع وقد ذكر جماعة
 من العلماء وشهدوا له صلوة موسى في قبره فاد البصوة ليستدعي
 جسد احياء ولك الصفات المذكورة في الانبياء ليلة الاسراء كلها صفا
 الاحسام ولا يلزم من كونها حيوة حقيقة ان يكون الابدان معها

كما كانت في الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من
 صفات الاجسام التي نشاهد هابل يكون لها حكم اخر فليس في العقل
 ما يمنع من اثبات الحيوة الحقيقية لهم واما الادراكات كالعلم والسمع فلا
 شك ان ذلك ثابت لهم بل ولساير المولى في حكاية الشيخ زين الدين
 المراسي وقال انه في كبره وجوده وفي مثله فالتناقض المتنافسون
 ودر باب زيارت قبر الشريف سيدي ويذبحي للزائر ان يستحضر من الخشوع ما
 امكنه ويمكن معصودة في سلامه بين الجهر والسرار وفي البخاري ان
 عمر رضي الله عنه قال لرجلين من اهل الطائف لو كنتم من اهل
 البلاد لا وجعكم كما ضربا ترفعان اصواتكما في مسجد رسول الله صلى الله
 عليه واله وسلم وقد روى عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه
 قال لا ينبغي رفع الصوت على نبي حيا ولا ميتا وروى عن عائشة رضي
 الله عنها انها كانت تسمع صوت التوديع وتودع والمسلماء فترض في بعض
 الدور المطيفة لمسجد النبي صلى الله عليه وسلم فترسل اليهم لا تزدوا
 رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قالوا وما عمل علي بن ابي طالب
 مصرع واداة الا بالمناصع توقيا لذلك نقله من ذبالة فيجب الادب
 معه ولعبه اذ ان كفته من انتقل الى عالم البرزخ من المؤمنين يعلم اصول
 الاحياء غالبا ووقع كثير من ذلك كما هو مظهر في مطهنة ذلك من
 الكتب ميگوي وقد روى بن المبارك عن سعيد بن المسيب ليس من دعوى
 الا يعرض على النبي صلى الله عليه واله وسلم اعمال امته عذوة

وعشيه فيعرفهم بسيماهم واعمالهم فلذلك تشهد لصيبرازيكويه وبكثير
من الصلوة والسلام على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مخبر
الشريعة حيث يصحده ويش عليه وقد روى ابي داود من حديث ابي
هريرة رضي الله عنه انه صلى الله عليه وآله وسلم قال ما من مسلم
يسلم على الاربعة الله على روحى حتى ادد عليه السلام وعند ابي ثيبة
من حديث ابي هريرة رضي الله عنه عن ابي هريرة عن ابي هريرة عن ابي هريرة
صلى على نائبا بلغته وعن سليمان ابن بجم في ما ذكره القاضي عيا
في الشفاء قال رايت النبي صلى الله عليه وآله وسلم في النوم فقلت يا
رسول الله هؤلاء الذين ياتون عليك اتفقوا سلامهم
قال نعم ادد عليهم ولا تمك ان حيوة الانبياء عليهم السلام ثابتة
مستمرة معلومة وبنينا صلى الله عليه وآله وسلم افضلهم واذا كان
كذلك ينبغي ان تكون حياته اكل واتم من حيوة سائرهم فان قال
مستقيم الطبع روى الفهم لو كان حيوة صلى الله عليه وآله وسلم مستمرة
ثابتة لما كان لود روحه معنى كما قال الاربعة الله على روحى فيجاب عن
ذلك من وجوه احد ها ان هذا اعلام ثبوت وصف الحيات دائما
لثبوت رد السلام دائما فوصف الحيات لا يتم لود السلام الا لادم و
الادم يجب وجوده عند ملزومه او ملزوم ملزومه ووصف الحيوة
ثابت دائما لان ملزوم ملزومه ثابت دائما وهذا من تفاسات
بحر البيان في اثبات المقصود باكمل انواع المبالغة واجمل فنون

البراعة التي هي قطرة من بحار بلاغة العظمى ومنها ان ذلك عبارة
 عن اقبال خاص والنفقات روحاني يحصل من الحضرة الشفيع النبوية
 الى عالم الدنيا وقوايب الاجساد القزابية وتنزل الى دائرة البشرية
 حتى يحصل عند ذلك مرد السلام وهذا الاقبال يكون عامما شاملا
 حتى لو كان للمسلمين في كل لحظة اكثر من الف الف الف الف الف
 تلك الاقبال النبوي والالتفات الروحاني ولقد رايت من ذلك
 ما لا يمكن ان اعبر عنه ولقد احسن من سئل كيف يرد النبي
 صلى الله عليه وسلم على من يسلم عليه في مشارق الارض
 ومغاربها ان واحدا فانشد قول ابى الطيب كالشمس في وسط
 السماء وشورها فيشتي البلاد متشادقا ومغادبا ولا ديب ان حاله
 صلى الله عليه وسلم في البرزخ افضل واجمل من حال الملكة
 هذا سيدنا غرراييل عليه السلام يقبض مائة الف روح في وقت
 واحد ولا يشغله قبض عن قبض فهو مع ذلك مشغول بعبادة الله
 مقبل على التسليم والتفدي بس فليتنا صلى الله عليه واله وسلام
 حتى يصل ويغيب ربه وليشاهده ولا ينزل في حصرة اقاربه متلذذ
 بجماع عطاءه وقد ندمم الحواب من قوله تعالى انك ميت وانتم متيرون
 في اواخر الحديث ما يصح من المقصد الرابع ودروى الدادى عن سعيد ابن
 عبد الغرير قال لما كان ايام الهجرة لم يؤخذ في مسجد النبي صلى الله
 عليه وسلم ولم يخرج منه عبد من السبي من المسجد كان لا يقرب

وقت الصلوة الاصلية ليعلمها من قبر النبي صلى الله عليه وسلم
 وذكره ابن النجار وابن باله بلفظ قال سعيد يعني ابن المسيب فلما حضرت
 الظهر سمعت الاذان من القبر فصليت ركعتين ثم سمعت الاقامة فصليت
 الظهر ثم مضى ذلك الاذان والاقامة في القبر المقدس بكل صلوة حتى
 مضت ثلاث ليال يعني ليالى ايام الحرة وقد روى الشيخ في وغيره
 من حديث السنن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا
 انبياء احياء في قبورهم يصلون وفي روايته ان الانبياء لا يتركون
 في قبورهم بعد اربعين ليلة ولكن هم يصلون بين يدي الله حتى ينفخ
 في الصور وله شواهد في الصحيح منها قوله صلى الله عليه وسلم
 ص رت بموسى وهو قائم يصلي في قبرة وفي حديث ابى ذر في قصة
 المعراج انه لفي الانبياء في السموات وكلمة وكلمة وقد ذكرت مزيد بيان
 لذلك في حجة الوداع من مقصد عبادته وفي ذكر الخصائص في مقصد
 معجزاته وفي مقصد الاسراء والمعراج وهذه الصلوات والجمع الصادر من
 الانبياء ليس على سبيل التكليف انما هو على سبيل التلذذ ومجتمعا ان
 يكون في البرزخ فيسبغ عليهم حكم الدنيا في استكشافهم من الاعمال
 وزيادة الاجور من غير خطاب التكليف وبالله التوفيق واذا ثبت
 بشهادة قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل
 احياء عند ربهم يرزقون حيوة الشهيد تليق بحق النبي صلى الله
 عليه وسلم بالطريق الاولى والذي عليه جمهور العلماء ان الشهادة

احياء حقيقه وهل ذلك للروح فقط او للجسد معها امبغى عدم البقاء له
 فيه فولان وقد صرح عن جابر ان اياه وعمر ابن الجوح كانا امثلنا تشبه
 باحد ودفنا في قبر واحد حتى حفر السيل قبورها فوجد الميت غير وكان
 احدهما قد جرح فوضعه على جرحه فدفن وهو كذلك فاميطت
 نيده عن جرحه ثم اردت قرعته كما كانت وكان بين ذلك وبين
 احدهما ست واربعون سنة وروى عنه عليه السلام انه قال
 في شهيداء احد والذني نفسي بيده لا يسلم عليهم احد الى يوم القيمة
 الا ردوا عليه رواه البيهقي عزابي شريفة وقد قال ابن شهاب بطعننا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اكثر واكثر الصلوات على
 في الليلة الزهراء واليوم الا زهر فاختار يوديان عنكم وان الارض
 لا تاكل اجساد الانبياء رواه ابو داود وابو داود ونقل ابن زياد
 عن الحسن ان رسول الله تعالى صلى الله عليه وسلم قال من كلفه
 روح القدس فيودن الارض ان تاكل من لحمه وقد ثبت ان نبيا صلى
 الله عليه وسلم مات شهيدا باكله يوم خيبر من شاة مسومة سما
 ثمار من ساعته حتى مات عنه بنسب من البراء وصار دقاعة صلى
 الله عليه وسلم معجزة وكان المسم بتعاودة الى ان مات وكذا
 قال في مرض موته كما مر ما ذلت اكلته جنيد تعاود في حتى كان الا
 قطعت اجهرى ولا يهران عرفان غير جان من القلب ينشعب منها
 الشرايين كما ذكره في الصحيح قال العلماء فجمع الله بذلك بين

النبوة والشهادة انتهى وباركوا فاعلم لو كان المراد الحقيقة المحضة
 لا أدرك كل واحد فالجواب لا يلزم من قيام المعنى بمحل إدراكه لعل
 أحد حتى توجد الشرايط وتستفي الموافقة وعدم الإدراك لا يدل على
 عدم الإدراك وأما الدليل لا يدل على انتفاء المدلول والمركوم
 لا يدل على راجحه المسكت مع أن الراجحة قايمة بالمسكت بعين
 ولما كانت أحوال القدر من الأمور الأخرى منه لا جرم لا يدركها
 من الأحياء إلا من كشف له الغطاء من الأولياء المقربين لا من متاع
 الآخرة باق ومن في الزمان والفاقي لا يمتنع بالباقي للضاد ودرؤ
 برمي نوب قال ابن اسحق حدثني بعض أهل العلم أنه عليه السلام
 قال يا أهل الفلبس العشرة كنتم كدتموني وصدقوني الناس
 فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله كيف تكلم أحاديثهم وأخفيها
 فقال ما ألتهم باسمهم لما أقول منهم غير أنهم لا يستطيعون أن يردوا
 بشيئا وتالت عائشة رضي الله عنها ذلك فقال إنما أراد النبي صلى
 الله عليه وسلم أنهم لأن يعلمون أن الذي أقول لهم لحقهم
 قراءت أنتم لا تسمع المولى إلا أنه فقو لها يدل على أنها كانت بكر
 ذلك مطلقا لقولها أنهم لأن يعلمون وقال قتادة أحياءهم الله تعالى
 قوتها وتضعير أوقته وحسرة وفيه رد على من أنكروا أنهم يسمعون
 كما روى عن عائشة رضي الله عنها ومن الغريب أن في المغازي
 لا من اسحق رواية يونس ابن بكير بأسناد مجيد عن عائشة رضي الله عنها

حدثنا وفيه ما التزموا به لما أقول منهم وأخرجهم الإمام أحمد بإسناد
 حسن فان كان محفوظا فماتها رجيحت عن الأكتاف لما ثبتت عند هاتين
 روايته هو كلاء الصحابة لكونها لم تشهد القصة وقال الأسمعيلي كان
 عند العائشة من الفهم والذكاء وكثير الرواية والغوص على عوامق العلم
 ما لا يزيد عليه لكن لا يسيل إلى روبر روايته الثقة لا لاجل مثله
 يدل على نفعه أو تخصصه أو استحالة فكيف والجميع بين الذي
 البركة وأشيء غيرها يمكن لأن قوله تعالى ذلك لا يسمع الموتى ولا يسمعون
 في قوله عليه السلام أنهم لأن يسمعون لأن السماع هو إدراك
 الصوت من السمع في أذن السامع فالله تعالى هو الذي يسمعهم
 بأن يبلغهم صوت النبي صلى الله عليه وسلم وأما جوابها بأنه
 إنما قال أنهم ليعلمون فان كانت سمعت ذلك فلا يشك في روايته يسمعون
 بل يؤيدها وقال السميني محصله أن في نفس الخبر ما يدل على صحة
 العادة بذلك لبنيته عليه السلام لقول الصحابة له الشاخص أو أنا
 قد جئوا فاجابهم بما اجابهم قال وإذا جاز أن يكونوا في ذلك الحيز
 عالين جاز أن يكونوا ناسا معينين وذلك أما بإذن رسولهم
 قلنا إن الروح يعاد إلى الجسد وإلى بعضه عند المسألة وهو قول
 أكثر أهل السنة وأما بإذن القلب أو الروح على فذهب من يقول
 بتوجه السؤال إلى الروح من غير رجوع إلى الجسد وإلى بعضه
 فقال وقد روي عن عائشة أنها احتجبت لقوله تعالى وما أُنشأ

بسم الله الرحمن الرحيم انت الاكبر وهذه الآية كقوله تعالى افانت تسمع
الصم او تهدي العمى ان الله هو الذي يهدي ويوفق ويوصل الى
الى اذان القلوب لا انت وجعل الكفار اصواتا وصما على جهة
التشبيه بالاصوات وبالصم فالله هو الذي يسمع على الحقيقة
اذا شاء لا بنيه ولا احد فاذا لا تعلق بالآية من وجهين احدهما
هما انها نزلت في دعاء الكفار الى الايمان الثاني انه لما نفى عن
بنيه ان يكون هو السميع لهم وصدق الله فانه لا يسمعهم اذا شاء
لا هو فيعمل ما يشاء وهو على كل شيء قدير متغلا استدلال كرده اند
آيت چنانچه تحت در شرح صحيح بخارى در باب آيت يسمع خلق النعال نوشته
يستفاد منه اثبات عذاب القبر وهو مذهب اهل السنة والجماعة
والاكثر ذلك ضرار بن عمرو بن بشر الرشي واكثر المتأخرين من المعتزلة وجمهور
في ذلك بقوله تعالى لا يذوقون فيها الموت الا الموت الاول اي لا
يذوقون في الجنة موتا سويح الموت الاول ولو صار ولا حيا
في القبور لذا قوا موتتين لا موتة واحدة وبقوله تعالى وما انت
بسميع من في القبور فان العز من سياق الآية تشبيه الكفار باهل
القبور في عدم الاسماع وبعد ان جوابك ورفعت يديا وسمى واذنك
اكرميه لا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكن لا
يشعرون حتى نويد وفيها دلالة على ان الارواح جواهر قايمة بانفسها
مغايرة لما يتحسن به من البدن تبقي بعد الموت در اكرة و عالمه

جمهور الصحابة والتابعين وبه قطعت الايات والسنن وعلى هذا
 فخصيص الشهاداء لا يختصا صومهم بالقرب من الله تعالى وفضلهم بالجنة
 والكرامة انتهى **سوال سبت** ویکم رعازاير از جناب الهی باین طور
 که الهی بحرمت بنی وولی حاجت مرارداکن جایز است یا نه **جواب** دعا باین
 طور که الهی بحرمت بنی وولی حاجت مرارداکن جایز است چنانچه آخر فقیه اکبر ملا علی
 قاری مفهوم می شود و نیز در قواعد الايمان فی علم الکلام و معرقة الايمان تصنیف
 ملا علی قاری مذکور است بجمارتی بلکه اگر بحرمت مصطفی گویند چه در دعای استفتاح
 بحر الشجر الحرام و الشعر الحرام و قبر بنیک علیه السلام ماثور و مرویت اما بحق
 فلان گفتن نشاید قواعد الايمان و معرقة الايمان اینوقت موجود نیست فاما
 شرح فقیه اکبر موجود از دیدنش واضح میگردد که استشهاد مجیبان صرف برای ^{تخلیط}
 و غلط است چه ملا علی قاری بعد نقل کراست بحق فلان و غیره و نقل اختلاف
 در معقده غرضی نویسد قلت و ردایه اللهم انی اسئلك بحق السائلین علیک
 و بحق منسائی الیک فالمراد بالحق الحرمات او الحق الذی وعدة ^{محقق}
 الرحمة بغنی منع که برای بحق گفتن است در دلیل آن نوشته که اخذ لیس کلام
 علی الله حق پس مراد آنست که حق وجودی برسد اکسی باینست پس بحق فلان
 باین معنی مکرره است و بحق فلان که وارد است مراد در اینجا از حق رحمه است
 یا حق تفصیلی مسله بحرمت بنی و ولی در آن مذکور نیست و ذکر رحمه در ضمن بحق
 است یعنی از حق رحمه مراد است پس بحق گفتن وارد و بغير مکرره شد در سراجیه
 می نویسد و جاء فی الآثار ما دل علی الجواز و تفسیر غرضی نویسته است بحق

در روایت تو حضرت آدم بنی اسئلك بحق محمد آمده است محمول است بر حق تعالی
که مذہب اہل سنت است و آنچه در کتب فقه منوع است حق حقیقی است بر مذہب معتبر
که افعال عباد را مخلوق عباد دانند پس برای آن افعال حق حقیقی بنندگان است و از
سبک در زمان سابق مذہب معتزله رواج بسیار داشت و استعمال این لفظ
هم مذہب ایشان میشد فقہاء استعمال این لفظ منع نمودند تا خیال کسی بآن نہ
نرود سوال حکمران مشرق بگویند یا رسول اللہ یا اولیاء اللہ و اگر اہل معرب گویند

یا رسول اللہ یا اولیاء اللہ جایز است یا نہ جواب درند کردن غایب میان
بنی و غیر بنی فرق است اگر بنی را ندانند برای ایصال در و دیار سلام نماز
جواز است تخصیص نہ ابرای ایصال در و دیار سلام محض غلطاری نہ ابرای ایصال
در و دیار سلام ہم جایز است و برای استمداد ہم جایز است خواه بنی باشد خواه
چنانچه سابق مفضل در بحث استمداد گذشت و تمام میگردد این نزاع بانکہ خود
در جواب استمداد می نویسد کہ برای انجام حاجت صلوة الحاجت ثابت شد
و در کتب حدیث ہم مرقوم و مذکور است انتہی کو در آن نہ ابرای استمداد موجود
کہ در بحث استمداد از حصص حصین و شرح آن از ملا علی قاری نقل نموده ایم صلوة
الحاجت بعد و طرق دارد یکی از آن این ہم است قوله بدو جہتہ یکی انکہ در حدیث نقل
وارد است کہ ملایکہ از طرف حق تعالی بر معنی مقرر اند کہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صلوة
باسلام میفریاد ملائکہ نیز پیغمبر علیہ السلام مبرسانند میگویم کہ رسیدن سلام
رسول بنی بہا حصین ہم باصح لاطریق ثابت در صحیح بخاری و صحیح مسلم و غیر ما از این
سعد رضی اللہ عنہ روایت قال کنا اذا صلنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم

والله وسلم قلنا السلام على الله قبل عبادة الله
 على ميكائيل السلام على فلان فلما انصرف النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلمو قال لا تقولوا السلام على الله فان الله هو السلام فاذا
 احدكم في الصلوة فليقل التحيات لله والصلوات والطيبات السلام
 عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى
 عباد الصالحين فانه اذا قال ذلك اصاب كل عبد صالح في السماء
 والارض ودرتقاني قاضي عياض بنوب هذا احد مواطن التسليم عليه
 وسنته اول الشهود وقد روى مالك عن ابن عمر انه كان يقول
 ذلك اذا فرغ من شهادة واراد ان يسلم واستحب مالك في التسليم
 ان يسلم قبل ذلك قبل السلام قال محمد بن مسلمة اراد ما جاء
 عن عائشة وابن عمر انهما كانا يقولان عند سلاميهما السلام عليك
 ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
 السلام عليكم واستحب اهل العلم ان ينوي الانسان حين السلام
 كل عبد صالح في السماء والارض من الملائكة وبنو ادم والجن ملائكة
 وشرح مشكوة وشرح حديث صلوا على فان صلواتكم تبلغني حيث كنت
 بنوب قال القاضي وذلك ان النفوس الركية القدسية اذا تجردت
 عن العلايق عرجت واتصلت بالملادة الاعلى ولم تق لها حجاب فتري
 الكل كالمتشاهد بنفسها وبادخار الملوك لها وفيه سر فطلع عليه
 فمن يتسره انتهى ودر شرح حديث ان من افضل ايامكم يوم الجمعة

کسی اعتقاد کند که فلانی بذات خود بی اسماع خدا می‌شود و وعام است که زنده
 باشد یا مرده بنی باشد یا غیر بنی سماع سلام باشد یا غیر سلام یا قدرت مستقله
 در انجام حاجات دارد یا در عالم مقفول است یا شرک است یا تشرک است یا پروردگار خانات الهی
 دارد پس این اعتقاد خود کفر است و شرک اگر چه ندانند موقوف بر ندان کردن نیست
 پس قول مجیب که این قسم ندان کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است بی محل است
 علاوه بر آن که کلامش ظاهر که ندای غیر خداست و این اعتقاد نیست بلکه ندای غیر خدا
 باین اعتقاد که من هرگاه فلانی را ندانم میگویم خدا که علم ذاتی خاصه اوست او را بشناسد
 و آن شخص مستقلا در انجام حاجات ندارد و نه در عالم مقفول است و نه مشرک
 و نه پروردگار خانات الهی است بلکه بنده مقرب و ولی اوست و دعای او در حضرت
 الوهیت نسبت به دعای من قبولی زیاده دارد این قسم ندان کردن غیر خدا را شرک
 و کفر نیست و همین صحت مطلوب سائل بود که موافق از ولی الله بنجر این اعتقاد
 اندارد و از این قسم اغراض نموده محض برای تعلیط ندای بنی را برای سلام جایز
 نوشته باقی را داخل شرک کرده داد و حال آنکه این امر خلاف عبارت خودش
 هم هست فایده الامر اینکه حسب اعتقاد فاسد خویش میگفت که این قسم شرک است و
 سوای آن شرک نیست و آنکه شرک نیست از آن ندای بنی برای سلام وارد ندای
 بنی برای استمداد ندای غیر بنی برای سلام و هم برای استمداد وارد نیست
 اول سبب یا جایز و ثانی مباح یا ناجایز و ظاهر است این تعلیط آن است که اعتقاد
 این فرقه چنان است که ندان کردن اموات از دوزخ با اعتقاد اسماع نشان اعتقاد
 نمودن علم غیب است اموات را گویا سماع خدا اعتقاد کنند و این امر صریح البطلان

و ابطال آن معلوم هر که کرده است لهذا آن را در پرده ادا نمود اول معنی علم غیب را
 باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد لکن بعد از تفسیر سوره جن مینویس غیب نام
 چیز است که از ادراک حواس ظاهره و باطنه غایب باشد نه حاضر باشد و بوجوه
 دریافت شود و اسباب و علامات آن نیز در عقل و فکر آن در نیاید تا بعد از استدلال
 دریافت شود و این غیب مختلف میباشد پیش کورما در زاد عالم الوان غیب است
 و عالم اصوات و نعمات و الحان شهادت و پیش عنین لذت جماع غیب است و
 پیش فرشته المگر سنگی و تشکی غیب است و دوزخ و بهشت شهادت و لهذا این
 قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت به مخلوقات غایب است غیب مطلق است
 مثل وقت آمدن قیامت و احکام کونیه و تشرعیه باری تعالی در هر روز و هر شریعت و مثل
 حقایق ذات و صفات او تعالی است علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص
 او تعالی نامند فلا یظهر علم غیبیه احد یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود پس
 بوجهی که رفع تلبیس و اشتباه و خطا بکلی در آن اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه
 اصلاً نماند و همین اطلاع دادن کدائی است که او را اظهار شخص بر غیب توان گفت
 بخلاف اطلاع منجین و اطبا و کاهنین و رمالان و جفریان و فال منیان که علم ایشان
 بعضی حوادث کونیه از راه استدلال و علامات ظنی یا جبار بجملة الصدق و الکذب جمیع
 و شیاطین تخمینی و نهیمی میباشد و یقینی و اولیا را هر چند عالم الهامی یعنی بعضی
 حقایق ذات و صفات یا وقایع کونیه حاصل می شود اما تلبیس و اشتباه جمیع الوجوه
 از آن مرتفع نمی گردد تا اظهار ایشان بر غیب و استدلال بر آن متحقق گردد بلکه اظهار
 غیب بر ایشان و انعکاس صور غیبیه در آئینه وجدان ایشان است و لهذا تکلیف

علیه مثلک ولا بنی مرسل و اما اللواحق ففهموا اظهره الله علی
 بعض احیائه لوحه علیه و خرج ذلك عن الغیب المطلق و صار غیبا
 اضافیا و ذلك اذا تنور الروح القدسیه و اذ زاد قوتها و
 اشراقها بالاعراض عن ظلمته عالم الحسن و تجلیه ذات القلب عن
 صداء الطبیعه و المواجهه علی العمل و فیضان الانوار الالهیه حتی
 تقوی النور و ینبسط فی قضاء قلبه فینعکس فیہ النقوش المسمیه
 فی اللوح المحفوظ و یطلع علی المعنیات و یتصرف فی اجسام العالم ^{السفلی}
 بل تجلی حبذ الفیاض الاقدس بمعرفته التي هي اشرف العطايا
 فیکف لغیره پس سماع موتی ندای اچارا با سماع خدا و بر بزرگ چگون در علم
 غیب داخل باشد و اعتقادش بگونه بشک گردد و شاه عجب الغریز و الهیات تحفه
 اثنا عشریه می نویسد حاصل آنکه چون روح از بدن جدا شد قوای بناتی از وجود
 می شوند قوای نفسانی و حیوانی و اگر وجود قوای نفسانی و حیوانی فیضا نابالغ
 مشروط باشد بوجد قوای بناتی و فراج لازم آید که ملائک را شعور و ادراک حسی
 و حرکت و غضب و دفع منافز باشد پس حال ارواح در عالم قبر مثل حال ملائک
 است که بتوسط شکلی و بدنی کار میکنند لیکن نفس بناتی همراه داشته باشد فوق
 همین است که ملائک را موافق اعمال تنعم و تعذیب نیست و ارواح را بر حسب اعمال مکوب
 تنعم و تعذیب خواهد بود و انتهی و ترندی و سنائی و ابن مایه و ابن حیان و حاکم از ابن
 روایت کرده اند من سأل الله الجنة ثلاث مرات قال الجنة اللهم ادخله
 الجنة ومن استجار من النار ثلاث مرات قالت النار اللهم

اجرة من النار وشرح حدیث نوشته اند که او قول جنت و نار است بحقیقت
 و نیست در آن بعدی و استبعادی که الله تعالی میفرماید و تقویٰ فهل من قریل
 و جایز است که مراد خیر و حفظ جنت و نار باشد و جلال الدین سیوطی در بدو سافر
 یگوید اخراج الترمذی و حسنه و ابن ماجه عن معاذ بن جبل عن
 النبی صلی الله علیه و سلم قال لا یفوز فی امرءة من وجهها الا قال
 زوجته من الحور العین لا یفوز به الا و اخرج الطبرانی عن ابی امامة
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انصرف المنصرف
 من الصلوة ولم یقال اللهم اجر فی من النار و ادخل فی الجنة و من نحوی
 من الحور العین قالت الملائكة و مع هذا العجز ان یستجیر بالله من
 جهنم و قالت و یحک هذا العجز ان یسال الله و قالت الحور العین ان
 یسال الله دقایق الحور العین پس برگاه که ملائکه و حور در جنت بلکه جنت و نار که
 قسم جدا اند می شنوند کلام ایجا را بلکه ملک و حور را در جنت علم دعا نکرده اند و میگویند
 پس ارواح کامله اگر در جنت و برزخ شنوند کلام ایجا را که نحوی ثابت و علم یاد کردن احیاء
 حاصل شد شرک از کجاست تحقیق درین بنیام است که افعال عباد همه مخلوق خدا اند و فوهمین
 حکم احیاء اموات اوم و ملک و غیره همه یکسان اگر کسی فرستد یا اومی زنده یا مرده را و کلام
 فعل مستقل و خالق داند کفر است کلام و سماع احیاء نیست بلکه خلق و قدرت او تعالی اگر
 او تعالی بخواد کلام کند و بشنود و اگر نخواهد نشنود اگر چه صور اسرائیل در گوش او می رسد
 شود علی بن الحقیق پس ارواح اموات هم نمی شنوند تا آنکه خدا شنود او و با سماع خدا
 می شنوند و کلام میکنند و نیز افعال می سازند و چنانچه زبان عادت الهی در عالم او

طریقی برای شیخ و غیره بر یک نهاده که بر آن طریق هم در افراد و انواع تفاوت کمالاتی شمار پیدا
 کرده با صوره یکی را از با صوره دیگری و ساسه یکی را از ساسه دیگری و علی هذا القیاس و بر طرف
 خاصه مخلوقه هم قدره است و او را کرده هرگاه که خواست در آن طرف هم تصرف نموده همچنان در
 عالم مجرد یعنی ملک و روح مفارق هم طرق خیات و علم و ادراک و ساسه و غیره نهاده که افعال
 و اعمال انسان در ارض معلوم و عدد که ایشان کرده بر آسمان و جنب و بر مخرج علی تفاوت
 المراتب یا طامک الله و اسما و صفات و افعال آن عالم از صفات و افعال این عالم بطور
 دیگر اند مثلا ابدان در حیات دنیا محتاج بطعام و شراب اند و در آن عالم چنان نیست و سمع
 که درین عالم برفیع صماخ ساسه بقوت ماده موقوف است و در آن چنانست و می تواند که
 کسیکه انکار سماع صوتی میکند همین سماع است بلکه آن عالم انشبه و اقرب است به عالم ملکوت
 و لهذا افعال تعالیم قوی از افعال این عالم می باشند چه سماع دنیا آنچه مسموع نمیشود
 بسبب غایب فاعله یا حیالوت عاجز و غیره در آن عالم نمیشود و این عوالم مانع آن نمیشود که در شرح
 ساسه گفته که امور بر رخ را بر امور دنیا قیاسی نباید کرد و زود و انکار ملاحظه طبعیه درین
 احکام مجرد استبعاد است بخلاف معتاد یعنی قدرت الله را در عالم مادی محسوس مادی مختصر
 میشود و لذا اینجهت است که در معجزات و کرامات انبیا و اولیا کلامیکه نمی باید میکنند و این امر
 ناشی است از جهل بقدرت قدر مطلق ملا و بر آن سیکویم که این استبعاد و بخلاف معتاد
 منافی امکان نیست فاما ملاحظه که اعتقاد معاد و حشر و ثواب و عذاب و تکلیفات و ثنوت
 ندهند کلاما خاص در باب بر رخ چندان از ایشان مستبعد نیست محل کمال غرابت این است
 که بعضی تفسیرین نبری اسلام هم کلام ما ملایم بر زبان نمی آرند و روایات صحیح مرصع قوی و
 را بر طاق سیان گذاشته و روایتی ضعیف المتن و اشند ضعیف الدلالت که بفهم نشان

سوید و هم باشد متصرفات بعیده در محاسن اعلان میکنند و این اثر ثابت است شد عاجز
 بالاکذشت و نیت در آن رایج از شد که بلکه انکار آن خطاست و همین قدر کافیت برای
 ندای و خطاب شان و آنچه که مولوی اسماعیل نوشته که بزرگان را چنان تصور نموده اند
 که از دور و نزدیک برابر میشوند این شرک است خطی است عجیب مقام حیرانی است که از غیر محض
 چگونه سرزند و با عشق همه دیوانه گردیدند که باین کلمه بیعی تقوه میکنند معلوم نمی شود که ازین دعوی
 یعنی از دور و نزدیک یکسان شنیدن خاصه حد است چه اراده دارند با وجود یکو خد از قرب
 و بعد مکان منزه است و نسبت او با جمیع المذکیان و تصریح نموده اند جمهور که مراد از قرب که واقع
 شده است هم قرب مکانی نیت و آنرا که خطاب میکنند ارواح کامل را می شنوند خدا تعالی
 در عالم برزخ و جنت کلام اجبار بطریق دیگر نوشته است و این امر شریک است با شرک سبک
 ندارد و معلوم نیست که از دور و نزدیک چه اراده نمود اگر چه مقصود است پس محل و ممتد و ممتد
 اگر چه قبر هم کلام کنند نمی شنود روح مگر جای که است از برزخ و جنت و اگر برزخ و جنت که محل
 ارواح است مقصود است پس نسبت برزخ و جنت با قبر دیگر المذکیان قرب و بعدی
 ندارد و اجزای مرتب است بر تعلق که روح را از جنت و برزخ بان حاصل است و لهذا
 میگویند که استعانت نزدیک قبر در افاضه قویست از در چنانچه بجای خود همین است
 ظاهر ارواح را محسوس در قبور تصور نموده قیاس بر اجسام ساخت که عاده از دور نمی
 شنوند و از نزدیک می شنوند و یا برزخ را دور تصور نموده استعانت شنیدن ارواح
 نمود و این قیاس چنانکه گذشت فاسد است حال ارواح بعد مفارقت ابدان متبل
 ملائکه میگردد بران قیاس باید کرد و در تفسیر غریبی نوشته روح را قرب و بعد مکانی
 مانع این دریافت نمیشود و مثالی آن در وجود انسانی روح بعضی است که ستار یا

بهجت آسمان را درون چادری تواند دید پس این قسم ندادن غیر خدا را موجب عقوبت
 است چنانچه آیات قرآنی و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم و روایات فقهیه بر معنی
 دلالت دارد بالا گفته ام که از اعتقاد علم ذاتی و علم غیب و قدرت متفکد و تصرف در عالم
 و شکر کن در تکرار کفر لازم می آید بی ندامت کفر است مگر لفظ چنانچه که درین عبارت
 واقع است محض غلط که ازین آیات و احادیث و روایات فقهیه که نقل نموده اصلاً
 حکم نه اظهار نیست چنانچه مفصلای آمد در بعضی آیات که لفظ دعا وارد است مراد
 نداء قرار دادن مخاطب عامه این فرق است اکابر این طریق که بر مطلق نداء بی تفصیل
 مجیب هم مجمل ادا کرده است می نمایند قال الله تعالی قل لا یعلم من فی السموات
 و الارض الغیب الا الله و ما یتعرون ایاک یتبعون صاف ظاهر است
 که این آیه صرفاً فاده اختصاص عالم غیب بحضرت باری غر شانه می نماید و دران کلام
 بنود کلام درند او این آیه افاده آن میکند و من اصل همید یعون من دون الله
 من لا یجیب له الی یوم القيمة و هو عز دعائهم غفلون و قال الله تعالی
 و لا تدع من دون الله مالا ینفعک و لا یضرک فان فعلت فاناک اذا
 من الظالمین و قال الله تعالی قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله
 یملکون مثقال ذرة فی السماء و لا فی الارض و ما لهم فیها من شریک
 و ما لهم من ظمیر و دیگر آیات بهمن معنی بسیار اند طریق کلیه این فرق است که آیات
 قرآنی را بی لحاظ موارد تدرول مخالف تفاسیر منقول از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و خلاف تفاسیر ماثوره از صحابه رضی الله عنه و جمهور مفسرین محض برای فاسد خویش
 نموده احکام فخر خود را بران بنانودن از انجمله این آیات و امثالها صاحب کتاب التوحید

که اصل شیخ سید است و با اتباع آن در تفسیر کتاب الامان که با ترجمه کتاب التوحید شیخ محمد است که در مکه
هم بر جای که در قرآن حدیث لفظ دعا یا ترجمه آن اند امده این آیت هم از اینجا است مگر که در قرآن است و آن یکی
سور یسعی فی الفیض بلکه همین المطلق است که است و با محیب در ظاهر را یکند بطریق شریک است
این آیت را بدعوی تراشیده هر دو در این آیت یک چیز است و در تفسیر عابدان از آخرت صلی الله علیه و آله و سلم
مرفوعاً و تفسیر سوره فاطر می نویسد اخرج احمد و اصحاب السنن و الحاکم و ابن
جیمان عن المغان بن بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم ان الدعاء هو العبادة ثم قرأ دعونی استجب لکم ان الذين
یستکبرون عن عبادتی سید مخلون جهنم و اخرین و در مدارک توفیه
و قال ربکم ادعونی اعبدونی استجب لکم انکم فالدعاء معنی العبادة
کثیر فی القرآن و يدل علیه ان الذين یستکبرون عن عبادتی و قال
علیه السلام الدعاء العبادة و قرأ الآية و سیاقی مفضلاً و در صحاح
و کتب معتبره تفسیر در جای که تفسیر وی عبادة موجود بود همه جا ندانیم بود چنانچه این تفصیل
در رساله مذکور است حال تفسیر این آیات نقل میکنیم از اول و تفسیر بحر الوحیان اندیسی
که خیلی معتبر است و جمال الدین سیوطی در اتقان مدح آن نموده می نویسد و من
اضل الصنفام قوی فی لغة الاصنام ای لا احد اضل ای ابلغ فی
الضلال ممن عبد الاصنام و هی جاذبة لقلوبها علی استجابة دعائها
مادامت دنیا ای لا یستحبون لها ابدان و لذات عیاء انتفاء
استجابته بقوله الی یوم القيمة و مع ذلك لا یستحبون لهم عبادة
ایا هم و هم فی الاخرة اعداء لهم فالیس لهم فی الدنیا حکم قطع و هم

عليهم في الآخرة ضررهم ودر عبادي نوشته ومن اضل من يدعوا من
دون الله فمن لا يستجيب له انكارا يتكون احدا من المشركين حيث
تركوا عبادة السبعة العليلة المحيية القادر الجليل الى عبادة من لا يستجيب
لوسعه دعاكم فضلا ان يعلم سرايرهم ويراعى مصالحهم ودر مدارك
هم بدعوا بمعنى يعبد ومن دون الله باصنام تفسير نموده آية دويم جلال الدين
در القان نوشته الدعاء ورد على اوجه العبادات فحذوا ولا تدعوا من
دون الله ثم ودر مدارك نوشته اذا من الظالمين اذا خراء الشرط و
جواب سوال مقدر كان سائلا سال عن عبادة الاثان لانه
لا ظلم اقبح من الشرك وقال بعد تمام ما ملخصه النهى عن عبادة
الاوثان ووصفها لا تنفع ولا تضر ان الله هو المضر النافع الذي
ان اصابك بضر لم يقدر على كشفه الا وحده دون كلوا احد
فكيف الجاد التي لا شعور لها وكذا ان اراد بخير لم يقدر واحد
يرد ما يريد بل من الفصل والاحسان فكيف الاوثان فهو الحق
ادن بان يتوجه اليه العبادة وبنها آية سيمون بياوي ينوي
قل للمشركين ادعوا الذين زعمتموهم الهة من دون الله فامتنى
ادعوه فسماء بهم من جلب فقع او وقع ضرر لعالمهم يستجيبون لكم
ان صح دعوتكم وتغير واحد من نوب قل لكفار ملكه ادعوا الذين
زعمتم انهم الله من دون الله قال مقاتل يقول ادعوه لم يستفوا
عندكم الضر الذي نزلكم في مسمى الجوع ثم اجر عنهم فقال لا يملكون

مشغال خیره فی السموات ولا فی الارض فمعرض این آیات را بر کفر و ترک
 بودن نه احمل کردن تغییر نیست بلکه تحریف است و اما احادیث پس از آنکه این است
 قالت احد کهن و فینا بنی یعلم ما فی عذ فقال دعی هذه وقو لی انا الذ
 كنت بقولین وینور حدیث شریف عن عایشه رضی الله عنها قال قلت من
 اخبرک ان محمدا صلی الله علیه وسلم یعلم الخ فی حق قال الله تعالی
 ان الله عنده علم الساعة لا یبه فقد اعظم الفتنه کذا فی المسلم
 واینها قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والله لا ادری والله
 لا ادری وانا رسول الله ما یفعل فی ولا یمکن کذا فی مشکوٰۃ و دیگر اخبار
 میوید احادیث مذکور بسیار اند بطریق تنوید من قدر ذکر نموده است اما فقهی پس این است
 ثم اعلم ان الانبیاء لم یعلموا الغیبات من الاشیاء الا ما اعطاهم الله
 حیثما ذکر الحقیقه فیه تصریحاً بالکفر باعتقاد ان النبی صلی الله علیه
 وسلم یعلم الغیب بمعارضه قوله تعالی قل لا یعلم من فی السموات ولا فی
 الغیب الا الله کذا فی شرح فقه الاکبر لا علی قاری قال فی الذاریه فی
 غیره من کتب الفقه من قال ان ارواح المشایخ حاضره یعلمون بکفر
 کذا قال الشیخ فخر الدین ابو سعید نعمانی الحما بن سلیمان الحنفی فی
 رساله و من ظن ان المیت یصرف فی الامور دون الله و اعتقد بالکفر
 کفر کذا فی بحر الرائق هر یک که کوز فهم داشته باشند ظاهر است که حاصل این احادیث
 و روایات فقه نیست مگر اختصاص علم غیب بجد او کفر بودن اعتقاد علم غیب بغير خدا
 و دعوی محیی بران این احادیث و روایات سند آورده و خبری دیگر یعنی هذا

پس با سلی بنجر این نیست که جهال انقدر بپند که سئله از آیه و حدیث و فقه نوشته است
حال آنکه محقق بی اصل نوشته است و هر کجا یک در جواب سوال یک بالای این سوال
و جواب نوشته منقضی اعمال احیا بر اموات و دعا اموات برای احیا و تسلیم نموده
بنیارسبعا دوازده و اوجبی نماز و اثبات دوازده در بحث استمه او تفصیل گذشت
از انجا باید بدین مولوی رفیع الدین صاحب کثرت مذای اموات را چه قدر ستوده و در سال
نذایه گماشتنی تحقیق این سئله گردیده **سوال** اذان بر قبر دادن بعد از دفن

میت جایز است یا نه **جواب** اذان دادن بعد از دفن بدعت و مکروه است
شیرا که معهود از سنت نیست و آنچه معهود از سنت نیست بموجب روایات کتب فقه
مکروه می باشد و عبارت الکتب هکذا الکتاب عند القبر ما لم یجهد من
السنة والمعهود متما لیس الا زیارت و والدعا عنده قایما کما فی
فتح القدر الجبر الراق و النهر الفایق و الفتاوی العالمگیری پس
ازین روایات واضح شد که اذان بر قبر کسی که بران امر اصرار کند و این راست
داند در حق او کراهت شدید خواهد شد اول تمام کلام را باید دید و بعد از آن معنی آن
باید فهمید پس اذان اگر بدلت مطابق صریح معنوی منطبق باشد بر سئله مستوفی تا آن
وقت نوشتن جواب مضایقه ندارد و مثلا در جواب نوشت که مکروه است روایات منفی
انچنان می آید که در حکم کراهت اذان مصرح می بود و نه اینکه عبارت را بخند و تصرف
نقل نموده و معنیش زیسیده یا دیده و دانسته برای تعلیل عوام بر محل بیگانه گشتن
کشان برده راست نمودن که از نشان منفی بعید است این سئله اصل از فتح القدر
است دیگران که ناش برده هم از فتح القدر اخذ نموده اند و عبارت فتح القدر این است

وبكره الغوم عند القبر وقضاء الحاجة بل اولى كلما لم يبعد من السنة
والمجهول منها ليس الا زيارتها والدعاء عند هاتين كما كان ^{يقول}
صلى الله عليه وسلم في الخروج الى البقيع ويقول السلام
عليكم وارقوم من بيني وانا انشاء الله بكم ^{لاحقون} اسئل الله
لي ولكم العافية واختلف في اجلاء القاري ليقوم عند القبر والتخار
عدم الكراهة اصل نه سب اين طائفة كزبير بن عبيد الله عليه السلام عليه السلام
من ميان بچيك ذكر و كلام جايز نيست محصل تعليل مجيب بكونه زيارت و دعا
نزديق و هر چه معهود نيست مكره است و اذان و دعاست پس مكره شد و دعاست و دين قيا
از خطا در معنی دعاست كه بدان معنی اذان از دعا خارج است و وجه خطا اينكه در فتح القدير
در خاتمه همان كلام موجود كه نشايدن قاريان براي قرعة نزديق بر نه سب مختار مكره
نيست حال آنكه چنانچه اذان از معنی خاص دعا خارج قرعة قرآن هم از ان خارج پس تنها
و تعارض در همان يك مقام در سند لازم ميكرد و چه كه مجيب با وجود نقل عبارت از
فتح القدير بسبب هم فهم تعارض افتخار هم كه به معنی تراست مشهور استش لازم می آيد متنبه كنند
ديگر قباح كه لازم می آيند فهم آن نصيب اهد است يكي از ان اينكه در همان فتح القدير
در مقصد ثالث از خاتمه كتاب الحج آنچه نوشته و پيچري و در ما سبق ذكر كرديم مخالف
است ديگر آنكه اگر اذان دعا معنی ضرعومي مجيب باشد تا اين فقره معنی والله هو
السنة ليس الا زيارتها والدعاء عند هاتين فاما غلط ميكرد و چه بسياري سواي
آن ارسته معهود است چنانچه می آيد و حقيقت اينست كه دعا معنی طلب اولي نذر اعلی نذر
خضوعت و بهي ذكر هم می آيد و اينجا مراد از دعا ذكر است و اين اطلاق در عرف

شرح خیلی شایع ترمذی و ابن ماجه از جابر رضی الله عنه روایت نموده اند که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم افضل الدماء المحمده و اما احمد بن حنبل و ترمذی از سعد بنی الله عنه
روایت نموده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوة ذي
النون اذ دعا ربه وهو في بطر الحوت لا اله الا انت سبحانك اني
كنت من الظالمين و بخاری و مسلم از موسی اشعری روایت نموده قال كنا مع رسول
الله صلى الله عليه وسلم في سفر فجعل الناس يجهرون بالتكبير
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايها الناس ارفعوا علي
انفسكم انكم لا تدعون احما ولا غايبا انكم تدعون سميعا بصيرا
و در شرح السنه از ابی سعيد خدری مرويت قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال موسى عليه السلام يا رب علمني شيئا اذ ذكرت
او ادعوت فقال يا موسى قل لا اله الا الله الى اخر الحديث و ما را حلی
قاسری و در شرح حصن حصين نوشته كل دعاء ذكر وكل ذكر متضمن للدعاء
لما فيه من عرض الثناء و تقرب بفضيل العطاء و در مرقاة و در شرح حديث
كل دعاء ذكر وكل ذكر دعاء و در شرح حديث موسی اشعری و در فایده زاید کردن
بصير نوشته و الاولي هو ان يقال لما كان الدعاء فتعلم العبادة الفعالية
والقولية اني بهما جميعا و در کتب حديث کتاب الموت مثل بربر انواع میباشد
تا لا ذکر میکنم آنچه از احادیث و روایات فقہ دین باب ما رسید است و در مشکوٰۃ
عن جابر رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ابي
بن معاذ رضی الله عنه حين توفي فلما صلى عليه رسول الله صلى الله

عليه وسلم ووضع في قبره وسوى عليه سجد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وسلم فبينما طويلا ثم كبر فكبيرا فقبل يا رسول الله لم يثبت قوم كبرت
قال لقد مضى على هذه العبد الصائم قبره حتى فرجه الله تعالى عنه
رواه احمد وملا على قارى وشرح نوستر وقال الجبى حتى مضى حتى مضى
اي ما زلت اكبر وكبرون واسبح وسبحون حتى فرجه الله انتهى وألا
نسب تقديرو التبيين والتكبير على هذا لا طحا والتعجب الا على ولذا اود
اسجباب التاكيد عند رويته التحريق وهم در شكوة است عن عثمان رضي الله
عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من دفن الميت وقف
عليه فقال استغفر لاميتكم ثم يسأله بالتبث فانه الا ان يسئل
رواه ابو داود ملا على قارى وشرح مينيبي اي ادعوا له بدعاء
التبث يعني قولوا ثبته الله تعالى بالقول الثابت او اللهم ثبته بالحق
الثابت وهو كمال الشهادة عند منكر ونكير وهذا افضل من التلقين
المختلف فيه ولكن اكثر الناس عنه غافلون قال الخطابي وليس فيه
دلالة على التلقين عند الذين كما هو العادة ولا يجد فيه حديثا مشهورا
ولا يباس به اذ ليس فيه الا ذكر الله تعالى وعرض الاعتقاد على الميت والحاضر
والدعاء له والمسلمين والارغام لمنكر المحشر وكل ذلك حسن الى اخره وقول
ابن حجر فيه ايماء الى تلقين الميت بعد تمام دفنه وكيفيته مشهور
وهم سنة على المعتدل من مذاهب خلافا لمن زعم انه بدعيه كيف
وفيه حديث صحيح يعمل به في الفضائل اتفاقا قبل اعصار فتوى احمد

بن بقی بها الی درمبه الحسن و فی الادکار عن الشافعی و اصحابه انه سیتحب
 یقرع علی القبر بعد الدفن اول سورة البقره و خاتمتها قال الطبری و فی دوائ
 بقره اول البقره عند امر المیت و خاتمتها عند رحلیه و شیخ عبدالحق در
 ترجمه مشکوٰۃ نوشته دین حدیث و دلیل است که دعای زندگان سود کننده است مرد بار
 و طلب آمرزش ایشان و اسباب رحمت و مین است مذهب شایخ اهل سنت و جماعت
 رضوان الله علیهم اجمعین در عقاید نوشته اند و فی دعاة الاحیاء و الاموات و صدق
 عندهم لفعولهم و این دعا و طلب تثبیت غیر تلقین میت است که بعد از دفن کنند و مستحب
 نزد بسیاری از شافعیه و بعضی از حنفیه و محدثی از ابی امام رضی الله عنه آمده است که گفت
 خدا صلی الله علیه و سلم چون مردی کی از برادران شهادت و دفن کردید او را و رنجید بروی خاک
 ماید که بایستد مرد را این شهادت و بقروی و بگوید یا فلان بن فلان یعنی میت میشود و از
 یکین جواب میند بد پسر بگوید یا فلان بن فلان چون باز میشوند و برمی نشینند در قبر پسر
 بگوید یا فلان بن فلان درین نوبت میگوید ارشاد بکن مرا رحمت کند خدا ایتالی ترا و لیکن
 شما نمی شنوید پسر بگوید یا دکن آن کلمه را که برآید و نوبران از دنیا شهادت ان لا اله الا
 الله و ان محمدا عبده و رسوله راضی شده که خدای پروردگار رست و محمد پیغمبر
 است و اسلام دین است و قرآن اما تو چون گفت این را میگوید یکی از مسکوف و بیکر دست
 دیگر را و میگوید پروان آید از پیش این بنده چه کار داریم با وی اکنون که حق سبحانه
 تعالی تلقین کرد او را حجتی معرفی گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانم چه گویم و ک
 نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بچو اگر مادر هر است انبی و خواندن اول سوره بقره باطل
 و انحراف از اسن الرسول نیز آمده است اگر ختم قرآن کند اولی و افضل باشد و از بعضی علما

شنیده شده است که اگر مسلمانی را قتل کردند نیز نفسیات دارد و با غت نزول حجت است
 و مختار است که مناسب عالمی ذکر مسلم را بیض است و خواندن قرآن بر سر قبر مکرر است
 خلافاً لبعضهم که قال الشيخ ابن الهمام و هم در شکوة است عن عمرو بن العاص قال
 لا بنة وهو في سياق الموت اذا انا مت فلا تحبتي فائتمه ولا تار
 فاذا دفنتموني فتنوا على التراب شناسم ايقوا حول قبري قد رما
 يتخرج رقة يقسم لها حتى استانس بكم واعلم بما اذا ارجع به سل
 ربي رواه مسلم الشيخ عبد الحق در ترجمه گفته پس چون دفن شدند را بنویسند
 بنیاد برین خاک را یعنی اندک اندک ازید و این دلالت میکند باین که میت احسان
 میکند و دروناک میشود و با آنچه دروناک میشود و زنده و عن محمد بن عمر قال سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا مات احدكم فاعلموا انفسه
 و اسرعوا به الى قبره و ليقراء عند راسه فاتحه البقرة و عند رجليه
 فاتحة البقرة رواه البيهقي في شعب الایمان قال والصحيح انه هو في
 عليه الشيخ عبد الحق در ترجمه نوشته و در آید رقرعت فاتحه الكتاب
 و معوذتين و قال هو الله احد و كذا يدين ثواب برای این مقابر آمده است و تشرح
 الصدور و در باب ما يقال عند الدفن مسطور است اخرج الطبرانی و البيهقي في
 الشعب عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 اذا مات احدكم فاعلموا انفسه و اسرعوا به الى قبره و ليقراء عند راسه
 فاتحة الكتاب و عند البيهقي فاتحة البقرة و عند رجليه فاتحة سورة
 البقرة و اخرج الطبرانی عن عبد الرحمن بن عوف قال قال النبي

يا بني اذا وضعتني في الحدي فقل بسم الله وعلى ملته رسول الله ثم
على التراب شيئا ثم اقرء عند راسي فاتحه البقرة وخاتمتها فان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول ذلك واخرج ابن شبيب عن قتادة
ان انس بن مالك قال اللهم حاف الارض عن جنبيه وصنعه روحه
وتقبله وتلقاه منك بروح واخرج ابن ماجه والبيهقي في سننه
عن الميت قال حضرت بن عمر في جنازة فلما وضعها في الحد قال بسم الله
وفي سبيل الله فلما اخذ في توثيقه اللهم اجزا من الشيطان ومن
عذاب القبر فلما سمى الكتيب عيسى قام بجانب القبر ثم قال اللهم
جاف الارض عن جنبها وصعد روحها وتلقاه منك رضوانا ثم قال
سمعت من رسول الله واخرج ابن ابى شبيب عن مجاهد انه كان يقول
بسم الله وفي سبيل الله اللهم افتح له في قبره ونور له فيه والحق به
واخرج ابن ابى شبيب في المصنف عن حمزة قال كانوا يستجيون اذا دفنوا
الميت ان يقول بسم الله وفي سبيل الله وعلى ملته رسول الله صلى الله
عليه وسلم اللهم اجز من عذاب القبر وعذاب النار ومن شر الشيطان
الرجيم واخرج سعيد بن منصور عن برصعود قال كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم يقف على القبر بعد ما يسوى عليه فيقول اللهم منزل
بات صاحبنا وخلف الدنيا خلف ظهرك اللهم ثبت عند المسئلة فسطحه
ولا تبطله في قبره بما لا طاقه له به واخرج الطبراني في الكبير عن جندب
عن ابى امامة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا مات

احد من اخوانكم فسوف نقيم التراب عليه فليقيم احدكم عند راس قبره ثم يقول
 يا فلان بن فلانة فانه سيعده ولا يجيب ثم يقول يا فلان بن فلانة يستوي
 قاعدا ثم يقول يا فلان بن فلانة يقول ارشدنا رحمت الله ولكن لا
 تشعرون فليقل اذكر ما خرجت عليه من الدنيا شهادة ان لا اله الا الله
 وان محمدا عبده ورسوله وانك رخصت بالله دينا وبالا سائر دينا ونحو
 بنينا والقرآن اما فان منكر انك لا تأخذ كل واحد منهما بيد صاحبه و
 يقول انطلق بنا ما لنا عند من لعن حجة فيكون الله محجة دو فاما قال
 رجل يا رسول الله فان لم يعرف امه قال ينسبه الى حوايا فلان بن حوا
 واخرج بن مندة من وجه اخر عن ابي امامة الباهلي قال اذا مت قد
 فتوتى قلبك انسان عند راسي فليقل يا مدي بن معاوية اذكر ما كنت
 عليه في الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله اخرج سعيد
 بن منصور عن راشد بن سعد وخمرة بن سعد حبيب وحكيم بن عمير قالوا
 اذا سوي على الميت قبره والصرف الناس عنه كان يستحب ان يقال للميت
 عند قبره قل لا اله الا الله ثلاث مرات يا فلان قل ربني الله ودينني الا
 سلام ونبيي محمد صلى الله عليه وسلم ثم يصرف تنبيهه قال الاجري
 يستحب الوقف بعد الدفن قليلا والدعاء للميت مستقبل وجهه بالنبات
 فيقال اللهم هذا عبدك وانت اعلم به منا ولا تعلم منه الا خيرا و
 قد اجلسه لتسأله اللهم فتنبه بالقول الثابت في الآخرة كما تنبته
 في الدنيا اللهم ارحمه والحقه بنبيه ولا تضلها بعدة ولا تحشرنا اجرة

وقال الترمذي الحكيم في قواعد الاصول الوقوف على القبر وسؤال النبي
 في وقت الدفن مدد الميت بعد الصلوة لان الصلوة لجماعة المسلمين
 كالعسكر له قد اجتمعوا بباب الملك فيصفون له والوقوف على القبر
 وسؤال النبي مدد للعسكر وذلك ساعة شغل الميت لانه مستقبله
 هو المطلاع وسؤال القيايين ودر فصل قراءة القرآن للميت او على القبر
 بعد ان ذكر كفته اختلف في وصول ثواب القراءة للميت فذهب السلف
 الثلاثة على الوصول ومخالف اما من الشافعي في نوب واما القراءة
 على القبر فحرم بمقتضى معتقدينا واصحابنا وغيرهم واخرج الحلال في جامع
 عن الشعبي قال كانت الاموات له الميت احلوا الى قبره يقرءون
 له القران واخرج الدارقطني والسلف عن علي بن فضال عن من علي القبر
 وقرء قل هو الله احد احدى عشرة مرة ثم وهب اجرة الاموات اعطى
 من الاجر بعد الاموات واخرج عبد الغنى صاحب الحلال بسند
 عن انس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 من دخل المقابر فقرأ سورة ليس خفف الله عنهم وكان له بعد من
 فيها حسنات وفي فتاوى قاضي خان من الخففة قراءة القرآن عند القبور
 فان نفوس بذلك ان يسمع صوت القرآن فانه يقرء وان لم
 يقصد ذلك فالله يسمع القراءة مجتهدا ومتوجها ما دلت له نام كتب كمال
 حد من ربان في اريد ان سور فم باعت جرات است در عالم كبرى منوب والا
 فضل الدفن في المقبرة التي فيها قبور الصالحين ويستحب اذا دفن الميت

ان يجلسوا ساعة عند القبر بعد الفراغ بقدر ما يخرج من درويشهم حتى
 يتلون القرآن ويديعون الميت كذا في الجوهرة السيرة قراءة القرآن عند
 القبور عند محمد رضي الله عنه لا بكرة ومشتا يشادهم الله تعالى
 اخذوا القول وهل ينفع والمخار انه ينفع هكذا في المصبرات وبجانب
 وفي التهاديب ينبغي زيارة القبور وكيفية الزيارة كزيارة ذلك الميت
 في حيي من القرب والبعد كذا في خزانة الفناوين واذا اراد زيارة القبور
 تستحب له ان يصلي في بيته ركعتين يقرأ في كل ركعة الفاتحة واية
 الكرسي مرة واحدة والاخلاص ثلث مرة وجعل جوابه للميت نعمت الله
 تعالى الى الميت في قبره نوراً وكتب للمصلي ثوابا ليلئلا يتعمل بأكافيه
 في الطريق فاذا بلغ المقبرة تجلس ثم يثقب مستدير القبلة مستقبلاً
 للميت ويقول السلام عليكم ثم يركع ثم يقرأ سورة الفاتحة واية
 الكرسي ثم يركع مسجدة اذا ذكرات والحكم المتكاثرة كذا في الغرائب بازكي
 وان قرأ القرآن عند القبور ان قوى بذلك ان جوده
 القرآن فانه يقرأ وان لم يقصد ذلك فالله تعالى فيهم قراءة القرآن
 حيث كانت كذا في فتاوى قاضيان ولومات رجل واحسان واره
 على قبره من يقرأ الاصح انه لا بكرة وهو قول محمد رحمه الله عليه
 كذا في المصبرات وهم ينوي اذا من مقبرة فقرأ شيئاً بفضله من ثوابهم
 لا يأس به كذا في السراجية وحكى عن ابي بكر بن سعيد انه قال ينبغي زيارة
 زيادة القبور بقراءة سورة الاخلاص سبع مرات فانه يلغى من قراءته

سبعة مرات ان كان ذلك غير مغفور فيغفر له وان كان مغفورا غفر له
 القاري وذهب ثوابه للميت كذا في الذخيرة وان قرءها غرة مرات
 فهي احسن من اراد غاية الكمال فلا يدر عليها بالتصريح ولا يقال سور
 اخر ومن قرء على قبر بسبم الله وعلى ملته وسوال الله اذ دفع الجواب
 والضيق والظلمة عن صاحب القبر اربعين سنة ونيز كفة ووضع اليد
 والرايحين على القبر من حسن منيات قبري صلى الله عليه وسلم كفة است
 بالاكذبت ودر بحر الرائق نوشته ولا يأس بقراءة القرآن عند القبور وانما
 يكون افضل ولجئ من ان يخفف الله من اهل القبور شيئا من عذاب
 القبر او يقطع عند دعاء القاري وتلاوته وفيه ود اذا من دخل المقابر
 فقرء سورة ليس خفف الله عنهم يومئذ وكان له بعد من فيها
 من الحسنات شيخ الاسلام در كشف الغطاء كفة مستحب است كه چون از قبر فارغ شوند
 بنشینند نزد قبر ساعتی بمقدار زمايكه بخبر کرده شود بتر در آن وقتش کرده شود كونهت او را و
 تلاوت كنند قرآن را و دعا كنند برای ميت كذا في الجوهرة ووصيت کرده بود عمر بن حاص
 و پس خود را وقت موت خود بپوشتن بعد دفن وكفت ما اسئلكم شيئا و بدانم كه بچه خير يا بزرگوارم
 و جواب میدهم فرستاده بای نپور و دكار خود را كه در قبر آید سوال كنند و در خزان است
 چون ميت را در گور بپوشند از سوال كنند درین حالت سورة ملك را بخواند و ثواب آن
 باید بخشید تا جواب سوال او را اسان گردد و در حديث خواندن افتتاح سورة بقره تا
 نزد ميت و اختتام آن از اسن الرسول تا آخر نرود و پاي او بعد از دفن آید و طبعی
 مستحب است همچنين بنهيديم ما از بعض علماء كه مستحب است ذكر سبعة از مسائل قدوة در الو

و متعارف ذکر سید از علم و ریاض است در وسیع این آثار از کما نقل نموده و بیست و یک
 یقعد عند القبر بعد الفراع ساعة قدر ما یخبر خبر و وقت قصور و کما نقل
 القاعدون بتلاوة القرآن والدعاء للمیت والوعظ والحکایات لاهل الخیر
 والصالحین وینافی صحیح مسلم عن عمر بن العاص قال اذنه و فمونی اقبوا
 تحول اقبوی قدر ما یخبر خبر و دو قسیم چهرها احتی استانف بکرم و انظر ما
 اراجیع و سل دبی و از ذیل جمع یحی نقل نموده ثم سأل الله بالتبیت لیس
 و کلاه علی التلقین للمیت و کما یاس به اذ لیس فیہ الا ذکر الله و عرض الخفا
 علی المیت و الحاضرين والدعاء لهم و کله حسن و انفق کثیر علی الثلثین و از
 نقیاح الجنان نقل نموده چون بر سر گور سه از جانب قبله درآید و بگوید السلام من اهل
 لا اله الا الله علی اهل لا اله الا الله و کیف و مجد تو قول لا اله الا الله
 اخترنافی زمرة من قال لا اله الا الله و لا ننسا ناقول لا اله الا الله
 الرسول الله و برابر روی مرده بنشیند فاحته و اذا ذللت الارض فجوانده و ان
 دعا نخوانا الحمد لله الذی لا یغنی الا وجهه و لا بد و م الاملاکة اشهد ان لا اله
 الا الله و حده لا شریک الیها و احد احد افرد و نزل الم یخده صاحبته و لا
 ولد او اشهد ان محمد عبده و رسولہ نعبري الله محمد البنی الامی عنایما
 هو اهله و ایه شهد الله ان لا اله الا هو تا سرع الحساب و از حبرة القوم
 نقل نموده چون سلام کردی تکبیر بگوی و مکت در یک است بر اهل کورستان که رسول علیه
 فرموده است اذا رايتوا حرقی فکلی و اچون آتش در جای افتد و از دست شما برآید
 که بفرمانند بکبر بگوید که آتش برکت آید بکبر و نشیند چون عذاب قبر با آتش است و دو

ثم بان في نسخة تكبري بايكت تمام دكان از آتش و فو رخ خلاص يا بند ملا علی قاري شرح
من العلم نوشته و يقرء القرآن ما تكبر في صحيح مسلم عن ابي امامة الباهلي قراء
القرآن فانه ياتي يوم بقيمة تسفيح الاصحابه ثم يسبح ويدعو بالرحمة والمغفرة
لنفسه وللمؤمنين فان الاذكار كلها نافعة له في تلك المدا و عن جابر
عن مر بالماين فلم تعبیر لنفسه ولم يدع لهم فقد خان نفسه وخافهم
وورد قراءة ليس في المشاهير في الاحاديث المشهورة والاحاديث
اي سبع مرات والمشيء براءة بقرء ثلاث مرات لانه بمنزلة ختم القرآن فجمع
الايات في روايه الثقلي عن رجاء الفوی من قرء قل هو الله احد ثلاث
مرات فكما هذا قرء القرآن اجمع ودحا في از منافع نقل بنوده من زار قبر هو
فقال اللهم بحق محمد وال محمد لا تغضب هذا الميت رفع الله العذاب عنه
الي يوم ينفتح في الصور حسني شرح صحيح بخاري بن عبد الله باب من وعظته المحدث محمد
وقعد اصحابه حوله ينوب ما مصلحة الحی فمثل ان يجتمع قوم عند قبر
وقد هم من يغيبهم ويذكروهم للموت واحوال الاخرة واما مصلحة الميت فضل
ان يجتمعوا عند لقراءة القرآن والذكر فان الميت ينتفع به ودوي ابو داود
حديث مختل في سائر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اقروا ليس على
موتاكم واخرجه النساء وابن ملحة ايضا فالحديث يدل على ان الميت
ينتفع بقراءة القرآن عنده وهو حجة على من قال ان الميت لا ينتفع بقراءة
الحی الغرض اشمال اين روايات ودر كتب قد بکرت موجود که تطويل موجب املاست
میکه از احاديث وروايات فقه حوائی زیارت و دعا بمعنى فرعومي مجيب بشرع وحيث قراءه

و تسبیح و تکبیر و تهلیل و تحمیل از کارستی که در خط و حکایات صالحین و گفتن مسأله فقهیه ثابت گردید
 پس دعوی محیب یعنی کراست اذان که منعی بود بر عدم مجبوع بودن چیزی بخیر زیارت و دعا
 بخوبی باطل گردید و دوم ظاهر گردید که مراد این بجامه نداشت که محیب تر استیمه که مخالف مجبوع
 و طاعت حدیث و تشبه بلکه مخالف و معارض بکلام خودش میگردد و مقصود این بجامه
 این است که خواب کردن و تقصیر حاجت نمودن نزد حق و جمیع آنچه مجبوع نیست مگر وہ است
 که در آن توین قراست و مجبوع نیست مگر تعظیم قبور و ذکر خیر زوان قسطالی و کوا
 گفته زیاده البقر تعظیم و در حدیث آمده الا قروم و هاهو الا حقول و الهجری یعنی فحش مگویند
 و کلام قبیح بکنید و بعضی از عمایان این فرق باین نوع ندانند میکنند که شتر و حبه اقوان و شتر را
 اعلام نماز است پس در غیر آن بدعت است و حرام و در غیر از اینک برای نماز بات فضل
 نیست بلکه لغو است و این جماعت محض است در شکوه و ولایت سخن ابی هریرة رضی
 الله عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام بذکر الله
 الله عنه یباده فیما اسکت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال
 مثل هذا الفیاء مثل الجنة دواء للنسائی ملاطی قاری در شرح نوشته
 منی قال مثل هذا القول ای جیبسا او هو فدا او مطلقا و این حدیث را ابن حبان
 در صحیح خود آورده و عالم گفت که اسناد او صحیح است ملاطی قاری از مرک نقل نموده پس
 ثابت است که فضل اذان خاص نیست چنانچه فوالفان فیه اندوهم شتر و حبه اذان خاص
 برای نماز نیست برای خیر نماز هم سنون است چنانچه اذان در کوشش راست نموده و
 اقامت در کوشش چپ هم سنون است و برای سوی خلق انسان و دایم سنون است
 ملاطی قاری در رقاة نوشته و قال رجحتموه الا علام و شتر و اقول شخصی در

به وقت الصلوة اصداله وخرج بها الاذان الذي ليس بغير الصلوة كما
 الاذان في اذن للولود اليمنى والاقامة في اليسرى وليس ايما عند
 وسوء الخلق لخير الدين علي بن ابي النضر صلى الله عليه وسلم عن ابي
 ناهن الى طالب اني اراك حزنا فمعرض اهالك يؤذن في اذنيك فانه قد
 اللهم فخرته فوجدته كذلك وقال كل من رواه الى علي فخر به فوجدته
 كذلك وروى الديلمي عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من نشاء خلقه من انسان او دابة فاذفوا في اذنه انتهى سوال
 معانته كرون نازيان روز عيد بايز است ياز جواب معانته براي قدوم از حديث
 ثابت است چنانچه در شكوة مذکور است و تخصيص روز عيد از حديث ثابت است و موافق
 قياس مصافح عقب عصر و فجر كه سابق مذکور است مكرره خواهد بود معاني مجيب اگر حضرت ثوبت
 معانته در قدوم است پس آن محض غلط بل قدوم از حضرت ثابت است و شكوة در ريف
 مرويت عن اسيد بن حصير رجل من الانصار قال بيديهما هوي يجديت
 القوم وكان فيه ضارب بيديهما يضحاكهم فطغنه النبي صلى الله عليه وسلم
 في حاضرت به يوم فقال اصبر لي فقال اصبر قال ان عليا است قبضت
 ولايس علي قبض فرقع النبي صلى الله عليه وسلم عن قبضته فاف
 يحصل ثقب كشته قال اما اردت هذا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 رسول الله عن ابي ايوب بن برة عن رجل من غرة قال قلت لابي ذر هل كان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يصالحكم اذا ايقموا قال ما بقى قط
 الا صاخي وبعث الى ذات يوم ولم يكن في اهلي فلما جئت اخبرني انه ارسل

الى فايته وهو على سريرة فالتمني وكانت تلك اجود واجود شيخ عبد الحق
 در ترجمه ميوسيد انچه معلوم شد كه معانقه در حال غير قدوم از سفر نرسيده از براي آنكه
 و عنایت عن يعلى قال ان محسنا و محسنا استبقا على دمرى الله صلى الله
 عليه وسلم فقهه هذا اليه الحديث در اول باب كنهه معانقه اگر خوف فتنه نباشد سرور
 است خصوصاً در قدوم از سفر چنانكه در حديث جعفر بن ابى طالب پيامد و بعد نقل اختلاف
 نوشته از شيخ ابو منصور با ترميزى در تطبيق احاديث نقل كرده شده است كه آنچه بر وجه
 بود كرده است و آنچه بر وجه بر كرامت باشد شروع و گفته اند كه خلاف در حالت كه منته
 تن باشد اما با قيص وجه لا باس به است با جماع و هو الصحيح كذا فى الكافى و در ذيل حديث
 بنى گفته بعضى گفته اند كه كرده است كه بر سبيل تعلق و تعظيم بود و جاز آنكه رد توقيف و قدوم سفر
 باشد با بخت طول عهد ملاقات با غلبه شده حب فى الله بود انبى پس تخصيص معانقه
 بقدم باطل شده و آنچه مجيب گفته و تخفيض روز عيد از حديث شريف ثابت شده ميگويم كه اگر
 حديث شريف ثابت ميشد مستحب ميگوييد و بنى آن هم از حديث شريف ثابت شده كه كرده
 و حرام كردن باقى نماز مگر مباح بعد گفته موافق قياس مصداق عقوبت و غير آنكه باقى
 مذکور شد مكر و خواهد بود فقط در اينجا از اصل غير خود فراموش كرد كه حرف ثابت شده
 را باعث كرايت قرار داد و بلكه محتاج قياس شده و در مقبس عليه غلطى نمود چنانچه در بحث مصداق
 كه نشت كرده است پس قياس هم غلط شد و كرايت معانقه روز عيد هم ثابت كرديد
 در اربعين گفته اما تلقين ميت بعد از موت پس در ان اقاويل علماء است در ظاهر روايت است
 كه تلقين كنند و در بعض روايات آمده است كه نديك تر يع و نديك دفع هر دو تلقين كنند
 آنچه گفته شد قاضى مالكى بر قوم است و اما بعد الموت فلا تلقين عندنا فى

ظاهر الروایه که ان فی لصنی شرح العدايه وفي معراج الدراية ونحن فعل بهما
 الموت وعند الموت کما فی المغیرات اعمق الکفار نقل اختلاف شان منی نیست و
 از ان سایل استغنی و در همین یک جواب برای جمیع سایل فرو بخور کفایت میکند بلکه تفسیر
 و تحقیق کند که متعارف و معمول یا در راجع بهیت بعد از ان جواب نویسد و کتابی که از ان نقل
 سید و حواله او میدهند قمار صاحب کتاب را نیست با و باید کرد و قلی را که صاحب کتاب نقل
 نموده روان کرده باشند و ان را اختیار نموده باشند و ان هم تصرف مال این است
 که مجیب عبارت عالمگیری را بریاده کردن لفظی در فقره و فی مخرج الادویه بر مطلب خود را
 نموده که یا سطلب عالمگیری اینست که تلخیص کرده نشود و در ظاهر و در بیان چنان است و بعضی
 پس قول اول ثابت شد و در معراج الدرایت اینست که ما عمل میکنیم بهر دو پس قول دوم
 ثابت شد حال اینکه این چنان نیست صاحب عالمگیری عدم تلخیص در ظاهر الروایه را
 و معراج الدرایت نقل کرده و انرا قابل عمل نموده بطریق تقریر میگوید ما عمل میکنیم بهر دو
 تلخیص نه موت و زود فن و همچنان است در مضمرات پس ان عالمگیری ثابت میکرد و عمل
 بهر دو تلخیص پس کسیکه استناد کند به عالمگیری او را میباید نوشت عمل بهر دو تلخیص در خوا
 و لطف این است که این فقره را یعنی هم خود نقل کرده است بلکه این شرح و نیز نقل کرده
 بشرح و بطور و نموده و بعد از آنکه فی شرح الوشایر و کالیه علیه و کما فی حقیقه بل
 باز که بیزیدیه و هدر التلخیص مستحب بکمال اجماع و اما التلخیص بعد الموت
 فلا یلحق منه نا فی ظاهر الروایه و عند الشافعی یحب ان یلحق بعد
 الدفن فیقال یا عبد الله یا امة الله انه کما خرجت علیه من الدنیا
 من شهادة ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و ان الجنة حق و ان النار حق و اننا

حق والبعث و ان الساعة آتية لا ريب فيها وان الذي بعث من في القبور
 وانك رضيت بالله ربا وبالاسلام ديناً وبمحمد صلى الله عليه وسلم
 نبيا ورسولا وبالقران اما ما بالكعبة قبلته وبالمؤمنين اخوانا فطاهر قوله
 عم لفتوا موتاكم كذا في شرح الوحيه قلت روى الطبراني عن ابيه
 امامته رضي الله عنه اذا مات فاضعوبى كما امرنا رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ان نلقن موتانا امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال
 اذا مات احد اخوانكم قسويتم التراب على قبره فليقم احدكم على راس
 قبره ثم ليقل يا فلان بن فلان فانه يسمعه ولا يحجب شتم لقول يا فلان
 بن فلان فانه يستوى قاعا ثم لقول يا فلان بن فلان فانه لقول ارشد
 يرحمك الله ولكن لا يشعرون فليقل اذكر ما خرجت عليه من الدنيا
 شحادة ان لا اله الا الله وان محمداً عبده ورسوله وانك رضيت
 بالله ربا وبالاسلام ديناً وبالحق ان اما ما فان منكرا ونكسدا
 كل واحد منها بيد صاحبه وبقول الطلق بنا ما يقعدنا عند من لقن
 حجة فقال رجل يا رسول الله فان لم يعرف الله قال بنسبه الله
 الله حوا عليها السلام يا فلان بن حوا اسناد صحيح وقد قواه النصيب
 في احكامه كذا قيل ولكن الراوى عن ابى امامته سعيد الراوى
 وقد ينصره ابن ابى حاتم وفي حجة الفقهاء وفتاوى الظهريه جوز بعض
 المشايخ التابعين بعد الدفن ولا اراده يفعل قلت وكيف لا يفعل وقد روى
 عنه عليه السلام انه انما بالتفقين بعد الدفن فيقول يا فلان بن فلان

لی اخر ما ذکرناه من شرح البوخیر و قال الحلواني لا ينبغي ولا يجوز به
 قال قاضيان ان كان التلقين لا يمنع لا يضرا ايضا فمحور و حكي عن
 طهیر الدین مرغیانی انه لهن بعض الایمة من السلف بعد دفته و
 یحیی ان یلقن هو ایضا بعد دفته کذا فی عباب المفتی باید دانست که سلف
 تلقین بعد موت از سایل مبر و بنای اکثر سایل وین جدید از انکار سمع اسوت و شهادت
 زایشان و غیر ما است چنانچه گذشت و بموجب ما از سایل انکار فقها را از شهادت
 بنی نمود بر عدم سماع یحیی نزد آنها و عدم سماع را بر ان کتاب مجاز و لقنوا موتا کلم در
 مقامها بآن طمطراقهای کاذبه جولانها نمود ازین سلسله اغماض نموده و اینجا هم بطریق
 مهمل در گذشته بنویسد که انکار تلقین بعد موت باین جهت که نیست شنود مذمه بخیر
 است و مذمه باین است و جماعت جواز و استحباب است چنانچه از کلام تحقیق و معتقدین
 بن امر انقل میکنم اول در فتح القدر نوشته فقیل بفعل بحقیقه صماد پنا و نسب
 لی اهل السنة و الجماعة و خلافة الی المعتزلة و دلائل مانعین را ذکر
 رده و جوابها داده که مفصل بالاندکور است و ویم عینی در شرح هدایه اثبات و تفسیر تلقین
 حد و فن نموده و مانعین را جواب داده و قول انبارار کرده و از شمس العلوانی قاضی
 طهیر الدین مرغیانی جواز آن نقل نموده حواله کتاب عباب نمود و از مرغیانی حکایت
 رد که یکی از ائمه سلف را بعد دفن تلقین کرد و وصیت نمود که مرا هم بعد دفن تلقین کنند
 در عبارتیکه قبل از عبارت شقوله اینجا است و ما از او را سابق نقل کرده ایم گفت که
 زوال سنت میت خوب تلقین گشته میدهد مگر آخر کلام میت کلمه شهادت بودن حاصل
 میشود بدین سبب در لقنوا موتا کلم شهادة ان لا اله الا الله مجاز اختیار کرده سیوم

ودر زاد البیت مرقوم است اذ افزع من تقبیره سن تلافیه دوی اجراماً
 اذ امات احد که فسون بیهم علیه التراب فلیفهم احد کم علی این
 قبره ثم لیفل یا فلان بن فلانة فانه یقول ارشدنا برحمات الله وکن
 لا شفعون فیقول اذ کر ما خرجت علیه من دار الدنیا شهاده ان
 لا اله الا الله وان محمداً عبده ورسوله وانت رخصیت یا الله ربنا
 بالسلام دیناً وبعهد نبیاً وبالقران اما ما فان منکر او ناکیر یقولان
 ما تعودنا عند هذا وقد لفن حجة حر قد اورد الزاهد الصغاری فی
 کتاب تلخیص الاوله وینبغی ان یلحق البیت علی مذهب الامام الاکبر
 والمعتدی المقدم فمزیلین ففی علی مذهب الاعتزال ویمان ذلك
 فی التلخیص وکفیة التلخیص هذا بسم الله الرحمن الرحیم ثبت الله الذین
 امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخریة یا عبد الله یا امه الله
 هذا بیت الوحشته هذا بیت الوحده هذا بیت العزیه هذا بیت
 الحسرة والله امته هذا اول منزل من منازل الدنیا فاذا انک
 لکان الکرمیان المخلوقان الماموران لا ینفذانک ولا یصرانک الا
 عن الله فیساً لانی عن ربک وعن دینک وبنیک لا تخف ولا
 تخزن فقل لهما الله ربی ومحمد نبی و لا اسلام دینی والقران اما فی
 الکعبة قبلتی والمومنون امخوانی وانا اشهد ان لا اله الا الله وحده
 لا شریک له اعتراف برحق بیه وان محمداً عبده ورسوله وبنیه و
 صفیه ارسله بالهدی وودیر الحق لظهوره علی الدین کله ولو کره

المشكون كرا عن الاحياء وليست تلقيت الميت بعد الدفن والدعاء اليه
 فيه من عمدة الابرار سئل شمس الايمنة عن ذالك فقال لا
 ناسر ان تركوا ولا ينهي ان فعلوا غير سئل الحلواني عن ذالك فقال قد
 فعله بعض مشايخنا ولا ينهي ولا ناسر ولا حجة لمن يقول لا بد منه و
 في الجواهر لما سئل عن التلقين ما راه السليم حسنا فهو عند
 حسن چهارم ودر بحر ذخيرة قوم است والتلقين بعد الدفن مشروع عند
 اهل السنة پنجم ودر عيابة سرقوم الى سمعت استادى قاضيخان حكى
 عن الامام طهيري الدين انه لفت بعض الايمنة واوصالى بتلقيه فلقبه
 بنحو ششم ودر جواهر سرقوم لما سئل القاضي محمد الكرماني عنه قال ما راه
 السليم حسنا فهو عند الحسن وروى في ذالك حديثين هفتم ودر
 در النجاة سرقوم لا يلغى بعد تلقيه وان فعل لا ينهي عنه وفي الجواهر
 لانه مشروع عند اهل السنة ويكفي قول يافلان ابن فلان اذ كر ما كنت
 عليه وقل رضيت بالله ربك بالاسلام دنيا و آخر صلى الله عليه
 وسلم نبيا فسئل يا رسول الله فان لم يعرف اسمه قال ينسب
 الى حواشتم ودر فتاوى رحمانى مسطور او رده الزاهد الصفار في
 كتابه تلخيص الادلة ينبغي ان يلغى الميت على مذهب الامام الاعظم عليه
 السلام عنه ممن لم يلغى فهو على مذهب الاعتزال وكيفية التلقين اتم
 ودر كشف الغطاء بعد بيان اختلاف ونقل از شمس الايمنة طواى وانه
 مضرت وصاحب عيابة كشميد استاد و خود قاضيخان را كه حكایت ميكرد ايام عزيمت

تلقین میکرد بعضی یاران خود را بعد از دفن و وصیت کردند مرا بتلقین دی بعد از دفن گفت قاضی
 بالفرض تلقین اگر نفع نکند ضرر هم نمیکند انقله شیخ ابوالککارم میگوید وبالجملة بمقتضا
 مذہب اهل سنت جماعتیست که قایل اند بحقیقت سوال در قبر عاده روح و عقل لوی بعد از دفن از
 برای سوال تلقین ملائم مناسب و در تخصیص الادله از امام ضحار نقل کرده است و او را
 که تلقین کرده شود میت بر مذہب امام عظمی هر که تلقین نمیکند و نمیکند بیان پس او بر مذہب
 اعتراض است که گویند میت حاضریست روح در قبر معاد نمیشود و آنچه در کافی گفته که اگر
 مسلمان مرده است محتاج نیست بسوی دی بعد از سوت و گرنه فایده نمیکند تا تمام است چه
 اسلام احتیاج بسوی تلقین برای ثابت داشتن دل باقی است چنانچه در حدیث آمده
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از دفن فرمودی استغفار کنید بر او خود را و سوال کنید
 وی تعینت را بدو بکنید الان سوال کرده میشود از وی و سیوطی در جوامع الجوامع تبعه
 طرق آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتیکه میرد یکی از برادران شما بریزید بر وی
 خاک را باید که بایستد مردی از شما نزد سروی بگوید یا فلان بن فلان و وی میشود
 لیکن جواب نمیداد پسر را بگوید همان را درین نوبت بگوید ارشاد کن بر اوست کند
 خدا میت عالی تر او لیکن شما نمیشوند پسر گوید یا دکن اسی فلان انرا که بر آمده تو بر آن از
 دنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و انک را رضی شے که خدا پروردگار است
 و محمد پیغمبر است و اسلام دین است و قرآن امام تو چو این را میگوید میگوید و سبکی از منکرانیکه
 دست دیگری را و میگوید بیرون آید از پیش آن بنده چه کار داریم ما اکنون با و
 که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را گفت مردی یا تو بر الله اگر نام مادر میت ندان
 بگو نیست کنم فرمود که نیست کن بجو که مادر همه است و چلپی صورتش چنان

نفته باطلان اذکر و نیک الذی کنت علیه رعیت باله بر باد اسلام دنیا و بجهت صلی
الله علیه و سلم بنیاء القرآن اماما و بالکعبه قبله الخضر اگر امثال این روایات از
کتب معتبره معتبره استقتضا نموده آید و قری گردد و الحاصل بروایات این اکابر ثقا که
شمس الایمان و امام صفار و امام بطیر الدین مرعینانی و قاضیخان و غیره در طبقه ثانی و
مجتهدین فی المسایل معهود و و کرمانی و ابن همام و عینی در تمام خفیه ممتاز و از کتب
نقل کردیم همه معتقد بودن تلقین مذاهب امام اعظم و مذهب اهل سنت و بودن مانع تلقین
از معتزله بخوبی ظاهر پس اگر سبب اختلاف معتزله و خفیه که بالا ذکر کردیم در کدام کتاب
روایه منع تلقین یا نبیان امام اعظم و غیره برآید اعتبار را شاید تا آنکه برای تصدیق
او کذب و تحطی این همه اعلام اختیار کرده شود و رجحانش بر همه التزام نموده آید بآن
شخص در روایت و فقاہت برین امر با ترجیح صریح داشته باشد و نیست مگر بذرت و کلام
کوهستانیان و سکنه افغانستان که دون از طبقه خامسه و ایشان را قدره بر نمیرود
اقوی و قوی و ضعیف و ظاهر الذہب و ظاهر الروایات و روایات مآدیه هم حاصل نیست
اقوال مودود و روایات ضعیفه هم در کتاب شان میباشد و روایت شان بچهار کتب
فتحا که عبارت از اصحاب طبقات خمس است معتبر نیست که ایشان بحسب اصطلاح فقہ
نیتند و مطلق بتقدیر روایات و مراعات اصول آشنائی ندارند و کتب شان از هر گونه
مرتب و یا بس پر می باشد و آن کتابها باین علی قابل قوی نیستند خصوصاً در صورت
مخالفت با بچهار اعلام **بنحوال** زیارت قبور زمان را جایز است چنانچه مردان را جایز
نشد است یا نه جمیع اصحاب زیارت قبور مردان را جایز است بشبه طیکه موافق سنت
باشد و زمان را بار مسکوب و زمان را زیارت قبور بقول اصح مکرده تحریری است چنانچه

وستملى رقوم است وبيتمى زياوة القبور للرجال ونكس النساء ودر كنار
 مجالس واعظيه مى نوبد واما النساء فارجل لهن ان يخرجن الى المقابر
 لما روى عن ابي هريرة انه عليه السلام قال لعن الله زوارات القبور
 وعن ابن عباس قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم فابرات
 القبور وانفخد بن عليها المساجد والسر حركه فى المشكوة وورضا
 الاثنا بامه كه سئل القاضى عن جواز خروج النساء للمقابر الفساد
 مثل هذا او انما نسئل عن مقدار ما يلحقها من اللعن واعلم انها كلها
 خرجت الخرج كانت فى لعنة الله وملايكه عليهم السلام واذ اخرجت
 يلحقها الشياطين من كل جانب واذ انت القبر ملحقها روح الميت واذ
 رجعت كانت فى لعنة الله لك حتى تقع وفي حديث ائمة اخرجت
 الى مقبرة بلغها ملايكه السموات السبع وملايكه الارضين السبع
 فمضى فى لعنة الله واما امرأة وعت للميت خوفى بنيتها يعطيها الله
 ثواب حجة وعمره وروى عن سليمان وابي هريرة انه عليه السلام
 ذات يوم خرج من المسجد فوقف على باب داره فانت ابنه فاعلم
 رضى الله عنها فقال لها من ابن جئت فقال خرجت الى ديارى فدار
 التى ماتت فقال هل ذهبت قبرها فقال معاذ الله ان افضل مسجدا
 بعد ما سمعت فقال لو ذهبت قبرها لم تر تحراجله الجنة انتهى وقا قاضى
 پانى تى در رساله مالا بد آورده كه زيارت قبور مردان براجاز است نه زنان را طرفه با حرا
 كه مجيب دعوى كرامت تحريم زيارت قبور زنان را بقول اصح دعوى مذود ودر دليل يك

روایتی هم بصریح صریح قول کراسته تحریمی ناورده که از حیار تش ظاهری لفظ چنانچه
بی محل محض افتاده حالا میگویم که زیارت قبور زنان را صباح است بقول افعی چنانچه
در بحر الراین سرقوم است و اصح ان الرخصة ثابتة لهما و در عا لکیریه
مینوبد ظاهری قول محمد بن یحیی الجواز للنساء ایضا لانه لم یخص الرجال و
فی الاثر نه اختلف المشایخ فی زیارة القبور للنساء قال شمس الایمنه
السرخی الاصح انه لا بأس لهما و در جامع الرموز می نویسد و زیارة القبور
مستحبه للرجال و کذا للنساء علی الاصح و در مختار الفتاوی می نویسد و لا بأس
بزیارة القبور و هو قول ابی حنیفه و ظاهر قوله یتقضى الجواز للنساء ایضا
لانه لم یخص الرجال و فی اثره المبسوط اختلف المشایخ فی زیارة
القبور للنساء قال شمس الایمنه السرخی الاصح انه لا بأس بها
و در کشف بزودی و در نسخ سنت است سرقوم و الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال
و النساء جميعا فقد روى ان عایشه رضی الله عنها کانت تزور قبر رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی کل وقت و انها خرجت حاجته زارت قبر
خیمها عبد الرحمن و در سراجنه مینویسد و لا بأس لهما ای الحائض و الحیض
بزیارة القبور و در فتاوی حماویه مینویسد فی کشف الترویدی قبل
الاذن ثبت للرجال و للنساء فالنساء یمنعن من الخروج الى المقابر
لا روى ان فاطمة رضی الله عنها ذهبت لتعزیت بعض الانصار فلما حبت
قال لهما رسول الله صلی الله علیه وسلم لعنک ابنت المقابر قلت لا قال
لو اتیت ما فارقت یوم القیامة ای کنت معها فی النار و الاصح

الرخصة ثابتة للرجال والنساء جميعاً ودور الثمار في نوبه لا بأس من زيارة القبور
 ولو للنساء لحديث كنت فضيكم إلا برودها الموشحتم إلا سلامه وكشف الظل
 بعد نقل اختلاف مینوب ودر غریب گفته ظاهرند امام محمد آفتابا میکنند جواز زیارت زمان را
 نیز وشمس الایمنه خراسی گفته اصح آنست که ما کسیت زیارت زمان را و در خزانه نیز ما مجتهد عموم
 رخصت یقیرج کرده و شیخ اجل و رفیع المنان فی تأیید مذهب النعمان گفته اکثر علما بر نبوت
 رخصت اند برای مردان و زمان همین است مذهب ایامه ثلثه سوای احمدیه دارومی و دوروا
 است نقله من شرح الحر فی انتهی پس از علم اصحیه اجماعاً اعلام اغراض نمودن و اقوال شاه
 ثناء الله قاضی یانی تی و سمر سنائی و علی و صاحب مجالس و غلط و مستطیل را با وجود تحریر فی قیصر
 در بشارات بی آنکه در آن بشارات هم اشاره اصحیه باشد دلیل اصحیه گرا هست تحریری با وجود حکم
 ایمنین با صحنه جانب مخالف و در اذیانت است **سوال** مقرر کردن مؤخرین جایز است
 یا نه **جواب** مقرر کردن مؤخرین نبوت آن را محضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای
 راشدین و ایامه ائمه رسیده پس امریکه نبوت آن از تاریخ و مجتهدین متحقق نباشد آن امر را
 بر اصل خود باید داشت مادامیکه خلاف آن از دلیل ثابت نشود و اصل شی با حرمت است
 نزد جمهور کما فی التفسیر الاحمدی تحت قول تعالی هو الذی خلقکم ما فی الارض جمیعاً فیکون
 ان یستدل بها علی ان الاصل فی الاستیفاء الا باحاده کما هو مذهب طایفه
 خلاف الجمهور فان عندهم الاصل هو الحرفه انتهی یا توقف است کما فیظهر
 من التمهید والاستبانه من الدر فی کتاب الوضوء المتصور ان الاصل فی
 الاستیفاء التوقف الا ان الفقهاء یقولون ان الاصل بان الاصل الا باحاده
 و فی الدر ایضاً من کتاب الحج اذ من باب استیفاء الکفار العجمیه من مذنب

أهل السنة أن الأصل في الأشياء التوقف والإباحة رأى المعتزلة انتهى
 قال في الاستباه ما فلا حتى شرح المختار للمعقل أصحاً من الأصل في الأشياء
 التوقف انتهى ما إباحة است كما هو مذهب طائفة ودای معتزلة هم
 كما هو مكتوب في الديار پس ازین روایات معلوم شد که اصل در استباه یا حرمت است
 یا اباحت یا توقف اگرند مذهب حرره یا توقف داشته شود پس مقرر کردن يوم عرس از طرف خود
 بنای ساخت که در حرمت خواهند افتاد یا در امری خواهند افتاد که حال او معلوم نیست بای خوا
 بر اصل مذهب استباه و ذکر اختلاف و بودن اباحت را می متغیر و نقل عبارات کتب مبرمناشی است
 از تفهیم در اصل سند و مطالب عبارات مذکوره و معانی لفظ توقف و اباحت و تحریف و
 تصرف و در نقل علاوه بر آن اما تصرف و در نقل پس اول در نقل استباه چه تمام عبارات استباه
 اینست هل الأصل في الاستباه الإباحة حتى يدل الدليل وهو مذهب
 الشافعي ربه أو التحريم ونسبه الشافعي إلى أبي حنيفة ده وفي البدایة المختار
 أن لا حکم للأفعال قبل الشرع والحکم عندنا وانکان اذلیاً فالمراد هنا عدم
 تعلقه بالعقل قبل الشرع فانتمی للمتعلق بعدم فابذنه انتهى وفي مترجمنا
 للمعقل الاستباه في الأصل على الإباحة عند بعض الحنفية ومنهم الكرخي وقا
 بعض أصحاب الحديث الأصل فيه الحظر قال بعض أصحابنا الأصل فيه التوقف
 معنی آنکه لابد لها من حکم لکن لم تقف علیه بالعقل انتهى وفي الهدایة
 من فصل الحد وان الإباحة اصل انتهى امیت عبارت استباه پس از آن
 صرف بر یک فقره اکتفا نمودن و از آن عر لفظ بعض را سه و نمودن و در نظر جمال بودن
 توقف مذهب خفیه بقول واحد جلوه دادن مباح و عرس حرام لا حول ولا قوة الا بالله

و عبارت در الحار این است و او در علیه فی البحر المباح بناء علی ما هو المنصوص
من ان الاصل فی الاستنباء التوقف الا ان الفقهاء کثیرا بما یلاحظ
بان الاصل الا باجته فالمتعرف بناء علیه پس بخلاف اجزای جمله در تشریح
جمله المنصور ان الاصل فی الاشياء التوقف و نسبت نمودنش در الحار باظهار
بندب و مختار صاحب کتاب است بر خلاف واقع از دیانت بسیار بعید است و ظاهر کلام
بحیب در الحار در بیان منایا اعتراض واقع است که نطق او در بیان منادی میکند یعنی
تعریف سنته ایراد کرده شود مباح و قول او الا ان الفقهاء الجواب او است و در تشریح
در الحار که نقل نموده از نقل تمام عبارت اینجا ظاهر میگردد که او در نش و یرین محل تحقیق
تمام عبارت را نقل سکیم و حالتش بعد ازین بیان نموده خواهد شد بدیهه تحقیق مسئله که
فمنسسان کرد و در باب استیلا و الکفار و ان غلبوا علی اموالنا و کفی عینا
صو منا و امر ذوها به امرهم مالکوها لالا مستیلا و علی مباحه ان البحر
من مذنب اهل السنة ان الاصل فی الاستنباء التوقف و الا
بانه ساری المعتبر له بل لان العصبه من جملة الاحکام المشروعة و لیه
نما طبعوا بها فی حقهم مالا غنیم منصوص فیها لکن نه حال اصل سند است
اصالة و اباحه شرعی و اینکه اصل در اشیا رجحیت باید بینند و چونکه بنای این سند بر
حسن و قبح ذاتی یعنی عقلی و شرعی است لهذا باجماع بقدر ضرورتی بقلم می آید و استلزام
فمن نشین کرد و حسن استحقاق مدح و ثواب خدا تعالی و قبح بمعنی استحقاق ذم و عقاب
نزد ائمه شرعی است فقط پس هر چه تارض بدان امر کرد حسن است و از هر چه نبی کرد
قبح است و اگر امر منقلب کرد و حسن قبح کرد و قبح حسن فزودا ترید به و معتزله عقلی است

یعنی موقوف بر شریع نیست لیکن فوق است در هر دو مذهب نزد ما نزدیک این حسن و قبح استلزام
 حکمی از خداوند حق نبوده نیست تا آنکه خدا حکم نکند هیچ حکم در اینجا نیست پس تبرک احکام و نزد ما
 فخر منقاب نیست و آنچه اینجا است که با نوع دعوت و در تکلیف مشدد است پس کافری که دعوت با و
 نرسیده مکلف بایمان نیست و در آخرت مواخذ و کفر خواهد شد بخلاف معتزله که واجب میکنند
 آن حسن و قبح حکم را پس اگر شرح نمودی و رسولی مرسل نشدی و افعال موجود بودند می برانیز
 احکام حسب تفصیلی که الان در شریعت حق است واجب می بودند و فعل مباح برای ابا
 مباح می بود البته و مراد از حکم در اینجا استعمال در معنی است فعل و از حقیقه ابو منصور ما نزدیک
 و فخر الاسلام و صدر الشریعه و غیره گفتند عقل گاه مستقل میشود در او را که بعضی احکام خدا
 پس واجب کرد انکس ایمان را و حرام کرد کفر را و آنچه لایق نیست بجهاد حاصل میکند پس
 قرار یافت اول مذهب اشعری که حسن و قبح مشرعیست و حکم دوم مذهب ماتریدی که حسن و قبح
 عقلی است و موجب حکم نیست و نه کاشف از تعلیق حکم بذکر بعد و اختیار کردن آن را صاحب
 تحریر و اتباع کرد و اما صاحب مسلم و گفت که منساج خود را که ملاقات کردم موافق اشعری یافتم
 مذنب سیوم حسن و قبح عقلی است و اما حکم و آن مذهب معتزله و فخر الاسلام و غیره استغلام
 نزد معتزله نیاید و موجب عمل عقوبت بحسب عقل واجب و نزد جماعه کرام عقوبت بحسب عقل واجب
 نیست و نیست خلافی میان معتزله و اهل سنت و اما اینکه حکم اگر چه در هر فعل قدیم است لیکن جایز
 است که بعضی از آن قبل نبوت معلوم نکرده و لیکن معتزله اگر چه حکم ذاتی است موقوف بر شریع نیست
 لیکن بعضی جناب است که طاعت حسن و قبح فعل بعقل دریافت نیکو و نزد اهل سنت انانیت است
 و ماتریدی پس موجب حکم اگر چه کلام لغبی قدیم است فاما آنچه و آن به تعلیق است و آن ماد
 است بعد و ثبوت نبوت پس نیست حکم اصلا قبل نبوت نزد جموع اهل سنت و بعضی نزد ما اگر چه

موافق اند معتزله را با جمهور مازنیه موافق اند با شاعره که زوجه و جمهور الهیست نیست ظهور حکم مکرر شرح
 و آن به لغت است پس معلوم میشود قبل لغت و خلا فیکه شقوست و را اهل سنت که اصل
 اباحت است و آن مختار اکثر خفیه و شافیه با خطر که مذہب بخاریان است و صدر الاسلام
 گفته که اصل اباحت است در اموال و خطر در انفس و گویا که این تفسیر قول خفیه و شافیه
 است و ربما دی الرای مخالف می نماید با آنچه مذکور است از بودن حکم قبل لغت و موافق میسر
 معتزله فائده باباحت اصلیه و البش ای که که ام زمان برانسان از لغت بنی مع الدین خالی
 نموده از او م تا ایندم پس خلاف حاصل نمیکرد و درج یک زمانه از از منزه و حکم باباحت
 مطلقا و به تحریم مطلقا پس نیست خلاف مکرر زمان فخرت که شریعت مندرس گردید
 بتفسیر سابقین حاصل انیکه سائیکه پیدا شده بعد انداز مس شریعت و چهل احکام پس
 این چهل عذر است نزد اکثر خفیه و شافیه پس معامله کرده میشود با جمیع افعال معامله مسا
 بینی ما خود نمیشود بفعل و ترک چنانکه در مباح و این را اباحت اصلی نام نهاده اند پس قول
 باباحت اصلیه معنی است بر زمان و فوق قبل شش هجیه معنی اباحت تحقیق نیست بل معنی
 نفی جرح است و در فعل و ترک سبب عدم مانع و موجب و بر همین اباحت اصلیه می باشد
 اگر چه در آن کلامی است و یقینی و در تفسیر نوشته و فیه نظر لان الاباحت الاصلیه لغت حکما شرعیا
 فلكو يكون الحرمة بعده نسخا و شرح آن را بتفصیل بیان نموده است و معتزله تقسیم کرده اند افعال
 اختیاریه را با آنکه جهت محرمه و مقهور معلوم گردد پس منقسم است با قاصد خمس یعنی وجوب و مذہب
 و اباحت و تحریم و کراهت و آنکه جهت محرمه و مقهور معلوم نگردد و درین قسم معتزله را قبل شرح
 مذہب است اول اباحت و آن مذہب معتزله بصره است و دوم حرمت و آن مذہب معتزله
 بغداد است سیوم توقف و مشهور است که مذہب شیخ ابو الحسن اشعری و ابو بکر میر فی هم لغت

است و مراد بوقف بر طبق متغیر عدم العلم بحکم و بر طریق شیخ عدم علم است این هر دو گفته شده
 اباحت میل بود قبل لغت محصلش که اباحت اصلیه عبارت است از آنکه قبل بوقت باشد و اباحت
 میلیه بخلاف آنکه تخفیف و شافعیه است امری دیگر در تلویح نوشته و هذه المسئلة نورده فی
 اصول الشافعیه و الاستعاذة علی الذنر الی مذهب المعتزلة فی ان العقل
 سبک باطنی و الفقه و الا فالعمل قبل البعثة لایوصف عند هم بشیء من الاحکام
 علماء ما و است رابا حاصیل شرعی و رابا حاصیل قوی است چه اباحت اصلیه قوی
 و اباحت نیست و بعد میا و بعد که قابل نیست برای نسخ و اباحت شرعی عبارت است از
 اشیای باقی و ان عبارت است از خطاب شرع به تخریب اباحت اصلیه نوعی است از
 خطاب بالتحريم و جای که مدرک شرعی حرج فعل و ترک معدوم باشد پس اینجا مدرک شرعی
 برای حکم تخریم یعنی عدم مدرک شرعی برای فعل و ترک مدرک شرعی است برای حکم شرع
 به تخریم پس آن حکم شرعی است بخلاف مغزله اباحتیه میگویند که اباحت در عرفی شرع عبارت
 است از عدم حرج در فعل و ترک و زواهل سنت عبارت است از حکم شارع به آن پس محرک
 خطای متعلق نشد و مستبکر مصلحت و منف و نیت مباح باتفاق مغزله و اهل سنت اما زوا
 متنزیه است از اباحت که اباحت در عرفی شرع یعنی عدم حرج در فعلی و ترک است و آن عبارت
 است از عدم وجود از جهت آنکه چیزی که در مدرک شرعی برای حرج در فعل و ترک معدوم است
 پس عدم شدن او مدرک شرعی است بحکم شارع تخریم در مبنی الاصول مرقوم لاحکم
 قبل در و الشرع و قسم المعتزله الی افعال الاختیار به البنی قضی العقل
 غیرها بالحق و القدر الی خمسة و التي لا تقضى فيها الحسن ولا قبح ثالثا المتوقف
 عن الخیار و الا باحاد باز میگوید که اباحت حکم شرعی بخلاف البعض المعتزله

فانهم قالوا المباح ما انتهى الحرم في فعله وتركه وذلك ثابت قبل الشروع و
بعده ونحن نذكر ان ذلك اباحة شرعية وانما الاباحة خطاب
الشارع قاضى عند شرح مخبر فثبت حكم الافعال العقلية قبل الشروع
وقد قسم المعتزلة الافعال الاختيارية الى ما لا يقضى العقل فيها نجس
لا يجر ولهم فيها ثلاثة مذاهب الخطر والاباحة والتوقف عنهما والى
غيرها وهو ينقسم عندهم الى الاقسام الخمسة المشهورة من واجب
ومندوب ومختار ومكروه ومباح يتركه لا يباحه حكمه شرعي بخلاف
لبعض المعتزلة فانهم يقولون المباح ما انتهى الحرم في فعله وتركه وذلك
ثابت قبل الشروع وبعده ونحن نذكر ان ذلك اباحة شرعية بل الاباحة
خطاب الشارع بذلك فافترقا من ارجان در حاشية غفرى مبنو قولى
بخلاف بعض المعتزلة هم الذين قالوا الافعال الاختيارية النبوية لا يدرك
العقل اشتغالها على المصلحة والمفسدة وخلوها عنهما مباحة قبل الشروع
بالاباحة الاصلية لانه تعالى خلق العبد وما يتفقه به والحكمة تقتضى
اباحته له دفعا للمصائب وهاهنا الزاع يرجع الى ان الاباحة في الشارع
عمل هو عدم الحرم في فعله وتركه او حكم الشارع بذلك والتحقق ان ما
يدرك العقل اشتغالها على المصلحة والمفسدة وخلوها عنهما ولو تتعلق به
الخطاب والكاشف عن حاله صريحا مباح بالاتفاق الا ان عند هؤلاء البعض
من جهة ان الاباحة في عرف الشارع بمعنى عدم الحرم في فعله وتركه
وهذا لك وعند الجمهور ان كلما عدم المدرك الشرعي للمخرج

في فعله وتركه فذلك مدرك شرعي بحكم الشارع بالتخير بينهما اسم الله
مقوم لا خلاف في ان الحكم والنكاح في كل فعل ودما لكن مجبوران لا يعلم
قبل البغنة بعض منه مخصوصية اتفاقا اما عند المعتزلة فلا نكاح وان كان
ذاتا لكن منه ما لا يدرك علة الحسن والقبح فيه واما عند غيرهم فلا نكاح
الموجب وان كان الكلام النفسي القديم ليكن لما كان ظهوره بالتعلق بالحاد
بجد ون البغنة فلا حكم متخص قبلها فلا حرج عندنا مولىنا بطام
وسج عند غيرهم نوت من اهل السنة كالاشاعرة والماتريدية وشرح
فلا حكم متخص قبلها نوت بل لا حكم اصلا الا بالوقوف عليه قال
صاحب المسلم واما الخلاف المنقول بين اهل السنة ان الاصل في
فعال الاباحة كما هو مختار اكثر اخف فيه والشافعية والخطري كما يجب
اليه غيرهم قال صدر الاسلام الاصل الاباحة في الاموال والخطري
الانفس فقبل بعد الشرع بالأدلة السمعة اى ذلك على ان ما لم يفر
دليل التحريم ما ذون فيه او ممنوع عنه وفيه ما فيه وقال في الحاشية
اذ يظهر من تتبع كلامهم ان الخلاف قل ود الشرع ومن ثم لم يجبالوا
رفع الاباحة الاصلية لتخادم خطاب الشرع قال مولىنا بحر العلوي
فانقبل فعلى ما ذكر كيف يصلح الخلاف بين اهل السنة في ان الاصل
الاباحة والتحريم اجاب بقوله واما الخلاف المنقول الا وقال و
نقل في تقرير الحق فالنقد مقدم منه اولا هي انه لم يجز على انسان زما
يجت فيه البتة بنى مع دن لان شريعته ادم عليه السلام كان

يا قيا الى يحيى فوج عليه السلام وشرعته عليه السلام الى ابراهيم
 عليه السلام وكانت شريعته عامة الكل فمن شئت في شقته فقد قام
 غيره مقامها الشرع موسى وعيسى عليهما السلام في حق بني اسرائيل
 ونبي في حق غيره كما كان الى وده وشرعتنا بحكمة الباقية الى قيام
 الساعة الكبرى ويدل عليه قوله تعالى وما من امة الا اخلاقيها نبي
 وقوله تعالى احيى الانسان ان يترك سدى واذنهما وهذا قول
 فحينئذ لا يتاتي خلاف في زمان من ازمته وجود الانسان اصلا و
 لا يتاتي الحكم بالا باحة مطلقا ولا بالتحريم مطلقا كيف وفي كل زمان
 شرعية فيها تحريم بعض الاشياء وايضا به وايضا به وغير ذلك فاذن
 ليس الخلاف الا في زمان الفترة التي اندرست الشريعة بتقصير من قبله
 وحاصله ان الذين جاءوا اندرست الشريعة وجعل الاحكام فمعلوم هذا اما
 ان يكون عذرنا في تعامل مع الافعال كلها معاملة المباح اعني لا
 يواخذ بالفعل ولا بالترك كما في المباح واليه ذهب اكثر الحنفية والشافعية
 وسهوية اباحة اصلية وهذا هو صواب الامام فخر الاسلام بقوله ليس
 بقول بهذا الاصل اي يكون المهرم ما سخر له باحة الاصلية لوضوح
 الشرع بترك سدى في تحريم الا زمان وانما هذا الى القول بالا باحة
 الاصلية بناء على زمان الفترة قبل شريعتنا الحقبة معنى ان الاباحة
 ليست حقيقية بل بمعنى نفى الجرح او قال مولانا نظام الملة والدفعوا
 ان الاباحة الاصلية انما هي محل معاملة المباح لفقدان الدليل وقصور

في اللوح في معرفة البحث عند حتى تظهر حايته الحال وتلخصه اذنا في
 عدم الحرج في الفعل والترك بعدم المانع والموجب وهذا ليس بمنكر من احد
 سوى المعتزلة القائلين بلزوم حكم الحسن والقيح حتى ان من قال بالخطا
 ان يقول بها صاحب مسلم بعد اذ اكد بحث حسن وقبح عقلي يعني استحقاق مدح وثواب
 نداء وتبليغ ان نوسنة عند الامتناع عن شرع اى لعاد فقط فيما امر به حسن
 وما هي عنه فيج ولو انعكس الامر لا تعكس الامر وعندنا وعند المعتزلة عقلي
 اى لا يتوقف على الشرع لكن عندنا لا يستلزم حكما في البعد بل يصدر موجبا
 لا استحقاق الحاكم من الحكيم الذي لا يرجح المرجح فالمرحوم لم يحكم للشك
 حكم ومن ههنا اشتد طنبالون في الدعوة في التكليف بخلاف المعتزلة و
 مامية والكرامية والبراهمة فانه عندهم وجوب الحكم فلو لا التاخر
 وكانت لا فيقال لوجبت الاحكام قالوا منها ما هو ضروري ومنه فطري
 ومنه ما لا يدرك الا بالشرع كحسن صوم اخر رمضان وقبحه صوم اول
 شوال فانه لا سبيل للعقل اليه لكن الشرع كشف عن حسن وقبح ذاتين
 من نوب اما المعتزلة ففهموا الافعال الاختيارية الى ما يدرك فيه محسنة
 محسنة او مقبحة فيقسم الى الاقسام الخمسة المذكورة والى ما ليس لك
 ولهم فيه قبل الشرع ثلثة اقوال الاباحية وفي الشرع وهو قول معتزلة
 البصرة والخطار وهو قول معتزلة بعد اذ الثالث التوقف وفي الشرع و
 اشهرانه مذهب الشيعة الى الحسن الاشعري والى بكر الصيرفي والمفسر
 لم يقصده لان كلامه في اقوال المعتزلة وفرد عدم الحكم وهو المناس

المشيخ فان الاشهرية عن امير المؤمنين الحكم قبل البشارة قال صاحب المسند
 الا باحة حكمه ثم لا يرد خطاب الشرع بالتحذير والا باحة الاصلية فخرج منه
 لان كمالا عدم فيه المذكر الشرعي للشرع في فعله وتركه فذلك مذهب
 شرعي لحكم الشارع بالتحذير فحي لا يكون الا بعد الشرع خلافا لبعض المعتزلة
 وقال مولا ناجر العلوم اي عدم المذكر الشرعي ليعلم عدم شرعي
 لحكم الشرع بالتحذير والا باحة الاصلية لا يكون الا في موضع عدم المذكر
 الشرعي للشرع في الفعل والترك بل حكمه مخصوص بجهة اصلا فالاباحة
 الاصلية فيها حكم بالتحذير فحي لا يكون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة
 فانهم يقولون بالا باحة وغيرهما من الحكماء قبل الشرع ماصلا بمبدأ
 مرقوم انك زود معتزلا حسن وفتح على موجب حكم من شيئا يكره من وفتح ان معلوم
 من قبله باقيا من قبل شرع وبعد شرع لم يداخلت شارع واشياء يكره
 حسن وفتح ان بعض معلوم منكروا ورويك فوق از معتزلا مباح واين اباحت اصلية معتزلة
 اباحت حقيقية وحكم است واستعزبه واما زيدا ان منكره من زمان قبل شرع حكم نيت
 واطلاق توقف هم كدر كتب ايشان است بمعنى عدم حكم است و اباحت اصلية كدر فخر
 الكرخية وشافعية است نسبت بزنان فخر است اباحت حقيقية نيت و نه حكم زوا ايشان و خبري
 معتزلا باحة اصلية معتزلة و اباحت اصلية بغير شرع علاوه بر و اباحت اصلية كدر است
 دران حكم است چه اباحت شرعية بخبارت است از خطاب شرع تجبر و اباحت اصلية كدر
 خطاب تجبر چه عدم مذكر شرعي جرح و فعل و ترك مذكر عتبت بر اي حكم شرع تجبر و اين با
 اصلية نيت كدر و جايك مذكر شرعي بر اي جرح و فعل و ترك معدوم باشد مالا معاني

عبارت مذکوره جواب باید داشت فی التفسیر الاحمدی لیکن آن مستدل بجا علی آن
 الاصل فی الاشیاء الاباحه کما هو مذهب طایفه بخلاف الجمهور فان
 عند هم الاصل هو الحرامه تعنی لذت قایلین نبودن حکم در اصل ساینکه باباحت قایل اند
 ممکن است که باین ایه استدلال کنند و آن یک طایفه است بخلاف جمهور که نزدشان
 اصل حرمت است یعنی جمهور ساینکه بودن حکم در اصل قایلین لذت حرام میگویند و ظاهر که جمهور
 باهل سنت مراد نیستند چه از اصل حکم در اصل منکر یا بحرمت و اباحت چه در امراد باباحت اباحت
 اصیده قریب است پس درست نمی آید چه بقرین نزد ائمه فقه اصول ثابت که مذهب اکثر خفیه و مشایخ
 اباحت است و حرمت مذهب مرجوح و مجهول علاوه بر آن قول احمدی با روایت در الحسام
 که خودش نقل نموده متعارض چه در آن مندرج که الصحیح من مذهب اهل السنه آن
 اصل فی الاشیاء التوقف و الاباحه رای المعتزله و یحییان در روایت دیگر در الحسام
 که بان لفظ استناد نموده است المنصور ان الاصل فی الاشیاء التوقف و یحییان
 عبارت تراشیده استنباه قال اصحابنا الاصل فی الاشیاء التوقف پس هرگاه
 که روایات نقل نموده اش هم با هم متخالف لازم می آید که هر از پایه استدلال ساقط شود
 و اگر از اباحت امیدینه برود اما شد پس در آن خلافتی و زاعی و رای اصول منقول نیست قطع
 از مخالف روایت تفسیر احمدی یا دیگر روایت منقول اش و احتمال خطا در بودن لفظ جمهور
 بجای طایفه و بالعکس آخر عبارت تفسیر احمدی اباحت تمام دارد و از آنچه محجب قرار داد و یعنی بقصد
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی که حکم آن پان نشد و باشد حرام باشد چه بقرین حکم اباحت
 در آن صورت موجود و آنچه از تفصیل اقام اباحت پان کردیم هر از آن ظاهر چه بعد ذکر تعارض
 بیحد و محرم و ترجیح محرم از امام فخر الاسلام نقل نموده ثور قال و هذا بناء علی قول

جعل الإباحة أصلا ولما نقول هذا في أصل الوضع لأن الناس لم يتكلموا
 في شيء من الزمان وإنما هذا بناء على زمان الفترة قبل شريعتنا يعني أن
 جعل المحرم ناسخا بناء على قول من جعل الإباحة أصلا في الأشياء
 كما كثر في أبي بكر الرازي وطائفة من الفقهاء الحنفية والمشافعية وهم
 المقتزلة ولما نقول يكون الإباحة أصلا في الوضع لأن عباد الله
 لم يتكلموا في أي شيء من الزمان ولو كان الإباحة أصلا
 كما نقله بعض المصنفين وإنما جعل البسيع أصلا والمحرم ناسخا بناء
 على زمان الفترة بين علي بن أبي طالب عليه السلام قبل
 شريعتنا فإنه كانت الإباحة ثم بعث نبينا عليه السلام بين
 الحرمة وبقى ما سواها أصلا مباحا كما كان في هوا منية ثم كون أصل
 عندنا الإباحة لأنها في أي شيء من ما فيه كالربا والخمر وغيره كحل
 مال الغير ومكر وكراهة تحريم أو تنزيهه كحل الفرس أو سواه
 لأن كل ذلك يثبت بالأدلة ولما القاطعة أو الظنية وإنما الكلام فيها
 لم يخرج فيه دليل أصلا به من عباراتكم بما نحن فيه علا وقد اردنا في تفسير
 نقل نموده وانظر كيف ما نحن فيه نص بوجوهنا تركه ولا حول ولا قوة الا بالله
 وسنعيده في كتاب الطهارة اين است كه شمس سنت را تعريف نموده
 ثابت شود بقول وفضل رسول الله صلى الله عليه وسلم وواجب وسحب بنا شد وازاد
 کرده شد بران در مجرایح بنا بر آنچه منظور است از انکه اصل در این توقیف است
 و صاحب در المختار جواب داد که فضايل را تلفظ میکند باینکه اصل بابت است پس شمس

این است بر عریضه فقط اینجا را در اباحت اباحت اصلیه حقیقیه نیست که مخالف جمهور اهل
 سنت است چه از اصل حکم در اصل منکراند و آنچه منبای مورد است که اصل و سیاه توقف
 است در از توقف نه است که حکمی است از اباحت و حرمت و غیره مگر معلوم نیست چه آن
 متفرع است بر بودن حکم در اصل و لیس فلیس بلکه مراد توفیق عدم حکم است و معنی روایت
 کتاب مذکور در ابواب الاستیلاء اینست که اگر اهل شرک به او خود احرار کنند مالک آن اموال
 میشوند نه بدین جهت که مستولی شد بر مباح چرا که صحیح از مذہب اهل سنت آنست که اصل
 در سیاه توقف است یعنی عدم حکم و مباح حکم است پس نیت مباح بر مذہب اهل سنت چه
 مخالف بفروع نیست پس با حکام مشروع و مخاطب شد پس اطلاق مباح قبل از خطاب شرع
 بر مذہب اهل سنت راست نمی آید و اباحت که حکم است قبل خطاب شرع برای متعذر است بلکه
 سبب ملک آنست که عصمت از جمله احکام مشروع است و کفار مخاطب بعصمت نیست پس
 باقی ماند در حق ایشان حال غیر معصوم پس مالک خواهند شد پس ظاهر که مراد از
 توقف عدم حکم است نه توقف در اباحت و حرمت چنانکه مجیب فهمیده است که آن توقف
 بر حکم است و حکم نیست و اگر بالفرض این معنی او عا کرده شود پس قول اولان العصمت
 راست نمی آید و اباحت را که راجع متعذر که گفته غیر اباحت است که در کتاب الطهارات بقرینه
 کرده و الاغراض لازم می آید واضح ما و که مقصود از ذکر معانی روایات بیان این امر است که
 آوردن مجیب این روایات را بی محل است و تزییح و تسلیم آن که تصحیح و تطبیق و رفع تعارض
 پذیرستند است نه در ما و آنچه محتسب بر صاحب در اختیار و درین خصوص کلام نموده اند در
 حواشی مذکور در هر کتابی بر متفاسیک نموده و شش باشد چنان این طایفه است صاحب در الحما
 که علیت استیلاء علی الباح را نفی میکند آن منفی مقول صاحب بدایر و شش الا یر و امثال

نشان است که نوشته اند نشان الاستیلا و دروغی مال سبحان نیستند سبب الاستیلا که
 و ظاهر که صاحب در الحاق در خبیان اعیان چه رتبه دارد و در غلط او شک نیست و طرفه ای که
 استدلال خود باز قرار نموده است بر آنچه از ان قرار ساخته از اباحت و کلام در عبارت
 اشباه بعد از آنکه تمام عبارات را نقل کردیم حاجت نداده که از ان صاحب ظاهر که کلام و اباحت
 اصیل حقیقه است و از قابلین توقف متغیر مراد اند و برین امر و لیلی از همان عبارت ظاهر
 چه صاحب اشباه معنی توقف هم بیان کرده است و موجب هم بودید این حال از عبارت اشباه
 بخلاف اول و آخر صرف بر یک فقره آنهم با سقاط لفظ بعضی انکشاف خود پس تر وید موجب در اصل
 شئی که با حرمت است نزد جمهور با توقف با اباحت که ما مذهب طایفه در ای متغیر هم همین است
 محض لغوی اصل ناشی از سوء فهم و عدم تحقیق مسئله از واقفان من و نفهمیدن مطالب کتب و
 تحریف و تصرف است قصه خوانی خیری دیگرهاست چیزی دیگر از نقل عبارت کتب بی فهم مطلب
 بی عرض بر فقها قوی راست نمی شود و معنی را واجب که در صورت اختلاف روایت تحقیق راجح
 و مرجوح و معمول و مشرک و ضعیف و قوی دریافت نموده راجح و معمول و قوی را اختیار
 نماید و بی اینکه خود در وسط تحریف افتاده است بدین دیگران معلوم و هر مسئله از فنی که محل تحقیق
 او باشد باید گرفت از فن دیگر که ضمه استطراد او که مسئله اتفاق افتاده است نقل کنند
 بحث این مسئله علم اصول است و ما از اینجا حقیقت مسئله را تبصیر بیان نمودیم از ان نجوای
 ثابت که از اباحت حقیقه مذکور جمهور اهل سنت منکر و اباحت اصیل فقره چهارم اگر تحقیق
 شافیه و در اباحت اصیل شریع اختلافی کسی از معتدین منقول نیست پس نسبت حرمت اصیل
 و توقف معنی بر خویش مذکور صحیح اهل سنت محض غلط است حالا عمل فقها بر اباحت از دیگر
 کتب هم نقل میکنم صاحب اشباه در همان قاعده می نویسد و فی البدایه من فصل

الحد اذان الاباحة اصل ودر قاعده تعارض و ليس تخريم و اباحت و تقديم تخريم في نوبه
 و علله الاصوليون بتقليل النسخ لانه لو قدم للبيوع لزم تكرار النسخ
 لان الاصل في الاشياء الاباحة بايده فبيعه كمراد من اباحت و در اینجا اباحت بايده
 قرينة و بر حيدرين استدلال يعني لزوم نسخ كل ما يستطوع فاما اقرار اباحت من اصل
 از اصوليين ثابت است و جموي و شريح شبيه و نظاير و شرح قول بان الاصل في
 منبأ الاباحة في نوبه ذكر العلامة قاسم بن فطالو بغا في بعض تعليقاته
 ان المختار ان الاصل الاباحة عند جمهور اصحابنا و فنده فشر الا
 اسلام من القبره فقال ان الناس لم يتركوا سدى في شئ من الزمان
 و انما هذا ابتاء على ذم القبره لاختلاف الشرايع و وقوع التبريعات فلم
 يبق الاعتماد و الوقوف على شئ من الشرايع فظهرت الاباحة بمعنى عدم
 العقاب بما لم يوجد له محرم و لا مبيح انتهى و دليل هذا القول قوله تعالى
 خلق لكم ما في الارض جميعا اخبرنا بانه خلقه لنا على وجه المنه علينا
 و ابلغ وجه المنه اطلاق الانتفاع فثبت الاباحة و در شرح قول
 ما تن و الحكم عندنا و ان كان اذبا في نوبه جواب سوال مسطوي تفري
 ان يقال اذا كان الحكم عندكم اذبا ثابتا قبل الشرح كيف يصح قولكم
 بانه لاحكم قبل الشرح و تفري الجواب بان نفس الحكم و ان كان اذبا لكن
 متعلقه بالتخيري بافعال المكلفين ليس باذني و المراد منها عدم تعلق الحكم
 بالتخيري منقيا قبل الشرح لعدم الفايده بانه لو تعلق فتعلقه اما الفايده
 الاداء و هو غير ممكن قبل الشرح لانه عبادة عن الايمان بعين ما اصر

وقوله وذلك موقوف على العلم به بكيفية ولا علم بشر من ذلك قبل الشرع
 بقوله تعالى وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا وأما ما في قوله ترتيب الفقهاء
 على الترتيب وهو مستغنى عنه قبل الشرع لعدم الفائدة ودر شرح قول ما ترقى الشريعة
 الجمل في نوبه يعلم منه حل شرب الدخان ودر شرح وقاية در شرح ما ليس بحرام
 ليس شخص في نوبه لما حكم بحرمه المسفوح بقي غير المسفوح على أصله وهي
 الخل ويلزم منه الطهارة وأما حديث نبوي ثم مررت بدار ما شابه عن
 ابن عباس رضي الله عنه قال كان أهل الجاهلية يأكلون أشياء وتركوا
 أشياء فقد رُفِعَتْ إليه بنيه وأنزل كتابه وأحل حلاله وحرم حرامه
 فما أحل فهو حلال وما حرم فهو حرام وما سكت فهو عفو شرع بعد الحق
 ودر ترجمه بشكوة در ذيل الحديث نوشته از اینجا معلوم میشود که اصل در استنباط احكام است
 ودر آخر میگوید تحقیق ثابت شده است حریم بعضی اشیا ویکریست زیاده بر کتاب و لیکن این
 بحاس خواهد کتاب را و نخواهد سنت را از جهت کثرت آن یا تعرض دی رضی الله عنه از تلاوت این است
 آن بوده است که بدانکه حریم نیست مگر کرمی و جایز نیست بخواهیم مطلب و در شرح عربی هم
 و در شکوة از ابی تعلیه حسنی مرویت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما
 الله فرض فرائض فلا تضیعوها و ما حریم حریمات فلا تمسکوا بها و ما عفو عفا
 فلا تعدوها و ما سکت عن اشياء من غیر نسیان فلا یبحثوا عنها طاعی قاری
 در شرح نوشته دل علی ان الاصل فی الاشياء الا بائنه و در شرح حدیث ابن عباس
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا عرفت ان الله
 رتبها فاتبعوا و امران غیبه فاجتبه و امر اختلاف فیه فكل الى الله

شروجهای فی ثوبه و قيل الاولى ان تفسير هذه الحديث بما ورد في اخر الفصل
 الثالث من حديث ابی تعبیه و در تفسیر او که تحت آیه قل لا اجد قبلاً او حی
 الی الایه مینویسد و فيه تنبيه على ان التحريم انما يثبت بوحى الله و شرعه
 لا بوحى النفس كما يعنى از سبایل خبره که ثبوت آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفاء
 راشدين و ايرار بعد رسیده و فقها بقرین شوده اند بااحتیاط بلکه استنباط آن از کتب معتبره
 نقل میکنیم کی از آن تأمل نماید در صلوٰه که در سنون و شرف و اکبر و ای استحباب آن
 و هم مختار جمهور شافیه در وقایع رقوم و القصید مع نفع افضل و در تحف و قایه و مع اللفظ افضل
 و در بر خدی شرح تحف و قایه مینویسد و فی شرح الطحاوی که افضل آن نیست غسل قلبه
 بالینیه و لسانه بالذکر و یدیه بالرفم در هده آیه اما الذکر باللسان فلا تجزیه
 و محسن ذلك الاجتماع عرفیه و در محیط الذکر باللسان سنه فینعی ان یقول
 اللهم انی اريد صلوة و کذا فی سرحانی و یقبلها منی باوجودی ثبوت آن از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و خلفاء راشدين و ايرار بعد میت و ملازمه ظاهریه که از اکابر فقهیه و
 کتکوار کرده مثل تقریر محب ایراد بانموده فاما جمهور خفیه و شافیه این ایرادات را قایل نیستند
 و اقبایه نداشتند در بحر الرئی قد اختلفت کلام الشافعی فی التلفظ باللسان و ذلک
 فی میتة المصلی انه مستحب و هو المختار و صحیحته فی الجملة و فی الهدایه و الکفا
 و التبین انه محسن لا بجماع عرفیه و فی الاختیار معنی یا الی محمد بن الحسن آیه
 سنه و هکذا فی محیط و البده ایبر و فی الفیه انه بدعه الا ان لا یجان انما
 فی القلب الا باجبر ایضا علی الذنات فیسند بیاح و نقل عن بعضهم الکراهة
 و ظاهر ما فی فتوح القدیر انه بدعه فانه قال قال بغیر الحفظ لم یثبت عنه شیء

صلى الله عليه وسلم من طريق صحيح ولا ضعيف انه كان يقول عند الاغتسال
 اهل كذا ولا عن احد من الصحابة والتابعين بل المتقول انه صلى الله عليه
 وسلم اذا قام للصلاة كان في بدعة انتفى وقد يفهم من قول المصنف لا
 بجماع غير مية انه لا يحسن بغير هذا القصد وهذا لان الاسان قد يغلب عليه
 قفر وتفاطر فاذا ذكر لباسه كان عونا على جمعه ثم رتبته في التمهيد قال
 والنية بالقلب لا بد من قوله والتكلم لا يجزئ ومن اختاره اختاره ليجتمع
 انتفى عبارة الفقه القديس باز صاحب بحر الرائق ميكوبه فراد في شرح النية انه لم يقل
 عن اية الاربعة فخر من هذا انه بدعته حسنة عند قصد جميع الفرية
 وقد استفاض في العمل بذلك في كثير من الاعصار في عامه الامصار فاعل
 القابل بالنية اراد بها الطريقة الحسنة كطريقه النبي صلى الله عليه وسلم
 ما على قارى وشرح شكوه في نوب لا كروفي على ان اجله بينهما مستحيل
 نقل معنى النية واستحضارها ثم قال صاحب الزهد اياه والحين لا بجماع غير
 قال المحقق ابن الهمام قال بعض الحفاظ لم يثبت عن رسول الله صلى الله عليه
 وسلم الى اخره وبعد تمام عبارات فتح القدير كمالا لا كورته زوشتة وقيل لا بجماع غير
 بالنية فانه بدعته والمتابعة كما يكون في الفعل يكون في الترك ايضا فمن
 واطب على فعل لم يفعل الشارح فهو مبتدع قد يقال فيسلم انها بدعة
 مستحسنة يستحسنها شايع لا مستحسنة على استحضار النية لمن اعتلج النية
 وهو صلى الله عليه وسلم واما عني به كافر في مقام الجمع والمصنوع به يكون
 محتملا بين الى الاستحضار المذكور وقيل التلطف به لعدم التصديق به

إلى القلظ والخطأ ومخالفة إجماع لكن له عمل عندنا فمختص بمن أتى بالوسوسة
 في تحصيل البينة وعجز عن ادائها فإنه قبل في حقه إذا تلفظ بالبينة سقط
 عنه الشرط فالحجج وبغير كل كلام ابن القيم وردت تلفظ وهذه عشرة بدء مع استقلال
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بإسناد صحيح ولا ضعف ولا مستند
 ولا من مثل لفظة واحدة منها البينة بل ولا عن أحد من الصحابة ولا استصحاب
 من التابعين ولا الأئمة الأربعة وبعد ذكر كلام جمال الدين محمد فيروزي أباي كفت
 قال القسطلاني في المواهب بالجملة لم ينفل أحد أنه عليه السلام تلفظ بالبينة
 ولا علم أحد من الصحابة التلفظ بها ولا أقر على ذلك بل المنقول منه
 في السيرة أنه قال مفتاح الصلوة الطهور وتحليلها التسليم إلى آخر ما قال
 وأطرب ابن القيم في المدي في رد الاستحباب والآثر من الاستدال بما في
 ذكره طول فخر خنا عن المقصود ولا مباح والذى استقر عليه أصحابنا استنباط
 النية بها ما على قارى من شرح فتاوى ابن تيمية وكذا ليس تاجر الرقصة مكروه ^{هذه} كراهة
 حشروا إن لم يكن كراهة بناء على عدم تكفيرهم بقوله عليه الصلوة والسلام
 من تشبه بفوم فهو منهم أما إذا كان في ديارهم وما مور أبان ثبتى مكرا
 على آثارهم فلا يضره وإما جواب بعض العلماء في مقاراة تكاثر عليه بأن فلتنوا
 إلا ذبكيه البدعة فليس محله فانا ممنوعون من التشبه بالكفرة وأهل
 البدعة في شعارهم ولا متفهمون عن كل بدعته ولو كانت مباحة سوا
 كان من أفعال أهل البينة أو من أفعال الكفرة وأهل البدعة فالمدبر
 على التعاريف در قهضات مسببة للصلى من قوم وسجدة الشكر ذكره الطحاوي

عن أبي حنيفة أنه قال لا إرادة شتى قال أبو بكر الزاهد في مغناه ليس
بواجب ولا مستنون بل هي مباحرة بدعة وعرف محمد أنه كرهها قال ولكن ستم
إذا أتاه ما يسره من حصول نعمة أو دفع نقمة وبه قال الشافعي فيمكن
مستقبل القبلة ويسجد فيحمد الله ويشكر ويسبح ثم يكبر فيرفع رأسه أما
سبب فليس بقربة ولا مكره وإنما يفعل عقب الصلوة فمكره ولا
الجمال بتقده ونها سنة أو واجبه وكل مباح جودى اليد فمكره انتهى
والفقوى على أن سجدة الشكر جائزة مستحبة ولا مكره وهما وهم وإن كتاب است
ولا بأس بقول الرجل بغير يوم العبد تقبل الله منا ومنكم وشرح وقاية ينوب
واستحسن المتأخرون تثقيب الصلوة كلها ودر الحمار قوم وثوب بآلة إذا
والأقامة لكل ولما تعارضوه الأفي المغرب فيزكيه التسليم بعد الأذان عند
في ربيع الآخر سنة سبع مائة وأحدى وثمانين في عشاء ليلة الاثنين ثم الجمعة
ثوب بعد عشر سنين أعادت في العمل إلا العشر ثم فيها مرتين وهو بدنة مستحبة
وهم ودر الحمار ينوب واقوف الناس يوم عرفاة في غيرها تشبهها بالواقفين ليس
هو نكرة في موضع البقي فبعض أنواع العبادات من فخر واجب مستحب مفيد
الأباحة وقيل يستحب كذا في مسكين فقال الباماني لو اجتمعوا المشرف ذلة
اليوم السماع الوخط بلا وقوف وكشف براس جانر بلا كرامته اتفاقا ودر كتاب
ند لو ينوب ويندب ذكر الخلفاء اللشددين والعلمين لا الدعاء للسلطان ودر
القهستاني وبكرة قمرها وصفه باليس فيه وهم ودر كتاب مذكور ازوهما ينقل بخود
وفي يوم عاشوراء بكركا هم ولا بأس بالاعتقاد غلط ووجوه ورفقه ازويري

روایت نموده خلط الحوائط يوم عاشوراء اول برج فيه امر قوی ولا باس و زبانيا با
يوم عاشوراء معظم يستحب فيه الصوم قبل الاكمال يوم عاشوراء كانت سنة
ولكن لما صار خلافة لمبعض اهل البيت وجب تركه از باس صغير و شرح طبريزي روایت
كرده و بذكر التعشير والفظ والمشاير و اياه باس لان العجم لا يمكن لهم التلاوة
الا بالمقط و اما كنية اسامى السور و غير الاى و نحوها ففى بدعة حسنة و از باس
رحماني. و ايت ميكنه لا باس بالوقف والتعشير فى المصنف و از شرف الائمة على نقل نموده
القرآن على القبر بدعته حسنة و از نجدى نقل نموده امام بقا دكل عده امة مع جملة
قراءة اياه الكسرى و اخر البقرة و شهد الله و نحوها جهر لا باس به و الا فضل
الاخفاء و از و رى نقل نموده ولا باس باجتماعهم على قراءة الاخلاص جهر عبد
مختم القرآن و لو قراءة واحدة و استمع الياقون فهو اولى و از شرح حسنى نقل نموده
بكره لا يقوم ان بقراء القرآن جملة لتفهمها تراتلا لستماع و الا نضاف الماء و
بعضها و از قنوى كرماني روایت نموده لا باس به و در شرح و قايده باب البنا بر نوشته
استحسن المناخرون العامة و ز قنوى مالكى كرى ينوب لا باس بكتابه اسامى السور
و عده و الاى و هو و ان كان احدا ثاقفا فبى بدعة حسنة و كرم من شى كان احدا
و هو بدعة حسنة و كرم من شى بخلاف باختلاف الزمان و المكان كذا فى جواهر
الاخلاص و بعد ان ينوب مثل الفقيه ابو جعفر عن قوم فراء و اقراءة و سرد
بكره و بعد ذلك جهر قال ان اراد و ابد لك شكرا لا باس و هم ينوب لا باس
باجتماعهم على قراءة الاخلاص جهر عند ختم القرآن و لو قراءة واحدة و استمع
الياقون فهو اولى كذا فى الفقه و يستحب له ان يجمع اهله و ولده عند الختم

ویدعو لهم کذا فی الینابیع ودر قاضیان نوشته نگارانی الدعاء عند ختم القرآن فی
شهر رمضان و عند ختم القرآن بالجماعة و استتمه المتاعون فلا یمنع من ذلک
وقراءة سورة الاخلاص ثلاث مرّة عند ختم القرآن استتمه و مشایخ الفرق
الافی للکتوبه و در قاضی عالمگیری می نویسد قرءة الفاتحة بعد المکتوبه لا یجوز
المهمات مخافة او یظهر مع الجمع و مکررها و احتیاج قاضی بدیع الدین انه لا یکره
و احتیاج القاضی ادهام جلال الدین انکانت الصلوة بعد لا سنیة بکرة و کذا
فلا کذا فی التاثر خانبه قوم یحتمل من ذلک ان الفاتحة جهل دعاء الا
یمنعون عادة و الا ولی المخافة و فی الجندی ادهام یعتقد کل عذاة هم یحتمل
قرءة آیه الكرسی و اخر المبرة و شهد الله و یحتمل لا بأس به و الا فضل
الاخفاء قرءة قل هو الله ثلاث مرات عقب الختم لیمتنعها بعض المشایخ
و استتمها اکثر المشایخ و در بحر الرایق از تجنیس در ذکر خطبه آورده و ذکر الخلاء الی الخ
مستحسن بذلک جری التوارد و یذکر الیهین غرض اشال این سید اکثر شیخ کذا
آید قری کرده و اصل مذہب فرقہ مبتدعین است هر چه بقول نباشد مکروه و حرام و این
امر باجا بجا بلیت جدا گانه و تنویها ت رکار نک بیان میکند مناسب نموده این بمنعنا بطا
بجبت نسبت مقام در اینجا و اگر کم و قبل از شریع امری واجب التنبیه دریافت باید نمود
که اطلاق مکروه در عرف شریع بمعانی متعدده آمده از ان جمله ترک اولی است و اعمی اگر چه عسا
از ما سبق معلوم شد فاما در اینجا تصریحی هم بیان نموده می شود و در بعضی فی نویسد از
تأثیرها ترک الاولی یقال ترک الصلوة الصغی مکروه و ان لم یرد فیه ففی اکثره
الافضیلة فیها فکان فی ترکها خطا مرتبه و اطلاق میکند مکروه و مراد از ان که آن

بخسوسینی خاص میباشد چنانکه ابوحنیفه گفت حج پیاپی کرده است و گفتند برادر آنست که گفتند
 سوز ملحق باشد یا طاعت شش نداشته باشد از آن کرده است نه مطلقا که قریب است و بنابر
 لازم میگردد و چنانچه در فتح القدیر تصریح نوشته در جواب سوال حمل و قسم می نویسد فاقه و
 و مشهوره اصلی ندارد زیرا که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه تابعین رضی الله عنهم
 طوریکه معمول فیما بین الناس است منقول نیست پس امریکه منقول از آنحضرت صلی الله علیه و
 آله و سلم و صحابه نباشد غیر مشروع چنانچه صاحب هدایه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم دلیل گرفته است منها فی کتاب الصلوة فی فضل
 الاوقات التي تکره فید الصلوات قال بکرة ان يتنفل بعد طلوع الفجر یا اکثر
 رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یورد علیهما مع حصه علی الصلوة و منها ما
 قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل معمر
 علی الصلوة آ ورن این برود روایت بر اسمی تأیید دعوی بی اصل خود بحجت بی فهمی است که عدم
 نقل خبری دیگر و نقل عدم خبری دیگر و فایده فبد مع حصه را فهمیدن نصیبا عدم افراد صاحب
 این است که ترک کردن آنحضرت نفل را درین وقت با وجود حرص به احراز فضیلت که منقول
 از آن یافته میشود که نقل را در آنوقت مکرر میشدند و گزینخواهاند غنی در حاشیه هدایه
 قال لا تراری و لولم بکبره لفعل قلت هذا منی علی معرفة الحديث الذي فيه
 عدم زيادة النسي عليه السلام علی رکعتی الفجر و اذا قال لا کمل ان الترتیب
 مع حصه علیه السلام علی احراز فضیلة النفل دلیل الکراهة و قد
 فيها من حدیث مسلم و رواه عن ابن عمر عن حفصه رضی الله عنهم
 قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا طلع الفجر لا یصلی الا رکعتین

خفیفین و هذا يدل على انه عليه السلام ما كان يزيد على ركعتي الفجر مع حرمه
 على احراز فضيلة النوافل وفي تخفيف القراءة في ركعتي الفجر قول في غير سمع
 النبي عليه السلام يقرأ فيما قبل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد وفي الباب
 بسنن الاسلام والنبي ع اسوى وكعتي الفجر فيه لا لتحلل في الوقت وقال النبي في
 تشرح قوله ولا يتقل في المصلي قبل صلوة العبد لانه عليه السلام لم يفعل
 مع حرمه على الصلوة وقد روى الايمه السنة عن سعيد بن جبير عن بن
 عباس رضي الله ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج فصلى بهم العبد لم يصل
 قبلها ولا بعدها وروى بن ماجه في سنة من حديث عطاء بن يسار عن
 ابى سعيد الخدري قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصلي
 قبل العبد شيئاً فاذا دجعه في منزله صلى ركعتين وضوءاً ما قال في كتاب الحج
 من احرام وفي بيته او في قفس معه صيد فليس عليه ان يرسله وقال
 الشافعي عليه ان يرسله لانه متعرض للصيد يا مسأله في ملكه قصار
 كما اذا كان في بده ولنا ان الصحابة رضوان الله عليهم كانوا يحرمون
 وفي بنوهم صيود وودواجن ولا يتقل عنهم ادسا لها وبذلك حلت العاد
 القائشة وهي من احدى الحج اوردون اين سئل دليل بر دعوى عالمي ان يكون ميت
 به صورت دعوى ايكر امري كه منقول ميت غير مشروع است وحال سئل انيكه اگر کسی احرام کند
 ودر خانه اش يادرفس که همراه اوست جانوري باشد در بار کردن آن بر مجرم واجب ميت چراكه
 در خانه صحابه جانوران ميپودند وبعد احرام رها نميگردند وعادت ستمه سليلن حجت است ارجح
 شتر غير بيان ثابت كه رها کردن جانوران واجب ميت تا مل بايد كرد كه از دعوى چه مناسبت

برانچه كه در بده احرام جانور را رها نميكنند و عاقل است

وارو واصل نقد یعنی تجرے نوون عادت ستبر و کہ با روی دین جا رہی شکتہ عنی و شریعہ پر
نوشہ لنا ان الصحابة رضی اللہ عنہم کافوا یحرمون و فی ہو قہم صیود و
واجب رواۃ ابن ابی سنیۃ فی مصنفہا حدیثا ابوقبیسر عن عائشہ عن زید
بن ابی زیاد عن عبد اللہ الحارثی کہ کان یترک عند اہلنا ما لنا من الصیۃ
ما یرسلہم حدیثا عبد السلام بن حرب عن علی بن محمد عن عبد اللہ بن علی رضی
اللہ عنہما دای مہ الناس واجنبا و هو مجرہون ولم یأہوا بدسالہ و لم یتقوا
عنہم ادسالہ ای لم یفل عن الصحابہ ادسال الداجن بعد الاحرام و بدعات
جرت العادۃ العاسیۃ و هو مزاجہ الخ ای العادۃ الفانیۃ من احدی الخ
التي یحکم حیثا قال علیہ السلام ما راہ المؤمنون حسنا فہو عند اللہ حسرا قال
الکاکی العادۃ الفانیۃ مثل الاجماع القوی ما لا کدم انطباق عبارات ہا یہ بر بدعات
چان نویم نیو ایم کہ بطلان دعوی او از تقریبات صاحب ہدایتان و ہم صاحب ہدایتان
متعدہ با وجود فرج نووش و نبودن چیزی در عہد آنحضرت و صحابہ کلم بحسن اثبات کی نہ از بعد است
کہ نوشتہ الشویب فی البحر حی علی الصلوۃ حی علی العلام مرتین یزید الادان و الامامۃ
نحسن و ذکرہ فی سایر الصلوۃ و معنای العود ای الاعلام بعد الاعلام و هو علی حب
ما تعاد قولہ و ہذا الشویب احداثہ علماء الکوفۃ بعد عہد الصحابہ رضی اللہ عنہ
لتغیر احوال الناس و حضور الخیر بہ لما ذکرنا و المناہون استحسنوا فی الصلوۃ
کما بانطہر التوفی فی الافق الالدینیۃ و بعد ذکر کراہۃ تفسیر و لفظ مصحف انجبت
قول ابن سعد و رضی اللہ عنہ جرد و القرآن نوشتہ قالوا فی زماننا لا یلزم بالبحر من کذا لہ قول
ذالک اغلال باللفظ و ہجرت اتقان فیکون حسنا و اطلاق لا یاس کہ بر امثال

این ابو و در همان بدایه بجای کثیر است که باس تجلیه المصحف ما فیہ من تعظیف
 و صابر کثرت السجود بالجحش و الساج و ماء الذهب^۱ الباس بان ینقش السجود بالجحش
 و الساج و ماء الذهب و قوله لا یاسر به یشیر الی انه لا یوجز علیه لکنه لا یاتم
 له و قبل هو قرینه و صاحب بدایه بجای شمرده حکم اصل بودن اباحت بصریح نوشته است و در
 حد او چنانچه در عبارت استباه گذشته و در باب انقضاء نوشته فبقی اصل الا باجته للحاجه
 و در باب استیلا رکعات نوشته لما ان الاستیلاء و سر د علی مال مباح فیمنعه سببا
 للمکات و صاحب در الحاشیه بن تعلیل مختار را بنی نموده از راه قصور فهم یار و تعلیل دیگر خلاف اکابر
 خود پرداخته که در تنبیه که بی آن اصل شاصله تعلیل او تم تمام میشود و بعد نقل روایات بدایه نقل
 روایت قره الکافرون مع الجمع مکروه که آنها بدعتند ما یقول من الصحابة و التابعین
 هذا عالمگیری و نصاب الاحتساب نزد خود او و تحقیق داده و اثبات دعوی نموده انقدر رسمی فهمیده که
 نه سبب مخالف ائمه مجتهدین و احادیث صحیح و خلاف متون و تخریج بلکه خلاف اصول و خروج
 یک روایت عالمگیری که بر آن که اتم علامت مختار و منقحی به بودنش میت و هم اول و آخر آن
 روایت دیگر روایات کثیر خلاف دلیل روایت مذکوره بصریح اختیار ائمه مستندی موجود چنانچه
 سابق گذشت چگونه ثابت شدن می تواند این اصحاب قوی هر گونه روایات در کتب جمع
 میکند قابل استناد همان روایت است که مختار و منقحی به و معمول باشد و این در میان شیعیان
 مگر بصریح معتدین و حدیث و عمارت فن اصول و در نصاب الاحتساب حواله کدام کتاب عم نموده
 و ظاهرا که صاحب نصاب از آن بطریق است که گفتنش حواله بر طبقات متقدمین سند باشد
 تحقیقین فقیها و هم مجموع حدیث مقدمه نوشته اند که اری بدعت است مگر حسن و در ثمه بنده نوشته
 لا باس به و در حدیث اینک و این است خواندن مذکوره است به منقول از اصحاب و تابعین

بخانه در مخفی روایت کراست یعنی در همان عالمگیری موجود است و بکراهت ان یوقت شیئا
 من القرائن شی من الصلوة قال الطحاوی و الا سیحابی هذا اذا راه محتما
 واجبا بحجت لا یجوز غیره ادرای قوه غیره مکروهه و اما اذا قرء لاجل الیس
 علیه او بطرقه بقرعه فلا کراهه فی ذلک و لکن یشترط ان یقرء غیرها اعیانا
 لئلا یخطو الخا اهل ان غیرها لا یجوز هکذا فی النبین در ایما نوشته و منها ان یکن
 الخلیف کما یثوب اسود یغلب علیه الا برسیم او همسکا بسبب مذهب فتنی
 فاسق و الا نکار علیه و اعجب فاما حجة اسود فلبس بکرده و لکنه لیس بمشرب
 اذا حب الشیاب الی الله البیض و من قال انه مکروه و بدعة اذ ادبه انه لم
 یکن فی العصر الاول و لکن اذ الم بدیهه فتنی مقصوده و هذ الم یثبت فیه
 و لعالم امراد بالکراهه خلاف الاولی و در جواب سوال نجاه دوم که سایل از مفهوم
 بدعت سوال کرد نوشت که مفهوم بدعت چند نوشته اند فی البحر الرائق البدعة ما احدث
 علی خلاف الحق المتلقى من رسول الله صلی الله علیه و سلم من علمه او عمل او
 حال بنوع شبهه او استحسان و جعل بدینا قویما و صراطا مستقیما اتقی و دیگر
 پس معانی بیان نموده و در جواب سوال نجاه سوم می نویسد که سیکه مفهوم بدعت را بیان کرده
 اند که ما احدث علی خلاف الحق المتلقى عن رسول الله الم پس تردایت ان حاجت تقسیم نیست هر چه
 که بدعت ضلالت است انتی این علم کمال ضلالت است بر این معنی نقل کرد از بحر الرائق و صاحب
 بحر الرائق در همان کتاب در سئله تلفظ بدعت گفته که بدعت حسنه است و دیگر چند جا در آن کتاب
 و این حجر در فتح المبین نوشته و الحاصل ان البدعة الحسنة متفق علی بدلیها و بدعت
 مقابل سنت است تقریب سنت نزد حقیقه الطریق المسلوک فی الدین است و بدعت خلاف آن

فانما یسعی الی بدعت و مکروه و لکن ترک الاحیاء و در امر واجب و ضرر فان الکراهه ما ثبت فی

و آن حسن هم میباشد و سید می باشد چنانکه یک تشریف مستجاب است عن ابی بنی نیکو بدعت
نزد ایشان عالم ثبت بن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم و مستقیم بحسن و بدعت و جواب سوال
بنعداد و چهارم نوشته چنانکه بدعت را مطلق ندارند بدعت را می باشد چنانکه از عبارات
کتب فقهی معلوم میشود و این هم دعوی فی دلیل محض است چند جا ذکر کردیم که مطلق بدعت اطلاق کرده
و لاحقین گفته اند که اری بدعت است مگر حسنه و لفظ چنانچه که بیکر کلام عجیب است چه بعد از این دعوی
می بایست که عبارتی نقل میکرد که از آن ظاهر شد که هر جا که مطلق بدعت اطلاق میکنند مراد از آن
بدعت حسنه است حال آنکه چنان نیست در احادیث و این نیز همانا یکی از خواص فساد اهل بنا
هواست اضطراب و بهافت در کلام و عدم ثبات بر عقاید و تأویل در اقوال و احتمال در جمیع اسوال
عجیب باینقدر اصرار کرد و غیر شروع بودن غیر منقول و بدعت و کراحت امری که از مستقیم ثابت نیست
و ابطال بر احتمال ایاحت دارد و بنای جواب سوال چهارم هم و پارو هم و تاسارو هم و بست و بست
و چهل و سیر و چهل و پنجم و چهل و ششم و چهل و هفتم و چهل و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و
بستاد و دهم و نهم و هفتم و ششم و پنجم و چهارم و سوم و دوم و اول و نهم و دهم و یازدهم و
در این بین چه جا موجود در جواب سوال دوم می نویسد که پیشکش نمودن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
و حسن و حسین علیهما السلام بر دادن اذان منقول نیست ظاهر اذان و غیره در این
حال مستحق از باب خبر باشد زیرا که درین بدعت رسم نکرده و در جواب سوال نهم می نویسد بدعت
کتب تقسیم شیرینی و طعام مسنون نیست مگر اگر این تقسیم درین وقت از رسم مباح باشد بشرطیکه در آن
ظاهر و بر او سند و از رسم ادرسی نباشد و الا کرده خواهد بود و در جواب سوال دهم می نویسد
نشان دادن مخطوبه در مکان علوه چند روز قبل از نکاح و رفتن ندانن در ضمن آن مکان هم و
رسم بنده و مستعان که نیوة است می نویسد این امور از رسم مباحات است که فعل و ترک در آن

امور برابر است و در جواب سوال چهارم از رسوم سلامی و رونمای مینویس در مستند تحریری
 اصل این خبر بایافته نمی شود مگر ظاهر مال انقیاس خبر یا که دادن سلامی و رونمای استباح است
 در جواب سوال پنجم از دادن مردمان برادری کجام از خبری وقت پوشانیدن لباس پوشیده را
 مینویسد و آن مردمان برادری و غیره درین وقت حجام را درست است و درجه اباحت دارد و در جواب
 سوال ششم از دادن و تقبیم نمودن خبری بفقیر و مساکین وقت رخصت شدن برات مینویسد
 تصدق کردن برای فقیر و مساکین هیچ گاه منوع نیست در جواب سوال سی و دوم در تعزیت میت
 رفتن و برود دست برداشته سوخته فاخته خواندن می نویسد اما دست برداشتن برای
 دعا وقت تعزیت ظاهر احوال است زیرا که در حدیث شریف رفع بدن در دعا مطلقاً ثابت شده پس
 درین وقت هیچ مضایقه ندارد و لیکن تخصیص آن برای دعا وقت تعزیت مانع نیست انتی هر کسی که
 بهره از فهم داشته باشد ظاهر که از همین جواب سوال سی و دوم اگر تسایل تراشید و یا به مسایل
 بعضی محرمات از بعضی هم باطل میکرد و وظایف میبود که مدار حکم مجیب بر دلایل ساخته خودش هم نیست
 دلیل اگر موافق هوای نفس است دلیل و رذیل و کبیدی دیگر است درین مقام دست آویز این قدر را
 بفیل عوام تفکر عامه اهل اسلام و آن مسابست با کفار و مشک بحدیث من تشبه بقوم فهو منهم می
 فهم معنی و بر جوع بشرح و ایرافن چنانچه در جواب سوال نوزدهم و غیره از ابابین این معنی را خوب
 آیه و تاجیاده و مشک نمود و بمرآة الصفا و کتاب سید ادم بنوری مدز کفر و تاشا اینست
 در جواب سوال سی و هشتم نوشته که خواندن نماز سهول در کتب حدیث فقهیه که معتبر و مضبوط اند
 از نظر نگاشته لیکن در بعضی وظایف و مسایل صوفیه نوشته است و برای مشک روایا حدیث
 و فقه کافیت و بر قول و فعل مشایخ صوفیه قوی جاری نیست و چنانچه نسخ الاسلام در کشف الغطا
 و عادت مشایخ است که این نماز را متصل و فتنش از نور و رتب اول برای نجات میت از عذاب القبر

میخواهند انتی عبارت شیخ الاسلام در کشف الغطاء این است گفته اند بعضی سلف که دعا برای مردگان
 بمنزل هدیه است برای زندگان پس درمی آید فرستاده بر میت و با وی طبق از نور حی باشد پس میگوید
 این هدیه است برای تو از فلان برادر تو پس خوش میشود میت بآن چنانکه خوشش می شود و زنده
 پدید آید کذا فی الحواشی و در فتح القدر این را مرفوعاً آورده و در کفایه الشجی مانند آن در صدقه نیز ذکر کرده
 پس بدانکه سنت است که تصدق کنی و می پش از کشتن شب اول بر چه میسر شود که شب اول است
 و شوار است پس رحم کند ویرا بعد از آن تا بانس انوار هدیه این شخص مشرق رفع شود و اگر ناپدید چری را بانه
 که نماز کرده و رکعت بخواند در رکعت اول بعد فاتحه آیه الکرسی ده بار و در رکعت دوم بعد فاتحه سور
 الکافرون مرتبه و چون فاتحه شود بگوید خداوند اگر دیم این نماز را برای تو میدانی تو چیزی را
 که خواسته ایم بآن خداوند بفرست ثواب او را بسوی قبر فلان بنده مرده و چون میکند آن را عطا
 میفرماید خدا تعالی آن میت را ثواب بسیار و نور و حسن و درجه بلند و شفاعت کذا فی الشرح و عادات
 مشایخ است که این نماز را مقبل دفن پیش از نور شب اول برای نجات میت از عذاب میخواهند
 از اصول و الهول نامند نهی، پسند که شیخ الاسلام و کتابش از موجب معتبر که با ازانان شک نموده و
 کتابه کور آن نماز را در زیر سنت نوشته است شهدا و بشری نموده و بعد از آن برای تاکید نوشته
 که عادت مشایخ است بآنکه در حکام شیخ الاسلام اصطلا اشارتی بتعجیف نیست و به لفظ مشایخ مخصوص
 بصوفیه و نه مفیدی اعتباری اطلاق مشایخ بر عقباتیاع و ذایع است هر کس که گونه بهمانی داشته
 باشد میداند فاما از عجمی متعصب بحوریست و در قول او که بر قول و فعل مشایخ صوفیه قوی جاری
 نمیشود چنانچه شیخ الاسلام در کشف الغطاء نوشته لفظ چنانچه بمعنی محض و موجب را بهر که ام قول
 خود بتانی میت مقدم اتباع بود است این حکم از آن پیش است ورنه در جواب سوال شهاد
 و ششم شک بقواد الفوائد نمی نمود بهر تقدیر میگویم که محجب صرف با احتمال حمل لفظ مشایخ بر صوفیه

قنوی دادن تو نسبت پس تسک بکتاب سید آدم نبوری و مرآتہ العنقا چگونه در دست شد و چرا
 بر قول ثمان قنوی و او لطف ایکنه حایک قنوی جایز نبود از قسم فضایل افعال که توسع در آن جاریست
 و اینجا که قنوی در باب تکلیف عمل کمال امتیاط است در بحر الرائق می نویسد و فی جامعہ الفصول^{لین}
 سر وی الطحاوی من احوالنا لا یخرج الرجل من الايمان الا حجب ما ادخله فيه
 ثم ما یقن انه ردة لا حکم بها و ما یشاک انه دوة لا یحکم بها اذا الاسلام الثانی
 لا ینزل بالمشاک مع ان الاسلام یعلق بتبغی العالم اذا دفع الله هذه ان
 لا یبادر بتکفیر اهل الاسلام مع انه یقضى بفتحہ اسلام الکفره اقول قد
 هذه التصریر من انا انما نقلته فی هذه الفصل من المسایل فانه قد ذکر فی بعضیها
 انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المقدمة فلینا مل انتهى و فی الفتاوی
 الصغری الکفر شی عظیم فلا جعل المل من کافر امتی و جدد دوا ید انه لا یکفر
 انتهى و فی الخلاصة و غیره اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر و وجه واحد
 تمنع التکفیر فعلى المفتی ان یسئل الى الوجه الذى ینبع التکفیر تحسنا للطن بالاسلام
 الا اذا صرح بارادة موجب الکفر فلا ینفعه التأویل جنبه و فی الثانی انما
 لا یکفر بالمتحمل لان الکفر بهایة فی العقوبة فتتبع بهایة فی الجناية دفع
 الاحتمال لانها یدى انتهى و الحاصل ان من تکلم بکلمه الکفر هازلا او لاعبا
 کفر عند الكل ولا اعتبار باعتقاده كما صرح به فایسحان فی فتاواه و من تکلم
 بها خطبا او مکرها لا یکفر عند الكل و من تکلم بها عاملا عامدا کفر عند الكل
 و من تکلم بها اختصارا باها لا یامنها کفر قیسه باختلاف والذى یتمیز به انه
 لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی مجهول حسن او کان فی کفره

اختلاف في لوم مائة ضعيفة فعلى هذا اقل من الفاظ التكفير لما ذكرته لا يقتضي بالتكفير
 بها ولقد اشتهر نفسي ان لا اتمنى فتى منها وهم وجر الراس نوحته والحق ان لا يخرج
 عن المجتهدين فهو على حقيقته واما ما ثبت عن غيره فلا يقتضي به في مثل
 التكفير ولذا قال في فتح القدير من باب البغاة الذي يخرج عن المجتهدين
 في الخواارج عدم تكفيرهم ويقع في كلام اهل المذهب تكفير كثير لكن ليس
 من كلام الفقهاء الذين يخرجون بل من غيره ولا عبرة لغير الفقهاء
 لا طي قاري وشرح فقہ البري نوب ولا تكفر مسلما بدين اي بارتكاب معصية
 كثير وان كانت كبيرة اي كما يكفر الخوارج مرتكب الكبائر اذا اريدت اولا
 اي لكن اذا لم يعتقد عدلها لان من استعمل معصية قد ثبت حرمتها
 قطعي فهو كما قرأ في اخر ما قال واما ما دوى عن ابي حنيفة رضي الله عنه
 قال جهم اخرج عنى باكا فتمسكوا على التشبيه ثم في ضبط الاقاصم الكلام
 في قضي تكفير ارباب الاثام من اهل القبلة ولهم اهل البدعة ولا لاه على ان
 سب الشيخين ليس بكفر كما عني ابا الشكر السلمي في تهذيبه ورواه
 لعدم ثبوت مبناه وعدم تحقيق معناه فان سب المسلم فسق كما في حديث
 ثابت في مستوى التبيان وغيره في هذا الحكم ولانه لو فرض ان احد
 قل الشيخين بل الحسين فوصف الجميع لا يخرج عن كونه مسلما عنده اهل
 السنة ومن المعلوم ان السيوف القتل فعم لو استعمل السب او القتل
 فهو كافر وعلى تقدير ثبوت الحديث فيجب اي يقول كما اول حديث من
 ترك الصلوة متعمدا فقه كفر والحاصل ان الفسق والعصيان لا يزيل

الايمان فيصير كذا واسطة وكذا البدعة لا يزيل الايمان والمعرفة
 كاتكار المغتره صفات الله ويخلق افعال العباد وجوانب رتبته سبحانه
 في المعاد لانه مبني على تاويل ولو كان على وجه الفساد لا التحويل كما
 علم الله سبحانه بالجزئيات فانه يكفر بها اجماعا من غير الذراع ووزيل
 قول ومهما ان استحالة المعصية صغيرة كانت او كبيرة كفر اذا ثبت كونها
 معصية بدلالة قطعية في نوب والجميع بين قولهم لا تكفر احد من اهل
 القبلة وقولهم تكفر من قال بخلق القران او استحالة الروية وسب
 الشيخين او غيرهما وامثال ذلك مشكل كما قال شارح العقايد وكذا
 قال شارح المواقف ان جمهور المتكلمين والفقهاء على انه لا يكفر احد من
 اهل القبلة وقد ذكر في كتب الفتاوى ان سب الشيخين كفر وكذا انكار
 منيهم كفر ولا شك ان هذه المسألة مقبولة بين جمهور المسلمين في جميع
 بين القوانين المذكورين مشكل انتهى ووجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل
 الفرجية والدلائل الاصولية التي من جملتها اتفاق المتكلمين على عدم تكفير
 اهل القبلة الحمديه وبدفع الاشكال بان نقل كتب الفتاوى مع ملاحظة
 قابله وعدم اظهار كذا لانه ليس نتيجة من ناقله اذ مدار الاعتقاد في المسألة
 الدينية على الاولوية القطعية على ان في تكفير المسلم قد يفرق مناسبا
 وحقيقه فلا يفتنه قول بعضهم انما ذكر بناء على الامور التي يدبره ويعملها
 بعد تسميها الامام ابن الهمام في شرح الهداية للبواب عن هذه الاشكال
 احذ قال اعلم ان الحكم بكفر من ذكرنا من اهل الاهواء مع ما تمت

عن ابي حنيفة والشافعي من عدم تكفير اهل القبلة من المتبدعة كلهم
بجمله ان ذلك المتقد في نفسه كفر فالقائل به قائل بما هو كفر وان ايكفر
بناء على كون قوله ذلك عن استفراغ وسعه مجتهدا في طلب الحق لكن
خير منهم بطلان الصلوة لا خلقه لا يصح هذا الجمع اللهم الا ان يراهم
الجور خلقهم عدم الحل اى عدم حل ان يفعل وهو لا ينافي صحة
الصلوة ولا فهو مشكل انتهى ولا يخفى انه يمكن ان يقال في رفعه الاشكال
ان جرمهم بطلان الصلوة مستقبلا الى الجحيم حيث طامع عدم معرفتهم
بما له ليس من البيت بل حالوا بمسح طمهم فيه انه منه فاوحيوا الطوبى
من ودائه ودرجت كلمات كفرى نوب وقد ذكر وان المسئلة المتعلقة بالكل
اذا كان بها قسم وتسعون احتمال الكفر واحتمال واحد في نفسه فالاولى
للحقى والقاضى ان يصل بالاحتمال الثاني لان الخطاء في ابقاء الكافر
هون من الخطاء في اقصاء مسلم واحدة وفي المسئلة المذكورة نص صريح بان
يقبل من صاحبها التاويل خلافا لما ذكره بعضهم على خلاف هذا القول
هذا كله اذا صدر عنه بعد الحديث دفع عزائمى الخطاء والاشقيان
وما استلزم هو عليه فقد خرج قاضيان في فتاويه بان الحاطى اذا جرى
على لسانه كلمته الكفر خطاء الم يكن ذلك كفر عند الكل وبازينوس
وفرقت بين العامة وقضى العموم والواجب انما هو نفسى العموم من نفسه
الخارج الذين يكفرون بكل ذنب وطوايف من اهل التوحيد والنفسه و
الحديث لا يقولون ذلك في الاعمال لكن في الاعتقادات الهى عنه

وإن كان صاحبها قوماً ولا يقولون بكفر كل من قال هذا القول لا يفرقون
 بين المختلف الخطي وغيره ويقولون بكفر كل مبتدع وهذا القول يقرب
 إلى مذهب الجواهر والبقرة فمن عيوب أهل البدعة أنه يكفر بعضهم
 بعضها من دعاة أهل السنة أنهم يخطبون ولا يكفرون نعم من يعتقد
 الله تعالى لا يعلم الأشياء قبل وقوعها فهو كافران عدو الله من أهل
 البدعة وكذا من قال بأنه مجسم وله مكان وثمر عليه زمان وخلق ذات
 فإنه كافر حيث لم يثبت له حقيقة الإيمان ولما قوله تعالى من أن يحلم
 بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون وقوله عليه السلام سباب المسلم
 فسوق وقوله كفر كما رواه الشيخان فيقول على الاستحالة أو قتاله
 من حيث أنه مسلم وقوله عليه السلام وإذا قال الرجل كذبت يداي كما فخر
 فقد باء بهما أحدهما كافراً في الصحيحين حمل على أنه إذا اعتقد ذات ولم يتردد
 به في هاتئنا لك أو قصد به كفر النعمة وخطورت وقوله عليه السلام
 من حلف بغير الله فقد كفر وإنه إلى كفر بهذا اللفظ معناه كفران دون
 كفر كما رواه غيره فقد أشرك أي شر كما خفيا أو حمل على أنه إذا اعتقد
 بتعظيم غيره سبباً لله باليمين أو الاستحالة هذا الأصلين بآيتين وفي
 المحيط قال علي الرضا عفاً على من يقول بجياني ومجاناتي وبالشبهة
 ذلك الكفر أي بظاهر قوله تعالى فلا تجعلوا لله أنداداً أو بقوله عليه السلام
 من حلف بغير الله فقد أشرك ولكن لما كان المخالف أراد محض تعظيم
 نفسه أو تعظيم نفس مخاطبه في الجملة لا على وجه المقابلة والمشاركة

ما يجزم بكفرة ويدخل في قوله وما اشبه ذلك لو حلف بالبنى صلى الله
 عليه وسلم أو روح النبي أو حيات النبي أو بالعبية أو بالإمامة أو بشيء
 ذلك ولو قال إن الإمامة يقولون ولا يعجزونه فقلت إنه شرك أي خفيه
 لأنه لا ميثاق أي منعقدة إلا بالله فإذا حلف بغير الله فقد اشترك
 أي ظاهر أو شابه الشركين وقال ابن مسعود لأن أحلف بغير الله
 صادقاً استد علم من أن أحلف بالله كاذباً أو قال لأن أحلف بالله
 كاذباً أحب إلي من أن أحلف بغير الله صادقاً قلت وهذه الرواية صريحة
 في عدم كفر من حلف بغير الله كما لا يخفى بازيكويدي في مسائل الإمام الفضلي عن
 الجوارات التي يجزها الجمال للفاد م فقال كل ذلك لهو ولعب وحرام ومن
 ذبح شاة في وجه إنسان في وقت الخلعة أو القدر ومما اشبه ذلك
 من الجوارات وفي المحيط إذا اتخذ جوارات كفر أي إذا لم يسم الله في ذبحها
 أو ساد الفاد م في التسمية وإما بدون ذلك فلا يظهر وجه الكفر
 بازيكويدي فقل صاحب المضرات غير الأخيرة أن في المسئلة إذا كان وجهه
 الكفر وجه واحد يمنع التكفر فعلى المفتي أن يميل إلى الذي يمنع التكفير
 لأن بالنسبة إلى من يوجب ولو علم أنه يشهد الزنا لا يعطيه دين
 المضامري واعتقاد حقيقته لم يحكم بكفرة فلما بينه وبين الله كما صرح في
 صحيح الشمس وفي مواقف نوسنة فهو المتكلمين والفقهاء على أنه لا يكفر
 أحد من أهل القبلة وفي شرح نبوي فان الشيخ باحسن قال في أول كتاب
 مقالات الإسلاميين اختلاف المسالك بعد قيام صلحهم في استثناء ضلال

بعضهم بعضا وبنیاء بعضهم عن بعض فصار الفرق منبأین الا اسوم
 یجبرهم ویعبرهم فهذا مذهبہ وعلیہ اکثر اصحابنا وقد نقل عن الشافعی
 انه قال او شهادة لحد من اهل القبلة الاخطا بینه فانهم یتقیدون حل
 الکذب وحکی الحاكم صاحب المختصر فی کتاب المستفی عن ابی مہنفه انه لم
 یکفر احد اصحاب القبلة وحکی ابو بکر الرازی مثل ذلک عن الکرخی وغیره
 وازکیفر من رور وافتش وخواج و غیرهم جوابا نوشتہ قد کفر المرافض الحق ارجح
 بوجوه الاول ان القبح فی اکابر الصحابة نکذب القرآن والرسول حبس
 انهم علیهم وعظمهم قلنا لا تناء علیهم خاصه ولا هم یخفون فیہ عنہم
 اذ النشاء علیهم شرط سلامة العاقبة ولم یوجد عندہم الا انما
 صنعوا علی تکفیر من کفر عطاء الصحابة قلنا لا یسکونهم من اکابر
 الصحابة وخواج کہ تکفیر من کبر سیکنته اذ ان ثنائی جوابا نوشتہ بعد طول درانجا
 ذکر نمودم عرض این روایات ظاهر کہ در سناد تکفیر کمال التمیاض ملحوظ است و منصوص من
 و شروح و فتاوی معتبره و مجربا بعد مذکورہ جواب سوال سی و چهارم از مایہ سایل الزمان
 نموده بروایت مرتہ الصفا و کتاب سید ادم نور و عمادیه شمسہ تکفیر از پیام بر کشیدہ
 و در از دیانت است حالا ایدیم بر اصل مطلب یعنی بیان مراد از تشبہ و معنی حدیث من تشبہ
 بقوم فهو منهم میگویم کہ مراد آنست کہ قصد تشبہ کند بقومی و چیریک شعار و دین آن قوم با
 آنکس از همان قوم است تشبہ بی قصد و در غیر آنچه شعار و دین باشد از حکم حدیث خارج است
 ملا علی قاری در شرح فقہ اکبری نہاید قلت و کذا لیس تاج الوفضہ مکروه کراهتہ
 محرم و ان لم یکن کفر انما علی عدم تکفیرہم بقولہ علیہ السلام من تشبہ

به پسند که با وجود موجود بودن احادیث و در کتب معتبره فن حدیث اقبال و اوفا نموده که از درجه اعتبار
 ساطع است و در حدیث سنی از بعضی با حدیث فقهی چهارم است که در حدیث سنی از بعضی با حدیث فقهی
 چهارم که در حدیث سنی از بعضی با حدیث فقهی چهارم است که در حدیث سنی از بعضی با حدیث فقهی
 هو سهل علیهم متکذرا ذکره الزودی فی شرح الجامع الصغیر و یقینی للمفتی
 ان یاخذ بالاکسیر فی حق غیره خصوصاً فی حق الضعفاء لقوله صلی الله علیه
 و سلم لعلی و معاذ رضحین بقیما الی الین جیرا و لا تقصر اویم ایکه مجیب در جواب
 سوال سی و چهارم از مآله نوشته که فایده فقه است که روایات متون معتبره باشد از روایات
 شروح و روایات شروح از فتاوی پس برگاه که حارر باب متون و شروح و فتاوی معتبره
 نموده باشند بعضی خیار و فقهی نویب و صحیح عند فاسقین او محد و دین و در حدیث
 می نویسد و لا کافوا او غیر عدول او محد و دین فی القذف و هم و تان بنویسد
 لا بد من اعتبار العقل و البالغ لا یله لا ولایه بد و نه صا و لا بد من اعتبار اولا
 مسأله فی الحکمة المسلمین العرف در فتا کتب معتبره و تفسیر صحیح نکاح در بصیرت فسق و لی
 و فسق و وجود با این همه روایت جمادیه از تصبیح و باره مختلف فیه بودن نکاح مجلس طایفه
 و فرائض فسق و لی و فسق و وجود در فتوی نوشته و ادخال ایکه در مذبح خفیه های اختلاف نظر
 و مجیب تمام عبارت را هم نقل نموده و زیان اختلاف نموده برای بین تعلیقه که پیشه گان جمادیه
 که این اختلاف در مذبح خفیه است و در نه خاتمه عبارت ترک نکرد و بزرگویی از معتدین خفیه اختلاف
 منقول نیست و در جواب رعایت اختلاف اماک شافعی و مالک و غیره در فتوی بنظر رسید و ظاهر است
 که اگر قصد جمع در همه مذاهب نموده اند نه می مجیب و دینی خیر و برآمد البتة اختلاف امام شافعی
 در باب شهود و در کتب مذکور است پس بخیر روایت را در جواب نوشتن از شریعتی و دور است

و بخیان آوردن عمارت خزانه الروایه من الظهوره و بین جواب خطبی پیش نیست که آن در باب
کلمات کفر است با جواب هیچ علقه ندارد و اگر بنا بر این باشد در اصل متغایر کرده شود پس بطلان
مسلوتم شود که تفریز کردن یوم عرس بایز باشد لیکن این امر مردود است بدو وجه یکی آنکه حدیث
صحیح در شکوه الصحاح خبر وایت ساسی مرویست و لالت دارد بر یکا نیست اجتماعه نزد قبر
یوم عید اجتماع نباید کرد و عن ابی هریره رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه و سلم یقول لا تجعلوا یومکم قبل ولا تجعلوا قبری عیداً او صلوا علیّ ان
صلوا بکم نبلیتم فی حیث کنتم و اهل النساء کذا فی مشکوٰۃ یعنی روایت است از ابی
ثقیف که شنیدم آنحضرت صلی الله علیه و سلم که میفرمودند که روانه خانه های خود را مثل قبر یا که در آن
در آن افتاده و خفته نباشند و هیچ عبادتی و نیازی در آن که نیکو و بد باشند و گردانید قبر مرا عید
که اجتماع کند بزیارت و سرور و لهو و لعب که موجب غفلت چنانچه میبود و نصاری بر قبور اعیان خود میکنند
و در روز عید بزم و اندیشه کنید از بعد سافت زیرا که در وقت ما میرسد ما هر جا که باشد
روایت کرد و در آن ساسی چنانچه در شکوه تشریف موجود است قال فی مجمع الفهرست فی تخریج
هذا الحدیث یعنی قوله لا تجعلوا قبری عیداً ای لا تجعلوا زیارة قبری
او قبری مظہر عیداً ای لا تجتمعوا للزیارة کا حتماً علیکم للعید فانه یوم
لهو و سرور و حال الزیارة بخلافه و کان و اب اهل الکتاب فادر تمام
القبور او من جمیع عیدها که لا و تان حتی بعد و الاموات ابھی ترجمه اش اینک
یعنی تفریز کند زیارة قبر را عیدگاه یا قریز محل طهور عید یعنی اجتماع کند و جمع نشود برای زیارة قبر
مانند جمع شدن شمار و عید زیرا که روز عید روز هو و خوشی است و حال زیارت قبر خلاف است
یعنی محل عبرت و با و آخرت است و بود انقسم حال اهل کتاب پس با بحث شد ایشان را

دل بود عادت بت پرستان ما که پرستش را از مردگان را لیکن این وجه مخصوص است
نزد قبر بخلاف دور ویم که عام است که سرس نزد قبر باشد یا غیر قبر عجیب است دلایلی است
که دلیل آن دعوی بگناه محض به چنان دعوی ای که مقرر کردن یوم عرس مردود و ولیش بدین
و مدلول حدیث حسب پلن مجبب منع اجتماع مثل یوم بعد از تدفین اجتماع در تر حبره
حدیث این مدلول را با نیلو تغییر نمود که مگر اندک قبر را عیدگاه که اجتماع بر نیت و سحر و لپه
لعاب موجب غفلت است و ظاهر که منع اجتماع کردن بر نیت و سحر و لپه و لعاب موجب غفلت
است نه بغیر مقرر کردن یوم عرس است نه لازم آن و نه هیچ گونه علاقه با و دارد که بچرا اجتماع
بی مقرر کردن یوم عرس ممنوع است و مقرر کردن یوم عرس با اجتماع بنحو مذکور و ان و
استغفار و ذکر آخرت هرگز در آن داخل نیست و عبارت مجمع البحار که نقل کرده ترجمه نمود حاصل
آن هم همینکه اجتماع بله و خوشی بر منع مقرر کردن یوم عرس حاشا که یکی از دلالتها
دلالتهای مستند باشد پس این وجه ناموجه از اول تا آخر الهی است با ابد و میانی اول معنی شد
یا بد فهمیده تا حال توجیه بخوبی آشکار کرد و باید دانست که لفظ عید در سه معنی مستعمل است جشن
او عادت گرفتن و هر چه باز آید از اندیشه و در حدیث بی کمال این معنی را متنبه نشاند
متعدد بد و مفول یعنی تعیسر است یعنی گردانیدن چیز را پیگیری جعل الطبن خدفا و این معنی
در حدیث بی تقدیر درست نمی افتد بعضی علما گفته اند که عید بمعنی جشن است و مصنف از مفول
اول مخوف یعنی زیارت قبر را جشن مگردانند که در آن لهو لعب میباشد و این محل مذکر آخرت
و مهبط نظر از آن هزار رحمت و برکت و ذریع حصول انواع سعادت است و بعضی گفته اند که مصفا
مفعول ثانوی مخدوف است یعنی قهر محل جشن میکنند بعضی گفته اند که تقیه چنین است که قبر را محل
اعتقاد کنند ملاطفتی قاری و مراقبه مینوبد لا تحوا و اخری معتدا هو واجد اکلا

عيادى لا تجعلوا زيارة قبرى عيد او لا تجعلوا منوم عيد فانه يوم ليقبر
 وحال الزيادة خلاف ذلك وقيل يحتمل ان يكون للشيخ علم كثره زيارته ولا
 تجعل كالعيد الذى لا ياتى فى العام الا مرتين قال الطيبي نهاهم عن الاجتماع
 لما اجتمعوا لهم العيد من رقة ورنية وكانت اليهود والنصارى تفعل ذلك
 بقبور انبيائهم فادرتهم العقلاء والقسوة ومن عادة عبدة الاوثان انهم
 لا يزلون يعظمون امواتهم حتى اتخذوها اضراما الى هذا انتشاره بقوله
 اللهم لا تجعل قبرى وتابعه فيكون المقصود من التنبى كراهة ان تجاوروا
 فى قبرة غاية التجاور ولهذا ورد اشتد غضب الله على قوم اتخذوا قبور
 انبياءهم مساجد وقيل العيد اسم من الاعتقاد يقال عادة واعتادة ولغوة
 اى صار عادة والعيد ما اعتاد من هم او غيره اى لا تجعلوا قبرى محل
 اعتقاد فانه يودى الى سوء الادب وارتفاع الحثمة وليلا يظن ان دعاء الغائب
 لا يصل الى ولذا عقبه وصلوا على فان صلواتكم تبلغنى اى لا تكلفوا المعادة
 الى قبرى فقد استعقبتم عن هذا بالصلوة حيث كنتم قال القاضى فذلك ان
 النفوس الركية القدسية ان تجردت عن العلائق البدنية تخرجت وانصرفت
 بالملأ الا على ولم يبق لها محاب فمضى الكمال كالمنشاهدة بنفسها او باعتبار
 الملائكة لها وفيه سر يطالع عليه من يتسرله انتهى فيكون فيه عليه ^{الصلوة}
 والسلام لدفع المشقة عن امته برحمته عليهم پس باوجود انقدر كثر سحالي و
 اختلاف بين المحيئين يكمن كفايت مطلوب بحال لانه يكتفى به دويم انكره شرح
 شريف تاكيد نمودن بانك شعرا اسلام را اتهام بايد كروى خوار باقامت صحبه وجماعات واقفا

اعلام و صحابه و با قیامت سرچشمه شریف را نه نماز کبیره و سی پنجاه و الموده و قوف عز و مرد
واقامت در نماز می چهار و پنج بداید که گشته شریف و قتل و غیره پس نیز شعار اسلام را تمام
نمودن مثل تمام این امور در شریع مقصود نیست و فی زمانه ظاهر بود است که اتمام این
شعار ایقده میکند که در شعار اسلام اصلا کرده میشود و چنانچه برای اقامت همه خروج سلاطین
وامرا و مشایخ عظام هر گز نمی شود و در اعزاز بیرون آمدن و اتمام نمودن هرگز فوت نمیکند و باید که
بعضی برای ادای غرض عموم ایقده را تمام نمایند که برای کردن اعزاز اس اتمام دارند اگر فائز
فوت شود هیچ پاک ندارند و اگر بود پس فواید خود موجب زیارت می انگارند و بر فرض
در تمام شهر و روستا و قریه و بیابان و هر چه در استمال طبع انموده می شود
چنانچه برای عید رفته باشند و جای که عرض میکنند انجا رفته بخوبی بدعات شیعیه و منکرات
بصل می آرند و ذکران نشاید بنا بر همین انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر مرص خود تذکر
فرموده که لعن الله الیهود و النصارى الخلد و اقبوس را بسیار نام و مساجد فامند و بجا
صنعوا کذا فی الجفاری پس در قیام از طرف شارع با قیامت شعار اسلام تمام با تداوم
را اتمام نمودن خلاف مقصود شارع کردن پس بنا برین امورند کوره اتمام مقرر کردن روز
بایر نخواهد شد قول پس نیز شعار اسلام را اتمام نمودن مثل اتمام این امور در شریع مقصود نیست
فی الواقع چنین است که مراتب اتمام تفاوت و درجات متهم تفاوت اتمام فرض بدرجه خود
واجب برتر خویش اتمام مستحب بحسب آن اتمام سنت بر سنتش اتمام مباح بر اندازده او
تفاوت تفاوت اتمام مباح و لحاظ خصوصیات مثل آرد خاندان صاحب کتاب اتمام شای
عبد الرحیم و شاه ولی الله و مولوی محمد الغزنی و صاحب کتاب بار و روز را کنی از دلی در عقد مجلس
بتعیین یوم همه و شب و اتمام دیگر اکابر اعلام بتعیین روز مقرر برای و عطا و اتمام مولوی

عبد الغفر صاحب بر سر واله خویش و خوشنقش جناب میرزا محمد و مولوی رفیع الدین صاحب
 فتویٰ بر جوار آن و اتمام شاه ولی الدبیر صاحب شاه عبد الرحیم صاحب و اتمام شاه
 عبد الرحیم صاحب مجلس مولد بنوی که یک مرتبه پیش میسر نیامده فاتحه بخود نمودند و باعث آن
 اتمام در تمام مشرف بزیارت رسول صلی الله علیه و سلم گردید و این امر از کتاب تصنیف
 ولی الدبیر صاحب نقل خواهم نمود مسلم فاما اتمام این حضرات بقیه امور مثل اتمام شاه
 باقامت صلوات خمس نبود پس قول صاحب کتاب که اتمام غیر شعاع مثل اتمام شعاع و غیر
 مقصود نیست درست است فاما آنچه بعد از این تحریر پیوسته همه لغوی میگویی که فی زمانه ظاهر و مبین
 الی آخر اقبال بعلی می آید بگویم که اتمام نامیکو هم که مشایخ و سلاطین و امرای و برتری که با
 چنین برای اتمام مبدء خارج نشود بسیار از بسیار بد میکنند خواه برای اتمام عرش پروت
 یا نه اید چنان میت که اگر برای عرش هم پروت نیاید ملامت گردد و درم جواز عرش بنور ثابت
 نگردید چه این وجه تحریر اوست بر تنق اباحت و معارضه بکسانیکه عرش را مستحب میدانند
 و کسی که از فوت فرض پاک ندارد و قیضا بد میکند عام اینکه فوت روز عرش را بر یکبارگی اتمام
 یا نه اتمام و کسی که فوت روز عرش را موجب بر یکبارگی اتمام و اگر در واقع بر یکبارگی نیست
 خاطی است فاما این خطای ادراک او مضرتی بر بقر کردن روز عرش نمیرسد اگر کسی از فوت
 ناز بچکاره پاک ندارد و فوت حجه الوضوء موجب بر یکبارگی و اندکس ما خود خواهد شد اصل حجه
 چگونه حرام خواهد گردید و این امر مشهور و حاد و مطلقا بخوبی ثابت است که در علم خلاف واقع تصور عالم
 است نه تصور معلوم و در تمام شهر شور و شغب کردن مثل روز عید و در جای عرش بدعا
 و منکرات قبیحه بعل آوردن بد است و هر جا بد وقت بد است فاما به اصل مدعی یعنی مقرر نمودن روز
 عرش مضرتی نمیرساند اگر در مسجد جمعه یا عید گاه یا در مسجدها یا مکان و غلط بدعات شنیده نمائید

هم بد است فاما جود عید و کس و دو خط منوع نخواهد شد قوله من الیهود و اما دمساجه
 قبور یفیدیا یا عت لمعونی است فاما کلام و مقرر کردن روز عرس حید است و آن تمام مسجد
 نیست قبل از قول سئل فتیکه انظر شایع بر اقامت شعاع فرم عجیب خط بیان است بالا گفته که اتمام
 و غیر شعاع مثل اتمام شعاع در شرح مقصود نیست حالا میگوید که بر اقامت شعاع اسلام اتمام
 و نیز شعاع اسلام اتمام باشد بقول خود شش چنان نیست و نیز شعاع هم اتمام و در شرح
 مقصود است لیکن مثل اتمام شعاع را اما اتمام را از غیر شعاع کلیه سلب ساخته میخواهد که بقوله
 بثوت نمیکند نمود یا نشود و تماس باید کرد و نور توجه بستان با انجام رسیده که شرح متبدل
 کردید میگوید که غیر بهتر اتمام نمودن خلاف مقصود شایع کردن است ماسکه شایع ما را از کردن
 امری خلاف مقصود خود ما خود فرماید بی تبلیغ مقرر کردن روز عرس که جایز بود و اما حال بی
 مان نمود پس بی در و دینی چگونه جایز با جایز گردد و صاحب مدارک در تفسیر آیه قل لا
 اجد فیما اوحی الی منسوبه و فیه نذیه علی ان التحزیم انما ثبت فی وحی الله و
 شرعه لا یهوی النفس و ما را سبیلی است برسدن آن نجر بیان شایع فاما صاحب
 کتاب اگر موافق شریع مولوی اسمعيل از امر الله المستقیم رتبه اند احکام کلیه شرع بر طریق وحی
 باطنی اند خدا حاصل کرده و خود را معصوم مثل نبی اعتقاد داشته باشند و کلامش برابر این آموزد که
 اتمام مقرر کردن روز عرس جایز نخواهد شد پس اتمام شش نفس آن شی می باشد یا
 بجز آن اگر غیر است پس از نا جایز کردن اتمام مقرر کردن روز عرس نا جایز نمی شود و الکلام
 و اگر نفس است پس جواز مقرر کردن روز عرس جواز اتمام مقرر کردن است هر چند که بیان
 پریشان و سهافت که محلی معبود برای آن حاصل نمیشود فاما ظاهر این است که بطریق مفهوم مخالف
 اثبات مدعی مقصود است یعنی تخصیص شش با اسم دلالت میکند بر نفی حکم از ما سواي آن و این مراد

ورتوضیح می نویسد و عندنا لا یدل الا یلزم الکفر و الکذب فی محمد رسول الله و
 ذید موجود و لا یجاء العلاء علی جواز التعلیل فان الاجماع علی جواز التعلیل
 و القیاس و ان علی ان تخصیص الشیء باسمه لا یدل علی نفی الحکم عما عدا اسم
 پس اتمام شعایر و لالت بر عدم اتمام غیر شعایر نیکند و هم میگویند که زیارت قبول و دعای بری خود و بر
 اموات بموجب جواب سوال یازدهم و از عدم و سیر و عدم و از قول و فعل رسول الله صلی الله علیه و
 ثابت و در جواب سوال سبت پنجم عبارت عالمگیره باینطور نقل نموده الاصل فی هذه الباب ان
 الانسان له ان یجعل ثواب عمله فی عرفة صلوة كان او صیوما او صدقة او غیر
 كالخیر و قراء القرآن و الاذکار و زیارات قبور الانبیاء علیهم السلام و التعلیل
 و الصالحین تکفین الموتی و جمیع انواع البر پس زیارات قبور و اینها مال ثواب هم
 شعائر اسلام است و اتمام شعائر مجاز و مقرر کردن روز و محس اتمام زیارت قبول است پس چنانچه
 واضح باد که یکی از غایبات ما این فرد است که مداومت و ملازمت و تخصیص امور خیر را مطلقا
 میگویند و تصرفات رکیک و بیانات و ایه و احادیث این مطلب بنمایند و در جواب سوال سبت ششم و هم
 اصرار و تاکید بر ندوب نمودن باین حیثیت که گاهی ترک کند پس نصیبت شیطان است چنانچه ملاکی
 قاری و طبیبی و سید در شرح مشکوة در تحت این حدیث لا یجعل احدکم الشیطان نصیبا من
 صلوته بری ان خفا علیه ان لا یصرف الا عن غیبه می نویسد فیله ان
 اصرار علی امر مندوب و بجعله شر ما و لم یعمل بالرحمة فقه اصاب منه الشیطان
 من الاخلال فکیف ضار به فی بدعة و منکر و در جواب سوال چهل و نهم تخصیص کردن
 اصرار نمودن بر امر مباح باشد بوضع آنرا مگر و اندوز بر خفتن عمل نکردن پس اضلال از
 شیطان است کما یفهم من المعنی من عبارة تخرج المشکوة ملا علی قادی

الطیبری و السجدة کدر شیخ ابن حدیثه مرقوم است عن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله
 فجعل عمر يابدها و انت كدر استند لال بجم طیبری که ملا علی قاری در مرقاة از ان نقل نموده یعنی و
 قبیه آن من اصر علی امر صمد و ب جعله خیر عالم درین محل ناشی است از بی فهمی و غیر
 از ان کلام است مگر ایضا واجب را واجب اعتقاد کردن و جایز را جایز اعتقاد نمودن از شیطان
 است که خود ملا علی قاری در همان مرقاة در شرح همان حدیث می نویسد که لا یجعل احدکم
 للشیطان شیئا من صلواته یرای بضم الیاء و فتوی ای فیلن احدکم او یعتقد
 و هو استیناف کان قابلا لاجل کیف یجعل الخ لا خطا للشیطان من
 صلواته فقال یری ان خطای و ایضا علیه ان لا یصرف الی یدیه و
 حق علیه ان لا یصرف اذا فرغ من الصلوة الا عن غیبه ای عن جانب
 یغیبه فصر اعتقاده ان فیه تابع الشیطان ای فی استقامت عقیده ما لیس
 بحقی علیه پس باحصل حدیث و شرح اصحاب اشاری هم بر آنست یا و انت و طریقت و اقیان
 امور و ب و بیا چه ممکنه بلکه او است و طریقت ما و ر و مطلوبه شایع در شکوة از شخص
 عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله صلى الله عليه وآله
 باعده الله لا تکن مثل فلان انه کان یقوم من اللیل فترك قیام اللیل
 ملا علی قاری در شرح می نویسد ای که عن یزید ربل و عتد و ذفایة فلم یکن من
 المؤمنین بعضهم هم اذا عاهدوا و انظمهم فی مساک ما قبل من ان تارك
 الورد ملعون و اما ما قبل من ان صاحب الورد ملعون محمول علی الکمال
 او المراد کسر فلان بدینهم هدا کلام و بیته من الیهام و فی الحدیث انشاء
 الی ان ترک الصادقة و الرجوع الی العادة نقصان بعد الزیادة و فی الدعاء

انفع به بالده من الجني بر بعد الكبي رانه ينفخ في المسار من المريد ان يكون طالباً للدين
 وان اقبل من له يكثر في زيادة في نقصان وضار استوفى في مائة فمعه مائة
 وهم ورثه كوة از صحيحين نقل نموده وعنه عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسالوا احب الاعمال الى الله اهدى سبيلهم وان قل مالا على قاري وشرح في نو
 احب الاعمال اي الاورد اذ افهمه هه لان النفس تالف به وند اوم تلبية بخت
 الاقبال عليه قال ابن المالك وقال الظاهر في هذا الحديث ينكر اهل التصوف ترك
 الاوراد وما ينكرون ترك الفرائض انتهى والاستدلال بحديث ابن عمر وما قبله
 وحديث عائشة الذي بلى هذا الحديث اظهر فانه لا وجه الانكار على ترك
 الاولي كما لا يخفى وقد يوجه بانه اذا ترك الطاعة بغضه ورتق فكانه اعجز
 عبادة لله في فليست حق المقت بخلاف البداء اتم على الباب فحيث يستحق العمل
 من الاجاب ويعد من اولى الالباب وان قل اي ولو قل العمل والحاصل ان
 العمل القليل مع المدوام والمواظبة احب من العمل الكثير مع ترك المواظبة
 والمحافظة متفق عليه في الاذهار هذا من افراد مسلم قال الاصحى
 لعل المصنف يجعله من المتفق عليه لما دوى البخاري عن مسلم وقا اي الا
 عمال احب الى النبي صلى الله عليه وسلم قالت الدائم انتهى فيكون دواء
 اليه ادى في شهر اية مسلم في المعنى وهم ورثه كوة از صحيحين مروي است وغيره اي
 عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خذوا من الدنيا ما يطيقون فان الله لا يمل بحق تملوا ما على قاري وشرح في نويد من الاعمال
 اي الاوراد من الاذكار وسائر النوافل من قبيل الافعال والاقوال والاطمئنان

اى المداومة عليه وقال ان المالك يعنى لا تملوا على انفسكم او مراد الكثير بحيث
 لا تقدر روا على مهادتها فتركوها قال الله لا يمل قال ابن المالك معى الملال
 من الله ترك اعطاء الثواب حتى تملوا اى تتركوا عبادته وهم في شكوة است
 عن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ناهى عن
 محرمه او عن شيء منه ففقر ما بين صلوة الفجر والظهر كسبه كما فقرة من الليل
 دواء مسلم ودر حصن حصين نوشته ويلينغى من كان له ورد في وقت من ليل او
 في نهار او تعقب صلوة او غير ذلك فقائه ان يتدأ بركه ويأتى به اذا ما كنهه ولا
 يهمله ليعتاد المداومة عليه ولا يتساهل في فضايله ولا على قارى وشرح سنن
 او غير ذلك اى عرفاذ كمن جمعه او شملها وستة فقائه اى در ديعه
 او غيره المداومة عليه اى المداومة والمحافظة علم الورد در مطبعة في تحقيق
 البدعة ورد قول دليس وهابيه الفعل المباح بتقيد الزمان والمكان وتغير
 يصير حراما وكفر ايل الفعل الحسن البندوب ايضا تايوت و ذلك بيقين وكذا
 واقراء على الله ورسوله محمدا الف الشرح وقد جعله اصلا هو سسا ونفى عليه
 فروع كثيرة وليس له اصل من اوعى فعليه ان ياتى بانه والله عليه او حد
 مصرحة به واذ ليس في هذا الاختراع في الدين هو البدعة البضالة وطالما
 طالبا هو لاء على هذا الدعوى وما به يمسكون فما كان لهم بذلك من
 علم انهم لا يحرمون وبعد ما عجزوا من ابناات هذا البندع طالبا نابا لاطال
 هذا المخرع والبنية وان كان للبدعى وفقد انها لبطلان دعواه بكنى ولكن
 المقصود البضحة فأتى بالحق البضحة الصريحة فتقول فيما ذكرنا من غير

الآية الهادية في تحريجات في جواز خلاف الدعوى وإبطال المدعى فهذا استدلال
 بحديث صوم عاشور فان اليهود وقتوا هذا اليوم وخصصوا للصوم من
 عند انفسهم لا بما مر من وقيل رسول الله صلى الله عليه وسلم منهم وصير
 سنة من كل سنة فقد ثبت ان نفس التقييد ليس تقيد بل القهر والحسن يرجع
 الى الاصل ولو كان نفس التقييد سببا للحرمة فكيف بقوله رسول الله صلى
 الله عليه وسلم لا سيما وهو تقييد اليهود تعظيما لهذا اليوم والحديث في صحيح
 مسلم عن ابن عباس وهذا استدلال انهم بالحديث مدح رسول الله صلى الله
 عليه واله وسلم بالالاوسية مشتقة من فعله بين يديه في الجنة على صلواته
 واكتين بعد كل وجوه مع انه لم يأخذ عنه صلى الله عليه وسلم لاضايل
 اسببها لها من الاثر بطابق الصانع والحديث في صحيح مسلم عن أبي هريرة
 وهذا استدلال انهم بالنسبة الى تخصيص الصوم بالاثنتين عن رسول الله صلى
 الله عليه وسلم واجازته صلى الله عليه وسلم ببيان شرفه وجواز ذلك و
 الانزال عليه فيه والحديث في صحيح مسلم عن أبي قتادة قال قال النبي في شرحه
 وفي الحديث دليل على ان الزمان لا يشترط بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم
 بأباحة تقييد المصاحفة بعد العصر والصبح لم يكن معصية في الصلوة ومنها حكمهم
 بان كونه خيرا منها ببعض الاحوال وفراط في اكثرها لا يخرج ذلك عن كونها خيرا
 ومنها حكمهم بان البدع الحسنة مستلقة على جواز فعلها والا استحبوا انما رجع
 الثواب لمن حيث نيتا فيها ومنها الفافهم على تدرج تخصيص يوم موافق
 الله عليه وسلم من كل سنة بالبر والاحسان والسر على من يتألف به

الا شاذذکر و منها نذکر و جعل علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم النسخ
 ببولته و قتلته صلی الله علیه و سلم اوف بدسرل و الحدیث فی سنین ابی
 داء و د و منها نذکر لیبدا الصحابی ان لا یثبت الصبا الاخر و اطعم و القصة
 فی حدیث النبی انقی و روایت خلط حواجیوم مانتورا از قید و الحمار بالاکه ثبت
 مردم که بجز از اسرار و دلیل زد که انقضت علی الله علیه و سلم بر سرال برای زیارت و بنویسند
 زکرا که باقی بقوله الشهید اهل راس کل حول پس جوابش ای که اول انجذب از صحاح نیست
 محل سخن نباشد بلکه انان کتب است که دران کتب احادیث هر قسم صحیح و حسن و ضعیف و کذب و
 هم تا فیه می شود که نقل السیوطی عن جریر بن محمد ابراهیم قال کان النبی صلی الله علیه و سلم
 بالی قبور الشهداء علی داسر کل حول فیقول السلام علیهم با صبرهم فنعظم
 الدار انقی در کتاب ابن حریر احادیث هر قسم موجود اند معنی از محمد بن انجذب مقلد است
 مرفوع نم نیست پس نزد ایشان صحیح نباشد و قیاسا یقین بر صحت ایشان نشد در مقام استدلال
 بر جواز شکی و عدم آن آوردن نشاید زیرا که صحت حدیث در استدلال ضرورتی قوی بعضی
 ظاهر امر و از بعضی مولوی عبد الغفری صاحب اند که در فتوی باین حدیث استدلال نموده اند و
 استفهام جواب نوشته مجیب در شا بجهان آباد و در بعضی اعیان موجود تصریح نام درین
 مقام مخالف مله فای خود که تعلیل عوام است و است بلغه بعضی یاد نموده برود قبح آن شش
 شد و پاس حقوق را با کلیه فراموشی کرد و مجبور است چه طریقیکه اختیار نموده بران تسلیل
 تمامی فقها و صوفی و اعیان اند و در لازم می آید بعد الغریز چاره چه حقیقت دارد و فانه اذا
 لم تستحی فاضع ما نشتت قولا که از صحاح نیست که محل سخن نباشد این کلام عامیانه
 اصل محض و تعلیل بحت است در احادیث کتب سنی یا بجهان زود و وفای مستحق گردید

در واقعین وقت مشهور اگر یکو مستحسن اجماع و نظر اعلیٰ ز سید چنان توان کرد تا او مجربین بر صحیح بخاری
برسد و به طعن کرده اند و بعضی محدثین بر بعضی احادیث بخاری آنقدر مبالغه و رطعن نمودند که حکم
و فتح رسانیده اند از آنکه حدیث است بر او اثر یک است بعد الحاق در جمع بین الصحیحین و قاضی عیاض
و غیره و درین حدیث کلام کردند ابو الفضل بن طاهر یک رساله خاص تصنیف نموده و در آن
از ابن خرم نقل کرده قال لم یجد بالبحرین و ص ل و ف کما یبعض ما لا یستعمل من صحاب
و کذا و یدین ثم عیالها فی شرحیه اللهم قال الخطابی لیس شیء من هذه الکتاب حدیث
اشبهتم ظاهر الا ان یسمع هذا اقامن هذا الفصل وقد بشرهم ان القیدی الی حدی
بان فی روایة ثمرایة یقتضی ان و ص ا م ابن جش و رفع ابیاری شرح صحیح بخاری اثبت
قال و قال نقل نموده و در حدیث بر او اثر و در معلق و تفسیر حدیث اشجار از سور بن خرم و مروان
هم گفتگو است و در حدیث مسلم انه لم یمن عمر و در قفسه سلطام ابی سفیان قال ابن خرم هذا
حدیث موضوع لا یشک فی وضعه و یکنی بان وجوده و منه ان است که مستخرج قطب الدین جلی گفت که بعضی
بیهودان بر بخاری اثر کرده اند و بسبب آوردن احادیث از شیوخ که زیاد و نیکه بر نام
ایشان از یحییٰ الترمذی و ابی یوسف و ابی حنبله و ابی یوسف و ابی حنبله و ابی حنبله و ابی حنبله و ابی حنبله
باشد و چون فی بعض حدیث است و در فطمی درین باب کتابی تصنیف کرده و ابو مسعود و مشقی
هم بر بخاری و مسلم است و را که نوشته و ابو علی عسائی را در کتاب علل استدرک است
بر پرده و بسیاری از جماعت تحریر نموده اند این مجرور را تا ابیاری بعد نقل این شخص
اچو ابو عمر ابن سلطاح و غیره و دعوی اجماع بر تلقی این کتاب بقبول و تسلیم نموده اند سوای این
مواضع نشان است چنانچه این صلاح هم تعرض نموده و گفته که سوای مواضع که در قطعی
و غیره و در آن کلام کرده و تعویقات بخاری که از حدیث خارج در آن بحث میت کلام در احادیث

سنده است و آنچه را رسید و از آنکه در قطعی تعلیل نموده یکصد و دو حدیث است که جواب
 بعضی ظاهر و بعضی محض و جواب بعضی تعسف بالجمله در کتاب مذکور موجود که احادیث بحری و سلم
 آنچه در آن مستندی از حفاظ قلع نموده است مستثنی است و در ثانی طعن در رجال عاقلان
 این جمود ارشاد الساری و غیره فی غیره در تمام ترجیح بخاری بر مسلم میگوید که چهار صد و بیست و یک
 و چند کس که بخاری در روایت ایشان سفید است که مسلم از ایشان روایت نکرده است
 کس از آن متکلم فی بعضه اند و مسلم سفید است پس صد و بیست و یک کس که مسلم فی از آن یکصد
 و شصت کس اند و در ارشاد الساری فضل تاسع در بیان رجال بخاری که در ایشان
 طعن کرده است منعقد نموده و از این بقیه صد نام در آن نوشته است و در نتیجه ارتقای بالقول
 نمود و واضح را که کسی از حفاظ در بخاری و مسلم اتفاقا نموده باشند و اگر در و در لول و در
 باشد از آنچه در هر دو کتاب مایه که ترجیح نیست اما استحال آن یغیه المناقضان العالم صد و بیست
 سن غیر ترجیح لاهد همانند که محل سخن بودن صحاح سه سخن بی محل بلکه محض سخن است و بخاری
 آنچه گفته در کتاب این جریر احادیث هر قسم موجود اند چه همین است مال صحاح سه هم شرح بعد
 در مقدمه ترجمه مشکوٰۃ می نویسد درین کتب سه اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعیفات
 موجود است و بنسب آن بعضی صحاح سه بطریق تعلیل است این پس حدیث صحیح در صحاح سه
 نسخ در صحاح سه منحصر بر صحیح پس طعن مجیب بجای نمیرسد بان اگر اتفاق حکم کرده باشند که اگر
 حدیث کتاب این جریر اعتبار نباید کرد یا کسی در خاص آنچه شش کلام میگردی و مجیب آن را بیان
 می نمود البته قابل التفات بود و حال مناقب این جریر که در طبقه ترمذی و ثانی است آنچه در کتاب
 اسما و الرجال مذکور آورده و شش در اینجا موجب طول است و این حدیث را جلال الدین سیوطی در
 الصد و نقل نموده که کتاب مذکور نزد مجیب هم مسلم که درین رساله هم با نجا استناد بان نموده

و ملا علی قاری در مرقاة چند جامع کتاب شریع الص و نموده و نزد هم هم مقتدا پس توفیق
 کلام کسی از تعداد و مستدین در باب و دایم حدیث نقل کنیز بی سبب رد کردن حدیث یا در حدیث
 اکابر فن دور از دین است و مجیب در اینجا هم از عادت را سخت و باز بانه که حدیث را حذف شود
 چه عبارات شرح الصدور این است و اخرج ابن حریث عن محمد بن ابراهیم قال کان النبی
 صلی الله علیه و سلم یاتی فی صور الشجر اعلی من کل حل حول فیقول اللهم ارحم عبدک
 بما صبرتم فنعیم عقبی الدار و ابوبکر و عمر و عثمان و مسیح و یحیی و یسوع و ابن مریم و ذکر ممدود
 است مکرر در اینجا از کتاب ابن مندروان مردود و از انس صحابی روایت کرده است قول سه مرتبه
 محدثین این حدیث حاصل الاستیفاء و مرفوع هم نیت پس زردیث ابن صحیح نباشد استی کلامی است
 بحجرات میکند برادر اقیست محض از اصطلاح فن حدیث و هم مرفوع بودن این حدیث محض جهات
 است یا تعلیل شیخ عبدالحق در مقدمه ترجمه مشکوٰه مشیوب پس این حدیثی بحضرت بتوی گردد
 آن را مرفوع میگویند چنانچه گوید گفت با زید یا تقریر یحیی و آن حضرت صلی الله علیه و سلم با کونیه ابن
 عباس آمده است مرفوعا با کونیه رفع کرد این را ابن عباس و آنچه منتهی بسجاء گردد
 موقوف خوانند و آنچه منتهی بیا بعین است از انقطاع و اگر گویند و رفع کاهی صحیح بود چنانکه
 گفته و کلمی در حکم صحیح چنانکه از صحابه و تابعین کاری و سختی نقل کنند که از ابا بشار
 فکر و عقل توان گفت و خبر بسامع و نقل بدان راه بود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه
 و این خبر و این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند و زمان آن حضرت چنین میگوید و هم با کونیه سخت چنین
 است این نیز در حکم مرفوع است این است محض کلام شیخ عبدالحق و این اصطلاح و مقدمه گفته
 المرفوع فهو ما ضیف الی رسول الله صلی الله علیه و سلم و تابعیه و لا ینفع سطله علی غیر ذلک نحو المرفوع
 علی الصحابه و یدخل فی المرفوع النقص و المنقطع و المرفوع پس بودن این حدیث مرفوع ثابت

چه در مرفوع اتصال شبه طریت نیا نزد در اتصال هم رفع مشبه طریت متصل است که از ر او
تا انتهی صحیح راوی از ر و از میان مسا قبله که در شمار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
متصل مرفوع و اگر تا مصالی است متصل موقوف چنانچه که نیست و اگر در مرفوع هم است مرفوع
اتصال فرض کرده شود تا آنکه گویان بجز متصل است قول پس نزد ایشان صحیح نباشد این
تفریح هم غلط است چه مرفوع بودن مستلزم عدم صحت نیست موقوف و مقطوع هم صحیح میباشد
صحیح عبد الحقی در مرفوع خبر خبر مرفوعه که حدیث صحیح است که بغل عدل نام الغبطه متصل است
تا انتهی ثابت شده و باشد قول و قیاس یقین صحت آن نشد نه محض غلط است صحت حدیث در
استدلال ضرورت ظاهر محبت برای تولید عوام صحیح را مقابل غلط قرار داده گفت صحت
استدلال ضرورت یعنی استدلال بحدیث غلط نباید کرد و برگاه که ثابت نمود که حدیث صحیح
نیست مجال بی فهم بماند که غلط است فعوضا بدین بد التلبیس صحیح عبد الحقی در مقدمه ترجمه
می نویسد احتجاج در احکام بخیر صحیح که از جمع علیه است و همچنین بحسن نزد عامه علماء و آن
طریق است صحیح جدا احتجاج اگر چه در مرتبه کمتر است و چون حدیث ضعیف متبع و طرق مرتبه حسن
برسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضایل اعمال معتبر است
نزد غیر آن مفرد اش مراد است مجموع که آن تبع و طرق داخل حین است و ضعیف
صرح بالا نیز و بعضی گفته اند اگر ضعیف حدیث بجهت سوء حفظ بعضی روایا یا اختلاط یا اندیشه
با وجود صدق و دیانت منجر میگردد و به طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد و
و فحش خطا بود اگر چه نقد و طرق داشته باشد منجر گردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در
فضایل اعمال معمول و شاید که بر غیرت معمول خواهد بود و آنچه بعضی گفته اند که لحوق ضعف
بضعف افاده نمیکند قوت را و الا این سخن ظاهر فساد است نه بر انتهی پس حصر احتجاج

بر صحيح غير صحيح است و از جهت اسناد هم حصر مجيب در متصل الاسناد ميت چو مرسل هم نزد
 ابو حنيفه و مالک رحمته الله عليه مطلقا و امام احمد رحم بقولي و امام شافعي رحم بثره اعتقاد
 بوجه ديگر مقبول شيخ محمد الحنفی در مقدمه ترجمه منيويب نزد امام ابو حنيفه و مالک رحمته الله
 عليهما مقبول است مطلقا و ايشان كونيده كه ارسال بجهت كمال و ثبوت است و اعتقاد
 زيرا كه كلام در نه است و اكثر نزد صحيح نمي بود و ارسال نيكرد و قال رسول الله صلى الله عليه
 نفي كفت نزد امام شافعي اگر اين حديث مرسل اعتقاد بايد بوجه ديگر مقبول است و از امام
 احمد و قول بقولي قبول و بقولي توقف و مخلص شريف برودي ابن سنت الانقطاع توعا
 ظاهر و باطن اما الظاهر فحق المرسل من الاجناس و ذلك ادبوعه انواع الاول
 ما ارسله الصحابي والثاني ما ارسله القرني والثالث والثاني ما ارسله
 العدل في كل عصر والاربع ما ارسل من وجهه والتصل من وجهه اخر اما القسم
 الاول فمقبول بالاجماع و اما ارسال القرن الثاني والثالث فمجهه عندنا
 وهو فوق المسند وقال الشافعي لا يقبل المرسل الا ان ثبت اتصاله من
 طريق اخر وحكي اصحاب مالک عنه انه كان يقبل المرسل ويحل بهما مثل
 قولنا اتجر الخ الف كان الجهل بالراوي جهل بصفاته التي ربما نصح روايته
 لكننا نقول لا بأس بالارسال استدل لا بفعل الصحابة رضي الله عنهم والمعنى
 للمعقول اما المعنى فهو ان كل ما في ارسال من بواسنند غير غير قبل اسناد
 ولا يظن به الكذب عليه فلان لا يظن به على رسول الله صلى الله عليه
 وسلمه اولى والمعتاد من الامان العدل اذا وصح له الطريقة واستبان
 له الاسناد طوى الامر وعزم عليه فقال قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم واذالم یقبله الامر لبینه الی من سمعه لیجمله ما حمله فغدا اصحاب ظاهر
الحديث فردوا فتوى الامرین دخیله تعطیل کثیر من السنن واما ادسال من
دون هؤلاء فقد اختلف فيه فقال بعضهم انما یقبل ادسال کل عمل علی قول
بعضهم لا یقبل لان الرضا ان ذمان فسق لا بد من البیض الا ان بروی المتفا
مرسله کادود امسندة وبتقدیر صحت الحديث مجمل است باین وضع که یاتی قبور الشهداء
راس کل حول وومعنی وادی یاتی علی اسس حول من اول السنه ای اول الحرم و یاتی علی ما
حول من سینه موت صاحب القبر و قاعد اصول فقد است که عمل نمودن بحديث مجمل باینیت
نادا بکه از طرف مجمل یعنی از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیان آید انوقت عمل بحديث مجمل باین
می شود و الا لا قاعد اصول فقد عمل مجمل از زمان جاری باید که اول ان اصول قد معنی
مجمل هم باید فیه و لی فهم معنی جاری کردن حکم پرچا است مجیب معنی مجمل تقیانا و اذ قد است
و نه نمی گفت که بتقدیر یک مجمل هم باشد بلکه معین باشد چرا که مجمل ضد معین نیست بلکه مقصود
است پس اطلاق لفظ مجمل اینجا بمعنی لغوی صحیح است که در لغت معنی مجمل مجموع است و بمعنی مطلق
در مراد و اما الجمل فما اذ ختمت فیه المعانی و اشتبه للمراد به اشتباها کلا یدک
بنفس العبادة بل بالحرص الی الاستغفار ثم الطلب ثم التأمل و حکما باعتبار
الحقیقه فاما هو المراد و التوقف فیه الی ان تبین ببيان المجمل حالا باید دید که در
حول نقد و معنی کما است لفظ حول مشترک نیست در سنه که او شش محرم و در سن که او شش
موت صاحب قبر است مثل عین بلکه موضوع او دوره متغیر است عام از ای که ابتدا شش
از محرم باشد یا صفر اول محرم یا دوم محرم از هر خبر و دوره که ابتدا یک سنه تا همان خبر رسید
حول است و تعیین در معنی حول داخل نیست و آنکه مجیب اول محرم نود و شصت مقام تعجب است

نمیداند که تعیین سحر و داهن ای سال از محرم برای حج است و خلافت حضرت عمر رضی الله
 قرار یافته است در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود پس احتمال اول محرم مرتفع شد
 و معنی ثانی باقی ماند و عرف هم شاید نیست و اگر بخواهیم عوارض را باعث ترک عمل قرار
 داده آید تا ملاحظه اباحت را حاجت از همه تعطیلات مرتفع گردد و همین یک دلیل کفایت میکند
 و در قرآن و حدیث هر جا که لفظ حول و سینه است بر مذبح نجیب واجب الکرک و عمل بر آن
 ناجایز خواهد شد علاوه بر این میگویم اصل دعای که نجیب در پی ابطال ماوست یعنی مقرر
 کردن روز عرس بر تقدیر ثبات است یعنی خواه اول محرم باشد یا اول سنه است صاحب
 قبر و مطلب نجیب که منع مطلق بعین است و طرفه ماجر است که اینجاست را محل میگوید و لا تجعلوا
 قبری عبدا را محل نمیداند خداوند که در و هم خویش چه فهمیده است و بر تقدیر یک محل هم نباشد
 بلکه معین باشد چنانچه معاصران زمان مامی فهمند پس جواب آن میگویم که اینجاست معاصرین
 است بحديث لا تجعلوا قبری عبدا ای لا تجتمعوا عند قبری کا اجتماع علم للعبه فافهم و لا یقولوا حاشا که
 معارضت داشته باشد که معنی حدیث بالاتفریح که ثمت بلکه معنی بیان کرده موجب هم نشاید
 تعارض نیست چه در معنی حدیث گفته که اجتماع نمکنند بریت و هر دو و بود و لعب که موجب غفلت
 است پس اینمیی را زیارت قبور شهید ابر سه بر سال معارضه کجاست و اصل این است که
 مدلول حدیث همین قدر است که حضرت صلی الله علیه و سلم برای زیارت قبور شهیدان شریف
 می روند پس دلالت اصل حدیث فقط بر زیارت قبور شده و صرف زیارت قبور را کسی
 منع نمیکند و عرس کردن امر زاید است و این حدیث را دلیل برای عرس آوردن نفعاید
 کلامی است معنی خرافت آن از اجل بدیهیات که مستلزم العار و القاط حدیث است نفوذ یافت
 من بدالتعصیب و تمام احکام مشروط است و ط و مفید بقیود زمان پنهان خواهد شد که مدلول

آن نخواهد بود مگر مطلق ذیل هذا الاخون کسیکه در هر هفته یا در هر ماه یا بعد مدتی برای زیارت
 قبور زقیه بایستد آن را هرگز عرس نخواهند گفت چگونه گویند که عرس عبارت است از تعیین
 بوم سال و آن تحقیق شد و حقیقت عرس که رواج دارد این است که روز معین نمودند و در
 جمع شوند و لباس بپوشند و در مقام قریه بجای دیگر در تنگ سازند و چیزی انقراعات نمود
 و بدعات مثل آلات لهو و لعب و غیره بعمل آرند آن را عرس خواهند گفت حقیقت عرس
 رسانیدن ثواب بپوتی در روز معین یعنی بر سال است و همین امر مجتوح غنه است و سوال
 سایل هم از مقرر کردن روز عرس و بهان مجیب هم در همان است و امور مذموم و حاشا که
 داخل حقیقت او نباشند مذموم است هر وقت و هر جا که باشد در حسن سرائت نمیکند و بی
 مذموم هم میباشد و انکار آن از مجیب خیلی مستبعد است و الوف پندگان موجود اند
 که شاه بعد الغریض صاحب عرس والد خود میکردند و که ام امر مذموم از آلات لهو و غیره
 نیست و مجیب هم این امر خشم خود ملاحظه نموده و در اهتمام مانده و علی هذا القیاس
 عرس مرزاجان جانا صاحب و دیگر چیز جاد و در عملی معمول است که اکثری باکره دعات و محرمات
 هم میباشد پس از جهت اشیاء خارجی حکم بنفس شعی نمودن و دور از عقل است اگر شخصی
 روز معین نموده صد بار یا هزار بار استغفار نماید از هرگز عرس نخواهند گفت معلوم نیست
 که این امر مذموم و مجیب جایز است یا نه اگر نین پس ذکرش نپایده و اگر جایز است پس اصول
 مبدء اش هم هر چه خورد و چوب سوال سایل که مقرر کردن روز عرس جایز است
 یا نه همین است که جایز است و اگر که ام امر مذموم یا حرام در آن باشد آن ممنوع است
 و قیاس عرس بر مولد شریف غیر صحیح است زیرا که در مولد شریف ذکر و ولادت حضرت
 تیر البشر صلی الله علیه و سلم است و آن موجب برود و فروخت است و در شریع شریف اجتماع

برای فرض و مسدود که خالی از بدعا و منکرات باشد آمده و اجتماع برای خرن و سب و
 ثابت شده و فی الواقع فوج مثل فوج ولادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و دیگر امریست
 پس دیگر امر درین قیاس نخواهد شد ظاهر این کلام ناظر بر آنست که موله جایز است پس در
 مقرر کردن روز از طرف خود بی آنکه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا راستین و
 مایه نبوت رسیده موله و عس برابری جواز یکی مستند عی جواز دیگری است و خلوا از منکرات
 و برود و شط که خصوصیت تعیین جدا گانه پاست و مسجد اور موله هم اختلاف است زیرا
 و در قرون تلک که مشهور بانحر است این امر معمول نبوده بعد از و ن تلک این امر حادث شده
 بنا بر این علمای در جواز و عدم جواز آن مختلف شده اند چنانچه بمقتضی در کتاب سیرت
 سامی مرقوم است من شام و طایفه از حواله اختلاف علمای سیرت سامی همین مستفاد
 میشود که صاحب سیرت شامی بر نقل اختلاف اقتصاد نموده قولی فیض و راجع نوشته شده
 چنانچه قبل ظهور کذبات بحسب پیندگان را بمقتضای حسن ظن همین فیض بوده و بعد از ظهور
 افلاط بحسب که تطبیق نقل با اصل نموده شد اکثر با نقل مخالف اصل برآمد حواله سیرت
 هم از ان قبیل است چه صاحب سیرت شامی استجاب آن از جم غفیر و جماعه کثیره امیر اعلام
 نقل نموده و تشخیص بطریق شد و وفودت بر خلاف جمهور کلام نموده ردان از شیوخ خود
 نقل ساخته خود هم بدلائل موجه البطلان قول داده و نموده اند که اختلاف نام سخاوین و
 خورسند شدن و برای عدم جواز بر خلاف جمهور کافی دانستن چنانچه هست ظاهر که برین
 که ام مسله از فرعیات قابل اعتبار نخواهد ماند مختصری از عبارت سیرت شامی بطریق
 نوشته می شود قال الحافظ ابو الحیر السنجا و عمل اللول الشریف لم یقل احد من السلف
 الصالح فی القرون الثلثة الفاضلة و اما بعد من بعد : قول ذال اهل الاسلام

فيمن أبرأه فطار والمدن الكبار يستعملون في شهر مولده صلى الله عليه
 وآله وسلم يعمل الولائم البديعة المشتملة على الأصغر البهيمة الرفيعة ^{قوت} يخدم
 في لياليه أنواع الصدقات ويظهر من السرور ويزيدون في المبرات ^{تقريب}
 بغيره مولده الكرم ويظهر عليهم تبركاته فضل تخطيمه وقال إبراهيم الخليل
 أبو الحارث بن الجوزي شيخ القراء من خواصه أنه أمان في ذلك العام وقبيري
 عاجلة ينيل البقية والمرام قال الحافظ عماد الدين بن كمال كان صاحب
 أدب يعمل الولد الشريف في ربيع الأول ويحفل به احتفالا هائلا وقد ضف
 الشيخ أبو الخطاب ابن وحيته له كتابا في المولد سماه المونس في الولد البشير
 النذير وقد أشنى عليه الأئمة منهم الحافظ أبو شامة شيخ النعماني في
 كتاب الباعث على انكار البدع والحوادث وقال ومثل هذا الحسن نديب
 عليه ويشكر فاعله ويشئ عليه قال ابن الجوزي لو لم يكن في ذلك إلا
 رغام الشيطان وأدغام أهل الإيمان وقال العارضة ابن طغرل في الولد
 المنظم وقد عمل المحبون للنبي صلى الله عليه وسلم روحا بمولده العوالم من
 ذلك ما عمل به بالقاهرة من الولد الكبار الشيخ أبو الحسن المعروف بابن
 فضل قدس الله سره شيخنا إلى عبد الله بن محمد النعمان وعمل ذلك
 قبله جمال الدين العجمي الهمداني ومن عمل ذلك على قدر دسته يوسف
 الحلي رغبه وقد رأى النبي صلى الله عليه وسلم وهو خير من اليوسفي
 المذكور على عمل ذلك قال سمعت يوسف بن علي بن زريق الشامي
 الأصل المصري للولد الحلي أن يصرف في منزله بها حيث يعمل مولد النبي صلى

الله عليه وسلم بقول دايت رسول الله تعالى صلى الله عليه وسلم
 في المنام منذ عشرين سنة وكان لي اخ في الله تعالى يقال له الشيخ
 الحجج اذ فرأيت كاشني واما بكر هذا بعين بدرى النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 جالسين فاهساك ابو بكر لحته ففسده ورفقا نصفين فذكر النبي صلى الله
 عليه وسلم كلاما لا فهمه فقال النبي صلى الله عليه وسلم ينبغي اليك
 هذا الكائن هذه في النار ودا الى وقال لا ضربت وكان بيده قضيب
 لاى شئ يا رسول الله تعالى فقال حتى لا تبطل الولد ولا السنن قال
 فويله منذ عشرين عاما الى الان قال وسعيت يوسف المذكور بقول سمعت
 ابا بكر الحجج اذ يقول سمعت من عمر البشاد يقول دايت النبي صلى الله عليه
 وسلم في المنام يقول لي قل لا يطله يعني الولد ما غليات ضمن اكل
 لم ياكل قال وسعيت شيخنا بن محمد النعمان يقول سمعت الشيخ ابا مري القمي
 يقول دايت النبي صلى الله عليه وسلم في النوم فذكر كثر له ما بقوله النبي
 في عمل الولا بهم في الولد فقال النبي صلى الله عليه وسلم من فرغ بنا فرحنا
 به وقال الشيخ الامام العلامة الشهير ابن البطاح في فتوى بخطه اذا التقى
 المسقة تلك الليلة وجمع جمعا اطعمهم ما يحوز واسعهم ما يحوز سماعتهم
 دفع للمسقة المشوق الاخرة هابو ساكل ذلك سرور المولدة صلى الله عليه
 وسلم فجميع ذلك جائز وثياب فاعله اذا احسن القصد ولا يختص ذلك
 بالفقراء دون الاغنياء الا ان يقصدوا مائة الا جوج والفقراء اكثر فورا يا
 نعم ان كان الاجتماع كما ينافع عن فقراء الزمان من اكل الخنايش واجتماع

المراد ان وانشاد الشوقات الشهوات الذيقوتة وغير ذلك من الخزي العيا
 بالله تعالى فهذا اجمع انام وقال الشيخ الامام جلال الدين عبد الرحمن
 عبد الملك المعروف بالمخلص الكتاني رحمه مولد رسول الله صلى الله عليه
 وسلم بمحل مكرم قدس يوم ولادته وشرف وعظيم وكان وجوده بوجه
 سبب النجاة لمن اتبعه وتقليل خطيئتهم من عدله الفرح بولادته صلى الله
 عليه وسلم وقت بركاته على من اهتدى به فبتسابه هذا اليوم يوم
 من حيث ان يوم الجمعة لا تعرفه حجه هكذا ورد عنه صلى الله عليه
 وسلم من المناسب اطوار السرور وانفاق المبسور واجابة من دعا به
 الولي لله للحضور وقال الامام العلامة ظهير الدين بن جعفر هي بدعة
 اذا قصدنا عليها جمع الصالحين والصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم
 واطعام الطعام الفقراء والمساكين وهذا لقد رتبنا عليه بعد الشرط
 في كل وقت واما جمع الزمايم وعمل السماع والرقص ومثل ذلك فانه يندب
 بل يقارب ان يندم وقال الشيخ نصير الدين الصاليس هذا من السنن لكن
 اذا اتفق في هذا اليوم واظهر السرور فرحاً بدخول النبي صلى الله عليه
 وسلم في الوجود واتخذ السماع الحالى من المراد ان وانشاها ما يثيرنا في
 من السقياب وانشاد ما يتوق الى الاخرة ويتزهد في الدنيا فهذا اجتماع
 حسن يتأب قاصد ذلك وفاعله عليه الا ان سوال الناس ما في ايديهم
 بذلك فقط يريدون ضرورة وحاجته سوال مكروه واجتماع الصالحاء
 فقط لما يكلو ذلك الطعام ويذكرون الله تعالى ويصليون على رسوله صلى

الله عليه وسلم يضاعف القربات والمثوبات وقال الامام الجايط ابو محمد
 عبد الرحمن بن اسمعيل المعروف بابي شامة في كتابه الباعث على انكاد البلاء
 والحوادث قال الربيع قال الشافعي رحمه المحدثات في الاصول ضربان احدهما
 ما اخذت مما يخالف كتابا او سنة او اثر او اجماعا فخذ البدعة هو الضلالة
 والثاني ما احدث من الخير لا خلاف لاحد في هذا فهي محدثة غير مذمومة
 قال عمر رضي الله عنه في قيام رمضان نعت البدعة هذه فيعي بها
 محدث لم يكن واذا كانت فليس فيها دوا لما مضى فالبدعة الحسنة متفق
 على جوارها فعليها والاستحباب بهما ورجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها
 وهي كل مبتدع موافق لقواعد الشريعة غير مخالف لشي ولا يلزم في فعله
 فخذ وشرع وذلك نحو بناء المنابر والربط والمداد من حانات السبيل
 وغير ذلك من انواع البر التي لم تعود في الصدر الاول فانه موافق لما جاء
 به الشريعة من اصطباغ المعروف والمعاوضه على البر والتقوى ومن شرب
 البدخ في زماننا هذا من هذا القبيل ما كان يفعل بدنيه اربل كل عام في
 اليوم الموافق ليوم مولد النبي صلى الله عليه وسلم من الصدقات والمعروف
 والظهار الزينة والسرور فان ذلك مع ما فيه من الاحسان الى الفقراء
 يستعز بهجة النبي صلى الله عليه وسلم وتعليمه ومجالاته في قلب فاعله
 وشكره على ما من به من ايجاد رسوله الذي ادسله رحمة للعالمين
 صلى الله عليه وسلم وكان اول من فعل ذلك بالموصل الشيخ عمر بن البلا
 احمد الصالحين المشهورين وبه اقتدى في ذلك صاحب ادب وغيرهم

وقال الشيخ الامام العلامة صدر الدين بن عمر الشافعي هذه البدعة لا ياب
 بها ولا بكرة البذخ الا اذا راعت السنة واما اذا لم يراعها فلا تكرة وتيا ب
 الحجب فصدقة في اهلاد السرور والفرح بمولد النبي صلى الله عليه وسلم وقال الحافظ
 اصل عمل المولد بدعته ولكنها مع ذلك قد اشتملت على محاسن ضد هاتين
 تجري في عملها المحاسن ولجنب ضد هاتين بدعته حسنة ومن لا فلا
 قال قد ظهر تحريجهما على اصل ثابت وهو ما ثبت في الصحيحين من ان رسول
 صلى الله عليه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود يصومون يوم عاشوراء
 فقالوا هذا يوم اغرق الله فيه فرعون ونجا موسى فحين لصومه شكر لله
 تعالى فقال انا احق بموسى منكم فصامه وامر بصيامه فيسفا ذمه فعمل
 بشكر الله تعالى ما من به في يوم معين من ابداع نعمة او دفع فتنة ويعاد ذلك
 في غير ذلك اليوم من كل سنة والشكر لله تعالى يحصل بانواع العبادات
 السجود والقيام والصدقة والتلاوة واي نعمة اعظم من النعمة ببرو وجه
 النبي الكريم بنى الرحمة في ذلك اليوم وعلى هذا فيستحي ان يترى اليوم
 حتى يطابق فضيلة موسى صلعم في يوم عاشوراء ومن لم يلاحظ ذلك لا يبالى بعمل
 المولد في اي يوم من الشهور بل قوم فقلوا هذه الى يوم من السنة وفيه
 فيه قال شيخ القراء الحافظ ابو الخير بن الحريري قدس راي ابو حبيب معنى
 في اليوم فيقل ما حاله فقال في النار الا انه يخفف عني كل ليلة اثنين وافض
 من بين اصبعي يميني ماء البدر هذا واشار الى راس اصبعه وان ذلك
 باعتبار في ثوبه عند ما كتب في مولادة محمد صلى الله عليه وسلم وبأدناه

له فاذا كان ابو اريب الكافر الذي نزل القرآن بدمه جوارى في النار نهر
 ليلة مولد محمد صلى الله عليه وسلم فما حال المسلم الذي خذ من امة محمد
 صلى الله عليه وسلم يبشر بمولده ونذل ماله اتصل اليه قد دته في
 محبته لهري انما يكون خجاءة من اليه الكسرة ان يدخله بفضل جنات
 النعيم وذكر نحوه الى اقط ثمن الدين محمد بن ناصر الدين الدمشقي ثم الشد
 اذ كان هذا كافر جاء دمه وتب يداة في الجحيم بخلاف اني انه في
 يوم الاثنين لما يخفف عنه المسرور باحد فما الظن بالعبد الذي
 كان عمرة باحد مسرور ومات موحد اوقال شيخنا في فتاواه عندى ان
 اصل المولد الذي هو اجتماع الناس وقرعة ما يتسر من القرآن وروايه
 اخبار الورادة في مبداء امر النبي صلى الله عليه وسلم وما وقع فيه من
 الايات ثم بعد له ما ياكلون منه ويتفرقون من غير زيادة على ذلك
 من الباع الخسنة التي اب عليها صاحبها ما فيه من تعظيم قدر النبي
 صلى الله عليه وسلم واطهار الفهم والانتفاء بمولده الشريف قال وقد
 ظهر في بحر الحاء على اصل اخر غير الذي ذكره الى اقط وهو ما رواه المصنف
 عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج من مكة
 النبوة مع انه ورد انه بعد عبد الطالب عن عنه في سبيل الله والقبول
 لا بعد مرة ثمانية فخرجت على ان هذا فعله صلى الله عليه وسلم المولد
 لشكر على ايجاد الله تعالى اياه وصحة العالمين وتشريعهم صلى الله
 كان يصلي على نفسه لذلك فليس من الغبا اظهار الشكر لمولده كان حق

والأطعام وغير ذلك من وجوه القربات والمثوبات وقال في شرح سنن ابن
 ماجه الصواب انه من البرع الحسنة المندوبة اذا خلى عن المنكرات شرعا
 ورحم الله تعالى الفايل لمولد خبير العالمين جلال لقد غشي الاكوان منه جملا
 فيما خلاصا في حق احمد هذه البالي بديهي من منه هلال فيطم محتاجا وتكسو
 عاريا وترقد من اضحي لديه عيال فتلك فعال المصطفى وخلاله ومحبك
 افعال له وخلال لقد كان فعل الخيرة عينه فليس له فيما سواه محال
 يا مولد المختار انت ربنا بك داحت الارواح والاجساد يا مولد انا
 الموالد كلها شرفا وساد سيد الاسياد كازل نورك في البيرتية يا
 بعناد والشهركا الاعياد في كل عام القلوب مسرق بسماع هلم ربه
 للمبارك فذلك بشتاق المحب ونشيتي شوقا لله حضور والميعاد ثم ذكر صاحب
 السيرة كلام الفاكهاني ونقل دده عن شيخه في قداواة وانا ذكرها مختصر
 قال قال الفاكهاني لا علم لهذا المولد اصلا في كتاب وسنه قال الشيخ يقا
 عليه نفى العلم لا يلزم منه نفى الوجود وقد استخرج له امام الحفاظ ابو الفضل
 بن حجر اصلا من سنة فاستخرجت انا اصلا نانيا قال الفاكهاني لا ينقل
 عمله عن احد من علماء الامة الذين هم القدوة في الدين قال الشيخ عليه
 اخذته ملك عالم وقصد به التقرب الى الله تعالى وحضر عنده جماعة
 منهم العلماء والصلحاء من غير تكبير منهم وارتضاة بن وجدة وصف له من اجله
 كتابا هو علماء متدينون وضوء واقرة ولم ينكره قال الفاكهاني ليس
 منه وبلا ان حقيقة المندوب ما طلبه الشرع قال الشيخ الطالب المندوب

قد يكون بالنسبة قد يكون بالقياس وهذا وان لم يرو فيه النص فقيه القياس
 على الاصطلاح لا في ذكرها قال الفاكهاني لا جاز ان يكون مباحا لان لا بد اع
 في الذين مباحا اجماع المسلمين قال الشيخ كلام غير مستقيم لان البدعة لم
 تنحصر في المكروه والتحريم بل قد يكون ايضا مباحة ومندوبة وواجبة قال النووي
 البدعة في الشرع ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي
 منقسمة الى حسنة وقبيحة فقال الشيخ عن الدين بن عبد السلام في القواعد
 البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة ومكروهة ومباحة فان
 المطرقي ذلك ان يعرض البدعة على القواعد الشرعية فاذا دخل في الايجاب
 فهي واجبة او في قواعد التحريم فهي محرمة او المندوب فمندوبة او المكروه
 فمكروهة او الباح فباحة وذكر كل واحد من هذه الخمس امثاله الى ان قال
 واللباس المندوب امثاله منها احداث الربط والمدارس وكل احسان لم يعمد
 في العلم الاول ومنها التراويح والكرام في دقائق الصوف وفن الجدل ومنهما
 جمع للمخالف للاستدلال في المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى ودو
 البرهقي باسنادة في مناقب الشافعي عن الشافعي قال المحدثات من الامور
 ضربان احدها ما احدثت جماعة ككتابنا او سنة او انرا او اجماعا وهذه
 البدعة الضالة والثانية ما احدث فيه من الخبر لا خلاف فيه لواحد
 هذه محدثة غير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان
 نعم البدعة هذه يعني انما محدثه لم يكن واذا كانت ليس فيها دولا مضى
 هذا اخر كلام الشافعي قال الفاكهاني ان عمله رجل من عابن ماله لاهله

وعياله واحباؤه لا يجتمعون في ذلك الاجتماع على اكل الطعام ولا يفترون
 شيئا من الاثام وهذا الذي وصفناه انه بدعته مكروده وشناعة ثم قال
 الشيخ هذا القسم مما احدث وليس فيه مخالفة الكتاب ولا السنة ولا اثر ولا
 اجماع فهي غير مذمومة كما في عبادة النافعي فهو من الاحسان الذي لا يجرم
 في الصحرا ولا في منى المندوبة كما في عبارة بن عبد السلام قال الفاكهاني ان
 دخاله الجارية وانضاف اليه العناء والرقص واجتماع الثبان مع النساء وغير
 ذلك من المحرمات فهذا الذي لا يختلف في تحريمه اثنان قال الشيخ هذا كلام
 صحيح في نفسه غير ان التحريم فيه اطلاقا من قبل هذه الاشياء المحرمة
 التي رخصت اليه لا من حيث الاجتماع لا طهارة شعائر المولد بل لو وقع مثله في
 الاجتماع لصلوة الجمعة مثلا فحانت قبضته تسبحة ولا يلزم من ذلك ادم
 الاجتماع لصلوة الجمعة كما هو واضح وقد مر اننا بعض هذه الامور في لياالي من
 رمضان عند اجماع الناس لصلوة التراويح ايجز اجتماع لاجل هذه الامور
 التي تحببت بها كالايل يقول اصل الاجتماع لصلوة التراويح حسن وما ضم الله من
 الامور الشريعة شنيع قيمته كقول اصل الاجتماع لا طهارة شعائر المولد من
 فقرته وما ضم اليه من الامور المذمومة مذمومة قال الفاكهاني للشهرستاني
 دل فيه صلى الله عليه وسلم وبفتح الاول وفيه ثواب في رسول الله صلى الله
 عليه وسلم وليس الفرج فيه نادى من الحسن فيه قال الشيخ فيه ان دلالة
 صلى الله عليه وسلم اعظم النعم والصبر والسكون والذكر عند الصائت وقد ايسر
 الشرح بالحقيقة عند الولادة ولم يامر عند الموت بغيره ولا بغيره بل انما هي غلبة

وأطهار الحج فدللت قواعد الشريعة على أنه لحسن في هذا الشهر أطهار الحج بولادته
 صلى الله عليه وسلم دون أطهار الحزن فيه بولادته قال وقد تكلم ابن الحاج
 وحاصله مدح ما كان فيه من أطهار شعائر الشكر وذم ما اختوى عليه من
 محرمات ومنكرات فقال ومن جملة ما احدثوه من البيع مع اعتقادهم أن ذلك
 من أكبر العبادات وأطهار الشعائر ما يفعلونه في شهر ربيع الأول من المولد
 وقد اختوى ذلك على بيع ومحرمات من ذلك استعمال المغاني ومعهم آلات
 الطرب من الطائر المصصر والشهابة وغير ذلك مما جعلوه الله للسمع وحصول
 في ذلك علم العوائد الذميمة في كونهم يستعملون أكثر الأذمنة التي نصليها الله تعالى
 وعظمها ببيع ومحدثات ولائها أن السماع في غير هذا الليالي فيه ما فيه
 فكيف أذ الصم إلى فضيلته هذا الشهر العظيم الذي فضله الله تعالى وفضلنا
 فيه بهذا النبي الكبير الذي من الله تعالى علينا فيه بسيد الأولين والآخرين
 وكان يجب أن يراعى فيه من العبادة والخير تشكر المولى على ما أولا نابه من
 هذه النعمة العظيمة وإن كان النبي صلى الله عليه وسلم لم يرد فيه على غيره
 من المشهور شيئاً من العبادة أو ما ذاك إلا بالرحمة صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 لأمنه وشفقه بهم أشار عليه الصلوة إلى فضيلته هذا الشهر العظيم بقوله
 السائل الذي سأل عن يوم الاثنين قال يوم ولد فيه فتشريف
 هذا اليوم تشريف لشمس بشارته هذا الشهر الذي ولد فيه فينتهي إن نعمة حق
 الاحترام وفضله بما فضل الله تعالى به الشهر الفاضل وهذا أمر بالقول
 عليه الصلوة أنا سيد ولد آدم ولا خزي آدم فمن دونه تحت لوائه فضيلته

الا زمانه لا تشرف لذا انما اوانا نحصل ليعا الشرف بما خصت به في المداني فالنظر
 الى ما خص الله تعالى به هذا الشهر الشريف ويجزم الاتيان الا ترى ان صوم
 هذا اليوم فيه فضل عظيم لانه صلى الله عليه وآله قال عليه واله وسلم ولد فيه فعلى
 هذا ينبغي اذا دخل هذا الشهر الكريم ان يكرم ويهظم ويحرم الاحترام المألوف
 به انبا عاله صلى الله عليه وسلم في كونه كان يخص بعض الاوقات الفاضلة
 بزيادة فعل البر فيها وكثرة الخير الا ترى الى قول ابن عباس رضي الله عنهما كان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم احب الناس بالخير وكان اجود ما يكون
 في رمضان فمثل تعظيم الاوقات الفاضلة مما امتله على قدر استطاعتها
 فان قال قائل قد التزم صلى الله عليه وسلم في الاوقات الفاضلة ما التزم
 في غيره فالجواب ان ذلك مما علم من عادته الكريمة انه يريد التحفيف ^{عن}
 امته سيما فيما كان يخصه لا ترى الى انه عليه الصلوة والسلام حرّم
 المدينة مثل ما حرّم ابراهيم مكة ومع ذلك لم يشرع في قتل صيده ولا شجره ^{الحر}
 لقطعها عن امته ورحمة لهم فكان ينظر الى ما هو من محبته وان كان فاضلا
 في نفسه فيتركه للتحفيف عنهم فعلى هذا تعظيم هذا الشهر الشريف انما يكون ^{بالا}
 الاعمال الزاكية فيه والصدقات الى غير ذلك من القربات فمن تجر عن ذلك ^{قل}
 احواله ان يجنب ما يحرم عليه وبكره له تعظيما لهذا الشهر الشريف وان كان
 ذلك مطلوبا في غير ذلك الا انه في هذا الشهر التواضع اما كما ينكر في شهر
 رمضان وفي الا شهر الحرم فيترك الحديث في الدين ويجتنب مواضع البدع وما
 ينبغي وفذا ذلك بعضهم في عدة الزمان ضد هذا المعنى وانه اذا دخل هذا

أشاروا فيه الى الله واللعب بالدف والشبابة وغيرها ولو تيقنوا عليه بل
 ضم بعضهم ان يكون المعنى شهابا لطيف الصورة حسن الصور والكسوة
 الثغر وينكسر في سكونه وحركته فيفتن بعض من معه فيقع الفتنة ويؤي
 الى فساد حال الزوج والزوجة ويحصل الفراق فان خلاصته وعمل طعاما فقط
 ونوى به المولى ودعى اليه الاخوان وسلموا من كل ما تقدم ذكره فهو به
 بنفسه ففقط قال صاحب السيرة حاصل ما ذكره انه لم يذم المولى بل
 ذم ما احتوى عليه من المحرمات والمنكرات واول كلامه صرح في انه ينبغي
 ان يخص هذا الشهر بزيادة فعل البر وكثرة الخيرات والصدقات وغيرها
 من وجوه القربات وهذا هو عمل المولى الذي استحسنه فان له ليس فيه سوء
 قرعة القربا واطعام الطعام وذلك خير وبر وقرية واما قوله اخرا انه بدعة
 فاما ان يكون متناقضا لما تقدم او يحمل على انه بدعة حسنة كما يقرر في
 صدر الباب او يحمل على ان فعل ذلك خير والبدعة فيه بنية المولى كما
 اشار اليه بقوله فهو بدعة بنفسه ففقط ولم يتقل غرضهم انهم اذ ذموا
 المولى فظاهر هذا الكلام انه كسر ان بنوى به المولى فقط ولم يكسر على الطعام
 ودعاء الاخوان اليه وهذا اذا حقه النظر لا يجتمع مع اول الكلام كونه حسنة
 على زيادة فعل البر وما ذكره مع على وجه الشكر الله تعالى اذا وجه في هذا
 الشهر الشريف سيرة الرسل صلى الله عليه وعلى اله واصحابه وسلم
 وهذا هو معنى نية المولى فكيف يذم هذا القدر مع الجنة عليه او لا واما محذور
 فعل البر وما ذكره من غير نية فانه لا يكاد يتصور ولو تصور لم يكن عبادة

ولا ثواب فيه اذ لا عمل الا بالايه ولا ينفه فيها الا الشكر لله تعالى على وكلا
 هذا النبي الكرم في هذه الشهر الشريف وهذا معنى بنيه المولد معني ^{مستحقه}
 بلا شك قسامل ثم قال ابن الحاج ومنهم من يجعل المولد لا لمجرد التعظيم ولكن
 له وجه عند الناس متفرقه كان قد اعطاها في بعد الاخراج او المواسم وورد
 بورها ويستحي ان يطلبها بذاته فيعمل المولد حتى يكون سببا لاخذ ما اجتماع
 له عند الناس وهذا فيه ونحوه من للفاسد قال صاحب السيرة وهذا ايضا
 مما تقدم ذكره وهوان الهم فيه انما حصل من عاده النية الصالحة كما
 اجل عمل المولد انتهى ما من السيرة الشامية قالوا ازيد كما راينچ درين باكم داد
 نقل نموده ميشود **سوال** از مولوی شاه عبد العزیز صاحب تعین و تفریک روز بعد
 نبار زیارت قبول بزرگان جایز است یا نه **جواب** رفتن بر قبول بعد سال یک روز
 کرده به صورت است اول آنکه یک روز معین نموده یک شخص یا دو شخص تعیین کرده جماعه مردمان
 بر قبول محض نبار زیارت و استغفار بروند این قدر از روی روایات ثابت است و در تفسیر
 و تثنوی نقل نموده که سر سال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مقابله فرستاد و عبارتی مغفرت این
 قبولی نموده اینقدر ثابت است و سبب دویم آنکه جماعه مردمان کثیر جمع شوند و تمام کلام
 کنند و فاتحه بشیر نمایی یا طعام نموده تقسیم در میان حاضران نمایند این قسم معمول در
 زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلفای رستدین نبود اگر کسی اینطور بکند یا نکند
 زیرا که درین قسم فتح نیست بلکه فایده ایجا و اسو را حاصل میشود سیوم طوبی جمع شدن قبول
 این است که مردمان یک روز معین نموده و لباسهای نفیس و فاخره پوشیده مثل روز عید
 شادمان شده بر قربا جمع میشوند و رقص و غیره و نغمه و دیگر بدعات ممنوعه مثل سحر

برای قبور و طواف کردن قبور می نمایند این قسم حرام و ممنوع بود بلکه بعضی بجهت کفر می رسیدند
 و همین محل این برود حدیث و لا تجعلوا قبری عیدا یا بنحو در شکوة تریف موجود است و اللهم
 لا تجعل قبری و ثنای عهد این هم در شکوة است و هم مولوی عبد الغفری صاحب در جواب مطاعین
 طاعینین بر فتوای مولوی صاحب در باب ذیچر نوشتند که اند قوله عرس زبرکان خود
 این طعن سنی است بر جعل باحوال مطعون علیه زیرا که غیر از قراینش شریعتی مقرر نشده است
 فرض ننیدند آری زیارت و تبرک بقبور صالحین و امداد ایشان بامداد ثواب و تلاوت
 قرآن و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر تحسن و خوب است باجماع علمای ^{تبعین} طایفه
 روز عرس برای آنست که آنروز مذکر انتقال ایشان میباشد از دارالعمل بدارالثواب و الا
 هر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات است و خلف را لازم است که سلف خود
 باین نوع بر واحسان نماید چنانچه در احادیث مذکور است و ولده صالح بدینگونه و تلاوت
 قرآن و ابدای ثواب را عبادت قرار داد و بنی بر کمال بلاوت و افراط جهل است آری
 اگر کسی سجده و طواف و دعا بنحویا فلان افضل کند اعمل اورد البتة مشابهاست باعبده الاولیاء
 کرده است و چون چنین فریت پس چرا محل طعن باشد و در منشور سیوطی مرقوم است
 اخرج ابن المنذر و ابن مردودیه عن السنن و ضعی الله عنه ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کان یاتی احد کمال عام فاذا اتی الشعب مسلم علی
 قبور الشهداء فقال سلام علیکم بما صبرتم ثم و اخرج من جبر بن عمر محمد بن ابراهیم
 قال کان النبی صلی الله علیه و اله و سلم یاتی قبور الشهداء علی سر
 کل حوال یقول سلام علیکم بما صبرتم فنعیم عقبی الله اسر و ابوابک و عمن
 عثمان انتهى و فی التفسیر الکبیر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم

آنکه کان یاقی قبور الشهداء را پس کل حول فیقول السلام علیکم بما صبرتم
 فتم عقبی الدار والخلفاء الاربعة هكذا يفعلون انتمی واز مولوی رفیع الدین
 سوال بست یوم الکریمه قبر بزرگی در سال مبع آمدن و آنرا روز وفات و بزم فی الحقیقه
 قرار دادن با وجودیکه زمان ارسپال غیر قار است و بر سر گور جرایع روشن نمودند با وجود
 ورود لخت بزفاصل آن و از گنج و خشت و بلوس و غیره زمین کردن و سرود از قسم بولی
 و شمیری و خیالات مع آلات فخرات نر امیر و دل و سازگی و طنبور و غیره شنیدن و باز
 بران افعال ثواب و اجر از جناب قادری بمال یرای خود مرتب ساختن و جواز آن از کلام
 با است و هندو چنین مجلس چه حکم دارد و فاعل و حاضران را چه تقریر باید کرد چنانچه تو جرد
 جواب آنکه زمان اگر چه سپسال غیر قار است اما آنچه بآن تقدیر کرده میتود زمان را از شب و روز
 و ماه و سال اینها را تفرقا و موقفا و در مقرر است چون یک و در تمام میشود باز از دیر شروع
 میشود و بهین حساب رمضان شبهرموم و ذیحجه بشهر حج و همچنین ششور دیگر در و در حکم اتحاد
 بانظیر او داده میشود چنانکه در حدیث است که پیغمبر عرض کردند در حضور جناب نبوت که گفته
 بخات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز کرده است برای شکر آن روز
 میگیریم جناب نبوت صلی الله علیه و اله و سلم فرمود اما اسحق من تبع موسی فصام یوم عاشور
 و امر الناس بعباده و نیز حضرت بنی صلی الله علیه و سلم بلال را وصیت کردند بعبود روز
 و دوشنبه و سه و دینه و دت و قد ازل و فیه باجرت و فیه است بابرین یاد کردن آن
 تاریخ و آن ماه رسم مردم افتاده لیکن چون مردمان از یمیان مجا قطعت این رسم نیستند
 ایشان را انتظار بوی ولد با کسی از اقارب خود میباشد رفع انتظار آن فایده است
 معتمد بر و معاملات مکاشفه و ریافت شده که در چنین روز اجتماع ارواح دوستان و عالم

بزخ عم میشود پس امد او بد و او ختم طعام بدعتی مباح است و وجه قبح ندارد و اما ارتکاب محرمات
 از روشن ساختن چراغان و دلبوس شدن قبور و سرودنواختن معارف همه بدعت است
 و حضور چنین مجالس منوع و اگر قصد و بابت محدث گذشته من رای سکنه انکار غم عمل پاکیزه
 و در بقا زجر را بگذرد کردن اسباب بدعت کافی و الله اعلم و شیخ عبدالحق محدث دهلوی در کتاب
 خود ثابت بالسنه فی احوال السنه بعد و کتاب تاریخ وفات حضرت فخر الثقلین رضی الله تعالی عنهما
 میگوید قلت فی هذه الروایة يكون عرسه تا سمع ربيع الاخر وهذا هو الذي
 اوكنا عليه سيدنا الشيخ الامام العارف الكامل الشيخ عبد الوهاب القا
 المتقي المكي فانه قدس سره كان يحافظ في يوم عرسه رضى الله عنه هذا
 التاريخ اما اعتماد على هذه الرواية او علما دای من شيوخ الشيخ الكبير على
 المتقي او من غيره من المشايخ رحمة الله عليهم وقد اشهر في ديارنا هذا اليوم
 الحادي عشر وهو المتعارف في مشايخنا من اهل الهند من اولاد ارضي
 عنه كذا ذكر شيخنا وسيدنا السيد النجفي الرضي ابو المحاسن مبيدي الشيخ
 موسى الحسيني الجيلا في ابن الشيخ الكامل العارف المعظم الاكرم ابي القاسم الشيخ
 الفخامه الحسن الجيلا في تلامه من الاولاد القادرية تصنيف الهند و من الاعظم
 الاكرم الامجد الاخف ولى الله بالاتفاق الذي يقال له الهند و من السامي
 الشيخ عبد القادر الثاني قدس سره ووجه هانقل فيما عن ابائه الاكرام
 رحمه الله عليهم اجمعين وفي تاديعه المشهور المسمى بمزاة الجنان ان
 وفاته رضى الله عنه في شهر ربيع الاخر من سنة ستين او احدى
 ستين وخمس مائة و لو فاجين اليوم وذلك اما لعدم علمه بذلك او لاختلاف

دفعه فمات وقد يقال ان وفاته رضى الله عنه في اليوم السابع عشر ولا
 اصل له والله اعلم فان قلت هل لهذا العرف الذي شاع في ديارنا في حفظ
 اسرار المتأخرين في امام وفاتهم اصل فانك عندك عالم بذلك فاذكره قلت سالت
 عن ذلك شيخنا الامام عبد الوهاب النقي المكي فاجاب بان ذلك من مظهر
 للشيخ وعاداتهم ولهم في ذلك نيات قلت كيف تعين ذلك اليوم دون
 سائر الايام فقال الضيافة مسنونة على الاطلاق فاقطعوا النظر عن تعيين
 اليوم وله نظائر كما في بعض المتأخرين بعد الصلوة وكالاكتحال يوم عاشوراء
 فانه سنة على الاطلاق وبتدعة من حيث الخصوصية ثم قال وقد ذكر بعض
 المتأخرين من متأخرين المغرب ان اليوم الذي وصلوا الى معونات العرة وظل
 الله سبحانه فيهم من الجن والبرك والنويرة اكثر واوفر من سائر الايام ثم اطلق
 مليا ثم دفع راسه فقال لم يكن في زمن السلف شيء من ذلك وانما هم من
 مستحسني المتأخرين والله اعلم وكتاب زيارة القبور رحمانى من نوب زيارته العا
 والاولياء سنة فولا وفلا وتقريرا احياء اكلوا او امواتا قال القاضي ^{كلهم}
 يلزم الوفاء بزيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم في التذمر والمدبر بزيارة
 قبر غيره المختار لزومه انصافا في حق الرجال دون النساء قال العمري الشيخ
 الزيارة ويصح التذمر بالرحلة للولياء والاختلاف بين الرجال والنساء
 لا يمنع الزيارة الا اذا اقيمت بهامفدة فيمنع الاختلاف لا الزيارة لانه
 قد يقع مثل ذلك في يوم عرفه ومن طلقه ومنا ولا يقول بعد فتنع قصدا
 هذه المواضع لاداء المناسك واما زيارته بعض الاولياء في يوم سعا

فليس من الأسرار فيهم الله تعالى من الولي المزاير كرامة له فيستمر ذلك السر
 بركته إلى آخر الدهر وقد يكون ذلك اليوم يوم انتقاله عن الوجود الفناء إلى دار
 الثواب وهذا يوم عظيم فيبقى التفتيم والفرح به لأن الملك وأهل
 عالم البرزخ والجنان يفرحون ويذبحون لله فيقول الولي فيوم مواليه يوم
 عظيم وشاه ولي الله در سال انتباه في سلاسل اولياء الله فيقول ابن خلدون
 الولد قال كنت اصنع في ايام الولد طعنا صالحة بالنبي صلى الله عليه وسلم
 فلم يغير لي في سنة من السنين شي اصنع به طعنا فام اجدا لا اتم صامقنا
 فقسمة بين الناس قراية صلى الله عليه وسلم وبين يديه هذه القصة
 انتهى ليناسنا ودرهمات نوت تارة تجاست خطا اسر شيخ وهو ابطت زيارت
 قبور ايشان والزام فاتحه خواندن وصلة قوادن بر ايشان واقسامي تمام كرون تعظيم
 آثار واولاد ومنتسبان ايشان امام غزالي رحمه الله في نوت است ااداب الحقا
 موافقه القوم في القيام اذا قام واحد منهم في جود صادق من غير ديار و
 تكلف اوقام باختيار من غير اظمار وجد وقام له الجماعة فلا بد من موافقة
 فذلك من اداب الصيحة وكذلك ان جرت عادة طائفة بتحية التحيات
 على موافقه صاحب الوجد اذ هم قاطع عا مته او علم الثياب اذ هم قاطع ثوبه
 عنه بالتحقيق فالموافقة في هذه الامور من حسن الصيحة والاحترام والحق
 هو حقه ولكل قوم رسم ولا بد من مخالفة الناس باخلاصكم كما ورد في
 الخبر سيما اذا كانت اخلاقا فبما حسن العشرة والحق الطه وتطبيب القلب بالساعة
 وقول القائل ان ذلك بدعة لم يكن في عهد الصحابة فليس كل ما يحكم

بالاباحة منقبولاً عن الصحابة وإنما المحدثين وربعه تراجم سنة ما ثور ارجا
 ينقل الهمي عن شئ من هذا فالقيام عند الدخول للداخل لو يكن من
 عادة العرب بل كان الصحابة لا يقومون برسول الله صلى الله عليه وسلم
 في بعض الاحوال كما دوا له السن ولكن اذا التبت فيه ففي عام فلا تترى به
 ما سألني البلاد التي جرت به العادة فيها بالكرام الدخول بالقيام فان قصد
 منه الاحترام والاكرام وتطيب القلب به وكذا سائر انواع المساعدة اذا
 قصد بها المحبة القلب واصطلم عليها جماعة فلا بأس بمساعدتهم عليها
 بل اذا احسن المساعدة الا في ما مرد فيه ففيه لا تقبل التاويل وازي جالي تولى
 برور انچه اصطلاح شود واند جيور سيلين از فقها و محدثين كافه بلا وسلايد از حرين محترمين تمام
 عرب از حجاز و شام و يمن و مغرب و عراق و هند و فارس از قيام بروقت ذكر ولادت
 حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم مجلس ميلاد و شرف و امام بزرگي در عقد جومر ششم
 است و قد استحسن القيام عند ذكر مولده الشريف ائمة دو روايه در
 آق طولي لمن كان تعظيمه صلى الله عليه وسلم مراحمه و مرماه و بعد كاهن
 و هابيه علماء من اهل ادب و در ممالك عرب بالاتفاق فتوى نوشته اند در
 اربعين در جواب سي و ششم سنوي مقرر ساقن روز عرس بايزيت چنانچه قاصدي
 پاني بني در تفسير مظري مي نويسد لا يجوز ان يفعله الجاهل بقبول الكا و ليا و الشهاد
 من السجود و الطواف حولها و اتخاذ السرج و المساجد اليها و من الكا
 اجتماع بعد الحول كالاعباد و سهونه عرسا و تقديم طعام بيت ثواب في
 يوم بايز است و كسي در ضع آن دم زده اما طعاميكه بعد مين بيا كنند و بخش بخش كرد

خانه بخانه میرسانند و آن را بجاچی بینا سازند اعتبار می نذر و برای آنکه متوقع ثواب
در آن طعام نیست چنانچه شیخ عبدالحق در جامع البرکات منویس و آنکه بعد از سالی
یا شش ماهی یا چهل روز درین چهار در میان برادران بخش کنند و از اینها چای گویند
چیزی داخل اعتبار نیست بهتر آنست که نخورد از اینتی و همچنین شیخ الاسلام این عبارت
شیخ را سبک کرده بعینه در کشف الغطا ایراد نموده قطع نظر از اینکه عبارت منقوله محب تفسیر
منطقی باشد چه بسبب کثرت مشاهده خطا فی الفعل اعتبار از نقل محب بکلی مرتفع است و هم
قطع نظر از حجت گردیدن قول پانی تپی بدلیل وسند و در حالت مخالفت با بزرگ تران
از و میگویم که دعوی محب از آن هم ثابت نیست چه او از اجتماع بعد از تحول کالایع و منع ساخته
است نفس مقرر ما حقن روز عرس را که محب دعوی عدم جوارش نمود و آنچه بعد از آن
گفته که تقسیم طعام به نیت ثواب بی تعیین یوم جایز است و کسی هم در منع آن نزوه میگویم که
کسی از معتدین با تعیین یوم هم نزوه و آنچه از شیخ عبدالحق نقل کرده که داخل اعتبار نیست
بهتر آنست که نخورند از جهت یعتن یوم نیست بلکه از آن جهت که به نیت ثواب نیست طعام
محسن نیست محب در حواله جامع البرکات و کشف الغطا کاری نموده برای کشف غطا عبارت
بر دو کتاب نقل کرده می شود عبارت جامع البرکات اینست و بدانکه در طعامیکه بروح مرد
نبرد نیز سخن میکند و اهل دیار لا امور مباله دارند و در آن و ثواب آن بینمایند که مدار بر نیت باشد
پس آنچه برای اهل و عیال میت ببرد مخصوص بایشان دارند و غیر ایشان را مباح نباشد
و آنچه به نیت تصدق بر فقرا میباشد و بدید فقر انبار و آنچه به نیت خیرات میباشد طهارت
بر که باشد خواه غنی باشد یا فقیر چنانچه در اعراض متباخ در دیار و استعاره شده است
عام باشد در فقر را و اغنیاء را و لا بد آنچه فقر و محتاجین بخورند و ثواب خورند و آنچه

نیز فقر خور نیز موجب عقاب نخواهد شد مگر آنکه ظالمی را بخوراند که بقوی که از ان طعام در بدن
حاصل گردد بنعم بردهم کند و آنکه بعد از سالی یا شش ماهی یا چهل روز درین دیار بنزد
و بخش کنند و اصل اعتبار نیست بهتر آنست که نخورند و نیز حصول ثواب و وصول نفع امت
را بعبادت یا به اتفاق است در بدین مثل نماز گذاردن و قرآن خواندن اخلاص و وصول
است که اقال الشیخ ابن الهمام در حدیث آمده است که ابوهریره پاره خود گفت که چون در مسجد
رومی و مسجد عثمان برای ما چند رکعت بگذاری و شیخ امام عبدالله مافعی در روض الایمان
گفته است که شیخ غزالی بن عبد السلام را که از کبار ائمه مذاهب شافعی است بعد از رفتن
او از عالم در خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم که ثواب تلاوت قرآن بهیت نمیرسد چون
درین عالم آمدیم خلاف آن یافتیم میرسد بخوانید و اگر در اعراض بلفظ طعامی بفرج فلان
نخه ایم نگویند و بگویند طعامی ما خصری ساخته شد که پاید بهتر باشد و اگر از عبارات بیوج
فلان این مراد است که ضیافتی کرده ایم پادایشان ما بعد از اکل قرانی و فاتحه بخوانیم و
ثواب از بروح ایشان بپانجم باکی ندارد و اگر مخالفین روایات معتبره از ائمه مذاهب و لایل
قطعه از آیات و احادیث در منع ازین مآند فلا کلام ولیس فلیس و الله اعلم بعباده این فقیر در مک
از حضرت شیخ اجل منبع مقدسی عبدالوهاب نسفی از اعراض مشایخ که در دیار ما متعارف شده
است پرسید که چه حال دارد فرمود استحسنای مشایخ است عرض کردم که یعنی روز را حکم
است فرمود ضیافت علی الاطلاق همیشه محمود و مستحب است قطع نظر از آن باید کرد چنانچه
بعضی علما در مانند الحال یوم عاشورا و مصافحه بعد از صلوٰه گفته اند باز فرمودند که بعضی از متاخرین
علما از مشایخ مغرب گفته اند که این روز که این طایفه بدرگاه حق و تقرب جوارمی توانی بر
اند و آن روز توقع خیر و برکت و نورانیت بیشتر و اکثر و او فخر است بعد از آن سربارک زالی

فوافکنند و برآورند و فرمودند اینها و بریان سلف نبود ایشی و ایشان نیز در روز روزه
 حضرت صلی الله علیه و سلم و روز عرس حضرت غوث الثقلین یعنی ابو عبد الله و عرس شیخ خود و
 علی تقی و عرس والد خود طعمای وافر می پختند و بخوردن صلوات و علمای و فقرا می دادند
 این کلام هر کسی را که معتقد شیخ و صاحب طریقین و معتقد فریقین باشد که انیت و انبیا اعظم
 و اگر یکی را علم یقینی بجانب دیگر حصول پذیرد و تقوی و احتیاط و عمل بعبادت بی ثواب نصیب
 و ثبوت در آن جانب روی نماید قد الله تعالی آنرا و اینها از واجبات طریق و تصوف و سبب
 اتم نیست ایشی و شیخ الاسلام در کشف الغطا میفرماید اما طعمای که روح مرده نیز در دایه می خورد
 و اگر آتش در کتب فقهی نظر نیاید و صواب آنست آنچه شیخ در جامع البرکات گفته که در اینست
 است آنچه برینت تصدق بر فقرا می پزند تا ثواب آن با موت رسیده بفر فقرا و او بود چه
 بر فقرا می باشد و بدیهه اختیار را و آنچه برینت ضیافت سلیمان طیار کنند هر که باشد
 غنی یا فقیر خیا نچه در اعراض شیخ در دیار معتارف نوشته عام باشد بفقرا و انبیا
 و اگر در اعراض بفقرا طعمای روح فلان نچندیم بگویند و بگویند طعمای ما حضری سباحت
 شده است پائید بهتر باشد و اگر از عبارت روح فلان این مراد دارند که ضیافتی
 کرده ایم پادایشان تابع از اکل قرانی و فاتحه خوانیم و ثواب آن را بروح ایشان
 رسانیم با کی نمی نماید و آنچه بعد از سالی یا شش ماهی یا چهل روز و درین دیار پزند و
 در میان برادران بخش کنند خیری و داخل اعتبار نیست و بهتر آنست که بخورند ایشی به چندی
 مال استهشاد بجامع البرکات و کشف الغطا مگر بچیک علمی تعجب نیست چه هر کاه که کلام
 در مقامی با کلام خودش بجای دیگر موافق نمی باشد تا موافقت دیگران چه کجاست
 دارد و در اینجا جواز تقسیم طعمای بانیق ثواب بسته و نمود بعد از عین یوم و در ماه سال

در جواب پنجاه و یکم با تین یوم هم جایز مگر اینکه این حکم بعد تحریر مائمه سایل روحی باطنی
 بر مجیب نازل گردیده که در آن مینویسد طعام اعراض از کورین یعنی طعام عرس انبیا
 و اولیا و شهدا و صلحا چند حالت دارد و در آن می نویسد و اگر نذر خدا کند و ثواب
 بار و اح ایشان میرساند پس فقیر را خوردن درست است و اینها و بنی با ششم از خور
 درست نیست باز می نویسد و اگر محض برای ایصال ثواب بار و اح ایشان بخورند پس
 فقر را باید بخورند لیکن در خوردن فقر و صاحب ثواب زیاد تر خواهد شد و اگر بطریق صحیح
 بنزد انبیا و فقرا بر دوز و بار باشد چنانکه شیخ عبدالحق در جامع البرکات مینویسد و طبعاً یک
 برای تصدق فقر از ثواب بپزند تا ثواب آن بایشان رسد بخور فقر را و بنود چه تصدق فقر را
 می باشد و بدیه انبیا را و آنچه تیمیت حیافت سلین بپایان کنند که باشد خواه غنی خواه
 فقیر خاچه و را عواص شیخ در دیار ما متعارف است عام باشد فقر و انبیا را آنچه
 فقر و محتاجان خوردن ثواب خواهد بود و آنچه غیر فقر خوردن نیز موجب عذاب نخواهد
 مگر آنچه ظالم را بخوراند که بقولیکه از آن طعام در بدن او حاصل گردد و شتم بر مردم کند انتهی
 و آنچه در بعضی روایات آمده که روح میت نجان خود در بعضی شبها مثل شب جمعه و شب رات
 و شب عرفه و غیره می آید این روایات در کتب صحاح مسته نیست و تا وقتیکه روایت صحیح مرفوعه
 متعلقه الاستناد نباشد از درجه اعتبار ساقط است اگر چه بعضی آن را در کتاب خود نقل
 بالا بتفصیل گذشته است و حالاً هم مجملایا باید دانست که روایات صحیح در صحاح مسته منحصر نیست
 نه صحاح مسته منحصر در صحیح ملا علی قاری در مرقاة در حق صحیح بخاری و صحیح مسلم می نویسد
 و کان فیها نحو مائتی حدیث مسنده طعن فی صحتهما و لم یعلق الا متده کلماً
 فیوئها بالقبول و حصر اعتبار در صحیح مرفوعه متعلقه الاستناد الحادی پیش نیست چه

جن هم مطلقا حجت است و حدیث ضعیف هم در فضایل اعمال و غیره و مرسل صحابی
 بالا جماع حجت مرسل غیر صحابی علی التفضیل حجت نزد ابو حنیفه و مالک که سابق
 مذکور شد و مجیب اکثر این کلام جا یکم سده مخالف هوای خود میباید و طریقی برای رد
 آن بخاطرش نمیکند روز زبان می آرد چندی پیش غیبت و اعتقاد این امر ندارد و لیلیش
 اینکه بر این تقدیر واجب بود که در کدام سنده بخبر روایت صحیح مرفوعه متعدی از صحاح
 کلام نمیکند حالا که چنان نیست و سده موافق خواستش خود از هر گونه کتاب سندیکند
 این قدر لنگ حصر صحاح مخصوص بهمان مقام است که مخالف فراج مجیب با هر جا که
 این دعوی نمود واجب بود که این شرط هم ذکر کردی که ظاهر قیاس بر تعریف است
 براراده لغایت کرده باشد جرأتی بالاتر ازین بر نمید که میگوید بلکه بعضی از علمای محدثین
 مثل شیخ الاسلام و ملا علی قاری و غیره این روایات را تضعیف هم فرموده اند عبارت
 کشف الغطاء این است در غراب و خزان نقل کرده که ارواح مومنین می آیند خانه های
 خود را در جمعه و روز عید و روز عاشورا و شب رات پس ستاده میشوند پیر و ناهای
 خود را میکنند بر یکی از آن با و از اندام یکسای اهل من و اولاد من و فرزندان من می
 کنند بیا صدقه بیا و گشاید و فراموش سازید و رحم کنید ما را در غربت ما و این قبر تنگ
 و ندم محکم و سختی میدید و احتیاج شدید و تحقیق بود این مال که حالا در دست شما است
 در زمان پیشین در دست ما شما بخورید و می نوشید و ما حساب و عذاب کرده می شوم اگر
 صرف میکردم ما آن را در طاعت خدا تا سوال کرده نیستیم ما از آن پس اگر رحم نکنند
 بصدقه بزرگ و دهر یکی از آن با کریان و غنا که فدا نمیکند هر واحد با و از اندوه خداوند
 محروم کردن ایشان از رحمت خود چنانکه محروم کردند ایشان ما را از صدقه و دعا آهی

برینکه شیخ الاسلام درین روایت صحیح کلام نکرده و نشاناری بتضعیف نموده بعد از آن
 میگوید جلال الدین سیوطی در شرح القصد را حدیث شریف و اکثری ازین اوقات آورده
 اگرچه اکثری خالی از ضعف نیستند اهلی و پندیده که اینجانب محبت می نمود که شیخ الاسلام این
 روایت را تضعیف نموده علی الاطلاق صحیح میست چه می نوب که اکثری خالی از ضعف نیستند
 و این نوشته که هر ضعیف اند هر قاعه ازین مقام این وقت موجود نیست و اما نظر تو از ظهور
 خطای محبت نقل نظر اینک ملا علی قاری در عقاید چند جلد کتاب شرح الصدور نمود و در کتاب
 بحسب بی تطبیق قابل اعتبار نیست در مرقا و شرح حدیث ان الله حرم علی الارض حساب
 الا بار بعد از آنکه گفته که تمام الهوت می شوند سلام و کلام را و عرض کرده می شوند بر اینها اسلام
 اقارب می نویسد و بذه السایل کلی او که با سیوطی فی شرح الصدور فی احوال القیوم بالانجیا
 العجیبه و الاثار العریضه شیخ عبدالحق علیه الرحمه این روایت را در جامع البرکات و بیان غرایب
 آورده و چنانچه میگوید که در بعضی روایات خبری آمده است که روح میت می آید خانه خود را
 بنسب جبر پس نظر میکنید که نقد میکند از وی بانی اهلی شیخ عبدالحق در مقدمه ترجمه مشکو
 حدیث صحیح را منقسم بجزو و غریب مستفیض نموده میگوید که غرایب منافاة با صحت ندارد و حدیث
 غریب صحیح می تواند بود و در اربعین بحجاب جهل می نویسد و ذکر کردن برای غیر خدا و شجر بنی و
 و طعام آوردن نزد قریبطی و تدزیا بطریق تقرب نیز غایب نیست بلکه بدعت و مکروه تحریمی است
 و عادت کفار است نسبت به تیان قال فی الله الحما و اعلم ان الله الذی نفع لاسوات
 و ما یفخذ من الله اهر و الشمع و الزيت و نحوها الی خیر الخیر الاولیاء الکرام تقریر
 الله فیهو بالاجماع باطل و حرام ما لم یقصد و اصر فیه فقره الا نام و قد ابتلی
 الناس بذا لک لایمافی هذه الدیار و قد بسط العلامه قاسم فی شرح

در راجح و لذا قال الامام محمد لو كان العوام عبداً الى لا اعتقهم بل لا و كذا
و ذلك بما انهم لا يعقلون فالحل به يقترون انتهى و در كشف الغطاء آمده نذری که
میکنند آن را عوام پس می آید یکی بعضی از قبور صلی را و میگوید ای سید ما اگر قضا کنی حاجت مرا
پس برای تو اینقدر از زر و یا طعام است و بر بحر الرائق گفته که این نذر باطل است با جمیع نذیر که
آن نذر مخلوق است و آن جایز نیست انتهى و فی الحدیث لا وفاء لنذر فی معصیة الله و ما رواه
ابوداؤد و کذا فی مشکوٰۃ عجیب در نقل کلام کشف الخطا بر خردی گفته اند ما بقی را که ظاهر
فی الف مخرج بود ترک کردیم کلام این است بلکه گوید خداوند اندر کردیم برای تو که اگر قضا کنی حاجت
ما بخوریم قدر از طعام بر در این سید مقرب مرحوم و کم نویسد بدستیکه این نذر جایز نیست
مصرف نذر قهراند و آن یا قهر شده جایز نیست که صرف کرده شود آن طعام را برای تو نکران است
و اگر نذر کند و معین کرده اند از زمانی با مکانی یا چیزی که متصدق کنند بروی پس این متعین است
و غیر متعین است نزد ابو حنیفه و ابویوسف و عقیله الله و معتبر است نزد محمد و نیز در غیر تفصیل
که اگر در آن تعین فاضلی است که در دیگری نیست معین کرده و الا فلا چنانچه اگر شلما نماز را
در سجده حرام نذر کند نزد شیخین او میشود بنماز و بیچران نیز نمیشود نزد محمد مگر بنماز و در آن
مسجد از برای تعین و نزد قهر نذر او نمیشود و در غیر و می درین صورت از برای اعتبار فاضل
متعینی و مسجد حرام افضل است از مساجد دیگر و اگر تعین کند مسجد مدینه نزد می متعین
نمیشود یکی از آن دو مسجد مسجد حرام و مسجد مدینه اگر تعین کند مسجد قضی تعین میشود یکی از
به مسجد و اگر تعین بکند ما برای این مساجد از تعین نمیشود و زوئی چنانچه نزد شیخین
نماز کند در هر جا که خواهد و فاش شود و نزد محمد متعین کرد و انتهى قوله فی الحدیث لا وفاء لنذر فی
معصیة الله و ما رواه ابوداؤد و کذا فی مشکوٰۃ نقل کردن خبر و کلام و حذف نمودن حدیثی

تان ويات است چر اصل حديث اين است عن ثابت ابن فضال قال نذر رجل
 على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يخرج ابلا بوائنه قاني
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبره فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم هل كان فيه وثن من اوثار الجاهلية يعبد قال لا قال ففعل
 كان فيها عيد من اعيادهم قالوا لا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اوف بنذر كفايه لا وفاء لنذر في معصية الله ولا في مالا يملك ابن
 آدم رواه ابو داود وحده يتيك بعد از انست زياده در سبل فقرات بخوبى از
 ذكر نمودن اسكان نذر است و آن اينست عن عمر و ابن شبيب عن ابيه عن جده
 ان امرأه قالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم انى نذرت ان لا
 علم واسك الدف قال افى بنذر كرواه ابو داود و در نذر دان قال
 ان اذ لم بمكان كذا وكذا مكان يذبح فيه اهل الجاهلية فقال هل كان
 بذلك المكان وثن من اوثار الجاهلية يعبد قالت لا قال هل كان فيه
 من اعيادهم قالت لا قال اوفى بنذر كرواه و در قاده و در ذيل حديث اول ميكوي قال
 الطبري وفيه ان من نذر ان يغني في مكان او يصدق على بلد لوفيه الوفاء
 به فانه لا وفاء بالنذر في معصية الله و در قاده و در باب الايمان و النذر و بنو
 قال بعضهم اجمع المسلمون على صحته النذر و وجوب الوفاء به اذا كان للبدن
 طاعته فان نذر معصية او مباحا كدخول السوق لم ينعقد نذره و لا
 كفاره يمين استحق و مذهبنا مذهب احمد لقوله صلى الله عليه وسلم
 لا نذر في معصية و كفارته كفاره يمين رواه احمد و الاخرى عن عائشة

والنسائي عن عمران ابن حصين ورواه ابن عثيمين رضي الله عنه
 نبيا النبي صلى الله عليه وسلم لخطب اذا هو برجل قاضيا عنده
 فقالوا ابو اسرائيل نذر ان يقوم ولا يفعه ولا يستظل ولا يتكلم ويصوم فقال
 النبي صلى الله عليه وسلم صرّوا فليكلم وليقعد وليستظل وليصوم وضومه
 في نوب فقال القاضي امره صلى الله عليه وسلم بالوفاء بالصوم والمحافظة
 فيما عداه يدل على ان النذر لا يصح الا فيما فيه قرينة قلت لادلاله فيه
 وقد تقدم ما يدل على ثبوت عموم النذر قال وما لا قرينة فيه فنذره كقول
 عبدة به قال ابن عمر وغيره من الصحابة وهو مذهب مالك والشافعي
 وقبل ان كان المنذور مباحا يحجب الاستيان به لما دوى ان امرءة قالت يا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اني نذرت ان اضرب على راسي ساجدة
 قال افنى بندرك وان كان محرما يحجب كفارة اليمين لما روت عائشة انه
 قال صلى الله عليه وسلم لا نذر في معصية الله وكفارته كفارة اليمين
 لما روى عنه عقبه انه قال كفارة النذر كفارة اليمين والجواب عن
 الاولى انه لما قصدت بذلك اطعام الفرج بمقدم الرسول صلى الله عليه
 وسلم والمسرعة بنصر الله للمؤمنين وكانت فيه مساءة الكفار والمناقضين
 التحق بآيات مع ان الغالب في امثال هذه الامور ان يراد به الاذن
 دون الوجوب عن الثاني انه حديث ضعيف لم يثبت عند الثقات قلت
 تقدم انه حديث صحيح قال وعن الثالث انه ليس من هذا الباب اذ الرواية
 الصحيحة عنه انه صلى الله عليه وسلم قال كفارة النذر اذ اليمين كفارة

الیهین و ذلک مثل ان یقول له علی نذر ولو لیسیم شباء قلت قد تقدم
 الکلام علی الحدیث قد بر قال وقال اصحاب ابی حنیفة لو نذر صوم
 العید لوفیه صوم یوم اخر ولو نذر صوم ذبیح واد ذبیح شاة الحرم و شیخ عبد الحق
 بر جامع البرکات منسوبه معنی نذر واجب که اینسان است بر نفس خود طاعت را و این
 سافیه است نذر و ایجاب بباح است طاعت یا رسته یا نه و دلیل بران حدیث است که زنی
 بخدمت آمد که من نذر کرده ام که چون نفع و منفعت و رائی نذر و وفایم نذر
 نذر خود و وفایم نذر و طاعت نیست بلکه بباح است و بعضی مواضع و جواب میگوید که وفایم نذر
 در حدوات اگرچه بباح است ولیکن نظر بقصد صحیح وی که انجا فرج و سرور است بقدم نذر
 سالما و فاما در حکم طاعت و قربات است و در ذیل حدیث لا وفایم نذر فی معقیده الهی لوسید
 نیست و فاما در حقیقت و صحیح نیست نذر در ان چنانکه کسی نذر کند بذبح و لذت خود و نذر کند بصوم
 یوم نحر و نذر ساقی و نذر و ما صحیح است نذر بصوم یوم نحر ولیکن صوم در وی درست نیست پس قضا
 نذر و دیگر و تحقیق این در اصول قد است و اید است از بعضی اصحاب ماکه و نذر بذبح و
 نذر شاة است و در ذیل حدیث کفارة النذر کفارة الین منسوبه یعنی اگر نذر و فاکه کفارة
 هر مثل کفارة این که تحریر رقبه است باطعام ده سیکین یا کسوت ایشان و اگر بنا بر وفایم نذر
 سه روز و پیش شافعی کفارة نیست و نذر و نذر و ما این از موهبت نذر و لوازم اوست زیرا که نذر
 ایجاب بباح است و این مستلزم تحریم خلالت و تحریم حلال سن است دلیل قول تعالی
 قد فرض الله لکم تحلة ایامکم و روایت کرده است مقاتل که انحضرت تحریر رقبه کرده در تحریم ماریه اما
 نذر مطلق کرده و گفت که نذر کردم و چیزی را نام نذر بروی کفاره مین است بالاتفاق که مافی
 الهدایة و این حدیث دلیل است بر مذنب خفیه و اگر حمل کرده شود بر نذر مطلق بی تسبیه میگوید

باتفاق رواه مسلم و در حدیث دیگر آمده است که کسی که نذر کند و نام نبرد چیری را کفار و کفار
 همین است و کسی که نذر کند در معصیت کفار و کفار همین است و کسی که نذر کند چیزی را
 دارد و وفا کند آن را از بهت اسکان و قار واد بود و او این مایه و در حدیث ابن عباس آمده
 که روزی آنحضرت خطبه میخواند و اصحاب نشستند بودند و می استاده بود پس یکایک این مرد
 کیست و چه نام دارد و چه حال دارد و گفتند نام او ابوالسراست است و وی مردیست از بنی عادی که
 از بطون قریش و وی نذر کرده است که استاده باشد و نشیند و بسایه پناه بخوید و سخن نکند
 و روزه دارد باشد پس گفت آنحضرت بگوئید او را که سخن بکند و بسایه پاید و بنشیند و تمام
 کند روزه خود را پس امرو فای نذر صوم نذر یحیران دلالت دارد بر صحت نذر در طاعت نذر
 یحیران و نذر بالک و شافعی همین است و جمعی از صحابه هم برین اند و نذر خفیه و بعضی دیگر از
 علما نذر را که مباح باشد واجب است و فایده آن و تفسیر کرده اند نذر را با پنجاب مباح اگر
 نذر شود پس چرا امر کرد آنحضرت تبرک فتود و ترک استظلال و ترک تکلم با وجود آنکه اینها همه مباح
 اند و جوابش آنکه التزام و استقامت اینها و اجتناب از اصداد آنها مطلقا حرام است که افا
 اتمی و در ترجمه مشکوٰۃ شریف هم میگوید که اگر دریم موجود است بخوف تطویل ذکر نکردیم پس
 ذکر کردن جز نام تمام از کتاب و نقل کردن حدیث بی بیان سخن او و زود شدن و فقها و حمل
 کرد و در قرن بر دعاوی اختراعی که رویدار نیست **سوال** چهل و نهم نذر کردن باینطور که اگر
 حاجت مرا خدا تعالی برآورد بخیر فلان ولی اینقدر از نقد و جنس یا طعام پنجه برسانم یا بیا
 و نشان سپیل کنم چه حکم دارد **جواب** نذر کردن باینطور که اگر حاجت من خدا تعالی
 برآورد بخیر فلان ولی از نقد یا جنس یا طعام پنجه برسانم درست نیست زیرا که نذر کردن باین
 چند شرط است اگر متحقق شوند نذر لازم می شود و الا لازم نمیشود یکی آنکه چیزی که نذر خود نذر

شرعا از منس او واجب باشد از همین جهت اگر کسی نذر کند بعبادت مریض نذر لازم نمی شود
 زیرا که از منس آن است و واجب نیست دوم آنکه چنانچه در این قسم عبادت مقصود باشد و وسیله
 بعد از فکر چنانچه و نه و بخبر که در این هم لازم میشود سیوم آنکه فی الحال یا مالی الحال آن خبر
 بر او واجب باشد چنانچه ما را برای چنانچه چهارم آنکه نذر فی نفسیه باشد اگر گناه خواهد بود
 اصلا و فاعدا و نذر بر او لازم نخواهد بود چنانکه در قضاوی عالمگیری مرقوم است الاصل ان
 المذکر لا یصح الا بشرط احدها ان لا یكون الواجب من خصیة شرعیة فلذلك
 لا یصح النذر بعبادة المرفوض التالی ان لا یكون مقصود الا وسیلة فله یصح الذی
 بالوضوء و سجدة التلاوة و الثالث ان لا یكون واجبا فی الحال و لا فی
 الحال و لذلک یصح بصلوة الطهر و غیره من المرفوضات و الرابع ان لا یكون النذر
 معصیة باعتبار نفسه اتمی چون ازین عبارت معلوم شد که نذر کردن چه شد
 ضرر است پس در سوال که مرقوم است که در دو گاه فلان ولی اینقدر طعام هر سال رسانیدن
 طعام برای عبادت منس پس نذر صحیح نخواهد شد عالمگیری از این مقام اینوقت بوجود نیست که
 دریافت نموده آید و بکثرت ظهور خطایای فحیبت نقل انما در اساتر رفع مکرانها از جامع البرکات
 و شرح شکوة ملا علی قاری سابق گذشت ملاحظه باید کرد و اگر بطور گفت که حاجت من اگر
 خدا تعالی بر آید اینقدر طعام بنفق و اعدا من فرار فلان ولی بخور اتم پس بدر صحیح خواهد شد
 و وفای او لازم لیکن تشخیص کردن فقرا و اعدا من فلان و وفای نذر لازم نیست بر فقیر یا
 که خواهد داد او خواهد شد در مطابق نذر خلافی که هرگز از کشف النظار گذشت و در وسیله
 الحاکم از عثمانی نقل نموده مسکون نذر بر بالقبین فی الزمان و المكان و المصدق
 و المصدق علیه فاتی بعبارة ذلك هل یبای الذی تجواب بلیستفاد من

فتح القدیر غیره ان المتین لغو عند التیجین مطلقا باعتبار عند مسجد و عند
 فواکان فی البیت فصل فی اعتبار و الا کما اذا نذر الصلوة فی المسجد الحرام و لم یجد
 عندهما ینادی بالصلاة فی غیره خلافا لمحمد لا اعتبار بالمقیم عند و ذکر
 لا اعتبار الفضل حتی اذا کان النذر و و اما فی به منسا و بین جماد و عند
 علاوه بر این این نذر معلق است مطلق نیست و عدم تحقیر نذر مطلق است نه در معلق
 در و المختار می نویسد نذر فقره مکمل جماد صرفه الی فقره غیره اما فقره فی
 کتاب الصوم ان النذر العید المعلق لا یختص بشی و هم در اینجا می نویسند
 المصدق یوم ما مکته بها الدرهم علی فلان فخالف جماد بخلاف النذر المعلق
 و اگر اینطور بگوید که اگر حاجت من برآید برای فلان ولی یا بنما فلان ولی ای قدر طعام یا ای قدر
 است پس ای قدر نذر کردن با جماع مسووع و خوردن آن طعام حرام است چنانکه از کتب
 مفهوم میگردد و و از هر یک قسم است حال آنکه بگوید یا ان ولی و سید است فی العالم کبر
 و النذر الذی یففع من اکثر الاعوام بان یاتی الی قبول بعض الصلوات و یرفع سترة
 قایلا یا سیدی فلان ان قضیت حاجتی فلانا فالت منی من الذهب
 مثلا کذا باطل نعم لو قال الله انی نذرت ان ان شفت مریضی او لحنی
 ذلک ان اطعم الفقراء الذین بباب السیده نفسها و لحنیها او لشتن
 حصیر المسجد ها او نریا لو فودها او در راهم لمن لحنی و نبتعا یرهاها بکی
 فیه نفع افقراء و النذر لله تعالی و ذکر الشیخ انما هو محل تصرف النذر
 مستخفیه بخود ذلک و لا یحل صرفه الا الی الفقراء لا الی ذی علی العمل
 و لا یخبری الشیخ الا ان یكون واحدا من الفقراء و اذا عرفت هذا فاما

فيؤخذ من الذرأه وغوها وينقل الى الصراح الاولياء تقر باليه فخر بالاجماع
 بما يقصد قصر فيا الى الفقراء الاحياء بقوله واجدا وقد ابتلى الناس بذلك
 وفي البحر الرائق واما المند الذي يندرس اكثر العوام على ما هو مشاهد كان
 يكون كالبنان غايب عريض اوله حاجة ضرورية فيأتي في بعض ضار
 الصالحين فيحل بسنره على راسه ويقول يا سيدي فلان ان رددت
 غايبي او شفيت مرضي او قضيت حاجتي فلك من الذهب كذا ومن
 الفضة ومن الطعام كذا ومن الماء كذا ومن اللحم كذا ومن الزيت كذا
 فخذ المندس باطل بالاجماع بوجوده منها انه تد للمخلوق والنذر لا يجوز
 للمخلوق لانه عبادة والعبادة لا يكون للمخلوق ومنها ان المند ودله مشي
 ومنها ان النذر ان لم يكن ان اليت صيت في الامور دون الله فلا عتق
 بذلك كفر بالله الا ان يقال الله في نذر لئلا ان شفيت مرضي او
 رددت غايبي ان اعظم الفقراء الذي باب السيدة نفيسة او الفقراء الذين
 باب الامام الشافعي او الامام ابي الليث او اشترى حصير للساجدة
 او زينوا نفوسها او دراهم لمن يقوم بشتايرها الى غير ذلك مما يكون النفع
 فيه للفقراء والنذر الله تعالى وذكر الشيخ انما هو ببيان محل نصرف النذر
 المستخفي والقائمين بمسجدة او رباطه او جامعة فنجوز هذا الاعتبار
 او نصرف النذر الفقراء وقد وجد المصنف لا يجوز ان يصرف ذلك بغير محتاج
 ولا شريف نسب لانه لا اجل له الاخذ ما لم يكن فقيرا محتاجا ولا الذي
 نسب لنسبه ما لم يكن فقيرا ولا الذي علم لعلمه ما لم يكن فقيرا ولا يثبت

فی الشرح جواز النصف الاغنیاء علی حرمة المذکر للخالق ولا ینتقد ولا
 ینتقل الذمته به وانه محرام بالیحت ولا یجوز تخادمی الشیخ اخذ ولا
 اخذ ولا النصف فیه جوج من الوجوه الا ان یکون فقیرا و لا یتعال فقره
 خاصه و من الکسبه مضطرون فیاخذونه علی سبیل الصدقة المبتدئة
 و اخذ ایضا مکروه و ما لم یقصد به النادر النصف الی الله تعالی و تصرفه الی
 الفقراء و یغیر المذکر عن هذا الشیخ و لا علمت هذا انما یؤخذ من الی و الله و الشریع
 و الترتیب و غیرها و ینقل الی غیرهم الا ولیا و تقر با الیه فحرام باجماع المسلمین
 هالک یقصد و انقرضه الفقراء الاغنیاء فیه و احدى انتهى و کذا فی التمهید و الدبر
 به ینید که چه تا شانود که دعوی نمود و اگر اینطور که بگوید که اگر حاجت من برآید برای فلان ولی یا نایب
 ولی اینقدر طعام یا نقد است پس اینقسم مذکورن باجماع منسوخ و خورده انطواء است
 چنانکه از کتب معتبره مرقوم میگردد و استی و آنچه از کتب معتبره مرقوم ساخته و در کتب معتبره
 دعوی صحیح نیست چه در همه روایا الفاظ ان شفیقت مریضی و ان قضیت حاجتی و ان ردوت
 غایبی واقع است که ان مذکر بعیر الله است و در صورت مدعی بجای میگوید که فلان ولی یا نایب
 نیست پس بگوید که اگر حاجت من برآید و این احتمال در خدام و در و ان برای فلان ولی یا نایب
 ثواب بان و رسالت شفیق مولوی رفیع الدین صاحب در باب مذکور که برقرارات اولیا اثر
 کلیلا للباب که بابیاری از مقدمات موهبه فایسب جدید فحالیقت و الله سبحانه تعالی
 میشود و بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و شکر رب العزت و درود و سلام بر خاتم النبیین
 و تسوسلان انجناب از اهل بیت و اهل صحت میگویدند سبکین محمد رفیع الدین الحنفی الله
 با سلامه الصالحین این کلماتی است در باب مذکور که برقرارات اولیا می آید و بتجلی خیر

مسئله اول آنکه لفظ نذر که اینجا مستعمل میشود بر معنی شرعی است چه عرف است
که آنچه پیش از بیکان می نذر و نیاز میگویند آری نذر شرعی قسمی از ان کاهی میباشد
و حکم آن تدراین است که اگر تحقیق محض برای اولیا حرام است که واروده است لاند
بغیر الله و نیز قضای حاجت با استقلال از کسی خواستن و اوزا مالک نفع و ضرر خود اعتقاد
کردن نوعی از شرک است و اگر نبوت است در واقع بر یکی از سه وجه با حست بوجه اول
آنکه خالص برای خدا ایتعالی است و ایشان مصرف محض اند گویا میگوید الهی این مراد
من حاصل شود نذر تو بمراد خدام الصالح رسا نم دویم آنکه ایشان را شیفع سازد گویا
میگوید یا حضرت در جناب الهی برای این شکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف
تو در جناب الهی برای این شکل انقدر طعام یا نذر سازم تا ثواب این عاید بشما شود
این معنی جواز دارد چه که جناب بنوت صلی الله علیه و سلم حضرت امیر المومنین علی مرتضی
رضی الله عنده را وصیت فرمودند که نازده بانشی از طرف من قربانی کرده باشی و سعد
بن عباد را فرمود دنیا هائی بنا کن و بگو بنده لام سعد سیوم آنکه آن بزرگ را در جناب الهی
وسیله سازد گویا میگوید الهی بپرکت فلان بزرگ و بختی عنایات و محضر بانی خود برد که عمر
خود در بندگی و رضا جوئی تو گذرانیده اگر شکل من آسان کنی انقدر مال برای تو بدهم
و ثواب آن بخواد روح آن بزرگ سازم تا از بوا حسان بآن بزرگ خوشنود شوی و این
هم است که مذهب خفیه است که لافان ان بجعل ثواب نافله لمن شاء مسئله دویم آنکه
و ادن بنام اولیا بر که ام یکی از عفو و از مرمت زمین و روشنی و مصرف خدام و خدمت
افسیاف و سرانجام مجلس مقرر کند حکم این قسم آنکه وقف است برای مصارف مذکور زیرا که
اصل آن مجبوس از تصرف اهل استحقاق و منافع آن معروف بایشان لیکن وقف

حقیقی است زیرا که آنچه اصل محذور است ملک برقه آن برای واقف نبود بلکه شیهه وقف است
 در صورت و اسکا پس بر تقدیر فقهاء در مصارف راجع به وقف نبود یا بهرست الدال و دیگر آنکه اگر
 در حکم غله در تقدیر برای همین مصارف معین میکنند و زمینداران از آنچه الهی بر آن قرار داده
 رسولی میخواهند برای همین قسم امور بر خزارات ایشان میفرستید و در پیشگاه شخصی که بر او مهر ساقی
 است برای صرف کردن در آن مصارف و آن مال یا صدقه خواهد بود یا ثابت بر ملک و آب
 از زمان صرف کردن در مصارف آن همان مصارف وقف است پس برای این کار شمولی
 وقف لازم است و آن شمولی را امانت و کتابت واجب مضب این متولی یا از طرف میند باشند
 که در زمین چیا خود شخصی را میگیرند که وصی او باشد و یا نصب با اتفاق اهل محل و عقد از اصحاب
 طریق و علماء میست و اقرار به جمیع او باشد مانند آنچه در حدیث مشهور است آمده است و آنکه
 فی تصرف او اهدکم و یا آنکه لایق این امر بخیرگی در آن خاندان نماید و خواه بقربت مصور می
 فرزند و خواه بخلاف مفوی پس مردم بالفور و با در جوع نمایند و کار در دست ایشان
 و خواه مضب او شود و حکم سلطان باشد و بصورت اول آن شخص را صاحب سجاده و توان
 و در صورت اخیر متولی شخصی خواهد بود قسم دیگر آنکه هاکم یا زمیندار به صلح و بر بار و ح میست
 و بهریت خود شنودی و رضای او یکی علی التبعین بدو یا بطریق سالیان و فصول تمام
 همین و مقرر سازد و این قسم نیز جایز است بیا بر حمل بر آنکه جناب صلی الله علیه و آله و سلم
 از طعام و لحم نزد صدیق حضرت خدیجه رضی الله عنها میفرستاد و این همه بدیه محض است
 و دیگر از او رسته گئی نیست و در بخا البته اینست ثوابی و عبادتی نیست بلکه بر و احسان باشد
 است و تشریح شریف مجوز و مسلم است و حکم این قسم آنکه باید و تمیلک محض است برای عینی
 و صدقه است برای غیر ثبوت قبضه فایض ملک موهوب را میگوید و دیگران را از آنجا و تسو

او در آن شهر کتی بنیت و اراضی از انقیسم حکم سایر اراضی دارند از عطای سلطان اگر
 و اهل ملک رتبه کرده است حکم فرائض در ورثه انشخص جاری خواهد شد و اگر نکرده است
 پس اگر قانون تقسیم معین کرده حکم عواری است بر آن عمل نمایند و اگر معین ننموده و بیوث
 تقسیم آن معین ننموده بر آن نیز عمل باید کرد و یا موافق فرائض باید کرد تا مطابق تقسیم خداوند
 باشد مادامیکه صاحب عطا شرح نکرده و یا تجویز از خود ننموده این حکم جاری میشود و الا در
 قسم سابق مندرج خواهد گشت قسم سیوم آنکه مردم بر فرات او و یا پیروی بخانه میروند و تعیین کسی
 منظور دارند موافق اراده ایشان خواهد یکی از متوسلین ایشان بگیرد خواه هر تقسیم کنند
 خواه اجنبی بگیرد حکم این قسم آنکه از قبیل تحلیل و با حقیقت مانند آنکه غم آب بر سر راه به بخشیم
 خواهد نوشت و یا نوشته فرماد رسیده می آفرید هر که خواهد بخورد قسم دیگر آنکه کسی بطریق تمییز
 در سلسله اول گذشته چیزی بام خدا مقرر فرار مقرر نموده وقت ادای بخار سازد و دیگر آنچه بزرگی
 در عله اندازد چنانکه خدا مقرر برای تقسیم جمع میسازد حکم انقیسم آنکه در اصل ملک عقی
 نیست هر که از ایشان خواهد تصرف نماید لیکن چون جمعی متوقع این قسم قیوت شده اند و در
 خدمت فرار مساوی الاقدام اند و کما قسم را نسبت بخیانت و حق نمفی میکنند و احضای این
 فیما بین ایشان موجب نزاع و محاصرت میگردد پس برای رعایت عدالت و برای ارض
 اہمت و خصوصیت و تقسیم قانونی مصطلح می بخشد در مصورت از روی شریع حکمی معین
 بلکه محمول بر شرکت و جوهر و شرکت فعل است بر نوعیکه واردند معتبر و معمول خواهد بود و این
 تقسیم از قبیل قسم غنایم است و نه از قبیل قسم موارثت و اگر درین باب شبهه داشتند
 که این از قبیل مہ شباع میگردد باید فهمید که مہ شباع از قبیل مخطرات عقلی و متشاعر می نیست
 بنوعیکه مخالف اول و قطعه باشد و فضای قاضی بان مد شود بلکه صاحبین و امام شافعی

حکم بخوار آن کرده اند اگر بنا بر ضرورت تجویز نمایند و عمل بقبول مجوزان کنند در ارفقا هستند بخوار
و اگر محمول بر تحلیل و اباست دارند هم بعد نیست و قسم دیگر آنکه بعضی اعیاناً مبلغ پیش از این
که در خدام فلان قرار تقسیم نماید در صورت استحضار وکیل است و در اقباض از طرف واسب و بعد
تقسیم حق خاص هر یکی حکم به مبلغ و اقباض او تمام میشود و تقسیم آن با جهات مالک باید کرد
یا بتفویض برای وکیل امین و این تقسیم خواه بطریق فی زداما شافعی باشد یا بطریق حاجت
و مصارف زداما اعظم و این وجه ثالث در آنچه برای تمیز قرار و غیر آن ارسال کرده شود و غیر
است و اگر صاحب توفیقی مکان بر فراری مرتب سازد و از تصرف خود بر آورد و در تصرف خدام
انجا کارد و بعد مرت شکست و ریخت و کهنگی حکم باشد که بین آن دو مرت و مصانع همان مکان
صرف نمایند و این مصارف مستغنی باشد بطریق اباست نگاه دارند برای وقت حاجت و اگر
جواب مساکین و خدام غالب بود و در صورت استغنا از مرت و اربابان تقسیم نمایند مسلم و مسلم که
مستحق این نذر است چون طایفه است که میت را ملک میت پس اعتبار احکام میراث از جنب حرام
و موجب نقصان امری و اشتقاق هم مستغنی و هم باطل است بلکه در نقطه واجب باید دید اگر تمام اولاد
است بر اولاد و به وجود تقسیم نمایند و اگر تمام خدام است و اربابان تقسیم نمایند و اگر بتفویض است
و در خدام انجا خواهد اولاد باشند خواه ارباب و اگر بر فرار هم باشد اگر اولاد باشد احتیاج
والا در ثلث و سلبان و اگر تعیین جماعت مستغنی بر سلبان که برسد موجب اجر خواهد بود و مسلم چهارم
آنکه رسم است که بعضی خدایان حصه خود را که مخیر با هم اسامی میشود بدست کسی بچ که زیاده
میکنند از وی میگیرند و این عقد موافق قاعده شرع باطل است اول آنکه مال موجودیت معلوم
القدر نیست پس قابل تملیک بعضی و غیر عوض نخواهد بود و اگر این عقد بجهت واقع شود
زیریکه بایع گرفته است اگر زنده است از سهم او ادا سازد که شبیه بدین خواهد بود و اگر مرد و مال

ویکروار و از آن مالی او اسازند و الا میانه لما الشری تا مدت ادای آن اتممال کند و مستحق
 نمایند و بعد از آن بسجده مذکور تقسیم نماید و هر قسم کند و السلام و چون وقت تحریر این
 قوی مولوی بعد الحی و غیره در باره ایصال ثواب اجابا شد و قوی دیگر در استغفار و غیره
 طویل نظر آید و ملکه ماتش بر لغو و بخل تنبیه بر آن هم ضروری نموده استقامی اول نیست و
 چه میفرمایند علی بن دین اسلام و مفتیان شرح سید الانام علیه و علی الرواصحیه السلو و السلام
 از این سنت و جماعت کرام اندرین روش که کسی مسلمان ثواب اعمال خود از قسم نماز یا روزه
 یا حرم کلام الله تمام یا بنیض یا از قسم صدقه و خواه نقد یا طعام خواهد لباس و غیره از بنیض حج یا حرم
 باطواف و غیره و لکن از قسم نقل مسلمان میت بخند پس آن ثواب بوی میرسد یا نه چنانچه جوهر
 بد جواب در اول باید دانست که در ثواب و عقاب بر غلو و عدم غلو نیست است اگر آن
 کار را محض برای تقرب و رفقاجوی حضرت حق نمود ثواب بر آن مترتب خواهد بود و الا لی و لکم
 و نیا دار العمل است و از ثواب و العقاب نیست ثواب و عقاب و جزا و نزار عمل نیک و بد و اگر
 شد نیست و اینها بنوعی است در دار الجزا بعد از آن که اعمال نیک و بد که میفرمان خواهد بود
 خواهد شد که مستغفار است بر بسیاری یا مغلوب از آن بایز آن بعد از آن بگویم این فصل
 او تعالی ثواب خواهد شد با جلال او تعالی عقاب بر آن خواهد آمد پس مالک ثواب و عقاب بودن در
 در دنیا و بعد از اینست چنانچه از آیات و احادیث پیشما را معلوم شد و هر کسی میراند سوم بخشیدن
 کسی یک چیز را دیگری بجا از هر چه میشود و در زبان خود هر از عقود و شریعت است چنانچه بیج و اجماع
 و برین و غیره و لکن در هر یکی از این عقود و شریعت تعویبات و ارکان و شروط است که بدون آن صحت
 نمیدهد پس تعریف هر دو در کتب فقهیه این است قول الله تعالی می تحلیک همین بلا و غرض یعنی هر چه از آن
 از مملوک کسی گردانیدن عین رافق الحال غیر عوض و رکت همه است ایجاب و قضا و ایجاب از نظر

و اگر قبول از طرف محبوب را و مشروط بر بودن است آنچه محبوب مقبوض و مقسوم کردن
 قوله و در کتب ما الايجاب و القبول لانهما عقد و قیامه بهما و مشروطهما ان یجلس
 مقسوم ما عن غیره و یصح بايجاب و قبول و قبض فی المجلس بالاجابة الى ذلک بعد
 کذا فی البرهان و غیری که پس از آن خجسته این ثواب اگر خجسته نباشد و در دنیا است پس ثواب متیقن
 حاصل بودن حکم مقدمه اولی زیرا که در ثواب یقیناً بر خلوص نیت است و آن اگر متفق و اگر شرط
 خلوص و بعد فالین آمدن حسنیه بر سیئه ثواب یقینی حاصل شد پس در دنیا کجا است بلکه در آخرت
 حکم مقدمه ثانیه که دنیا در ثواب و عقاب نیست و اگر بالفرض در دنیا حاصل شد پس بر کین مشروط
 به متفق و قبول کننده و در دنیا کجا تا قبول کند و قبض فی المجلس در اینجا نماند و بدو شش تحقیق
 میبندی شود حکم مقدمه ثالثه پس خجسته این ثواب در دنیا کسی را هیچ معنی ندارد و هیچ ثواب را
 نه کسی مالک است و نه کسی را مالک آن کردن میتواند و اگر در آخر خجسته این ثواب خجسته
 آن در آخرت است یعنی وقتیکه در آخرت مالک ثواب خواهد شد و دیگری خواهد داد پس این سه
 شد بلکه و در پیشه زیرا که تعلیم صحت فی الحال و تفریف همه داخل است و آن و در
 برانیده است پس هرگاه که این را و در آخرت بپذیرد خواهد آمد ثواب هم بر دیگری خواهد رسید پس
 برین تقدیر خلاصه سوال پیش که و در ثواب و ادون و خجسته که در آخرت خواهد بود بکسی نمودن
 در دنیا درست است یا نه پس جواب همین است که نعم است اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند لیکن تقدیر صحیح
 این و در با مخصوص هیچ حاجتی نیست مالش همچو دیگر و در است و اگر در آخر خجسته ثواب دیگر
 است پس چند سبب سوال است که جوابش نوشته شد با لفظ بدین وضع ثواب برده رسیدن
 خیلی و ثواب و هیچ معنی ندارد عجیب است که با وجود این تحریر خود را در زمره متفرقه معذور نمی و اند
 و خواهی خواهی و زمره اول سنن ظاهر میکنند در صورت سوال بعینه در کتب معتبره حکم صحیح و اهل سنت

و فالتآن معتزله موجود و توجیهها یکدگر نموده تفصیل کلام محل معتزله است که باریسید و شاید
 که مجیب در جای بهین تفصیل هم کلام معتزله دیده باشد اصل مذنب معتزله همین است که انسان
 اگر ثواب اعمال خود گرداند دیگری را نیز رسد با و مطلقاً از هر قسم که باشد و زوال سنت میرسد
 است را و نفع میکند او را پس رسیدن ثواب اعمال بدو آن صاحب عمل مذنب اهل سنت است
 که در آن تفصیلی رفته باشد یعنی نزد بعضی ثواب همه اعمال خیر علی الاطلاق و نزد بعضی بعضی
 اعمال و درین هر دو تنق هم راجع و غالب و شایع مذنب اول حتی که مذنب اهل سنت نام نخواهد
 شد و اختلاف جزئی از پاید اعتبار ساقط نموده شد مگر مجیب مذنب معتزله اختیار نموده و اساساً
 انکار نموده صاحب تأسیل که از ذله بر بیان خوان مذنب جدید مجیب است در جواب سوال
 نسبت به پنجم می نویسد قومی و بعضی به بهر بخت خفیه همین است که ثواب هر دو اعمال بدنی و مالی
 با ثواب میرسد چنانچه در هدایه و فتاوی عالمگیری و بحر الرائق و نهر الفائق و ریلعی و عینی و دیگر کتب
 معتزله نشان بر قوم است و عبارت الریلعی هکذا کلا دسل فی هذه الباب ان اللان
 ان یحصل ثواب عمل لغایرة عند اهل السنة و الجماعة صلوة کان او صوما
 او حجاً او صدقة او فرة القرا و الاذکار الى غیر ذلک من جمیع انواع البر و یصل
 ذلک الى الیته و ینفعه و قال المعتزله لیس له ذلک و لا یصل الیه و لا ینفعه
 فقولہ تعالی وان لیس للناس الا ما سعو ان سعیه سوف بری و لان
 الثواب هو الجنة و الیس فی قدرة العبد ان یجعلها لنفسه فضا عن غیر
 و قال مالک و الشافعی یجوز ذلک فی الصدقة و العبادة المالیة و الحج و
 یجوز فی غیرها و لئلا ما روی ان رجلاً سأل النبی صلی الله علیه و سلم
 فقال کان لی ابوان ابنا حال حیو فوہما لکیف ابرہما بعد موتہما فقال

له عليه الصلوة والسلام ان من البر بعد البر ان تصلي لهما في صلواتك وان
تصوم لهما في صومك دواة الدار فطنى وطبراني عم اين حديث را روایت نمود
وعن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من مر على المقبر
وقرأ قل هو الله أحد ختم رايته ثم وهب من اجرها للاثمات اعطى كل اجر
بعيد الاثمات دواة الدار فطنى وعثمان بن وهب رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من فعل المقابر بقرء سورة ليس خفف عنه يوم
وكان له بعد من فيها حسنات وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله انا أشهدك عن موتانا فبم
وندخلهم فعل ايما ذلك اليوم قال نعم انه ليصل اليهم ويغفر لهم به كما يغفر
احدكم بالطبق اذا هدى اليه دواة ابو حفص الكبري وعن معقل بن ابي
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرءوا على امواتكم سورة ليس
دواة ابوداود وعنه عليه الصلوة والسلام انه غفر لثمانين الفا من
عقبيه والاخر عن امه متفق عليه اي جعل ثوابه لأمته وهذا فعل منه
صلى الله عليه وسلم ان الانسان ينفعه عمل غيره ولا فائدة به وهو
يتمسك بالعروة الوثقى ودوى عن ابي هريرة قال يموت الرجل ويده ولد في
له درجة فيقول ما هذا يا رب فيقول سبحانه وتعالى استغفرك ولدت ولدت
قال الله تعالى واستغفر لذنبيك وللمؤمنين والمؤمنات وما املنا الله به
من الدعاء للمؤمنين والاستغفار لهم وما ذكره في كتابه الغرر من استغفار
الملايكه لهم حجة عليهم كل ذلك عمل العبد وما قوله تعالى وان ليس

البنا انسان الا ما سعى فقد قال ابن عباس رضي الله عنه انما مشجوة بقوله
 تعالى والذين آمنوا واتبعنا هم ذرية ابراهيم الا انه وقيل هي خاضعة لقوله موسى و
 ابن عبد عليه السلام لا وقع حكاية عما في قلب المراد بالانسان الكافر واما المؤمن
 فله ما سعى اخوة وقيل ليس له من طريق العدل وله من طريق الفضل قيل انهم
 ذرية الانسان فيجوز على قوله تعالى فان اساتر فلما اى فعلها وقوله تعالى
 فلهم الثناء وقيل ليس الا سبعة ولكن سمعته قد يكون بها شرة استبانه
 بتكثير الاخرى ان وتتميل الايمان حتى صار من ينفعه شفاعته الشافعي اما
 قوله عليه السلام اذا مات ابن ادم تقطع عنه الا من ثلث فلا يدل على
 انقطاع عمل غيره والكل فيه وليس فيه شئ مما يتبعه عقلا انه ليس فيه
 الا حبيل ماله الا جبر بيرة والله تعالى هو الموصل اليه وهو فادر عليه ولا
 يتخصص له بعمل دون شمل انتهى عبارة الرباعي وعبارة العالم كبرية هكذا
 حصل في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله بغيره صدق
 كانت او صوما او صدقة او غيرها كالسجدة والقرآن والادكار وزيارة قبور
 الا بنينا وعليهم السلام والشهداء والصالحين قلن الموتى وجميع انواع
 الباري في غاية السر حتى يخرج الودابة انتهى تاثير الزمات سائل نقل مؤيد بالا
 ازوير كتب نقل يمكن به داية من نبي الاصل في هذا ان الانسان له ان يجعل ثواب
 عمله بغيره صدق او صوما او صدقة او غيرها عند اهل السنة والجماعة
 لما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه خرج بكثبان اهلين احدهما
 غير فطنة والاخر عن الله من اقرب وجدانية الله تعالى وشهد له بالبلاد

جعل قضية أحادي الشاين لامتته وشرح الصدوق في تفسيره في وعمل
قواب القرة ليست في غير السلف والائمة الثالثة على الوجهين وخالف أما
الشافعي ودرمواهب الدين في تفسيره وقال كثير من الشافعية يصل ودر شرح
الصدوق في تفسيره وأما القرة على القبر فيم بغير غيرها أحوالنا وغيره قال الرضا في
سالك الشافعي عن القرة عند القبر فقال لا بأس به فقال النووي في شرح
الشيخ في تفسيره لا يستحب لأهل القبور أن يقرء ما يتلى من القرآن ويدعوا لهم عقبها
عليه الشافعي وأفقوا لأصحاب زاد في موضع آخر أخذ القرآن على القبر كان
أفضل ورجح الرافعي في تفسيره وأما قوله عليه السلام لا يصوم أحدكم عن أحد
لا يصل أحد عن أحد فهو في معنى الترويح عن العبد لا في حق التواب فإنه من
صاير ما صلى أو صدق ومجمل ثوابه فحسب من السموات والأحياء معارف
ويصل قواها إليهم عند أهل السنة والجماعة كما في البدائع وفيه دليل على أنه
لا يفرق بين أن يكون المرحوم له ميتة أو ميتة الطاهر أنه لا فرق بين أن يمتنع
به عند الفعل لا غير أو يفعله لنفسه ثم بعد ذلك يجعل قوا به لغيره لا طلاق
كما لا يمتنع أنه لا فرق بين الفرض والمنفل فإذا صلى فريضة وجعل قوا بها لغيره فإن
يصح ولكن لا يجوز الفرض في ذمته لأن عدم التواب لا يستلزم عدم استحقاقه
عن ذمته ودرجاني في تفسيره وأعلم أن الأصل في الباب أن كل إنسان لا يجعل
قواب عمله لغيره عند أهل السنة من الصلاة والصوم والحج والصدقة و
الزكاة وغيرها من جميع أنواع البر ويصل ذلك إلى الميت ويقتضيه وقالت
المعتمد لا بأس به من ذلك لقوله تعالى وإن ليس للإنسان إلا ما سعى

ولان الثواب هو الجنة وليس في ربح احد ان يجعلها لنفسه فضلا عن غيره
 قلنا في الجواب عن الآية او كما يقول عليه السلام لعلي وضر هذا الحق ممتنع
 واما اهدم عليها السلام واما اخذ الا لامة لهم ما سعى او سعي لصوره ثانيا
 لانها ممتنع بقبوله تعالى والحقنا بهم ذرياتهم اى دخل الذرية الجنة فضلا
 لا لباء وقله ابن عباس رضي الله عنهما انما تجب لانسان بالكا فر والهم من ما سعى
 معنى له واما الجواب قولهم لان الثواب ثم ففهم ان في وسع كل احد فتحصيل
 استحقاق دخول الجنة ومعه له بغيره عالا در روايات مذكوره به بنيد كه موثر مستفص
 بعينه موجود و موافق حديث صحى وثبوت ان مذموب اهل سنت قاريا فانه وانكار ان نسبت كرد
 شده با شترال پس استبعادات عجيب و در ثواب و نبودن و يا دار الثواب والعتاب و ذلك
 ثواب در در جزا و تجزيه ان كه عبادت از مبدء و صحيح نبودن بيهي اركان و شتره و و ديگر ضارفا
 به از قبيل الحادث اين اعتراضات عجيب به متوجه به حديث رسول الله و كذب فقه است وان
 حجت ماست پس هر كه كه حديث و فقه و مجيب و صيب في حالات ما ليجولياى خوش اقبال مى ندارد
 چه توان گفت انا لله وانا اليه راجعون بهين قسم توهمات مخدان را باعث انكار ربح
 و معاوگرويد مرد و مومن را بايد كه هر چه از شتره ثابته عالا و اعتقاد و اتباع ان كند باري
 نوبه اى صورت ايسال نفع و ثواب بر مكان چنانكه در كبت بجز و فقه مرقوم است و ديگر سب
 و همان طور ايسال نفع و ثواب با موات مى بايد كرد و زيرا كه اين امور از نقل ثابت است پس كج
 شتره است اين است كز زرع از طرف مرده بطريق ياب و وكالات ان عمل خير ابراي
 استر ضاى و نفع ب حضرت حق جل و على كبد ثوابش برده خواهد شد فاما درين مقام تفصيل
 است كه بعضى ان عمل يا چنانست كه بعضى از بدن تعلق و ايراد چنانچه نماز و روزه با ملاوت

قرآن یاد کرد و بخیر و دلک یا محض از مال تعلقی دارد چنانچه صدقه نقد یا طعام یا لباس یا بار سجده
یا چادر یا قربانی کردن و غیره دلک یا مرکب است از هر دو یعنی بدن و مال هر دو توانی دارد چنانچه حج
یا عمره و غیره دلک پس هر سه را جزئی مالی و مرکب نیات جاریست و ثواب آن هر سه میرسد چنانچه
احادیثی که در ال برانند اتفاق جمیع علماء اهل سنت بر آن است و اما در اول یعنی بدنی محض چنانچه
نماز در روزه و تلاوت قرآن و غیره دلک پس مختلف فیہ است زیرا دل سنت پس اکثر قریب بر این
برانند که نیات در آن جاری نیست و ثواب هم نمیرسد و قول امام اعظم و امام مالک همچنین است
چنانچه در اینصاح و غیره ثبت نقل کرده و اکثر متأخرین بر آنند که نیات در آن هم جاریست و ثوابش نیز
میرسد و در جواب بدینکه اگر ثبت منقول است آورده و قد اختلف العلماء فی ثواب قراءة القرآن
هل یصل الی المیت ام لا یصل اهل اکثر من الی النبع و هو الشیخ و من مذهب الامام
الشافعی و الامام مالک و نقل عن جماعة من الحنفیة و قال اکثر من المتأففة
و الحنفیة فیصل و قال الامام احمد بن حنبل بعد ما قال القراءة علی القبر
بدیعه و شیخ عبد الحی و هروی قدس سره در تاریخ النبوة آورده که تحقیق اختلاف کرده اند علماء
در ثواب قراة قرآن شش نفر یا بیست میرسد یا نه اکثر بر آنند که نمیرسد و مشهور از مذاهب شافعی و مالک
و جماعت از حنفیة این است و اکثری از شافعیة و حنفیة بر آنند که میرسد و همین قایل است امام احمد
حنبل و امام ابو حنیفه که قراة قرآن بر قبر بعث است و ذکر کرده است شیخ عبد الکریم صفا الکوثی که اگر
نیست کند قاری بقره خود که باشد ثواب آن بیست میرسد زیرا که نیست کردن این مثل از حصول
طاووت وی جمادات بدن است پس واقع نمی شود از غیر دین شیخ عبد الحی در ترجمه مشکوٰۃ فیل
کتابه السهم بیان کرده که تفصیل کلام این است که عبادت بر چند نوع است یکی مالی محض
چنانکه زکوة دیگر بدنی محض چنانکه صلاه و سیم مرکب مالی و بدنی چنانکه حج و زیارت جاری در دو

اول در حالت اختیار و نه ورت از جهت حصول مقصود بفعل نایب و جاسایت در نوع ثانوی
 مال زیرا که مقصود اقبال نفس است و آن حاصل نیکو و بفعل نایب و جباری میگرد و در نوع
 اول نیز از جهت منفی ثانی که شقیقت است بتفقیص مالی و در برابر نه کور است همچنین
 السنه کتبه و حق قول اهل العلم قالوا لیس فیصل للمیت الا الصدقة و الدعا و فیصل
 و مالی الا فیضاح کتبه انفقوا علی الا استغفار للمیت فیصل الیه ثوابه و ان ثواب
 قون و الضیق و الخ اذ جعل للمیت فیصل الیه ثوابه و اختلافوا فی الصلوة و قرة العزل
 و الصیام و غیره و این ذلالت للمیت فقال احمد فیصل ثواب ذلالت الیه و یحصل الیه نفقه
 و قال بقیه اصحاب الشافعی بل قال السبکی من اصحابه الذی دل علیه غیر
 بالامتنان ان قراءه القرآن اذا قصد به نفع المیت نفقه و قال ابو حنیفه و مالک
 ثوابه ثلثا علیه و الله تعالی اعلم و اطرافات و مقتون هم موید قول قدماست کافی للمیت
 بمجنز النیابة فی العبادات الی الیه مطلقا و لا بمجنز فی البدنیة بحال و فی
 المركب منها المجنز عند النحر لا عند القدرة و هكذا فی مواهب الرحمن و غیره من
 الکتب المعتبرة الفقه و دلائل و علل شروع بم موید بین قول قدماست بنا که در
 شرح مواهب الرحمن نیز قول ما من میگوید و لا تجزئ فی العبادات البدنیة بحال
 المقصود و هو القاب النفس لا یحصل به پس ایصال نفع و ثواب فعل برده بطریق
 یات در عبادات مالی و مرکب مجمع علیه اهل سنت است و بین طور از قرون تا صحابه و تابعین
 و تبع تابعین با ثور آمده است و ایصال ثواب مطور در عبادت بدنی اختلافی است صور مجمع
 علیه آنکه است و اختلافات اقباون تقاضای تقوی باشد ولیکن اگر کسی کند پس انکار
 بطور شرعی چنانچه جهت وقوع کسی شخص در مملکت متوجه است بر ملک آن نیست و اگر کسی کند بر دی

توجیه ترغیب شرعی هم نیست عمل با قیاد و می کند و معتزله که فرقه مردوده است انکار انبیاء ثواب
 برده در هر سه صورت می نمایند اهل سنت را با و نشان و بین مسلمة خلاف بسیار است چنانکه
 واضح گردید و اصل خلاف اهل سنت با معتزله در اصول و عقاید است و در غرض هم اگر شده اند و اگر
 نشده اند و الا در هر امر خلاف بودن اهل سنت با فرق دیگر و اتفاق نبودن در کدام مسلمة و کدام
 امر پس این معتزله است مثلا اهل سنت خدا تعالی را معبود میدانند و جناب نبی صلی الله علیه
 و آله و سلم را رسول اعتقاد میکنند و ادرن جبریل بر کلام الله را و آمدن آخرت را و دخول محبت
 در جنت و کافرا در دوزخ نیز یقین پیدا می کنند و معتزله و غیره هم معتقد این همه هستند پس خلاف تمام
 شد و در متفق بودن با ایشان در بعضی مسلمة اهل سنت و در مردود معتزله معبود و نخواهد گردید
 و الله الهادی الی سبیل قبل از شروع در شرح و گفتن تدویر باید دانست که مسلمة و
 ثواب عمل خود بدیگری بحث دیگر و جاری شدن نیات در بعضی اقسام عبادات و نه جاری شدن
 در بعضی دیگر بحثی دیگر است زنهاریکی را با دیگری تعلق نیست و هر کسی که گویند متناهی نفسی
 داشته باشد و قائلی در عبادات گفتند باید این حال بر و بخوبی ظاهر گردد و در بدیه نوشته
 فی هذا
 الاصل ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة او صوما او صدقة
 او غيرها عند اهل السنة والجماعة لما دوی عن النبی علیه السلام انه
 صحی بکیشین اهلین احدهما عن نفسه والاخر عن امته فمن اقر به
 الله وشهد له بالبلاغ جعل تقبیة احادی الثانیین لامنه و بعد ان نوشته
 والعبادات انواع مالیه محضه كالزکوة و ببنیة محضه كالصلوة و مرکبة
 منهما كالجماع والینابة فخری فی النوع الاول فحالی لا احتیاج و الضرورة فی النوع
 المقصود بفعل التائب ولا يجوز فی النوع الثانی بحال لان المقصود هو التائب

النفس لا يحصل به ويجزى في النوع الثالث عند الجرم المعنى الثاني وهي المشقة
 المال فلا تجزى عند القدرة لعدم اتعاب النفس في الشغل العجز الدائم إلى وقت الموت
 لأن الحج فرض العزم وفي حج النفل يجوز الانابة حاله القديمة لأن باب النفل
 أوسع مدعى این عبارات آنکه در عبادات مالیة محضه مثل زکوة اگر کسی را نایب و وکیل کند
 میرسد یعنی کسی را حکم کند که از طرف من ادای زکوة بکن و آن شخص زکوة ادا کند از دمر این شخص
 ساقط خواهد شد که مقصود ما متصل و اگر کسی را برای نماز نایب خود کند که آن شخص نماز بخواند
 جایز نخواهد شد چرا که مقصود از نماز اتعاب نفس بود و آن حاصل نشد و در حج اگر عاثر است
 و کسی را نایب کرد جاری خواهد شد بشرطیکه تا وقت موت عاثر ماند و در حالت قدرت نایب
 کردن جایز نیست و در حج نفل و در حالت قدرت هم نایب کردن جایز است پس جاری شدن نیابت
 در عبادات مالی و در هر دو حالت اختیار و اضطرار و جاری شدن نیابت در عبادات بدنی
 بهر حال و جاری شدن نیابت در مرکب مثل حج در حالت قدرت و جاری شدن در حالت عجز
 و جواز نایب کردن در حج نفل حال قدرت که حاصل عبادات است هیچ علاقه بسبب اولی نبوی
 و اذن ثواب عمل تغییر ندارد و در صریح تعارض و منافض لازم می آید که در اینجا صافی نوشته
 که انسان ثواب عمل خود نماز باشد یا روزه یا صدقه و غیره بدیگری گرداند جایز است با
 چگونگی گوید که نیابت در عبادات بدنی هیچ حال جاری نیست پس ثابت شد که گردانیدن ثواب عمل
 خود بدیگری که زوال سنت حسنی است از سبب نیابت علاقه ندارد و سبب نیابت جداگانه
 و در الحائری نویسد العباداة المالیة کوکوة و کفارة فیقبل الیایة عن المکلف ^{مطلبا}
 عند القدرة و العجز و لو الیایة ذمیة لان العبد لینه الموکل و لو عند ^{مکلف} دفع الثوب
 و البند به کصلوق و حیث هم لا یقبلها مطلقا و المکوة منها کما فی الفرض یقبل الیایة

عند العجز فقط لكن بشرط دوام العجز الى الموت لا بد فوض العجز حتى يلزم اعادة بنو
 العذر وليست شرطية الحج عنه اى عن الاعراض بازىكيوي وليست شرط الامر به اى
 الحج عنه فلا يجوز حج العذر بغير اذنه الا اذا حج الواو عذر من
 لوجود الامر كانه بازىكيوي ونفع الحج للمفروض عن الامر على الظاهر من
 المذهب وقيل عن المامور نفلا ولا امر ثواب النفقة كحج النفل لكن يشترط
 لصحة النيابة اهلية المامور لخصه الا فاعال جالا مطلب يثبت معلوم كرويه
 معلوم كرويه ان ثواب عمل خود به كرى چيرى ديگر است بايد شنيد كه مجيب انچه نوشته
 ارسى صوت ايصال نفع و ثواب بمر دگان چنانكه در كتب معتبره قديمه قديمه است ديگر است و همان
 طور ايصال نفع و ثواب باموت سپاسد كرويه كه اين امور از نقل ثابت است پس انچه منقول است
 اين است كه زنده از طرف مرده بطريق نيابت و وكالت آن عمل خير راى استرضاي و تقرب مختص
 حل و على كند ثواب پس مرده خواهد شد اهتى محل تا شاست كه منقول را بغير منقول قرار داده بغير منقول
 را منقول ميگويد آن هدايشى عجاب چه در تمام جواب ار كدام كتاب صحيح يا غير صحيح صدق يا اتياما
 روايتي نقل نموده كه حاصلش دعوى تراشيد باشد علاوه بر آن استبعاد اينكه اول بر سوال ساء
 ايراد نموده همه در اينجا وارد كه ندر ثواب و عقاب بر خلوص عدم خلوص نيست و دنيا دار العمل است
 و دار الثواب و دار العقاب نيست و نيابت و وكالت بى ميزب انا بت و بى موكل و توكيل متحقق
 ميشود از به ثواب اعمال ايجا با موات كه صريحاً احد حديث و فقه دار تبرى و فرار نموده بر نيابت
 و وكالت بى اصل قرار گرفت اكر يك روايتي هم اقراء حسب طرق خود تراشيد و درين جواب
 ثبت ميگرد تا تقرب كلام تمام ميشد باز ميگويد فاما درين تمام تفصيل است كه بعضى آن علمها اينست
 كه محض از بدن تعلق دارد چنانچه نماز و زكوة و اياماوت قرآن يا ذكر و غيره ذلكت يا محض از مال

تعلق در آن چنانچه قصد نقد یا طعام یا لباس یا بنا از مسجد یا چاه یا قربانی کردن و غیر ذلک
 یا مرکب است نیز برود یعنی بدن و مال برود و تعلق دارد چنانچه حج یا عمره و غیر ذلک پس برود
 این یعنی مالی و مرکب نیابت جاریست و ثواب آن برده میرسد چنانچه احادیث کثیره دال بر آنست و ثواب
 جمیع علماء اهل سنت بر آنست باید دانست که شروع در نیابت از همین جاست که جاری بودن
 رسیدن ثواب برده را بسبب اجتماع درین یک صورت اتفاقا متزامن قرار داده اند و از آنرا
 این بود که در عبادت بدنی هم نزدیک کسی که نیابت جاریست ثواب میرسد و نزدیک کسی که نیابت جاری
 نیست ثواب نمیرسد و مالش مفعلا بالانداکوشد در اینجا هم اشارتی با توجه به رفت و ایستادن کردنی
 و مرکب نیابت جاریست تفصیلا که هست بالا ذکر کردیم فرو گذاشتن بود یعنی بد مالی و در هر دو حال
 اختیار و ضرورت مایه بگردان و در مرکب در حالت مجوز برای نفوس و در نفی نیابت گردان لی غیر این
 است و اما در اول یعنی بدنی محض چنانچه نماز و روزه و طاعت قرآن و غیر ذلک پس مختلف
 است نزد اهل سنت پس اگر قدام از اهل سنت بر آنست که نیابت بر آن جاری نیست و ثواب هم
 نمیرسد و قول امام اعظم و امام مالک همچنین است چنانچه در اصباح و غیر ذلک نقل کرده اند
 متاخرین بر آنست که نیابت گردان هم جاریست و ثوابش نیز میرسد و او سپس در اینجا ختم نمود یعنی
 نیابت و ثواب را متزامن نمود و بالا ذکر چنان نیست نیابت در عبادات بدنی جاری نیست نزد اهل سنت
 و اختلاف قدام و متاخرین اقرار است و ما شاید عدل برین مدعی می آیم که از آن احتمال
 منقطع هم باقی نمی ماند و آن اینکه گسایکه می نویسند که نیابت جاری نیست همان کسان
 همان کتاب بهمان مقام می نویسند که ثواب میرسد و در وصول ثواب عبادات بدنی دایم است اختلاف
 به تفصیل قدام و متاخرین بلکه تفصیلاش آنکه قوی و مدعی به مذمت ختیله بقدرت صاحب مائمه سایل
 رسیدن ثواب است با موات که اگر بختیله آزار نبندد بپایانست و جماعت بقر کرده اند پس اگر

روایتی از که ام حنفی مخالف آن برآید محمول بر خلاف خود باشد نه بر اختلاف و بهلال الزین
سیوطی نوشته که جمهور سلف و ائمه ثلثه سواى امام شافعى بر رسیدن ثواب قرة اند بر سوتی
و بسیارى از شافعیه هم قایل اند بان انقیاد از مواهب معلوم میشود و در اختلاف العلماء فی
ثواب قرة القرآن حمل بقول الی البیت ام لا و ذهب الا اکثر من الی البیت و ذهب
من مذهب الامام الشافعى و الامام مالک و نقل عن جماعة من الحنفیة و قال
اکثر من الشافعیة و الحنفیة و حمل بقول الی البیت ام لا و ذهب الا اکثر من الی البیت و ذهب
القررة علی القبر بدیة از نقل این عبارت حاصل نیست چه در آن ذکر یا تحت بیان تفصیل
نزد قدامتاری نیست و متاخرین عاریت اختلاف و معلول ثواب قران در آن هست یا نه
نه تفصیل تر است و بحکم نزدیک ما نیز نزد متاخرین میسر حال اختلاف بالا معلوم شد که
خفیه انکار وصول را کافیه نم یکن بچهارم و معلول ثواب قران را بذهب اهل سنت و جماعت تغییر
نموده و موافقت کثیر من ائمتنا بعد از این چهارم ظاهر علی و در عایشه مدایع را باب حج عن الغیر
نوشته و تمایل علی هذا ان المسائل بحقیقش فی کل عصر در زمان و فی بعض اوقات
بعضی از اهل قریه ام لا و علی هذا اهل الصراح و الدیانة من کل مذهب اما الکیة
و الشافعیة و غیره و لا یکنر ذلک منکر فیکان اجماعاً عند اهل السنة و الجماعة
وینجی بعد الحق و بلوحي و در اربع النبوة آورده که تحقیق اختلاف کرده اند علی و ثواب قران شریف
ایا باین میسر بیانی اکثر بر آنند که نمیرسد و مشهور از مذهب شافعی و مالک و جماعه از خفیه است و اکثری
خفیه و شافعیه آنند که یک و همین قایل است امام احمد حنبل و امام احمد کعبه که قرة قران بر قبر
هم هست آنچه در مواهب که تحت بغیة و رایج است و ذکر کرده است شیخ عبد الکرم صیالکونی که اگر
نیست که قاری بقررت خود که باشد ثواب آن بیت نمیرسد زیرا که بیت کردن او پیش از حصول آن است

وی بمباد برینست پس واقع نمی شود از غیر اینچنین مہلات کہ پیش از حصول تلاوت وی بمبادت برینست
 کہ بعد از تلاوت مالی خواهد کردید ہا مرکب بی تصریح ایکہ نویسنده گیرست و کجا نوشته قابل شہار عطلات
 فیترتج بعد الحق و در جرمسکوۃ قبل کتاب السوم ہاں کردہ کہ تفصیل کلام این ہست کہ بمباد برینست
 یکی مالی محض چاکر زکوۃ و دیگر دینی محض چاکر مصلوۃ سیوم مرکب از مالی و دینی چاکر حج و زیارت جاری
 ہست و در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از بہر حصول مقصود بفعل نایب جاری نیست و در نوع
 ثانی یہی حال زیر کہ مقصود انتاب نفس است و آن حاصل نیکو و منفعل نایب و جاری بیکر و در نوع
 ثالث از سبب از جہت معنی ثانی کہ او مشقت است بقیص مال و در ہدایہ مذکور است ہمچنین بحسب یہی فایده
 نمیدہند بلکہ پردہ از روی تعلیلش یہی دارد و در آن ذکر و وصول ثواب است و اختلاف و زیارت بمباد
 بدنی بلکہ جاری نبودن و بمباد بدنی بقول و اعد مذکور و صاحب ہدایہ با وجود این حکم بالای این مسئلہ
 نوشتہ ان کا انسان لہ ان یجعل ثواب عملہ لغیر لا صلوة او صوم یا صدقۃ او غیر
 عند اهل السنة والجماعة و در شرح السنۃ و هو قول اهل العلم قالوا لیس یصل لیت
 الا الصدقة والدعاء منفری برسانہ ما و نہ فی فایدتی و در افصاح عن معانی الصحاح
 کہ انفقوا علی الاستغفار لیت یصل الیہ ثوابہ و ان ثواب الصدقة و الخ
 و الحج اذ جعل لیت یصل الیہ ثم اختلفوا فی الصلوة و قرۃ القرآن و الصیام و
 اهداء ذلك لیت فقال احمد یصل ثواب ذلك الیہ و یحصل لہ نفعہ و
 قال بعض اصحاب الشافعی بل قال السبکی من صحابہ الذی دل علیہ الحذر
 بالاستنبال ان قرۃ القرآن اذا صدق نفع لیت نفعہ و قال ابو حنیفہ و ما
 ثوابہ لفاعلہ و اللہ اعلم از آوردن این روایت بحسب فایده ہست کہ از ذکر یہاں
 و نفع جعل لیت و نفع یصل الیہ ثوابہ و نفع و اهداء امحور ذلك لیت ہر دو لایطابق

اول بیان نموده است باطل است و نقل صاحب افصح نسبت به ابو حنیفه خلاف محققین حنفیه
 قابل اعتبار نیست و از نقل این فرق متبذره اعتماد هم بر خاسته است و اطلاعات سنون هم میوه قول
 ماست که ما فی الملتقی بحوزة المینابة فی العبادات المالیة مطلقا و لا بخیر فی البدنیة
 بحال و فی المركب منها بخیر عند العجز عند القدرة و هكذا فی مواهب الوضوء و غیره
 من الکتب المعتمدة الفقه و دلائل ظل و شروح هم میوه همین قول قدماست چنانکه در بیان
 شرح مواهب الرحمن نیز قول ما تن سیکوید که بخیری فی العبادات البدنیة بحال لان المقصود
 و هو انتفاء النفس لا یحصل به فی محل زکوة کسی در عبادات بدنی نیابت جاری نیست و فرق قدما
 و متاخرین اشتراعی بلکه اقرائست که امیر ایصال نفع و ثواب نقل بطریق نیابت در عبادت مالی و
 مرکب صحیح علیه السلام است این تفصیح بی مفسر علیه است چه روایات وصول ثواب که ذکر نموده به نیابت علیا
 دارد و نیابت که در آن کتب مذکور است نه برای ایصال ثواب امری دیگر است چنانکه گذشت و همین طور
 از قرون ثلث صحابه و تابعین و تبع تابعین با ثور آمده است بطریق ایجابات آن نموده و ایصال ثواب
 سطور در عبادات بدنی اختلاف نیست مذاهب جمهور سلف و متقی بدو عند الخیفة و مروی از دیگر امیر صورت صحیح
 علیه را گذارسته ثواب مال و مرکب امر دیگر و ثواب بدنی چیزی دیگر است ایصال بدنی مقصور بر گذشتن
 ایصال ثواب مالی و مرکب نیست و از اختلافات ائمه اثنی عشری نباشد بقوای مصطلح فرقه متبذره یعنی
 مذاهب قوی و متقی بدو معمول جمهور و محققین گذشتن و بطریق شاذه رفتن حتی که اگر کسی الکوئی
 باشد تقوی است ولیکن اگر کسی کند پس انکار بطور شرعی چنانچه جهت وقوع کسی شخص در مهلکه متوجه
 است بر مرکب آن نیست بوجوب احادیث صحیح و روایات فقهی ثواب است و اگر کسی نکند برومی آنچه
 متعین شرعی هم نیست عمل با عینا ط می کند بقول شخصی که ساله می پرسند و گاه و گاه این دعوی با
 طویل و عریض تعالی از سحر عمل و عینا ط هم مطلع نیست که آن مستلزم صحت طریقی نیست و سبک

چیزی را منسوب دیگر شروع و اندر آن از آن شخص عمل یا امتیاز میدهند و متغیر که فروع مردود است انکار
 ایصال ثواب مرده در سه صورت می نمایند اهل سنت را با ائمه و پیروان ایشان که اهل سنت است چنانکه واضح گردید
 مجیب را در ادل کلام و فایده است با متغیر و آخر کلامش از بعضی طلب متغیر از آن نمی آید که در ادل را مردود و آخر کلامش
 و از خفیج یکسانست محض بر تحقیق خفیج معلول ثواب بگونه اعمال را بنده اهل سنت و جماعت بهتر
 میکنند و خلاف اهل سنت با متغیر در اصول و عقاید است و در فروع هم اگر کشنده و اگر کشنده کلام
 در مخالف مجیب با اهل سنت است که از پناش لازم میشود که خود را سعی میکنند پس بر مذنب قمار باستی
 که قوی پیدا شود قول مجروح و مجروح بلکه از خراس و اقمرا سعی رسید ثواب بی ثبات و لا در هر خلاف
 بودن اهل سنت با فرق دیگر و اتفاق بودن در کدام مسئله و کدام امر پس این امر متغیر است کلام
 است که امریکه ما بین اهل سنت و متغیر و غیره ماذن نزاع باشد اهل سنت یک جانب و متغیر یک جانبی
 اند پس اهل سنت را فرد است که بطریق متغیر قوی مذنب و از مذنب اهل سنت قول را هیچ دفعی
 اند که مثلا اهل سنت نه ایتوالی را معبود میداند و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را رسول
 اتفاقا میکنند و در آن حیرت بر کلام الله را و آمدن آخر را و دخول موسی را در جنت و کافر را و در فروع
 نیز یقین میداند و متغیر و غیره معتقد این هم نیستند پس خلاف نام شد این معامله است سنت و اهل
 به معیار مخالفت ما با اختلاف است نه امور عامه در تنقیق بودن با ایشان در بعضی مسائل اهل سنت
 در مرده متغیرند و خواهند کرد و امریکه در آن خلاف اهل سنت و جماعت و متغیر است اگر در آن
 مسئله کسی تقلید متغیر خواهد کرد و مخالفت اهل سنت خواهد رفت البته در آن مسئله در مرده متغیر
 معذور خواهد شد جواب عجیب تمام شد مگر سندی برای دعوی خود یعنی که زنده از طرف مرده
 بطریق ثبات و وکالت آن عمل حیر برای استرعا و تقرب حضرت جل و علی بکنند ثوابش مرده
 خواهد رسید یا مرده و در کین و ذیت بسر برد انا الله و انا الیه راجعون قوی ثباتی

در استعانت از خداوند و درخواست را میگویند پس در خواستن از اهل قیوم اگر در امور است که آن
 از مقدور و استطاعت مخلوق بیرون و محض با اختیار و قدرت خالق چون بلای طغی و دار و چنانکه استعنا
 دادن از مرض و عرق رسانیدن و قیج یا شکست دادن و اطمان و خرد کردن و دل کسی را بکدام چیز مایل
 گردانیدن و پنهانی و ششوائی عمل کردن و غیره و لکن در حیطه قدرت و استطاعت احدی از مخلوق نیست
 پس در چنین امور استعنا و از غیر حق خواه اچنانکه استعنا خواه امتوا و جن بود یا فرشته یا انبیاء باشند یا اولیا
 بزرگ باشند یا نه و در اینست بلکه شکر است که ما قال الله تعالی ان الذین یعلمون من دون الله
 ان یخلقوا ذبابا باولوا یشعشعوا له و ان یسلط علیهم الذباب منتبها لا یستنقذوه منه ضعف
 الطالب و الطالب الی اخرها قال و اگر در امور است که از مقدور و مخلوق و استطاعتش خارج نیست
 و ششوائی و در امور پنهانی اختیار و قدرت بر مخلوق هم عطا فرموده است و عاده شکر است و یکی از ویژگی در
 جاری کرده چنانکه استعنا و از طریق و در و اگر اندک و از توان کرد و در دادن نال یا سواری و از حاکم در دفع منطوق
 حاکم و در گرفتن خدمت و از افاضه و دادن عهده و غیره و لکن پس در اینست استعنا و از آنکه هر سطحی بر طلب طالب
 بخواهد البته میسر بوده باشد هیچ مضایقه ندارد و اینچنین استعنا و شکر جایز است و جاری است و بجز این تقسیم امور را
 بجز این و یعنی اختیار و برسد به استعنا بود ابتدای و بنامی مستعد هم بر طرفی مترمز و یعنی قسم اول آنکه مختص
 و اختیار خالق چون تعلق دارد و از مقدور و استطاعت مخلوق بیرون و دریم بر خلاف آن یعنی مختص
 و اختیار خالق چون نیست و از مقدور و مخلوق و استطاعتش خارج نیست یعنی افعال اختیار عباد و محض
 با اختیار و قدرت خالق جل و علی نیست و این امر خلاف اشاعه و موافق غایب شکر است و بجز این با حکما چه افعالا
 اختیار بعباد هم برسد به استعنا و مختص بقدره خالق جل و علی واقع و قدرت عباد و در این تاثیر
 نیست و نیست مؤثر و خیرات او تعالی در مواقع می نویسد افعالی العباد واقعه بقدره تعالی
 و بعد ها و قال المعتزله واقعه بقدره العبد و جداها و قالت طائفة و ادعیه بالله تعالی

فقال لا استناد شحيح القدر ينز على ان يفعلها جميعا بالفضل وقال العاضى على ان يتعلو
قدرة الله باصل الفعل وقدرة العدد بكونه طاعة او معصية وقال الحكماء واما
الحكمة فقدرته بعباده الله تعالى في العبادات والنفصيل في الشرائع وتعمق استنباطها
موانع ايجود ركب تعالى سطر اميك كل ملكات مستند اندجداي غور جان بلا واسطه واد تعالى قادر مختار
صا دريود از دلي ودر واپس حوادث متعاقبة علاذريت مگر بجران عاده نخلن جنفي غيب بعضي مثل احرا
عقيب ماسنه نارسع بعد اكل ودي ببه شرب ورسب ماست نارا واكل وشراب ادخل واد ارق ويري وبيع
فيه كي علت نام ودي كرى نه مله نارسع ودي بقدرة وابتدا واد تعالى واقع پس مدار نسبت اوراق بار يعني الكون
موقر يگونه پس جهان عادتس وپس پس اگر نه بكي دي ودي از و تعالى مكر واقع شد عادتس كوند ودي
موقر ملاشلا او اگر خواهد بدي ماست نارا حراق پيدا كند و اگر نخواهد بدي ماست نارا حراق كند و اگر نخواهد بدي ماست نارا حراق كند و اگر نخواهد بدي ماست نارا حراق كند
كند خرق عادتس پس نين موقر كند اين ت مذنب بشعري و متعدي كوند كند و ادخل است در صدد و ادخل
و دي بعض حوادث و ثريت سواي خدا پس كيونكه فعل معاد از فاعل بلا واسطه ماست و بلا واسطه
عالا باد و ديك مجيب و ميرج مذنب متعدي بقرية بقرية مستعانت نمود يعني در امور كونده موقر است سواي
خدا و ان امور مستعانت بجايز و در امور كرم فدايها موقر است در ان امور مستعانت از بدي و شر است
حال كذا اين عبقه فز و ابلست باطل فز و شياخ ماور الزهري استعانت از نفس اين عقيدة شر ك لازم آمد و در
قسم ثاني هم اگر موقر است استعانت كند شر ك خواهد كند يعني اگر كسي را يا خود را در كدام فعل خود موقر بالا استقلال
يا سر يك تا بشر مثل موقر است شر ك است پس نفرد امور را و شر ك دخليت و استناد عاوي چنانچه و قسم ثاني است
در قسم اول هم آمده بي ان موقر و اند تربة او فضا و ريقه بعضا يشق سقيما باذ و نباد و اه البخاري و
و تسمى الفاتحة الشافية بينفا و دي و شق الطيب المغير مثل ساره معاني و پاست فخر صو و باد
لله يدبر الامور و لا يدرى الا الله و لو انهم هم صوانا انهم الله و مرسوله تعالى احسبنا

خبر آن جمع شوند فاما سبک را متدور پیدا کردن نیست و اینچنین بی حقیقت خبری چون پیدا کردن نمیتواند پس
 بدگرشیا یکی از آن بزرگ جسم و با حقیقت است چه خوانند توانست و اگر دیده شد و پیدا کردن همچو گسلی حقیقت
 سیر این عظیم است اگر میتوانست البته یک سخن بود و کو طمان ازین پیدا کردن نمی توانستند تا هم یک نوع قدر است
 ایشان را ثابت کنند فاما قدرت این امر عظیم کجا ایشان اینقدر هم طاقت نیدارند که آنچه گسلی از ایشان جبر را
 تعارضی بر دازد و اربابند پس چون ایشان اینقدر را لاچار و عاجز اند و ایشان را برای مطلب باری خوانند
 مادانی است خوانند هم فخر و خوانند شده هم فخر چون که او خود مجبور است بدگرشیا بدو چه خواهد کرد و دیگر بزرگ
 خود در ماده شخص محتاج دیگری را چگونه غنی خواهد کرد و اینی تعریف مولوی اسماعیل در تفسیر لفظ دها مین قدر
 بود که بر جا محل و سبیل یعنی خدا غلاف تمام سیر می شود از رسول الله صلی الله علیه و سلم فو عا و مخالف جمهور
 مفسرین قرار داده این مرد بزرگ یک قدم پیش نهاد و پی بخواندن برای طلب مآبها و برآوردن مراد آن تفسیر نموده
 و تفسیر بالرای خلاف جمهور مخالف مآثور در محل یکپا از رست کرد و در ازین وارست و بخوان این برستند
 شان مایات همین قدر کافیت که بر خلاف تفاسیر معتبره معتد و روایا احادیث مجبور فو عا است چنانچه خبر
 ازین آسانتر گذشت در تفسیر سیر الوبیان در تفسیر این آیه نوشته شد ما ذکر الله تعالی ان الذین یحیدون
 مالا لیس علی عبادته لا من مع ولا من متقل و لا یزکون بعباده من خلفه ذکر ما علیهم و بعضی
 من انشاء القدر علی خلق اقل الا متبدا بل و ما اخذ لا ذلک الا قلیل منه و فی ذلک
 فجعل عظیمه لیس عید و امن هذه حقیقه بقوله ان الذین یدعون به یحیدون پسند که این
 آیه را باین معنی از دعوی مجیب چنانست و چنین باید که بران الذین یدعون من دون الله علی انشاء
 الایه تصرف در معنی نموده است دل فایم کرد مال آنکه و تفسیر بنیادی نوشته ای یحید و نه و یحید و
 الله و چنان باید که مبدء لا بدع من دون الله مالا یفعل ولا یصل فان فعلت فاما
 الخ المان و ایا که مبدء قل ادع الی الذین یدعون من دون الله مالا یفعل و لا یصل فاما

استدلال نمود و تفسیر آن در سابق گذشت با این توضیح علاوه بر استدلال نموده آیه ایان لغیه
ایان لستعین و جوابش از تفسیر غریبی عنقریب گذشت و بدین ادا استدلالت فاستدل الله و اذا
استدل الله فاستعین بالله و سیل احد کمره به حاجه کلی احق بشمع نعله اذ انقطع
جوابش معطل اند کور شد و در امور قسم ثانی میگوید پس در صورت استدلال آنس که مطلع بر مطالب بجهت
عاجه الیه بوده باشد شرح منافیقه ندارد و از آنس که مطلع بر مطلب طالب کمره پس پیروی است و حا
یل قیود چنین است اثنی بطبع حاصلش اینک در اطلاع نیست و فاضل است و برای اثبات این
مطلب بخدایه و حدیث مستدلال نمود آیه اول الله یتوفی الانفس حیدر و لها والی لخص
فی منها ما فیها سلبت التي قسطنطین علیها التي ویرسل الاخری الى اجل معینی و در ذیل
آن میگوید پس میده و خواهد در هیچ شکی که از فرق بین است که مرده را حکم باز گردیدن در دنیا نیست
را حکم باز گردیدن نیست و مرده بدون یکسان استی حال اگر این حکم خلاف تفاسیر متقدمه و مخالف
است و در نوم متحقق نیست تشبیه و مجازا اطلاق شود واقع است و نیست و نوم مگر انقطاع تعلقات
در بدن و تعلقی است و نوم منقطع نیست مراد این است که تعلقی تصرف نفس از بدن و نوم منقطع متعلق است
در نوم و در تعلقی نفس از بدن منقطع پس انقطاع تعلقی نفس از بدن مستلزم عدم او است و تفسیر
بجز الوجود اندیسی بنویسد فواف ذلك ان الروح من الجسد هو الموت ومعنى يتوفى الانفس بهيئتها
والتي لم يمت في منها ما هي توفى فاما غيرنا من تشبيها للنوام بالاهوات و منه قوله يتوفى
بالليل نحرنا كيه يتوفى الانفس بسوقها و يقبضها و هو الانفس التي يكون فيها الحيوة والحركة
ويتوفى الانفس التي لم يمت في منها ما هو نفس المتبرقا لوالها التي يتوفى في النور هي نفس المتبرقا
لانفس الحيوة اذ لو التنازل معها النفس والتنازل نفس كون النفس بقصر الروح في الجنة
بحاله النور بدليل انه يتقبل نفس هو قول الاكثر و ذلك على الخبر و كونها تشبيها واحدا

هر قول ابن حمزه و لحد قولی ابن عباس در پیماوی میسوزد ای یقیناً عند الان با قطع
تعالفها عنها و تفرعها منها اما ظاهر ابطالنا و ذلك عند الموت و ظاهر ابطالها و هو في الموت
و نه زياده میسوزد الله تبارک و تعالی لا نفس تعی الارواح حیدر فو قها عند حیات و حیاتها و المعنی حیدر
هو ابدانها و اجسادها حذف المصا و التي لمقت و بتوفی الانفس التي لمقت في منامها
و التي توفی عند النور هو النفس التي يكون بها الفعل و التي قال الزجاج لكل الانسان نفسان
احدهما نفس النور و التي تفارقها اذا مات فلا تفعل و الاخرى نفس الحيوة اذا زالت زال معها
النفس الدنيا و نفس و تفسیر زياده میسوزد الله انست که بر دار و دستا ند جانها از تنها بوقت مرگ و بر دار
جانها از تنها بیکر آن نیر و در خواب و قبض جان بوقت مرگ قبض حقیقت است و در خواب قبض ضعیف است
که هنوز زنده است و حکم دی حکم زندگانست و لیکن مراد از این است انقطاع تصرف است چه در خواب تصرف
منقطع شود چنانکه بزرگ ازین بجهتی قبض روح خبر داده و قيل النور اخ الموت و يقال لا بی بکر و عمر کا
ضیعی النبی صلی الله علیه و سلم و نقل هو الذی توفیکم بالیل فیما کالتی نفسی علیها
الا انه منقطع که دانیکه بزرگ با ناکه بزرگ بروی قضا کرده باشد یعنی خواب تصرفش از وی منقطع کرده است این
انقطاع بزرگ تمام کند این اساک یعنی قطع است یعنی خواب و است کما امر غیره بان بعد مائه من
الاشياء فقد قال له امسک العدة ای اقلعه و یسل الاخری ای و یطلق و الملاق کند تصرفش
چونکه گذشت و آنچه خواب ازین زایل کرده است بوی باز و بدو المواقی ازین عبارت ظاهر که مراد از موت
در نشت نه موت جان و معنی جان مفارقت آن از بدن و در حالت نوم روح متصرف یا متعلق تصرف روح
بدن منقطع میگردد و بچنان در موت حقیقی بدن در موت حقیقی بدن متعلق و تصرف و حیات از بدن بزرگ
منقطع میشود و باز خود نمیکند و در نوم متعلق تصرف خود نمیکند پس انفسی که بعد مفارقت بدن می میرد یا روح
دار که نمی باشد از مننون آید که بر علیه علاقه دارد و اتفاق شود و انفسی که مطلق از سلین و نجوم برانکه روح بعد

نسبت بدن باقی میماند و نیست کسی مخالف بلکه غیا ستم هم موافق مایین تند و مراد از انقطاع تعلق و تصرف و غیر
 نیست مگر اینکه تعلق و تصرف خاص روح در بدن بود از قبله و تسمیه و خواب و بیداری و اکل و شرب و غیره
 منقطع میشود و همچنان تعلق نیز که کجاست ظاهر و باطن خود متعلق نیست که هیچگونه تعلق روح سوای تعلقاً خاصه
 و بچگونگی ادراک تنوای نیز حسی باقی نماند که مستلزم انکار تفسیر و تفسیر و بسیار از سلسله اشعریه است و نیست مد
 کسی خبر ملاحظه مولوی عبد القدر غفر له بنده اند با بجز انکار شهود ادراک اگر نظر باشد در الحاد بودن او
 نیست تحقیق این مورد با سماع باید دید باز بحدیث هم گفته اند رسول الله صلی الله علیه و آله فرستادگان در قبر بود
 جز از من میگویند خواب همچو پدید آمدن عروس جوانش ظاهر کرد و او را در نوم حقیقی نیست که محض من بخود بدیده میباشند
 بلکه مراد از ان استحضار تفسیر بقایا بعد از وفات تفسیر حتی بعد از الله لیس من مشغول الملکین و علی
 من کلامه صلی الله علیه و آله و سلم اعلاماً لا یموت بان هذا التفسیر و ماله مادام فی قبره و قایلان
 زیرا که نموده اند و ادراک منقذ خارج شدن با وجود هم انکار از ان صریح و دراز عقل است باز استدلال نموده باید که
 تسبیح الموقد و باید فایده است مع من فی القبر و بدین اید دلیل گرفته اند مگر ان سماع از قدیم بدین سبب در میان
 آن شرعی و بطریق من از من در کتب اهل سنت موجود اشارتی در اینجا بیکم توان ایضا تمام آیه را بخوانند و بفهمند همه گفتگو که
 میشوند و ان نیست و لا و اسنادی که در و مضاف از طریق بعد از یکم و زانک لا تسبیح الموقد و لا تسبیح
 الصم الدعاء اذا اولوهم مرد و ان است بطریق العجم عن الصادق علیه السلام ان من یأمن بالله فله من صلی الله علیه و آله
 قطع نظر از تفسیر یک است و است از نقطه فایده ای که از موتی موتی القاب است و از نفسی سماع نفسی سماع لازم نمی آید اینها ظاهر
 که در ان آیه نفسی سماع از موتی نموده حصر سماع در موشین فرمود یعنی اسبابی که بر موشان است بغیر موشان نیست پس
 آیه شنیدن مردگان ثابت نمودن نجر دیوانه از کسی که نیست و انفاق جمهور مفسرین مراد از موتی و اهل القبور که از آن
 عدم اسبابی که مخصوص موشین است مشترک و اگر در ان بحث یک نباشد تشبیه تمام کرده و اگر همین شنیدن موش در
 مراد باشد پس لازم آید که در گوشه کفار و از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از الاصل و همچنین در جاهای دیگر سیر مایه است

صحيحنامه تصحيح المسائل

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۹	ابن الاکاک	ابن ملک	۲۱	۱۲	ورین	این
	۱۱	ابن مالک	ابن ملک	۲۲	۶	العجره	الفجره
۹	۱۷	ولسیریکو	ولیسیریکو	۲۳	۸	طرف	طواف
۱۰	۲	منشی	منشی		۱۶	مقتضای سنون	مقتضای سنون
	۱۲	مخالفت	مخالفت	۲۴	۷	فوعس	فوی عقل
	۱۵	برآمد	نہ برآمد	۲۵	۸	ترجمہ	ترجمہ
	۱۷	الثله	الثله	۲۶	۱۸	دود	دور
۱۱	۱۱	بجره	جره	۲۹	۹	کتب فقهہ	کتب فقهہ
۱۳	۷	والحررة	والجزره والمبررة	۳۱	۱۰	الزيارة	الزيارة
	۱۴	بمال	بی مال			اتوب	سن الثوب
۱۵	۲	میکروہ	میکروہ		۱۱	الذین	الذین
۱۷	۱	لی	الی			فتنی	فتنی
	۴	میضہ	یمنہ		۱۳	لحرر	لیخترز
	۱۵	ظاہر	ظاہر		۱۷	فیب	سنب
۱۸	۱۶	شد و درست	شد و درست		۱۸	شخص	شخص
۱۸		مرجوع	مرجوع		۱۹	سیکی رونا	سیکی رونا
۱۹	۱۲	مخالفت جہد	مخالفت جہد	۳۶	۱۷	اتصا	اتصا

صفحه	سطر	نقطه	صحیح	صفحه	سطر	خط	صحیح
۳۷	۹	کتابت	کنايت	۹۱	۱۰	سنا	سنا
	۱۵	شخالف	شخالف	۹۲	۴	هت	هت
۳۹	۸	رهمين	رهمين	۹۳	۱۴	صفا	صمن
	۱۸	جراز	عدم حراز	۹۵	۴	دلا	اولا
۴۱	۲	مستجبه	منه بقیة	۹۸	۴	ادعات	ادعات
۴۳	۳	ماولی برید	باو میرسد	۱۰۲	۱۹	بیدیه	بیدیه
۵۲	۲	مقا	مقابله	۱۰۳	۱۲	الارزی	الارزی
۵۴	۱۲	سوق	سوق	۱۰۵	۱	اتلم	النام
۶۴	۹	النوبه	الشجوه و النوبه	۱۱۰	۱۹	والمرغی	والمرغی مع
۶۷	۱۹	الزما	الزما	۱۲۲	۲	ماجد	پاجد
۷۲	۱۸	در الخمار	در الخمار و در الخمار		۱۱	الاحیاء	الاخبار
۷۸	۱۴	در کبریتین	در کبریتین و در کبریتین	۱۲۷	۱	البراز	البراز
۷۹	۲	شکر	سحر	۱۳۸	۳	بشع	بشع یا من الز
۸۱		رو	رد نموده	۱۴۲	۹	لخنه	لخنه
۸۲	۱۹	وقتی	الکل الموقی		۱۸	لحوای	سواى
۸۳	۱۲	بعد	بعد موت	۱۵۰	۱۴	حصه	مثل خضر
۸۸	۱۵	انبت	ممكن است	۱۵۴	۳	قد حشرت	حصه قدرت
۸۹	۸	موصول	موصول	۱۵۷	۱۱	سولوی	دعوی مولوی
	۱۴	رافاده	رافاده	۱۶۱	۳	فانها	فاما

صفحه	سطر	غلط	صحیح	مصحف	سطر	غلط	صحیح
۱۴۳	۱۸	دسم	وهم	۱۹۰	۱۴	مبني	مبني
۱۴۴	۲	عشر		۲۰۰	۲	مکر	مکرار
	۳	بالقصریح	بالقصریح		۱۰	الووف	الووف
	۴	وانما	درجا	۲۰۴	۱۱	ولاسیما	ولاسیما
۱۴۵	۱۱	المحدث	المحدث		۱۹	نہات	نہات
۱۴۶	۸	قران	اذان	۲۰۵	۸	بغیر	بغیر
۱۴۷	۳	الی	والی	۲۰۹	۴	اسی	العینی
	۴	از	در		۱۵	دردن	دردن
۱۴۸	۳	ممتاز	مختار	۲۱۰	۱	ممکنہ	ممکنہ
۱۴۸	۱۶	در تقویر	در تقویر		۴	بابم	بابم
۱۴۹	۲	ملسم	ملسم		۱۶	وخصور	وخصور
	۱۳	والسواء	والذیمہ	۲۱۱	۵	القناع	القناع
	۱۲	المکان	المکان		۷	عین	ہمین
۱۸۲	۱۲	سحر	بجہ		۸	کہ درود	و قسم
۱۸۵	۸	دہائی	محبوبہائی	۲۱۲	۵	لطق	لبطن
۱۸۷	۴	قصاب	نبائی		۷	حجرۃ اسود	مجرد اسود
۱۸۹	۲	میشود	نکشود	۲۱۳	۳	چنانکہ	جانبکہ
	۱۵	فلکویکون	فلکویکون			غدارند	کہارند
	۱۷	دوریں	دہین		۱۰	براحتمال	احتمال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱۳	۱۳	تفکر	تلفیه
۲۱۴	۳	در	داد
	۶	الد	الیه
	۷	لصحة	لصحته
		الکوه	الکوة
	۱۰	حنی	منی
۲۲۱	۳	معلت	معلت
۲۲۲	۱	رسم	الان اسلام
	۳	اد	لاارد
۲۲۳		دغا	فاما
	۶	المرقوم	المذموم
۲۲۶	۱۰	فرشی برنج	فرشی چای و برنج بکند بر روی زرد
۲۲۷	۲	عرب عبد	عرب است
۲۳۵	۱۵	لمن لم یکن	لمن یکن
۲۴۱	۷	ابن است	ابن است
۱۳۲	۱۳	تبعنی	نه تبعنی
۲۴۲	۱	بل	و بل
۲۵۰	۱۰	الد	الیه
۲۵۸	۴	لعبه الافراح	لعبه الافراح

بکند بر روی زرد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶۰	۸	سور	خضور
		تقریر	تقدیر
۲۹۲	۹	جهات	جناب
۲۶۲	۸	اراحس	الاحسن
۲۷۱	۱۳	قبر	زفر
۲۷۷	۸	بها	بهنا
	۱۳	الد	بالد
۲۷۸	۱۰	میت	منقش
	۱۱	الد کو	یا الدانی
۲۸۵	۳	مجزرا	مجزرا
۲۸۸	۳	سمانی	عالمی محقق علیه السلام
۲۸۹	۱۵	اجود	بعود
۲۹۲	۱	جاس	جاری است
۲۹۳		بعیت	بتبعین
۲۹۷	۷	که	نیت که
۳۰۳	۱۳	تسمی	تسمی اولی

عالمی محقق
علیه السلام

تمام شد

5608